

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

أنوار الملكوت

نور ملكوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا
(مواعظ رمضان المبارك ۱۳۹۰)

جلد دوّم

نور ملكوت قرآن، دعا

تأليف

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني
قدس الله نفسه الزكية

با مقدمه و ترجمه

سيّد محمد محسن حسيني طهراني

فهرست مطالب

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات
أنوارالملکوت جلد دوم: نور ملکوت قرآن، دعا
(مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

سلسله مباحث أنوارالملکوت (نور ملکوت قرآن)

۲۰۹ - ۱۵

مجلس اول: تفسیر آیه ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّيْلِ هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾

- استعمال «إنزال» برای نزول دفعی و «تنزیل» برای نزول تدریجی قرآن ۱۹
- بر جمیع افراد بشر لازم است که از قرآن تبعیت کنند ۲۲
- حدیث شریف: هنگام هجوم فتنه‌ها بر شما باد که به قرآن پناه ببرید! ۲۲
- شرکت مرحوم نائینی در تفسیر قرآن مولی فتحعلی سلطان آبادی ۲۶
- طهارت قرآن شراشر وجود امام حسن مجتبی علیه السلام را گرفته بود ۲۷
- سفر امام حسن مجتبی علیه السلام با پای پیاده به حج ۲۹
- وصیت امام حسن مجتبی علیه السلام به برادرش امام حسین علیه السلام ۲۹
- اشعار أباعبدالله هنگام دفن امام حسن مجتبی علیهما السلام ۳۱

مجلس دوم: تفسیر آیه ﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ﴾

- آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و کشاندن مردم به وحدت و تجرد است ۳۶
 تمثیل شیرین و لطیف خداوند حال گروندگان به حقیقت قرآن را ۳۷
 قرآن موعظه الهی و شفای دردهای کامنه و متراکمه در سینه‌هاست ۳۹
 کیفیت توبه فضیل بن عیاض ۳۹
 توثیق نمودن صاحب «مستدرک» فضیل بن عیاض را ۴۰
 اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود در روی زمین اسمی از قرآن نمی‌ماند ۴۱
 روایت أم سلمه از رفتن رسول خدا به کربلا ۴۳

مجلس سوم: تفسیر آیه ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾

- قرآن کتاب حقیقت و معالجه افراد است ۴۸
 اثر قرآن هدایت بسوی سبیل سلام و خروج از ظلمات به نور است ۴۹
 کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن ۵۰
 قرآن شفای هر مرض است ۵۲
 همه معترفند که نیاز به قرآن دارند ۵۴
 قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: القرآن هدى من الضلالة ۵۶
 انسان با قرآن غنی و بدون آن فقیر است ۵۸
 برای رسیدن به حقیقت قرآن باید به حقیقت طهارت رسید ۵۹
 شفاعت قرآن در روز قیامت با نیکوترین وجه ۵۹
 کلام امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ۶۱

مجلس چهارم: تفسیر آیه ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾

- چگونگی تبیان کل شیء بودن قرآن به نقل بعض اهل معرفت ۶۸
 دعوت قرآن افراد بشر را به آوردن مثل قرآن ۷۲
 سبب منع نمودن معاندین مردم را از تعمق در قرآن ۷۴
 کلام تند قیس بن سعد بن عبادة انصاری با معاویه ۷۴
 جوابهای زیبای ابن عباس به معاویه که وی را از تفسیر قرآن نهی کرد ۷۶

- ۷۷ فجایع بنی امیه صفحه تاریخ را سیاه کرده است
- ۷۹ ورود أسراء کربلا به مجلس یزید ملعون
- ۸۰ اشعار کفر آمیز یزید در مجلس أسرا
- مجلس پنجم: تفسیر آیه ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾
- ۸۶ قرآن صریحاً راه انسانیت و سلوک را بیان می‌کند
- ۸۸ تعلیمات قرآن بر اساس وحدت است
- ۹۰ اهل دنیا قرآنی می‌خواهند سازگار با هوای نفس آنها
- ۹۰ معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن
- ۹۱ قرآن چون خورشید درخشنده است
- ۹۳ در زمان رسول خدا با ظاهر قرآن جنگ می‌کردند و بعد با باطن آن
- ۹۳ هیچگونه تحریفی در قرآن راه ندارد
- ۹۶ مراد از تحریف در لسان اهل بیت تحریف به حدود است نه به حروف
- ۹۶ چهره باطنی حکومت شیخین و بنی امیه و بنی العباس
- ۹۷ امام و قرآن قابل تفکیک نیست
- ۹۸ حدیث شریف: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ
- مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾
- ۱۰۵ قرآن برای مؤمنین شفا و رحمت، و برای ستمکاران موجب مزید شقاوت است
- ۱۰۶ حالات خوشی که نتیجه شفا و رحمت قرآن است
- ۱۰۸ دو لباس پوشیدن منافقین به حسب مقتضیات زمان
- ۱۰۸ تفسیر آیه وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ
- ۱۱۲ پیغمبر اکرم قتال بر تنزیل و امیر مؤمنان بر تأویل نمود
- مجلس هفتم: تفسیر و تأویل صراط مستقیم به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۲۴ شواهدی که قرآن دارای باطن و ظاهری است
- ۱۲۸ آیاتی از قرآن که نیازمند تأویل هستند
- ۱۳۲ چرا صراط مستقیم تأویل و تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام شده است

- ۱۳۹ چرا أمير مؤمنان میزان اعمال است
- ۱۴۱ صراط به چه معنی است
- ۱۴۲ صراط ظهور راهی است که انسان در دنیا دارد
- ۱۴۴ جهنم ظهور دنیا است
- ۱۴۴ أَلْفِيَهُ شَيْخُ أُرْزَى فِي مَدْحِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام
- مجلس هشتم:** تفسیر آیه «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»
- ۱۵۱ جاودانگی دستورات اسلام تا روز قیامت
- ۱۵۳ احکام قرآن جاودانی است
- ۱۵۶ قرآن اختصاص به طائفه‌ای دون طائفه‌ای ندارد
- ۱۵۷ آیات قرآن کلی است و همه چیز در آن هست
- ۱۵۹ حدیثی شریف در عمومیت و کلیت آیات قرآن
- مجلس نهم:** تفسیر آیه «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»
- ۱۶۸ معانی و مفاهیم ظاهری قرآن همگانی است
- ۱۶۹ وصیت أمير المؤمنين به امام حسين عليهما السلام
- ۱۷۰ لزوم اختیار سکوت هنگام استماع قرآن
- ۱۷۳ لزوم قرائت قرآن با تأمل و دقت
- ۱۷۵ روایاتی در فضیلت و کیفیت قرائت قرآن
- ۱۷۸ صوت حسن یکی از جهات قابل توجه در قرائت قرآن است
- ۱۷۹ پناه بردن به خدا هنگام قرائت قرآن
- ۱۸۱ فضیلت قرائت قرآن در نیمه‌های شب
- ۱۸۳ کیفیت قرائت سور قرآن در نمازهای یومیّه
- ۱۸۴ حکایتی در اهتمام اصحاب پیامبر صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن
- ۱۸۵ خطبه أمير مؤمنان عليه السلام در آخرین هفته از عمر شریفشان
- ۱۸۶ روایاتی در فضیلت عمّار
- مجلس دهم:** تفسیر آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»
- ۱۹۴ قرآن مرهم زخمهای روانی است
- ۱۹۶ باید در مقابل عزت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار داد
- ۱۹۷ عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش است

۱۹۸	روایاتی در فضیلت قرائت قرآن
۱۹۹	فضیلت قرائت مسبّحات قبل از خواب
۲۰۱	حالات و صفات متّقین در قرائت قرآن
۲۰۲	حالات یکی از صحابی پیامبر خدا صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن
۲۰۴	روایت امام صادق علیه السلام در نحوه قرائت قرآن
۲۰۶	ملاقات میثم تمار با حبيب بن مظاهر و رشید هجرى

سلسله مباحث أنوارالملکوت (نور ملکوت دعا)

۴۱۲ - ۲۱۱

مجلس اول: تفسیر آیه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»

۲۱۶	تفسیر آیه شریفه: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
۲۱۸	نزدیکی إحاطی خدا به همه موجودات
۲۱۹	محبوبیت از ناحیه بنده است نه از ناحیه خدا
۲۲۰	دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است
۲۲۰	روایاتی در فضیلت دعا
۲۲۴	فرازهایی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام
۲۲۸	حدیث شریف: إِنَّ حَدِيثَ أَهْلِ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ
۲۳۱	إخبار أمير مؤمنان علیه السلام از شهادت میثم تمار
۲۳۳	جریان شهادت میثم تمار

مجلس دوّم: علل عدم استجاب دعا

۲۳۸	روایاتی در فضیلت و کیفیت دعا کردن
۲۴۰	بطور مطلق تمام اثرات راجع به خداست
۲۴۲	منطق قرآن منطق توحید است و بس!
۲۴۴	چه در حال ضرر و چه در حال گشایش باید به خدا متوسّل شد
۲۴۶	چرا دعای ما مستجاب نمی شود
۲۴۷	احوال عدی بن حاتم طائی
۲۴۸	توصیف یاران حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آن حضرت را

- ۲۵۱ طرمح بن عدی بن حاتم در کربلا در رکاب أباعبدالله علیه السلام
مجلس سوم: انسان باید همیشه خدا را بخواند و در جمیع امور بدو متوسل شود
- ۲۵۵ مردمی که به مادیات دل بسته‌اند فقط در موقع شدائد به خدا پناهنده می‌شوند
 ۲۵۸ دعا‌های خود را اختصاص به مواقع گرفتاری ندهید
 ۲۵۹ انسان باید همیشه خدا را بخواند، چه در امور قابل اعتناء و چه غیر قابل اعتناء
 ۲۶۰ در تمام امور باید خدای خود را بخواند، چه نمک طعام چه سعادت دنیویّه و آخرویّه
 ۲۶۱ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: **الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ**
 ۲۶۲ خدا بعضی از افراد را که دوست دارد دعایشان را به تأخیر می‌اندازد
 ۲۶۳ در احوال اویس قرنی رضوان الله تعالی علیه
 ۲۶۶ روایت شریف: **إِنِّي لَأَنْشِقُ رَوْحَ الرَّحْمَانِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ**
 ۲۶۶ اویس قرنی در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین به شهادت رسید
مجلس چهارم: تفسیر آیه ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾
- ۲۶۹ علت اصلی استکبار از دعا جهل و غفلت است
 ۲۷۲ دعا عالیترین هدیه آسمانی است که خدا برای پیغمبران و مجبان خود قرار داده است
 ۲۷۳ حدیث شریف: **إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي الْعَبْدَ حَتَّى يَسْمَعَ دُعَائَهُ وَ تَضَرُّعَهُ**
 ۲۷۵ هنگام عطایای وهبیه، حضرت حق دل عبد را متوجه دعا می‌کند
 ۲۷۶ فرزندانار شدن حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام ناامیدی
 ۲۷۹ تعجب حضرت زکریا از بشارت به فرزندانار شدن
 ۲۸۰ حدیث شریف: **الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا**
 ۲۸۱ دعا یک حلقه از اسباب عدم نزول بلاء است
 ۲۸۳ حکایت حال رشید هجری از اصحاب منایا و بلابای امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۲۸۶ رشید هجری از قطع دست و پا المی را حس نمی‌کند
 ۲۸۷ کلام زیبای رشید هجری به دختر خود در هنگام شهادت
مجلس پنجم: دعا برای بنده حال انقطاع بسوی خدا می‌آورد
- ۲۹۲ کلام و مناجات امام سجّاد علیه السلام در کنار خانه خدا به نقل از أصمعی
 ۲۹۶ **الْجَاهِلُ إِذَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَنْتَظِرُ الْوَحْيَ**
 ۲۹۷ مناجات حضرت سجّاد در سجده شکر نمازهای شب خود

- ۲۹۸ خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام در عید اضحی
- ۳۰۰ تقسیم عبادت کنندگان به سه قسم در لسان روایات اهل بیت علیهم السّلام
- ۳۰۱ در احوال محمد بن ابی بکر و کیفیت ولای او به اهل بیت علیه السّلام
- ۳۰۲ کلام امیر مؤمنان در مورد محمد بن ابی بکر
- ۳۰۴ رسیدن خبر شهادت محمد بن ابی بکر به حضرت علی علیه السّلام
- مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُنَا بِكُرْبِنَا لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾
- ۳۱۰ تدافع دائمی دعا و بلاء
- ۳۱۱ علت تبدیل بلاء و قضاء الهی بوسیله دعا
- ۳۱۳ روایت: عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ
- ۳۱۵ حال ذُكْر، مَخ و نتیجهٔ عبادت است
- ۳۱۶ رابطهٔ بلاء و ایمان
- مجلس هفتم: تفسیر آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ﴾
- ۳۲۲ همهٔ انسانها تسلیم و منقاد ارادهٔ حق هستند طوعاً أو کرهاً
- ۳۲۳ راه خاص برای هر یک از افراد بشر به سوی خدا وجود دارد
- ۳۲۷ فقط شیعیان حزب غالب و پیروزند
- ۳۲۹ سرگذشت اویس قرنی
- ۳۳۱ کیفیت استفاده از حضرت حجّت علیه السّلام در عصر غیبت
- ۳۳۱ فرازی از دعای ندبه
- مجلس هشتم: تفسیر آیه ﴿قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾
- بندهٔ پروردگار در هر حالی که هست و در تحت هر اسمی که خود را می‌بیند باید خدا را
- ۳۳۶ از راه آن اسم بخواند
- ۳۳۷ اولیائی که زبانشان از دعا کردن بسته می‌باشد
- ۳۳۹ فانی در اسم اعظم نمی‌تواند خدا را به اسم خاصی بخواند
- ۳۴۱ حکایت غلام عاشقی که عشق او را از طلب کردن باز می‌داشت
- ۳۴۳ إلهی عُبِيدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ
- ۳۴۶ دعای امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا
- مجلس نهم: تفسیر آیه ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

۳۵۲ شرط اول دعا: ملاحظه نمودن اوقات
۳۵۶ شرط دوّم دعا: انتخاب مکانهای شریف
۳۵۸ شرط سوّم دعا: ملاحظه حالات شریفه
۳۵۹ شرط چهارم دعا: صدقه دادن قبل از دعا
۳۶۰ شرط پنجم دعا: رو به قبله بودن و دراز کردن دستها با حال استکانت
۳۶۳ عبارتی از ابن فهد حلّی درباره شرط پنجم
۳۶۵ شرط ششم دعا: آهسته دعا نمودن
۳۶۷ شرط هفتم دعا: تکلف در سجّع نداشتن
۳۶۹ شرط هشتم دعا: تضرّع و تخشّع و رغبت و رهبت
۳۷۰ شرط نهم دعا: امیدواری به اجابت
۳۷۴ شرط دهم دعا: الحاح و اصرار در دعا
۳۷۷ شرط یازدهم دعا: تسبیح و تمجید و تحمید خدا
۳۷۹ شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمّد و آل محمّد
۳۸۲ شرط سیزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم عباد
۳۸۴ حدیث: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ
۳۸۷ شرط چهاردهم دعا: اعتراف به گناه نزد خدا
۳۸۸ شرط پانزدهم دعا: توجه و اقبال به قلب به خدا
۳۸۹ شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و حادثه دعا نمودن
۳۹۱ شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت
۳۹۱ شرط هجدهم دعا: عمومیت دادن مورد دعا
۳۹۲ شرط نوزدهم دعا: مجتمعاً دعا نمودن
۳۹۴ شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعا
۳۹۵ علل استجاب دعا بوسیله اشک چشم به نقل از «عدة الداعی»
۴۰۱ شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی دعا نمودن و التماس دعا از آنها
۴۰۳ شرط بیست و دوّم دعا: اعتماد به غیر خدا نداشتن
۴۰۵ شرط بیست و سوم دعا: خواندن دو رکعت نماز
۴۰۷ شرط بیست و چهارم دعا: یک یا سه روز روزه گرفتن
۴۰۸ شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظه آداب دعا
۴۱۳ فهارس عامه

سلسله مباحث انوار الملكوت:

نور ملكوت قرآن

مجلس اوّل:

تفسير آيه:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱

قرآن کتابی است سماوی که جبرائیل امین از طرف حضرت ربّ العزّة بر
حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم نازل نموده است؛
یکبار تمامی قرآن را دفعهً واحده نازل نموده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ
الْقُرْآنُ﴾^۲ و در سوره دخان فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾^۳ و

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹: [تحقیقاً این قرآن هدایت می‌کند آن ملّت و طائفه و امتی را که
از همه استوارتر و با ریشه‌دارتر هستند؛ و بشارت می‌دهد به مؤمنینی که اعمال صالحه
انجام می‌دهند که از برای آنان اجر بزرگی است.]

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه رمضان، آن ماهی است که در آن قرآن فرود آمده است.]

۳- سوره دخان (۴۴) آیه ۳: [(حم، سوگند به این کتاب آشکارا) که ما آنرا در شب مبارکی
نازل نمودیم. و دأب و عادت ما این است که از بیم دهندگان باشیم!]

در سوره قدر فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ و معلوم است که لیلۀ مبارکه همان لیلۀ القدر [می‌باشد]، و چون در ماه رمضان است لذا قرآن را در ماه رمضان نازل فرموده. البتۀ این نزول دفعی بوده است که در آن واحد بر سماء دنیا یا بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است؛ و شاهد آنکه: در تمام آیات قرآن که کلام در نزول دفعی است با کلمه إنزال آورده شده است، که این کلمه در لغت عرب استعمال در موارد نزول دفعی می‌شود؛

و یکبار تدریجاً و نجومماً در مَدَّتْ بیست و سه سال از بعثت تا زمان رحلت به حسب مقتضیات و امکانات بر پیغمبر نازل شده است: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا نَزْلًا عَلَيَّكَ الْقُرْآنَ أَنْزِيلًا﴾^۲ و مانند (سوره ۱۷ اسراء آیه ۸۲): ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ و از اینها روشتر آیه مبارکه: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۴ که در این آیات با لفظ تنزیل استعمال شده است، که این کلمه در لغت عرب در موارد نزول تدریجی استعمال می‌شود؛ و البتۀ فرق این دو قرآن فرق اجمال و تفصیل است: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۵ و مانند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ * وَإِنَّهُ فِي

۱- سوره قدر (۹۷) آیه ۱: [ما تحقیقاً قرآن را در شب قدر نازل کردیم].

۲- سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۳: [ما تحقیقاً و محققاً قرآن را به تدریج تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم].

۳- [و ما به تدریج، از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است].

۴- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۰۶: [و این قرآن را ما جزء جزء، و تکه تکه جدا از هم نموده، و به سوی تو فرستادیم، تا آن را برای مردم به تدریج بخوانی (و با صبر و حوصله و درنگ آن را تعلیمشان بنمائی) و ما به تدریج از مقام عالی و شامخی آن را نزول دادیم].

۵- سوره هود (۱۱) آیه ۱: [کتابی است که آیات آن در اول امر، محکم و غیر قابل انفصال ⇐

أَمْرَ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَّ حَكِيمٌ^۱

قرآنی که دفعتاً نازل شده قرآن محکم یعنی بلا تفصیل من جمیع الجهات و بلا حدّ و بلا سورة و بلا آیه، و قرآن تدریجی قرآن مفصل یعنی قابل قرائت و دارای سوره‌های متمایز و آیات جدا از هم [می‌باشد]. تمام این قرآن مفصل و مبین بنحو اعلی و اتمّ در آن قرآن محکم موجود است؛ کأنه آن قرآن محکم یک چشمه آبی بوده که منبع آن را دفعتاً به پیغمبر داده‌اند، و جوشیدن تدریجی آنرا تدریجاً داده‌اند. یا مانند ملکه نقاشی یا ملکه خط نویسی یا سایر حرف و صنایع، که اصل آن ملکه بدون حدّ و شکل و اندازه در انسان صاحب ملکه موجود است، و بواسطه آن تدریجاً نقاش تابلوهای نقاشی مختلف الهیّة و کیفیة، و خطاط خطوط مختلفه، و سایر ارباب حرف و صنایع ملکات خود را بصورت محدود و معین در عالم فعل و خارج نازل می‌کنند. آن قرآن محکم که دفعتاً نازل شده است یک حقیقتی عالی است، و این قرآن سی جزو که دارای یکصد و چهارده سوره است نزول همان قرآن عالی است بصورت‌های سوره و آیه، جدا جدا که به حسب مصالح و مقتضیات محدود و مشخص گردیده است.

باری همان طور که بعثت خود حضرت ختمی مرتبت اختصاص به زمان معین یا مکان معین ندارد، ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲، و در ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

← بوده؛ و سپس مشروح و مفصل و جدا جدا شده از ناحیه خداوند حکیم و خبیر، بدین صورت درآمده است.

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیه ۳ و ۴: [ما آن حقیقت کتاب را قرآن عربی (قابل قرائت با عربی واضح) قرار دادیم، به امید آنکه شما مردم آنرا ادراک و تعقل کنید. و آن حقیقت در امّ الكتاب (عالم لوح محفوظ) در نزد ما مکانی عالی و محکم و رفیع دارد.]

۲- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷: [و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.]

إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ؛^۱ همچنین قرآن مجید که وحی خدا به اوست برای تمام جهانیان تا روز قیامت است و اختصاص به زمان معین یا مکان خاصی ندارد: ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲

پس بر جمیع افراد بشر لازمست که از این قرآن کریم تبعیت کنند، و عقاید و آراء و اخلاقیات و ملکات و خاطرات و افکار و اعمال خود را بر طبق میزان قرآن مجید تصحیح و تعدیل کنند؛ در این صورت فلاح و رستگاری شامل حال آنان خواهد شد.

مرحوم کلینی در «کافی» و همچنین محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود هر کدام با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ؛ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُزَيِّرَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ، فَأَعِدُّوا الْجِهَانَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ!

قال: فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَارُ الْهُدَى؟ فَقَالَ: دَارُ بِلَاحٍ وَانْقِطَاعٍ؛ فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَمَا حِلٌّ مُصَدِّقٌ! وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ، وَهُوَ الْفَصْلُ [و] لَيْسَ بِالْهَزْلِ، وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ

۱- سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸: [و ما نفرستادیم تو را مگر برای کافه و عموم مردمان].
 ۲- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵۷: [بنابراین کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و او را موقر و مکرم و معزز داشته‌اند، و یاری و اعانت نموده‌اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده‌ایم متابعت کرده‌اند؛ حقاً و تحقیقاً ایشانند که به فلاح و رستگاری می‌رسند].

عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ^۱ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ تَخُومٌ^۲ وَ عَلَى تَخُومِهِ تَخُومٌ [لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ] لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ، لِمَنْ عَرَفَ الصَّفَةَ^۳ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَرَهُ وَ لِيُبْلِغِ الصَّفَةَ نَظْرَهُ، يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ وَ يَتَخَلَّصَ مِنْ نَسَبٍ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَتِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ، فَعَلَيْكُمْ بِحَسَنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّةِ التَّرْتِيبِ!

۱- الأنيق: الفرح و السرور؛ قد أنيق بالكسر يأنق الشيء: أحبه. و أنيق: أي حسنٌ مُعجب. و قوله: له نجومٌ و على نجومه نجومٌ، أي آياتٌ تدلُّ على أحكام الله تهتدى بها، و فيه آياتٌ تدلُّ على هذه الآيات و توضيحها أن المراد بالنجوم الثالثُ السنَّةُ فإنَّ السنَّةَ توضيحُ القرآنِ أو الأئمَّةَ (عليهم السلام) العالمون بالقرآن و في بعض نسخ الحديث و بعض نسخ الكتاب [له تخومٌ و على تخومه تخومٌ] و التخومُ - على ما قيل -: جمعُ تخمٍ بمعنى مُنتهى الشيء.

۲- تخم و تخوم کفتح و فتوح: به معنی حد و نهایت است.

۳- این تتمه را در کافی آورده و در تفسیر عیاشی نیاورده است.

۴- در مقدمه تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵، آورده است؛ و در الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸؛ و نیز در بحار الأنوار، کتاب روضه، (ج ۱۷)، ص ۴۰، طبع کمیانی از نوادر راوندی روایت کرده است؛ و در طبع آخوندی، روضه، ج ۷۷، ص ۱۳۴، و ص ۱۳۵، می‌باشد: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم! شما در خانه هدنه* هستید؛ و شما بر پشت مرکب سفر سوار می‌باشید! و سیر و حرکت شما در این سفر سریع است؛ و شما حقاً دیدید که شب و روز؛ و خورشید و ماه، هر چیز نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می‌سازند! و هر چیز دور و دور دستی را نزدیک می‌نمایند؛ و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است، در خارج می‌آورند و تحقق می‌بخشند. پس بنابراین شما تجهیزات، و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد، و عبور و گذشتن از فاصله و محلّ تجاوزی که باید طیّ شود؛ آماده و مهیا نمائید!

راوی از رسول الله در این حال گفت: مقداد بن أسود برخاست، و گفت: ای رسول خدا! مراد شما از خانه هدنه چیست؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خانه‌ای که فقط در آن به انسان ابلاغ می‌شود، ⇨

﴿ و تذکر داده می‌شود؛ و به زودی ترک می‌شود؛ که باید از آن کوچ کرد؛ و منزل را بریده، پشت سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون، همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک، بر شما مشتبه شد، و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیر نمود؛ بر شماست که به قرآن روی آرید؛ و بدان تمسک جوئید! و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است؛ و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید؛ و در عین حال سعایت کننده، و خرده گیرنده، و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد، و از او پیروی کند؛ قرآن جلودار او شده؛ و وی را به بهشت می‌کشاند؛ و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد؛ و از او اعراض کند؛ قرآن از عقب بر او می‌زند؛ و او را می‌راند تا به سوی آتش برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه، و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبین آمده است؛ و به طور وضوح و ظهور، آشکارا بیان شده است؛ و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن، واقع و محقق است. و آن کتاب جدا کننده بین حق و باطل، و تمیز دهنده بین سعادت و شقاوت است. و آن کتاب فکاهی و تفنن و شوخی نیست.

و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد؛ و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می‌کنند؛ و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دلپسند است؛ و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد.

قرآن دارای حدود و اندازه‌هایی است، که آن حدود و اندازه‌ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد؛ به نهایت نمی‌رسد؛ و إحصای آن متعذر است. و غرائب و بدایع احکام و معارف و قصص و أمثال آن کهنه نمی‌شود.

در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است؛ و محلّ و موضع أنوار حکمت، و دانش و علم به حقایق و اشیاء است. و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیت تعریف و آشنائی با قرآن را بداند؛ و إشارات آن را بشناسد؛ و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد؛ و از معاریض آن مطلع باشد.

﴿

شافع به معنی کمک کننده و نیرو دهنده؛ و شفیع را به زوج می‌گویند چون زوج برای انجام مقصود معین است. یعنی قرآن نیرو دهنده است؛ و مردم به تنهایی با افکار و استعداد خویش نمی‌توانند به مقصد برسند جز آنکه قرآن شفیع آنان شده، و در تمام شؤون زندگی دنیوی و اخروی، تمام مراتب هستی خود را با قرآن بسنجند و با او تصحیح کنند و با آن چراغ روشن نیرو گیرند. و این شفاعت قرآن مبدأ و منشأ همان شفاعت اخروی و ملازم آنست. قرآن از کسانی شفاعت می‌نماید که رابطه معنوی خود را با قرآن محفوظ داشته، و قرآن را جلوی خود قرار داده و آن را قائد دانسته‌اند؛ نه آن کسانی که قرآن را به پشت سر انداخته و از آراء و افکار خود پیروی می‌کنند، نه از تعالیم قرآن. در اینصورت که در اینجا رابطه‌ای با قرآن ندارد، نه تنها قرآن شفیع او نبوده بلکه ماحل او خواهد بود، و در امور او سعایت خواهد کرد، و زندگی مادی و معنوی او به مشکلات مواجه خواهد شد؛ گرفتاریها و نکبات و اضطرابات به او روی خواهد آورد گرچه اموال بسیار گرد آورد و از حطام دنیا کاملاً کامیاب شود، ولی دل سوزان و خاطر مشوش و ترس ابدی و

↳ در اینجا بر عهده شخص تیزبین و خوش فهم است که: دقت نظر خود را به کار گیرد؛ و بدین صفات تعریف و کیفیت آشنائی با قرآن نظر خود را برساند؛ تا آنکه از هلاکت نجات یابد؛ و از دردهای بی‌درمان، و وقوع در پرتگاه‌های غیر قابل تدارک، و مهلکه‌های غیر قابل برگشت، خلاص شود! زیرا که تفکر حیات دل شخص بیناست؛ همان‌طور که شخصی که چراغ در دست دارد در ظلمات و تاریکی‌ها با هدایت نور راه را طی می‌کند پس بر شما باد که به طریق نیکو و پسندیده‌ای راه نجات و تجرد را دریافته و از هواجس نفسانی و آمال شیطانی و تعلق به زخارف دنیوی خود را رها کنید و تخلص یابید. و نیز بر شما باد که تربص و انتظار را کم کنید! و زود با سرعت بر وعده‌های قرآنی به مقاصد عالیه دست یافته، و به اوج کمال برسید!

*- هدنه به معنای سکون و صلح و قرارداد بین مسلمین و کفار و همچنین قرارداد و عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است. [

نگرانی دائمی او را تهدید، و گوئی در یک جهنم عاجل می‌سوزد. این سعایت قرآن است که دور افتادگان از خود را مبتلا می‌کند؛ و این سعایت مورد تصدیق و امضای حضرت جلّ و علا واقع شده است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى^۱.

آری چون قرآن متکفل تمام امور انسان است (ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، معاش و معاد) لذا در اثر إعراض از ذکر خدا، هم امور ظاهری مختل می‌گردد و هم بصیرت باطنی روشن نشده، شخص کور باطن محشور خواهد شد. قرآن یگانه راهنمائیست که به بهترین راه دعوت می‌کند، و بیانست که دست انسان را پر می‌نماید و جان او را سیر و سیراب می‌کند. قرآن دارای نهائیتی است ولی همین که به آن نهایت می‌رسیم می‌بینیم که از آنجا نیز نهایت‌هایی دارد و هر قدر برویم به آنها نمی‌رسیم.

در «حقائق الاصول» مرحوم آیه الله سید محسن حکیم طباطبائی آورده است که: استاد ما مرحوم میرزا محمد حسین نائینی (ره) نقل کرد که: ما به درس مرحوم آیه الحق آخوند مولى فتحعلی سلطان آبادی می‌رفتیم؛ یک روز آیه‌ای را برای ما تفسیر کرد، آنقدر تفسیرش برای ما بدیع و جالب بود که ما با خود گفتیم که تا بحال کسی اینگونه این آیه را تفسیر ننموده، و آنچه حقیقت و بطن این آیه

۱- سوره طه (۲۰) آیات ۱۲۴ الی ۱۲۶: [و کسی که از یاد خدا إعراض کند، پس بدرستی که زندگی او توأم با سختی و مشکلات خواهد بود، و ما او را در روز قیامت کور محشور خواهیم کرد. می‌گوید: ای پروردگار من! من که در دنیا بینا بودم، چرا مرا در اینجا کور حشر نمودی؟ خداوند می‌فرماید: اینچنین است که در دنیا آیات ما بسوی تو آمد و آنها را فراموش کردی! و بدین جهت امروز نیز فراموش کرده شدی!]

بود امروز استاد بیان کرد! فردا که به درس او رفتیم همان آیه را به سبک دیگر تفسیر نمود که ابداً با تفسیر دیروز ربطی نداشت؛ و این برای ما بسیار موجب شگفت شد، که ما دیروز خیال کردیم آنچه حقّ تفسیر این آیه بود استاد گفت و ابداً چیزی باقی نگذاشت، امروز معلوم شد که مطالبی در نهان این آیه بود که ابداً ما پی نبرده بودیم، و اگر استاد نمی‌گفت پی نمی‌توانستیم ببریم. باز روز بعد که به درس رفتیم همان آیه را به سبک دیگری تفسیر کرد و یکی از معانی باطنی او را بیان نمود؛ خلاصه مطلب تا سی روز هر روز همان آیه را هر روز از جهتی خاصّ تفسیر می‌نمود که حقّاً جای تعجب بود.^۱

باری باطن قرآن عمیق است، و شخص مستعدّ می‌خواهد که بتواند به قعرش برسد. در این قرآن چراغهایی پر نور و درخشان برای هدایت گمشدگان است، و محلّ نور و حکمت است، و راهنمای وصول به مقام معرفت برای کسی که راه و صفت تعرّف را به دست آورده باشد و دل خود را به قرآن داده و از راه قرآن جویای معرفت شده باشد. پس باید کسانی که می‌خواهند دیدگان‌شان جلا داشته باشد دیده خود را به قرآن جلا دهند و نظر خود را به صفت تعرّف و راه معرفت برسانند تا از هر سختی نجات یابند و از هر گیر و گره و بن بست رهائی یابند.

تفکّر در قرآن موجب زیادتی بصیرت و نور چشم معنی خواهد شد، همچنان که در ظلمات بوسیله نور می‌توان راه پیمود؛ پس ای مردم بر شما باد به آنکه خوب خود را از چنگال هوی خلاص نموده، و چنگ به دامان قرآن بزنید و از انتظار و تردید ناگهان خود را خارج کنید!

حضرت امام حسن مجتبی بر اساس قرآن بود؛ روح و جسم او حقیقت قرآن بود. طهارت قرآن شراشر وجود او را گرفته، ظلمات مکان خود را به نور داده، در

۱- حقائق الاصول و هی تعلیقة علی کفایة الاصول، ج ۲، ص ۹۵.

یک دنیای عظمت و علم و اراده به عظمت و علم و اراده خدا زندگی می نمود.

کناسی از حضرت صادق علیه السلام آورده است که قال:

خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي بَعْضِ عُمَرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ،
كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ. فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبَسَ
مِنَ الْعَطَشِ؛ فْفُرِشَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ
نَخْلَةٍ أُخْرَى. فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ - وَ رَفَعَ رَأْسَهُ - : لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطْبٌ لَأَكَلْنَا
مِنْهُ! فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطْبَ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ: نَعَمْ!
فَرَفَعَ [يَدَهُ] رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمَهُ؛ فَاحْضَرَّتِ النَّخْلَةَ ثُمَّ صَارَتْ
إِلَى حَالِهَا فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطْبًا. فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ: سِحْرٌ وَ اللهُ!
فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ! وَلَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيِّ مُسْتَجَابَةٌ. قَالَ:
فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ فَصَرَمُوا مَا [كَانَ فِيهِ] فِيهَا فَكَفَاهُمْ.^۲

۱- منهل: جائی که آب می خورند.

۲- اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ و در بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۳،
از بصائر الدرجات ص ۲۷۶ با اندکی اختلاف: [در یکی از سفرهای عمره امام حسن مجتبی
علیه السلام با یکی از اولاد زبیر که قائل به امامت او بود همراه شدند. برای استراحت در
منزلی از منازل بین راه فرود آمدند و در زیر درخت خشک خرمائی نشستند. برای حضرت
زیر درخت خرمائی و برای زبیری زیر درخت دیگری فراش گستردند. در این وقت آن
مرد سرش را بالا آورد و نگاهی به شاخه‌های خشک درخت خرما انداخت و گفت: ای کاش
این درخت خرما می داشت و ما از آن تناول می کردیم. امام مجتبی علیه السلام رو به آن
مرد نموده و فرمودند: خرما میل داری؟ عرض کرد: بلی. حضرت سر را به آسمان برداشتند
و به کلامی تکلم کردند که من متوجه معنای آن نشدم در این هنگام درخت سبز شد و
خوشه‌های خرما از آن آویزان گشت. در این وقت ساربان رو کرد به آنها و گفت: قسم به
خدا این مرد سحر کرده است. امام مجتبی علیه السلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست
ولی درخواست فرزند پیامبر است که خداوند آنرا رد نمی کند. سپس افراد به بالای درخت ⇨

و از ابی اسامه^۱ عن أبی عبدالله علیه السلام روایتست که: حضرت امام حسن در سالی پیاده به مکه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: اَبَدًا! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخور و هر چه خواهد بده، و در معامله ممالک منما. بنده آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا بحال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: بلی الآن در جلوی تو از یک منزل هم کمتر آن سیاه را ملاقات خواهی نمود. پس یک میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده. مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی! گفت: مرا با خود بسوی او ببر. (إلی أن قال:) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولكن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوستدار شما اهل بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زائیدنش گرفته بود. حضرت فرمود: الآن برو بسوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت کرده است صحیح و سالم، و او از شیعیان ما خواهد بود.^۲

حضرت امام طبق روایت وارده در کتاب «کافی» از واقعه بعد از فوت و

رفتند و آنقدر خرما چیدند که همگی را کفایت نمود. مترجم]

- ۱- اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۶؛ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۴، عن الخرائج.
- ۲- ذکر فی سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۳۶، فی ضمن ترجمه السید إسماعیل الحمیری (ره) ما هذا لفظه: أقول: و فی «إثبات الوصية» إنَّ والدَ السیدِ الحمیری كانَ هو الأسودُ الَّذی أعطى الدَّهنَ لورمِ قَدَمی الحسن بن علی بن أبی طالب؛ و خبرُ الأسود فی یة ۹۰، لکن فی بعضِ التعلیقِ من «دیوان الحمیری» ذکر: أن أبوی السیدِ أباضیانَ و الأباضیة من فریقِ الخوارج. راجع دیوان الحمیری، ص ۱۴۹.

برخورد با عائشه و مزاحمت او خبر دادند. محمد بن یعقوب کلینی گوید باسناد خود نقلاً از محمد بن مسلم:

قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخِي! إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا. إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئِنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِّمْ لِأَحَدٍ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي ثُمَّ رُدِّيْ فَادْفِنْنِي بِالْبَيْعِ. وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَ النَّاسُ [صَنِيعُهَا] مِنْ بُغْضِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ الْحَدِيثُ.

و روایت کرده صدوق در کتاب «امالی» باسناده عن علی بن الحسین علیه السلام:

أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ دَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى. فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكِي لِمَا صُنِعَ بِكَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِنَّ أَلْدَى يُؤْتَى لِي فَسَمٌّ يُدَسُّ لِي فَأُقْتَلُ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَزِدْ لَكَ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدُّنَا مُحَمَّدٍ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ] وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ

۱- علی ما فی اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۰۰: [شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر! من تو را وصیت می کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی. وقتی که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن سپس بسوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم سپس مرا بسوی قبر مادرم برگردان آنگاه بسوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن، و بدان عنقریب از عایشه بواسطه بغض و کینه ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد حادثه ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می داند و مردم. مترجم]

سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثِقَلِكَ؛^۱ الحديث.

و قال فی «مناقب» ابن شهر آشوب: و قال الحسين لما وضع الحسن فی لحدہ:

(۱) أ أَدَهْنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَحَاسِنِي وَ رَأْسُكَ مَعْفُورٌ^۲ وَ أَنْتَ سَلِيبٌ
 (۲) فَلَا زِلْتُ أَبِكِي مَا تَغْنَّتْ حَمَامَةٌ عَلَيْكَ وَ مَا هَبَّتْ صَبًا وَ جُنُوبٌ
 (۳) بُكَائِي طَوِيلٌ وَ الدَّمُوعُ غَزِيرَةٌ وَ أَنْتَ بَعِيدٌ وَ المَزَارُ قَرِيبٌ
 (۴) فَلَيْسَ حَرِيبًا^۳ مِّنْ أُصِيبَ بِمَالِهِ وَ لَكِنَّ مَنْ وَارَى أَخَاهُ حَرِيبٌ^۴

۱- علی ما فی اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸: [سید الشهداء علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گریست، امام مجتبی فرمود از چه گریه می کنی؟ عرض کرد: به جهت این حادثه ای که برای شما پیش آورده اند. امام مجتبی فرمود: این حادثه ای که پیش آمده است بواسطه سمی است که با حيله به من خوراندند. و من با آن سم از دنیا می روم، اما هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود، روزی که سی هزار سوار شمشیر زن برای نابودی تو گرد آیند و همه ادعا می کنند که از امت جد ما رسول خدا هستند و به دین اسلام مسلمان می باشند، اینان بر کشتن و ریختن خون تو بر زمین اجتماع می کنند و برای شکستن حرمت و اسارت ذریه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حرکت در می آیند. مترجم]

۲- معفور: بخاک مالیده شده. سلیب: برهنه شده.

۳- حریب: غارت شده.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۵:

۱. آیا روغن به سر بمالم و محاسنم را به بوی خوش معطر نمایم، درحالیکه سر تو را بر خاک گذارده و کفن بر بدنت پوشانده اند.

۲. پیوسته بر فراق تو گریه کنم تا وقتی که کبوتری بنالد و نسیم صبا و وزش باد در جریان باشد.

۳. گریه من طولانی و اشک چشمانم سرازیر خواهد بود، درحالیکه تو از ما فاصله گرفتی ولی دیدار ما نزدیک خواهد بود.

۴. غارت زده آن نیست که مالش را برده باشند بلکه غارت زده آنست که برادری چون تو را درون خاک می گذارد. مترجم]

مجلس دوّم:

تفسير آيه:

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ
لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۱

قرآن وحی خداست به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای جمیع افراد بشر، چه آنها که در آن زمان بوده‌اند و چه آنها که بعداً آمده‌اند و قرآن به آنها ابلاغ شده است.

بگو ای پیغمبر! خدا بهترین گواه است بین من و مردم، و این قرآن به من

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۱۹: [بگو (ای پیغمبر): کدام چیز حضور و گواهی بزرگتر است؟! بگو: خدا حاضر و گواه است در میان من و شما. و این قرآن به من وحی شده است تا بدان بترسانم شما را و هر کس را که این قرآن به او برسد! آیا شما گواهی می‌دهید که با الله خدایان دیگری هستند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم! بگو: این است و جز این نیست که الله خدای واحد است و من از آنچه را که شما شریک برای او قرار می‌دهید بیزارم!]

وحی شده تا آنکه شما و هر کس که این قرآن به او برسد را از عذاب خدا بترسانم. کما آنکه خود حضرت خاتم النبیین برای تمام افراد مبعوث شده‌اند؛ چه کسانی که در آن زمان بوده و چه افرادی که بعداً آمده‌اند: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

«اوست آن خدائی که در میان مردمان درس نخوانده برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نموّ و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند. و همچنین جماعتی از آنها که هنوز نیامده و ملحق نشده‌اند این پیغمبر برای آنها هم معلّم کتاب و حکمت و رشد دهنده و تلاوت کننده آیات است.»

چون قرآن بر اساس توحید است لذا آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و کشاندن مردم از عالم تشّت و تفرّق به وحدت و تجرّد است. بدیهی است که در این صورت افق فکر و اندیشه مردم از سطح کوتاه ماده‌پرستی و شهوت‌رانی حرکت نموده، و دائماً رو به افق واسع ایثار و تقوی و طهارت حرکت خواهد نمود؛ و این همان معنی تزکیه است که به معنی رشد و نموّ است. یعنی این پیغمبر ما بوسیله تلاوت آیات دائماً خدا را نشان می‌دهد و از بیان نشانها و علامتهای خدا، خدا را منظور دارد و با این آیات دست مردم را گرفته و روح و جان آنها را دائماً بالا می‌برد، و قوای روحی که در اثر اینغمار مادیت ضعیف مانده رشد می‌دهد، و علفهای هرزه غفلت و شهوت را که موجب کمبود موادّ غذائی به شجره طیبیه روح می‌شود می‌کند و با دست ترخّم پیوند می‌زند و آب می‌دهد، و با إشراق شمس

۱- سوره الجمعة (۶۲) آیه ۲ و ۳.

توحید این شجره دائماً بارآور شده از خمود و کسالت و ضعف بیرون می‌آید و بارهای مفید و فراوان می‌دهد، و جان و دل آنها را به علم و حکمت منور می‌کند؛ آن علم و حکمتی را که پایان ندارد و فیوضاتش ابدی است و میوه‌اش سرمدی است. خلاصه آنکه از ضلالت و گمراهی و نیستی و خباثت و کجروی آنها را بیرون می‌کشد، و با تعلیم آیات و حکمت وجود آنها را مفید و بهره‌آنان را سرشار و جان آنها را زنده و چراغ سوخته و خاموش شده آنها را روشن و تابناک می‌کند؛ حقاً از زندان نفس و زندان هوی و جهنم اعتبارات و خیالات بیرون می‌آورد و در آسمان فضیلت و حقیقت می‌برد، خباثت او را تبدیل به طهارت می‌کند.

چقدر لطیف و شیرین خداوند در قرآن مجید حال این دو دسته و کیفیت زندگی آنها را از نقطه نظر کوتاهی فکر و سعه اندیشه و مقام ممثل نموده!

﴿وَأَدْخَلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ * أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ * يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ * وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقُرَارِ﴾^۱

۱- سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۲۳ الی ۲۹: [کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است درآورند به فرمان پروردگارشان در آنجا جاودانه بمانند و به سلام، یکدیگر را تحیت گویند. (ای پیغمبر!) آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی را زده است؟! قرار داده است کلمه طیبه را مانند درخت طیب که تنه‌اش ثابت، و شاخه‌اش در آسمان می‌باشد. آن درخت طیب در تمام ایام، میوه و ثمره‌اش را با اجازه

در آن بهشت تحیت جز سلام چیزی نیست؛ آنجا صفا و مودت و رأفت و حمیت و ایثار و تقوی و طهارت و توحید است. اما آن کسی که تبعیت ننموده و این قوای روحی را فاسد کرده و نعمتهای الهیه را ضایع نموده و پوششی از غفلت و شهوت و مجاز بر دیده حق بین کشیده، و خود و قوم خود را در مهلکه و ضلالت فرو برده است، حکم آن درخت خبیثی را دارد که از ابدیت بیرون آمده و در روی زمین بدون اتصال به مبدأ و بدون قرار و ثباتی خشک و برای جهنم و سوختن آماده شده است؛ معلوم است که آتش نتیجه آن خواهد بود و در آن مقام مقرر خواهد داشت.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا تَجْمَعُونَ ﴿۱﴾

↳ پروردگارش می‌دهد. و خداوند این مثالها را برای مردم می‌زند به امید آنکه آنان متذکر گردند. اما مثل انسان کافر منکر معاند، انسان ظالم و متعدی و متجاوز که نه تنها خود از وجود خود بهرمنند نمی‌شود بلکه موجب محرومیت ابناء نوع، از ماء معین چشمه زلال حقیقت می‌گردد مانند درخت خبیث و منکری است که از زمین یکباره کنده شده و ریشه‌هایش بدون ربط با مبدأ خود، بدون هیچ اعتماد و اتکالی به روی زمین افتاده است و قرار و ثباتی ندارد. خداوند استوار می‌دارد کسانی را که ایمان آورده‌اند، به قول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت، و گمراه می‌کند خداوند ستمکاران را و خداوند هر کاری را که بخواهد انجام دهد انجام می‌دهد. آیا نگاهت را نینداختی به سوی کسانی که نعمت خداوند را تبدیل به کفر کردند، و قومشان را در خانه هلاکت و نابودی داخل نمودند؟ جهنم است که در آن افکنده می‌شوند، و در آتش آن می‌گدازند.

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷ و ۵۸: [ای مردم! حَقّاً از جانب پروردگارتان، قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه، و هدایت و رحمت برای مؤمنان است آمده است. بگو ای پیامبر! شما مردم باید فقط به فضل خدا و رحمتش شاد گردید؛ او از آنچه را که مردم گرد می‌آورند بهتر است.]

واقعاً قرآن موعظه الهی و شفای دردهای کامنه و متراکمه در سینه‌هاست؛ و کتاب هدایت و موجب نزول رحمت است. مؤمن باید به چنین کتابی دست زند و به فضل و رحمت خدا به آموزش قرآن شاد و مسرور باشد، نه به حطام دنیا که بهره بهائم و بی‌خردان است. مسلمین در اثر تعلیم قرآن بجائی رسیدند که واقعاً عقل از وصفش عاجز است. آن مردم ماده‌پرست بی‌حمیت خونخوار بی‌عاطفه و انصاف که دختران خود را زنده بگور می‌نمودند، به پیروی از قرآن مجید بین دل‌های آنها مودت و اُلفت چنان برقرار شد که تصوّرش مشکل است.

از حذیفه روایت است از هشام که: در جنگ بدر ظرفی از آب برداشتم که به یکی از برادران دینی که در گوشه میدان خون از بدنش ریخته و در آستانه رحلت بود برسانم. چون به او نزدیک شدم گفت: این آب را به آن مردی که در فلان محل است و مجروح بروی زمین افتاده برسان! چون به او رسانیدم او گفت: برادر دینی من فلان در آن طرف میدان بدنش آغشته به خون است، آب را به او برسان او از من تشنه‌تر است! چون آب را برای او بردم دیدم جان داده است، چون به بالین دوّمی آمدم که به او آب بدهم دیدم او هم جان سپرده است؛ چون به سر اوّلی رسیدم او نیز جان داده بود. کاسه آب بر دستش بود و سه شهید راه حق در عین تشنگی و جراحت جان سپردند و ایثار کردند. اینها همه دست در آستانه توحید زده بودند، ﴿فَبَدَّلَ لَكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا تَجْمَعُونَ﴾ خمیر با دل و جان آنها شده بود.^۱

در کتاب «سفینه البحار» قضیه فضیل بن عیاض^۲ را نقل می‌کند که یک آیه قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جای گرفت که برنامه سالیان دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد، توبه نموده از اولیای خدا و مقربان درگاه او شد، دارای کرامات و حالات که موجب عبرت اهل زمان باشد. می‌گوید:

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۶.

۲- عیاض بکسر العین.

فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق بین ابیورد و سرخس بود. قوافل از جنایت او آسوده نبودند؛ بیم و وحشتی هر چه بیشتر از او داشتند، و او در غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی کرد. اتفاقاً عاشق دختری شد؛ نیمه شب از دیوار منزل دختر بالا می رفت که آن دختر را برگیرد، در بام منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت می کرد: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟﴾^۱ اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: آن آن، و الله آن! نزدیک شده، قسم به خدا نزدیک شده موقعی که دل‌های مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد! پس از همانجا برگشت و در خرابه‌ای منزل کرد. در آن خرابه مسافرینی بودند که بعضی به بعضی می گفتند: امشب برویم؛ و بعضی می گفتند: صبر کنیم تا صبح شود، چون فضیل در راه است و ما را غارت خواهد کرد. فضیل که سخنان آنها می شنید، توبه خود را به آنها گفت و آنها را مأمون نمود. و از آنجا خدمت حضرت صادق رسید و از اصحاب خاص و اصحاب سر حضرت شد؛ بطوری که از آن حضرت حدیث می کند و تمام بزرگان او را به وثاقت نام می برند.^۲

و مرحوم شیخ نوری (ره) در «مستدرک» فی شرح حال کتاب «مصباح الشریعة» می گوید:

و بِالْجُمْلَةِ: فَلَا اسْتَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ «الْمِصْبَاحُ» هُوَ النُّسخَةُ الَّتِي رَوَاهَا الْفُضَيْلُ، وَ هُوَ عَلَى مَذَاقِهِ وَ مَسْئَلِكِهِ. وَ الَّذِي اعْتَقَدَهُ أَنَّهُ جَمَعَهُ مِنْ مُلْتَقَطَاتِ كَلَامِهِ [كَلِمَاتِهِ] أَيْ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجَالِسِ وَعَظِهِ وَ نَصِيحَتِهِ، وَ لَوْ فُرِضَ فِيهِ شَيْءٌ يُخَالِفُ مَضْمُونَهُ بَعْضَ مَا فِي غَيْرِهِ وَ تَعَدَّرَ تَأْوِيلُهُ فَهُوَ مِنْهُ عَلَى حَسَبِ مَذْهَبِهِ لَا مِنْ

۱- سوره الحديد (۵۷) آیه ۱۶: [آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان که ایمان آورده‌اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟]

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۵؛ الاختصاص، ص ۴۱.

فِرْيَتِهِ وَ كَذِبِهِ فَإِنَّهُ يُنَافِي وَثَاقَتَهُ؛ انتهى.^۱

باری از خدمت حضرت صادق علیه السلام به مکه رفت و در سنه ۱۸۷ هجری در روز عاشورا در آنجا وفات کرد.

گویند که فضیل فرزندی داشته که اسم او علی بوده، و او از پدرش در زهد و عبادت أفضل بوده است؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود. و در سبب موت او گفته اند که روزی در مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود و شنید که شخصی قرائت می کرد: ﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ﴾^۲ ناگهان صیحه ای زد و بر زمین بیفتاد و جان تسلیم نمود.

باری قرآن اینطور در دلها اثر می کند. هدف پیغمبر این بود که تمام افراد را

۱- مرحوم نوری در *خاتمه مستدرک*، ج ۳، در ص ۳۲۸، در اطراف *مصباح الشریعة* بحث می کند و می گوید که: سید بن طاووس و کفعمی و شهید ثانی بطور قطع آن را از حضرت صادق می دانند، گرچه بعضی از علماء در سندش تشکیک کرده اند؛ و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریه خود را به جملات فوق بیان می کنند: [بهر حال بعید نمی دانم که کتاب «مصباح الشریعة» همان نسخه ای باشد که فضیل بن عیاض آن را روایت نموده باشد و این کتاب بر مذاق و مسلک فضیل است. و آنچه به اعتقاد من راجح است آنکه فضیل مقداری از کلمات امام صادق علیه السلام را در مسائل مختلفه جمع آوری نموده است که حضرت آنها را در مجالس وعظ و نصیحت بیان می فرمودند. پس اگر مطلبی در این کتاب مشاهده شد که با بعضی از روایات و احادیث در جای دیگر منافات دارد از کلمات و گفتار خود فضیل است که نه به صورت کذب و افتراء به امام علیه السلام بلکه بر اساس مذاق خود و برداشت خود از مطالب بیان کرده است، زیرا وثاقت و جلالت فضیل اجازه چنین احتمالی را نمی دهد. مترجم]

۲- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹ و ۵۰: [و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را می نگری که در غلها و زنجیرها بسته شده اند، لباسهایشان از قطران است، و آتش جهنم چهره هایشان را پوشیده است.]

بدین سرمنزل سعادت رهبری کند؛ ولی حکومت بنی‌امیه که علناً با قرآن مخالفت می‌کرد و از تفسیر و تأویل مردم را نهی می‌کرد، و به خواندن فقط اکتفا می‌شد مسیر پیشرفت مؤمنین را عوض نمود، و اگر قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام نبود اصلاً در روی زمین اسمی از قرآن نمی‌ماند و حجّتی برای مردم نبود. مردم یکباره در ظلمات محض فرو رفته، بارقه‌های امید ایشان همگی خاموش و کسی جرأت بیان حقّ و فضایل اهل بیت را نداشت.

عجب است که از حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء در فقه روایتی نقل نشده، و در سایر امور بسیار اندک است؛ و این بواسطه تقیّه شدید بوده که مردم جرأت سؤال و یا کتابت را نداشتند، و روایات آنها با موت روات همگی از بین رفته است. و اما از عائشه و ابوهیره و انس بن مالک و کعب الأحبار احادیث فراوان نقل کرده‌اند. آیا آنها به پیغمبر از حسنین علیهما السلام نزدیک‌تر بودند؟ کلاً و حاشا! بلکه وضع حکومت ظلم چنان سخت شد که بیگانگان خود را منتحل به اسلام دانسته، و جگر گوشه‌های حضرت رسول که قرآن در بیت آنها فرود آمده است مورد تعدی حکومتها زیست کردند و با غضب حقوق از دنیا رفتند. حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام که قیام فرمود فقط به علّت آن بود که حجاب جهل را از دل‌های مردم بردارد و تا روز قیامت آنها را روشن کند؛ و لذا بعد از آنکه طایفه ملائکه برای نصرت آمدند و حضرت جواب گفت، طائفه مسلمانان از جن آمدند فقالوا: یا سیدنا نحن شیعتک و أنصارک فمرنا بأمرک! تا آنکه می‌فرماید: و إذا أقمتُ بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس^۱ و

۱- [گفتند: ای آقای ما و مولای ما، ما جمعی از شیعیان و یاران تو هستیم به هر امری که می‌خواهی به ما امر کن!]

۲- [مجمع البحرین: المتعوس من تعس یتعس تعساً: من باب نفع و من باب تعب لغة: إذا عثر و انکب علی وجهه و هو دعاء.]

بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟!^۱

و حضرت پاسخ هر یک از دوستان و ارحام که او را از حرکت منع می‌کردند بطریق خاصی بگفت؛ ام سلمه بسیار دلش بسوخت و بگریست، چون پیغمبر کراراً او را از قضیهٔ طف آگاه کرده بودند.

رُويَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا] أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَ يَدُهُ مَضْمُومَةٌ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ أَشْعَثًا مُغْبِرًا؟ فَقَالَ: أُسْرِيَ بِي فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، فَأَرَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِي وَ جَمَاعَةَ مِنْ وُلْدِي وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَلَمْ أَزَلِ الْقَطُّ دِمَاءَهُمْ فَهَا هُوَ فِي يَدِي، وَ بَسَطَهَا إِلَيَّ وَ قَالَ: خُذِيهِ فَاحْفَظِي بِهِ! فَأَخَذْتَهُ فَإِذَا هُوَ شِبْهُ تُرَابٍ أَحْمَرَ فَوَضَعْتُهُ فِي قَارُورَةٍ وَ شَدَدْتُ رَأْسَهَا وَ احْتَفَظْتُ بِهَا، فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْعِرَاقِ كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَأَشْمُهَا وَ أَنْظُرُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَبْكِي لِمُصَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَخْرَجْتُهَا [فِي] أَوَّلِ النَّهَارِ وَ هِيَ بِحَالِهَا ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَبِيطٌ فَصَحْتُ فِي بَيْتِي وَ بَكَيتُ؛ إِلَى أَنْ قَالَتْ: حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ [فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ].^۲

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰: [و اگر من در جای خود بنشینم این مردم زبون و واژگون شده به چه چیز امتحان گردند و (به چه چیزی) آزمایش شوند؟ مترجم]
 ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۹، عن إرشاد المفيد و في نفس الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۰، نقله في باب ذكر طرف من فضائل الحسين و فضل زيارته و ذكر مصيبتة: [از ام سلمه روایت است که گفت: شبی رسول خدا از خانه خارج شد و مدت زمانی غیبت او به طول انجامید پس از اینکه بازگشت دیدیم با سر و روئی آشفته و غبار آلود با دستانی مشت کرده. عرض کردم: ای رسول خدا چه شده است که شما را اینگونه ژولیده و غبارآلود می‌نگرم؟ فرمود: ﴿

↳ در این وقت مرا به سوی سرزمینی در عراق موسوم به کربلا سیر دادند پس در آنجا فرزندانم حسین و جمعی از اهل بیت و فرزندانم را دیدم که در خاک و خون افتاده‌اند، پس من همینطور خونهای آنها را برمی‌داشتم که اکنون در دست من می‌بینی. حضرت دستانشان را باز کردند و فرمودند: بگیر اینها را و با خود نگه دار. آن را گرفتم مانند خاک سرخ بود و در شیشه‌ای قرار دادم و سرش را محکم نمودم و در جایی مطمئن محافظت نمودم. پس زمانی که حسین علیه السلام قصد خروج از مکه را به سمت عراق داشت، من این شیشه را هر روز و شب باز می‌کردم و آن را می‌بوئیدم و بر مصائبی که در انتظار او بود اشک می‌ریختم تا اینکه روز دهم عاشورا شد، روزی که حسین در آن روز به قتل رسید. صبح آن را باز کردم دیدم به حال خود است اما هنگام عصر دوباره آمدم و در شیشه را باز کردم دیدم آن خاک تبدیل به خون تازه شده است. پس صیحه‌ای زدم و شروع به گریه و فغان نمودم، ... تا اینکه پیکی آمد و خبر از شهادت آن حضرت داد و دیدم آنچه را که مشاهده کرده بودم راست بوده است. مترجم]

مجلس سوّم:

تفسیر آیہ شریفہ:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ﴾^۱

در این کریمه شریفه خداوند متعال قرآن را به دو صفت تعریف کرده
است: یکی نور، و دیگری کتاب مبین؛ و سه صفت برای او ذکر کرده است: اول
هدایت بسوی راههای سلامت، دوم خروج از ظلمت و ورود در عالم نور، سوم
رهبری بسوی راه مستقیم و سلوک در جاده اعتدال.

۱- سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۱۵ و ۱۶: [تحقیقاً آمد بسوی شما از جانب خداوند، نور و کتاب آشکاری که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می‌کند به سوی راههای سلامت. و از ظلمت‌ها به سوی عالم نور بیرون می‌کشاند با اذن و اراده خود کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود؛ و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری می‌نماید.]

اما قرآن نور است، به جهت آنکه تمام آیات او از عالم نور آمده و در تشخیص مرضهای بشر و کیفیت علاج آن ابدأ در نمانده، و در تکامل افراد بشر آنچه را که معین می‌کند همه علم و بصیرت و وصول به نتیجه است، نه جهل و درماندگی و وصول احتمالی؛ بلکه صد در صد ایصال حتمی و یقینی است. انسان در پرتو نور همه چیز را می‌بیند و چیزی برای او مخفی نیست. و علاوه خود نور دیگر احتیاج به نشان دهنده ندارد بلکه خود او معرف خود است؛ بخلاف ظلمت که اولاً ذات او ابهام و جهل است، و علاوه موجودی در تحت افق تاریکی دیده نمی‌شود. قرآن نور است به معنی آنکه اولاً خود او معرف خود است؛ هیچ کتابی و هیچ گوینده‌ای غیر از ذات قرآن نمی‌تواند او را آنطور که شاید و واقعیت دارد معرفی کند. چون تمام کتب و تمام گویندگان از افق فکر و ادراک خود می‌خواهند قرآن را معرفی کنند، و فکر و ادراک آنها نسبت به علم قرآن کوتاه است، مگر آنکه به مقام طهارت مطلق برسند و از دریچه نزول قرآن از نقطه نزول به قرآن بنگرند، و آن اختصاص به اولیاء و مقربین درگاه خدا دارد و بس! و بنابراین هر چه ابهام و اشکالی باشد در پرتو این نور روشن می‌شود و مشکل حل می‌گردد.

قرآن کتاب حقیقت و معالجه افراد است برای وصول به مقام کمال و خروج از بهیمیت بسوی ذروه انسانیت. و در این امر عجیب است؛ مرض را خوب تشخیص می‌دهد و خوب و آسان و سریع علاج می‌کند، و در تشخیص و علاج راه خود را اشتباه نمی‌کند و دوا عوضی نمی‌دهد، و دوا و پرهیز بقدر لازم، نه زیاده و نه کم می‌دهد، و تا بشر را از امراض مخفی و متراکمه خارج نکند از معالجه دست بردار نیست. درست مانند طبیبی می‌ماند که در عمل جراحی استاد یگانه بوده، فوراً نقطه سیاه را می‌بیند و با جراحی در همان نقطه به أسرع وقت مریض را خلاص می‌کند، و به افرادی که احتیاج به جراحی ندارند به حسب استعداد مزاج دوا می‌دهد و مداوا می‌کند.

أمیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در «نهج البلاغة» راجع به حضرت رسول الله می‌فرماید: **طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ**^۱ و معلوم است که روح مقدس آن حضرت همان حقیقت قرآن است و بس! روی این معنی قرآن را فرقان گویند: **﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾**^۲. یعنی آن نور مشخص حق و باطل و جدا کننده صحت و مرض، دوست و دشمن، نفحات رحمانیه و خاطرات شیطانیه و نشان دهنده راه راست از جاده ضلالت است.

بنابراین، این قرآن کتاب مبین است. مبین از ماده اَبَانَ یُبِین ابانه، هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی استعمال شده اَبَانَ الشَّيْءَ: اَتَّضَح، و اَبَانَهُ: جَعَلَهُ بَيِّنًا و اَوضَحًا قرآن هم واضح و هم واضح کننده و هم آشکار و هم آشکار کننده است. این از نقطه نظر دو معرفتی که خدا برای قرآن کرده است.

و اما آثار او: اوّل هدایت بسوی سبل سلام [است]. راه سلام راهی است که در آنجا ایمنی است در مقابل نگرانی؛ ایمنی از هر چیز، از آفات دنیوی و از آفات نفسی و اخروی. این قرآن آن راه سلامت مطلق را که در آنجا هیچ مشکل و هیچ رنج و تعب و هیچ نگرانی فکری و خاطره‌ای نباید معرفتی می‌کند؛ آنجا که بهشت حقیقی است. البته این برای افرادیست که دل به قرآن بدهند و در راه

۱- نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۳۷: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبیعی بود که در طب خودش دوار بود. (یعنی زیاد دور می‌زد بر روی مرض، و اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دور می‌زد بر روی دارو و درمان. و حکیم حاذق و مطلع به همه جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.)]

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه روزه، ماه رمضان است. و در آن، قرآن نازل شده است که هدایت است برای مردم؛ و ادله و حجتهائی است از راهنمایی، و بیّنات و روشنگریهائی است برای جدائی حق از باطل.]

وصول به رضوان خدا به دنبال قرآن حرکت کنند.

و به دنبال این معنی معلوم است که اثر دوّم مشهود است؛ و آن خروج از ظلمات نفس اماره به عالم نور [است]. حقّاً در اینجا انسان می‌یابد که ظلمات نفس چقدر قبیح و زشت است، و خروج از آن به نور چقدر لطیف و نیکو! در ظلمات نفس انسان با هزار درد و رنج و عقده و هزار خصلت زشت و هزار خاطره پریشان مواجه است، و چون در تاریکی است نمی‌تواند بفهمد که عیب چیست و راه علاجش کدام است، و واقعاً آنچه او را در این معرض هلاکت آورده است کدام صفت زشت و خوی ناپسند است؟ ولی همین که آفتاب قرآن تابید و صحنه نفس را روشن کرد، انسان عیوب خود را می‌فهمد و دیگر نمی‌تواند آرام بگیرد؛ انگیزه‌ای بسیار قوی او را از باطن تحریک می‌کند تا بر اثر تعالیم قرآن عمل کند، و خواسته باطنی او که همان وصول به مقام انسانیت مطلق و طهارت محض است حاصل شود.

و معلوم است که این [اثر سوّم] صراط مستقیم است. یعنی قرآن با أقصر فاصله و در أقصر زمان و أقصر معالجه، انسان را بدین هدف عالی می‌رساند. نه آنکه در معالجه بطیء [باشد] و سستی کند و دوران نقاهت به درازا کشد و قوای انسان ضعیف و شخص در آستانه مرگ قرار گیرد؛ بلکه فوراً و عاجلاً او را معالجه می‌کند، و این نزدیکترین راه به مقصد و وصول به مقام توحید است؛ رزقنا الله بمحمد و آله الطاهرين.

أمیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْزَلَ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ وَ مِنْهَاجًا لَا يُضَلُّ نَهْجُهُ وَ شُعَاعًا لَا يُظْلَمُ ضَوْءُهُ وَ فُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَ

۱- [در نسخه محمد عبده یضَلّ و یظلم با صیغه معلوم از باب افعال ضبط شده بود؛ ولی ⇐

تَبِيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ. فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَةُ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرَانُهُ وَ أَثَافِيُ الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غِيْطَانُهُ. وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَ عُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنْاهِلٌ لَا يَغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ وَ مَنْازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمَسَافِرُونَ وَ أَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَ آكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ. جَعَلَهُ اللهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيْعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجٍ لِبُطْرِقِ الصُّلَحَاءِ وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ. وَ حَبْلًا وَثِيْقًا عُرْوَةً وَ مَعْقَلًا مَنِيْعًا ذُرْوَةً وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَ سَلِمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ هُدًى لِمَنْ اتَّكَمَ بِهِ وَ غُدْرًا لِمَنْ انْتَحَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فَلَجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَّ وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَّامَ وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى.^۱

⇐ چون در نسخه و ضبط ملاً فتح الله کاشی ص ۳۳۶ با صیغه مجهول ثبت بود؛ و آن از جهت معنی آنسب بود، لهذا در کتاب و در ترجمه آن، بر آن اساس قرار گرفت.

۱- اوّل این خطبه با *يعلم عجيج الوحوش بالفلوات* شروع می‌شود، و این فقره از کلام او علیه السلام در ج ۲، ص ۱۷۷، خطبه ۱۹۸، از *نهج البلاغه* با حاشیه محمد عبده است: [و سپس خداوند کتاب را بر پیغمبر نازل کرد، در حالی که قرآن نوری است که چراغ‌های فروزان آن خاموش نمی‌شود؛ و چراغی است که شعله ملتهب آن فرو نمی‌نشیند؛ و دریائی است که قعر آن یافته نمی‌شود؛ و راه راستی است که در پیمودن آن گمراهی پیدا نمی‌گردد؛ و شعاعی است که پرتو رخشان آن به تاریک نمی‌گراید؛ و جدا کننده‌ای است میان حق و باطل، که برهان ساطع و حجّت استوار آن فروکش نمی‌نماید؛ و بنا و اساسی است که ارکان آن ویران نمی‌گردد؛ و شفائی است که از بیماری‌های پی در آمد آن، بیم و هراس به دل نمی‌رسد؛ و عزیزی است که یاران و یاوران آن شکست نمی‌پذیرند؛ و حقی است که یاری کنندگان و انصار آن به هزیمت و فرار نمی‌روند؛ و بنابراین قرآن معدن ایمان است؛ و میانه و درون حقیقی آن؛ و چشمه‌های جوشان علم و عرفان است، و دریاهای خروشان ⇐

↳ معارف آن؛ و باغ‌ها و بستانهای عدل و داد است؛ و آبهای زلال مجتمع و سرشار در آن؛ و دیگر پایه‌های اطعمه اسلام است، و اصل و اساس آن؛ و وادی‌های گسترده و پهناور صدق و حق است؛ و زمین‌های وسیع و فراخ آن؛ و دریائی است که آنچه آب کشندگان و آب برداران، از آن مصرف کنند، آن را تهی نمی‌کنند؛ و چشمه‌هائی است که آنچه آب‌گیران و آب برندگان از آن بردارند، آن را کم نمی‌گردانند؛ و آبشخورهائی است که آنچه فروروندگان در آن از آب برگیرند، آن را فرو نمی‌نشانند؛ و منزلگاه‌هائیبست که آنچه مسافران در راه روشن و طریق هویدای آن سیر کنند، گم نمی‌شوند؛ و نشانه‌هائی است که روندگان و سیرکنندگان در راه خود از آن پوشیده و نادیده نمی‌گردند؛ و تپه‌ها و مواضع مرتفعی است از جوانب خود، که راه‌پیمایان و قصدکنندگان نمی‌توانند از آن عبور و تجاوز نمایند.

خداوند قرآن را سیرابی برای تشنگی و عطش علماء قرار داد؛ و بهار پر گیاه برای دل‌های فقهاء؛ و راه‌ها و طریق‌های هویدا برای پیمودن راه صلحاء. قرآن دارویی است که پس از آن دردی نیست؛ و نوری است که با آن ظلمتی نیست؛ و ریسمانی است که محکم است گره آن؛ و پناهگاهی است که از دسترس دور است بلندی آن؛ و عزت است برای آن که در تحت ولایت آن درآید؛ و آن را ولیّ و مولا و صاحب اختیار و سرپرست و پاسدار خود بداند؛ و سلام و سلامت است برای آن که در آن داخل شود؛ و هدایت است برای آن که بدان اقتدا نماید؛ و مایه عذر است، برای آن که خود را بدان انتساب دهد؛ و برهان و حجّت است برای آن که بدان سخن گوید؛ و شاهد و گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسک جوید؛ و ظفر و گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسک جوید؛ و ظفر و فیروزی است برای آن که بدان احتجاج کند، و استدلال نماید؛ و متعهد به صلاح و اصلاح آن است که احکام آن را بکار بندد، و مضمونش را بر عهده گیرد؛ و همچون شتر راهوار و بارکشی است، برای آن که با سواری خود و حمل اُتقال و اسباب خود بر آن بخواهد به سر منزل مقصود واصل گردد؛ و آیه و نشانه و علامت است برای آن که خود را بدان نشانه زند؛ و سپر است برای آن که با پوشیدن آن، لباس جنگ و زره در تن نماید؛ و دانش و درایت است برای آن که آن را حفظ کند، و در گوش جان خود بگیرد؛ و حدیث و گفتار است برای آن که آن را نقل نماید و روایت کند؛ و حکم است برای آن که با آن قضاوت نماید.]

قرآن شفای هر مرض است، و کتابی است که در احکام و مطالب آن ابداً بطلانی راه پیدا نخواهد نمود: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَيْبَكَ لَدُوْ مَغْفِرَةٍ وَّذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْءَانٌ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾^۱

عزیز در مقابل ذلیل است، یعنی قابل تأثر؛ و ذلت حال تأثر و شکستگی را گویند. قرآن مجید عزیز است، یعنی ابداً در احکام و آیات آن شکستگی و بطلان و نسخ راه پیدا نخواهد کرد؛ علوم بشری نمی‌تواند از آن خرده گیرد و در موضوعات و احکام آن فتوری حاصل کند، و مانند کتابهای دیگر فرضیه‌هایش دچار اشکال و بطلان گردد. باطل و خرابی به او راه ندارد، نه میان دو دستش، تا روز قیامت هر بشری با هر علمی و با هر تجربه‌ای قدم به میدان گذارد باید به

۱- سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۱ الی ۴۴: [و حقاً قرآن کتاب عزیزی است که باطل بدو راه ندارد؛ نه از مقابل و برابر او، و نه از پشت سر او. از ناحیه خداوند حکیم و حمید، به تدریج نازل آمده است. ای پیامبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به پیامبران مرسل الهی پیش از تو گفته شده بود. و آن این است که: پروردگار تو دارای صفت مغفرت است برای مردم؛ و دارای عذابی دردناک می‌باشد! و اگر ما قرآن را غیر واضح، و با ابهام و اجمال، و عجمی قرار می‌دادیم هر آینه می‌گفتند: چرا آیاتش روشن و جدای از هم و مشروح و با تفصیل نبود؟! ای عجب! چگونه می‌شود قرآن مبهم و عجمی باشد در حالی که رسول ما فصیح و گویا و عربی است؟ بگو ای پیامبر! آن قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، کتاب هدایت و شفای از امراض است. و اما کسانی که ایمان نیاورده‌اند، در گوشه‌هایشان سنگینی است. و این قرآن برای آنها کوری و نابینائی است. آنان کسانی هستند که از راه دور، مورد خطاب و ندا واقع می‌شوند؛ و از دور چیزی را می‌شنوند.]

مقام عزّ قرآن تسلیم شود، چون دلائلش محکم و متقن و قابل تغییر و تبدیل نیست؛ بر اساس ثبات و استقرار بیان شده و علومش مبتنی بر حسنّ و خیال نیست تا با از بین رفتن حسنّ و خیال او هم از بین برود. بنابراین تا به حال با ترقّیات علوم مادّی و تجربی، از هیئت و نجوم و طبیعیات و تسخیر نور و امواج و کهربا و شکافتن اتم و حرکت به کره ماه و پیشرفت صنعت و طبّ و سایر علوم از مطالعات روانی و حقوقی و علوم خارج از طبیعت و اتّصال به عالم نفس کسی نتوانسته است موضوعی عالی تر از قرآن و مطلبی ارزنده تر بیاورد.

همه تسلیم اند و خاضع، و همه معترفند که نیاز به این قرآن دارند؛ و برای خلاصی بشریّت از زندان جهل، پیشرفت در این علوم مادّی و طبیعی بدون پیروی از تعالیم عالیّه قرآن فائده‌ای ندارد، بلکه در مشکل به روی مشکل باز می‌کند. این عزّت قرآن است که کلام خداست و در مقابل منطق و فرضیه‌ای خود را نمی‌بازد و عقب نشینی نمی‌کند، و چون چراغ فروزان و شمس جهان تاب در جهان درخشندگی دارد.

و لا من خلفه؛ همچنین آنچه از سابقین از انبیاء و مرسلین و اولیاء و اُمم و طوائف و حالات آنها و اقوام مؤمن و کافر تا زمان آدم بیان کرده است آن نیز صحیح و غیر قابل ایراد و اشکال است. بر تورات فعلی و انجیل فعلی صدها اشکال عقلی وارد است که پاسبانان آن از عهده پاسخ بر نمی‌آیند، و در مقابل سؤالات بجای سؤال کنندگان عقب نشینی می‌کنند و دلیل می‌شوند. دین مسیحیّت گرفتار تثلیث است، و تورات از معاد نامی نبرده و فجایعی به انبیاء نسبت می‌دهد؛ ولی قرآن مجید با عزّت و سیادت مواجه است و کسی نتوانسته در مضامین و آیات و قصص آن خرده‌ای بگیرد تا مطلبی را خلاف تاریخ و یا خلاف عقل در قرآن بجوید. قرآن کتابی نیست که یکسره مردم را بیم دهد تا سر حدّ یأس، و یا آنها را امیدوار کند تا سر حدّ طغیان.

خدا می‌فرماید: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱ ای پیغمبر! آنچه از طرف خدا به تو وحی شده همان حقیقت و واقعیتی است که به پیمبران قبل از تو وحی شده بود که: خدای تو رحیم و آمرزندهٔ مردم است نسبت به مطیعان، و دارای عذابی دردناک است نسبت به طاغیان.

اگر ما این قرآن را درهم و برهم و غیر مفهوم و غیر مبین آورده بودیم مغرضین می‌گفتند که: چرا آیاتش روشن نیست و مبین و فصیح بیان نشده است؟ می‌گفتند: کتاب غیر روشن و غیر فصیح برای مردم فصیح اللسان چه فایده دارد؟ بگو ای پیغمبر! دست از این مطالب بردارید، این مطالب به درد شما نمی‌خورد! این کتابی است که برای مؤمنین که چشم دل خود را باز کرده‌اند کتاب هدایت و رهبری به آخرین منزل مقصود، و وصول به اعلیٰ درجه و ذروهٔ انسانیت و مقام توحید است، و شفای دردهای متراکمه و صعب‌العلاج؛ ولیکن آن کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشه‌های آنان پارگی رخ داده و کوری چشم آنها را بسته، نه می‌توانند آیات خدا را بشنوند و نه می‌توانند ببینند. کافری که از قرآن إعراض کرد جز پارگی گوش دل و کوری چشم دل که ابداً قابل‌إصغاء و رؤیت نیست چه بهره‌ای دارد! آنان از مکان دوری آواز به گوششان می‌رسد غیر مفهوم، به خلاف مؤمنینی که بواسطهٔ پیروی از قرآن در آستان قرآن قرار گرفته و تمام قرآن را با حسن و عقل خود ادراک می‌کنند و خوب می‌فهمند، جان آنها روشن شده و عقل آنها کامل گشته است. در «کافی» مرحوم کلینی با إسناد خود نقل می‌کند در ضمن حدیثی که:

۱- سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۳: [ای پیغمبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به انبیاء و مرسلین پیش از تو گفته شده است؛ که تحقیقاً پروردگار تو صاحب‌غفران و گذشت، و صاحب‌پاداش و عقوبت سخت است!]

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَتَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَاسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ^۱ وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَرُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَفِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ، وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ.^۲

و مرحوم کلینی ایضاً نقل می کند از سَمَاعَةَ بن مهران، قال:

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ، فِيهِ خَيْرُكُمْ وَ خَيْرٌ مَن قَبْلَكُمْ وَ خَيْرٌ مَن بَعْدَكُمْ وَ خَيْرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَتَاكُمْ مَن يُخْبِرُكُمْ عَن ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ.^۳

۱- هكذا في نسخة الكافي ولكن في المحجة رواه الاجداث نقلاً عن الكافي.

۲- الكافي، ج ۲ ص ۶۰۰: [حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفته اند که: قرآن هدایت است از گمراهی و ضلالت، و مبین و روشنگر است از کوری و جهالت، و حافظ و نگه دار است از لغزش و عثرت، و نور است از تاریکی و ظلمت، و نوربخش است از وقایع حادثه و آفات و فتن مضله و بدعت های بی سابقه، و مانع است از نابودی و هلاکت، و رشد است از تباهی و فساد و غوایت، و واضح کننده و آشکارا سازنده است از فتنه ها و آزمایش های مبهم و گنگ که بر بشر روی می آورد، و بلاغ و کفایت است برای طی عالم دنیا تا آخرت. و در قرآن است کمال دین شما! و از قرآن به هیچ چیز عدول نمی شود مگر به سوی آتش!]

۳- همان مصدر، ص ۵۹۹: [حضرت صادق علیه السلام گفتند: حقاً که خداوند عزیز و جبار که دارای صفت استقلال و عزت و اتکاء به خویشتن است، درحالی که نیز دارای صفت صدق و فیضان رحمت و ریزش خیرات و برکات است؛ بر شما کتاب خود را فرود آورده است؛ جریانات و وقایع و اخبار شما، و خبرهای کسانی که قبل از شما بوده اند، و خبرهای کسانی که بعد از شما خواهند بود، و خبرهای آسمان و زمین در آن موجود است. به طوری که اگر کسی از آن جاها نزد شما بیاید و برای شما از آنها خبر بیاورد، در تعجب می افتید که چگونه این خبرهای قرآن با آن گفته های مخبر تطبیق نموده و هیچ کم و کاستی و هیچ تغییر و تحریفی در آن نیست؟]

و لذا کسی که به قرآن متکی باشد عزیز است و غیر او ذلیل. کسی که به قرآن دل بسته باشد در ایمنی است و غیر او در خوف.

از کلینی است با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] لِأَصْحَابِهِ: اَعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَيَّ مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةٍ.^۱

و ایضاً کلینی با إسناد خود حدیث می‌کند از زهری:

قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَائِنَهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.^۲

و ایضاً مرحوم کلینی روایت می‌کند از سفیان بن عیینه از زهری قال:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا

۱- *الكافی*، ج ۲، ص ۶۰۰: [از جمله وصیتهای امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود این بود که می‌گفت: بدانید قرآن چراغ هدایت است در روز، که هر عملی را که انجام می‌دهید، آن برنامه کار و راهگشا و اسوه برای کار شماست! و نور شب تاریک و پر ظلمت است که همین که همه در خواب رفتند، شما با تلاوت آن گاه و بیگاه، در نمازهای شب با خواندن سوره‌های بزرگ و آیات عجیب؛ در عالمی از نور و صفا و سرور و تجرد و بساطت وارد می‌شوید. و با خواندن هر آیه‌ای به باغی جداگانه ورود می‌نمائید، و عقبه تاریک و کریوه ظلمانی را با نورافکن و پروژکتور آنچنان ضیاء و قدرتی نورانی می‌بخشید که چشم‌ها را خیره کند و این شب تاریک سپری شود. و تا طلوع صبح و سپیده فجر صادق که شعاع نور خورشید از پشت افق، طلعه ورود شمس را نوید دهد، شما ابداً در تاریکی نبوده‌اید، و اصلاً احساس ظلمت را نکرده‌اید؛ گرچه در نهایت فقر و مشکلات مادی و زندگانی طبیعی بوده باشید! ولی معذک درون شما روشن است، و باطن شما و ذهن شما به انوار آیات قرآن منور است!]

۲- *الكافی*، ج ۲، ص ۶۰۹: [شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که می‌گفت: آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های دانش‌اند؛ بنابراین هر گاه خزینه‌ای را بگشائی، سزاوار است که به آن چه در درون آن است نظر کنی!]

استَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ؛ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَرَأَ ﴿مَلِكِ يَوْمِ
الْدِينِ﴾ يُكْرَرُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ يَمُوتَ.^۱

انسان با قرآن غنی است چون علوم واقعیّه را به انسان می آموزد، و بدون قرآن فقیر است گرچه تمام کتابخانه های دنیا را دیده و کتابها را مطالعه نموده باشد؛ در عین حال فقیر است چون از علوم تخیلیّه تجاوز نکرده و به علم حقیقی دست نزده است.

مرحوم کلینی با اسناد خود نقل می کند از معاویه بن عمّار، قال:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ وَ إِلَّا مَا
بِهِ غِنًى.^۲

قرآن کتابی است عمیق که هر چه انسان بیشتر مطالعه کند و دقت نماید بیشتر می فهمد. و علاوه فهم باطن و حقیقت قرآن احتیاج به تزکیه و طهارت دارد؛ آنطور نیست که فقط به مطالعه بتوان به حقیقت و عمق قرآن رسید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَفَسَّمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.^۳

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲: [حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفتند: اگر آنچه از مردمانی که در میان مشرق تا مغرب جهان هستند بمیرند (و من تک و تنها، و بدون یک انیس و مونس زنده بمانم) ابداً برای من وحشت و هراسی رخ نمی دهد، بعد از آنکه قرآن با من است و عادت او اینطور بود که چون ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را می خواند، آنرا تکرار می نمود تا به حدی که نزدیک بود بمیرد و جانش از قالب برون رود.]

۲- همان مصدر، ص ۶۰۵: [حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: کسی که قرآن را قرائت کند، او سرمایه دار و غنی و بی نیاز است، بطوری که دیگر فقری را به دنبال ندارد. وگرنه غنا و بی نیازی برای وی نیست.]

۳- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۷۵ الی ۷۸: [پس سوگند اکید یاد می کنم به محلّها و مکانهای ⇨

بنابراین کسی که می‌خواهد به حقیقت قرآن پی ببرد باید به حقیقت طهارت مطلق رسیده باشد، به تبعیت قرآن از عالم نفس اماره عبور کرده و چشمش به جمال ازلی افتاده و به مقام توحید رسیده باشد؛ و الا سایر مردم هر کس به اندازه فهم و قدرت عقل و همچنین به اندازه تقوی و طهارتی که حاصل کرده، به همان اندازه از علوم قرآن بارگیری می‌کند. هر کس کسب تقوی و طهارت کند عقلش قویتر و به درجه بهتری از قرآن رهنمائی می‌شود، آن درجه بصیرت بیشتری به او داده موجب کسب تقوی و عقل بیشتری می‌گردد، آن تقوی و عقل قویتر او را به فهم مرتبه عالیتری از قرآن دعوت می‌کند؛ و همین طور درجات و مراتب فهم قرآن مانند درجات نردبانی است که رسیدن به هر یک از آنها مستلزم عبور از پله قبلی است و پله قبلی معدّ و ممدّ وصول به پله بالاتر، و هکذا إلى أن نصل إلى السطح، فهو نورٌ على نور.^۱

مرحوم کلینی با إسناد خود از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت می‌کند:

قال: يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةٌ فَيَمُرُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُونَ: هَذَا الرَّجُلُ مِنَّا! فَيَجَاوِزُهُمْ إِلَى النَّبِيِّينَ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا! فَيَجَاوِزُهُمْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا! حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ عَزَّوَجَلَّ، فَيَقُولُ: يَا رَبُّ! فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ وَأَسْهَرْتُ لَيْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ فُلَانُ بْنُ

﴿ نزول و سقوط ستارگان (با آیات قرآن، و یا حرکت و مواجهه اولیای مقرب خداوند در برابر حضرت حق) و این قسمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ که حَقّاً و حتماً این کتابی است خواندنی و گرامی و رفیع المنزله و بلند پایه، که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سرّ حق می‌باشد. و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آنرا مسّ کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان.]

۱- [همینطور تا اینکه به پشت بام برسیم پس قرآن نور است بالای نور دیگر (و دارای درجات مختلف نور است). مترجم]

فُلَانٌ لَّمْ أَظْمَأْ هَوَاجِرَهُ وَ لَمْ أَسْهَرِ لَيْلَهُ! فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ عَلَيَّ
مَنَازِلِهِمْ؛ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ؛ فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ: اقْرَأْ وَ ارْقَهْ قَالَ: فَيَقْرَأُ وَ يَرْقَى حَتَّى
يَبْلُغَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنَزِلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ فَيَنْزِلُهَا.^۱

لذا سزاوار است که مؤمن تا هنگامی که به حقیقت قرآن نرسیده و از معانی باطنیه قرآن اطلاع پیدا نکرده، دست از خواندن و دقت کردن و تأمل و تفکر در آیات آن، و از تزکیه و تطهیر نفس و عبادات موصله بر ندارد تا آنکه به مراد خود برسد.

مرحوم کلینی نقل می‌کند با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال:

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۱: [آن حضرت گفتند: قرآن در روز قیامت می‌آید در حالی که از جهت شمائل و حسن صورت، دارای بهترین و زیباترین منظر است. آنگاه از جلوی مسلمانان عبور می‌کند، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! پس از نزد آنها می‌گذرد تا به نزد پیامبران می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و سپس از نزد آنها نیز می‌گذرد تا به نزد فرشتگان مقرب می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و پس از آن نیز از نزد آنها می‌گذرد تا می‌رسد به پروردگار عزت و وجل. در این حال می‌گوید: ای پروردگار من! فلان پسر فلان؛ من روزهای گرم تابستان او را به خواندن قرآن مشغول کردم، و شبهای او را به خواندن قرآن به بیداری پایان دادم! (در زمانی که در دار دنیا زندگی داشت.) و اما فلان پسر فلان؛ من هیچیک از روزهای گرم او را به خواندن قرآن سپری نمودم، و شبهای او را به خواندن قرآن نگذراندم! خداوند تبارک و تعالی خطاب می‌کند به قرآن که: اینک تو آنها را بر حسب درجات و مراتبشان، در بهشت در منازل خاص خودشان داخل کن! در این حال قرآن بپا می‌خیزد، و مردم مؤمن قاری قرآن به دنبال او راه می‌افتند؛ و به مؤمن می‌گوید: بخوان و بالا برو! حضرت فرمودند: پس مؤمن می‌خواند و بالا می‌رود؛ تا هر کس از مؤمنینی که قرآن خوانده بود، به منزل خودش که طبق آیات قرآن برای او معین شده است می‌رسد. در این صورت آن مؤمن قاری قرآن، در آن منزل فرود می‌آید.]

يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعْلِيمِهِ^۱.

صبح عاشورا^۳ حضرت سید الشهداء علیه السلام بر شتری بلند بر نشست و قرآنی را باز نموده برفراز سر گذاشت و به میان دو صف آمد و با صدای بلند ندا در داد که: میان من و شما کتاب خدا شاهد و حاضر است و جدّ من رسول خدا ناظر است؛ و نادى^۴ بأعلى صوتيه:

يا أهل العراق! و كلهم يسمعون؛ فقال: أيها الناس اسمعوا قولي و لا تعجلوا حتى أعظكم بما يحقُّ لكم علىّ و حتى أعذر إليكم، فإن أعطيتُموني النصفَ كنتم بذلك أسعدَ و إن لم تعطوني النصفَ من أنفسكم فأجمعوا رأيكم ﴿ثمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضوا إليّ و لا تنظروني﴾^۶ ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^۷ ثمَّ قال: أما بعدُ فأنسبوني فانظروا من أنا؟ ثمَّ ارجعوا إلى أنفسكم و عاتبوهم، فانظروا هل يصلح لكم قتلي و انتهاك حرمتي؟ ألسنتُ ابن بنتِ نبيِّكم و ابنِ وصيِّه و ابنِ عمِّه و أوَّلُ المؤمنين لرسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلم بما جاء به من عند ربِّه؟! أو ليس حمزة سبِّدُ الشهداءِ عمِّي؟! أو ليس جعفر الطيَّارُ في الجنَّةِ بجناحينِ عمِّي؟! أو لم يبلغكم ما قال رسولُ الله صلَّى الله

۱- هكذا في نسخة الكافي، ولكن في المحجّة نقلاً عن الكافي: في تعلّمه.

۲- الكافي ج ۲، ص ۶۰۷: [برای مؤمن سزاوار است که از دنیا نرود مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد، و یا در حال یاد گرفتن (و یا یاد دادن) آن بوده باشد].

۳- ناسخ التواریخ، ج ۲ (حضرت سید الشهداء) ص ۲۲۹.

۴- إرشاد مفید، ج ۲، ص ۹۷.

۵- (خ ل) يلحق.

۶- سوره يونس (۱۰) ذیل آیه ۷۱.

۷- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۹۶: [بدرستی که ولیّ من خداست، آن کسی که کتاب را فرو فرستاده است؛ و او ولایت صالحان را دارد].

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِي وَ لِأَخِي: هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ كَذِبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقُّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ إِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، اسْأَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَسَلَّمَ لِي وَ لِأَخِي؛ أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفَكِ دَمِي؟!

ثم قال لهم [الحسين عليه السلام]: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَ فَتَشْكُونَنِي أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟! فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَ لَا فِي غَيْرِكُمْ! وَ يَحْكُمُ أَ تَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ فَأَخَذُوا!

لَا يَتَكَلَّمُونَهُ. فَنَادَى: يَا شَبِثَ بْنَ رَبِيعٍ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَا زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ! أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أَيْبَعْتَ الثَّمَارَ وَ اخْضَرَ الْجَنَاتِ! وَ إِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدٌ؟ فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ؟ وَ لَكِنْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمَّكَ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَرَوْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ. فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَ لَا أَقْرُّ لَكُمْ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ! ثُمَّ نَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! ﴿وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴾^٣، وَ أَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

در اینحال حضرت از آن شتر بلند بالا پیاده شد و امر کرد که عقبه بن

سمعان او را عقال و دست بند زند؛ إلى أن قال:

وَ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا ذُرَيْدُ أَدْنِ رَأْيَيْكَ! فَأَدْنَاهَا ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَيْدِ قَوْسِهِ

١- الجنان (خ ل).

٢- خ ل: لَا أَقْرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ.

٣- سورة الدخان (٤٤) آیه ٢٠.

ثُمَّ رَمَى فَقَالَ: اشْهَدُوا إِنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى! ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا.^۱

۱- *ناسخ التواریخ* (حضرت سید الشهداء علیه السلام) ج ۲، ص ۲۵۷: [و به بانگی بلند به طوری که همگی از لشگریان بشنوند. ندا در داد: ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و در کشتن من شتاب موزید، تا اینکه من شما را موعظه‌ای کنم و پندی دهم به آنچه گفتن آن و تذکر آن حقی است ثابت برای شما بر عهده من و بر ذمه من! و تا اینکه راه عذر خود را از آمدنم به سوی شما برایتان شرح دهم!

اگر شما عذر مرا پذیرفتید و گفتار مرا تصدیق نمودید و خودتان به من انصاف دادید! (یعنی از در عدالت و انصاف و راه آن وارد شدید!) این برای سعادت شما بهتر است؛ و دیگر از برای شما حجتی برای کشتن من، و راهی برای أخذ و دستگیری من نخواهد ماند! و اگر شما عذر مرا نپذیرفتید؛ و با انصاف با من عمل ننمودید؛ و حجّت مرا کافی ندانستید؛ پس در آن هنگام، رأی خود و همراهان و شریکان خود را روی هم انباشته و گرد آورید؛ تا آن که کار شما، و نظر و تدبیر شما، و عاقبت امر شما، بر شما پوشیده نماند؛ سپس بدون هیچ مهلتی به من بپردازید؛ و کار خودتان را درباره من یکسره نمائید! بدانید که حقاً صاحب اختیار و ولی من خداست که: قرآن کریم را بفرستاد؛ و او صاحب اختیاری مردمان صالح را می‌نماید.

اما بعد، نسب مرا بیاد آرید! و ببینید: من که می‌باشم؟! و سپس به خود و به نفوستان بازگشت کنید؛ و آن را سرزنش کنید، نظر کنید که: آیا مصلحت شما هست که مرا بکشید؟! و حرمت مرا پاره کنید؟! آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟! و پسر وصی او، و پسر عموی او، و اولین از مؤمنین که رسول خدا را به تمام آن چه را که از جانب خدا آورده بود، تصدیق نمود؛ نیستم؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟! عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر که در بهشت، با دو بال خود در پرواز است، عموی من نیست؟! آیا به شما نرسیده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، درباره من و برادرم که:

این دو، دو سید و سرور و سالار جوانان اهل بهشتند؟!!

پس اگر گفتارم را تصدیق کردید و این گفتار حق است، سوگند به خدا از وقتی که دانستم که خداوند گوینده دروغ را مبغوض دارد؛ سخن از روی تعمد به دروغ نگفتم و اگر گفتارم را تکذیب کردید، اینک در میان شما از اصحاب رسول خدا هستند کسانی که اگر

﴿ از آنها بپرسید، به شما بگویند.

بپرسید از: جابر بن عبدالله انصاری، و أبوسعید خدری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک، آنها به شما خبر می‌دهند که: این کلام را از رسول الله شنیده‌اند، درباره من و برادرم!

آیا در این مطالب، حاجز و رادعی برای شما از ریختن خون من پیدا نمی‌شود؟! حسین علیه السلام گفت: اگر در این شک دارید؛ آیا در این هم شک دارید که: من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا: در میان مشرق و مغرب عالم پسر دختر پیغمبری در میان شما و در میان غیر شما، جز من کسی نیست! ای وای بر شما! آیا شما به خونخواهی کشته‌ای را که از شما کشته‌ام، از من مطالبه خون او را می‌کنید؟! و یا مالی را که از شما برده‌ام؟! و یا به تلافی و قصاص جراحی را که وارد کرده‌ام؟! همه لشگر، سکوت کردند؛ و هیچ پاسخی ندادند.

حسین علیه السلام ندا کرد: ای شیبث بن ربعی! و ای حجار بن أبجر! و ای قیس بن أشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه نوشتید که: اینک میوه‌ها رسیده است؛ و بستن آنها سرسبز شده است؛ اگر بیائی، به سوی لشگری آماده برای نصرت می‌آیی؛ که از هر جهت تجهیزاتش تمام و کامل است! پس بیا به سوی ما!

قیس بن أشعث گفت: ما نمی‌دانیم: چه می‌گوئی؟! ولیکن تو بر حکم پسران عمویت (بنی‌امیه) تنازل کن! و ایشان برای تو غیر از آنچه را که دوست داشته باشی؛ انجام نمی‌دهند! در این حال حسین علیه السلام گفت: نه! سوگند به خدا که: همچون مردمان ذلیل، دست ذلت به شما نمی‌دهم؛ و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم! و پس از این ندا کرد: ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد!

تا اینکه گفت: در این وقت عمر بن سعد فریاد زد: ای دُرید، آن پرچم را نزدیک کن سپس تیرش را در چله کمان گذارد و به سمت خیام سید الشهداء پرتاب کرد و گفت: ای مردم شاهد باشید که من اولین نفری بودم از این لشکر که به سمت خیمه‌های حسین تیر پرتاب نمودم، پس از او سایرین شروع به تیر باران خیمه‌ها نمودند. مترجم]

مجلس چہارم:

تفسیر آیہ:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱
«ما کتاب را بر تو ای پیغمبر فرستادیم درحالیکه واضح کننده و روشن کننده هر چیزی است، و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان.»
در این که قرآن کاشف هر رمز و واضح کننده و حل کننده هر مشکل است روایاتی از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد است.
در کتاب «کافی» با اسناد خود از مرآزم از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که قال:

إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.^۲

۱- سوره النحل (۱۶) قسمتی از آیه ۸۹.

۲- فی المقدمة السابعة من تفسير الصافي، ج ۱، ص ۵۶ نقلاً عن الكافي، ج ۱، ص ۵۹: [آن حـ]

و در همین کتاب شریف با إسناد خود روایت می‌کند از عمرو بن قیس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.^۱

و همچنین در همین کتاب با إسناد خود نقل می‌کند از معلى بن خنيس قال:

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.^۲

مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه^۳ در مقدمه سابعه در «تفسیر صافی»

← حضرت گفتند: خداوند تعالی در قرآن، واضح کننده هر چیزی را نازل نموده است، تا به جائی که قسم به خداوند، خداوند هیچ چیزی را که بندگانش بدان نیاز دارند فروگذار ننموده است، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاده است. به طوری که بنده‌ای نتواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود.

۱- همان مصدر نقلاً عن الكافي: [عمرو بن قیس گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: خداوند هیچ چیزی را که امت بدان نیازمند باشند فروگذار نکرده است، مگر آن که آن را در کتابش نازل نموده، و برای پیغمبرش علیه السلام بیان کرده است. و برای هر چیزی، حدّ و اندازه‌ای مقرر فرموده است؛ و برای آن اندازه و حدّ، دلیلی قرار داده است که بدان حدّ رهنمائی کند؛ و برای هر کسی که از آن حدّ و اندازه تجاوز کند نیز قانون و حدّی مقرر فرموده است.]

۲- همان مصدر نقلاً عن الكافي: [حضرت صادق علیه السلام گفتند: هیچ امری نیست که مورد گفتگو و اختلاف دو تن باشد، مگر این که اصل آن در کتاب خدا موجود است؛ ولیکن عقل‌های مردمان بدان پایه نمی‌رسد.]

۳- فی المقدمة السابعة من تفسیر الصافی ص ۵۷.

مطلبی را راجع به معنی تبیان کل شیء از بعضی از اهل معرفت نقل می‌کند که بسیار لطیف و با واقعیت است، و ما خلاصه آنرا ذکر می‌کنیم:

علم به اشیاء یا از مدارک حسیه پیدا می‌شود، بواسطه دیدن و شنیدن خبری و شهادت دادن و از اجتهاد و از تجربه و امثال اینها، و این علم البتّه جزئی و محدود بوده بواسطه محدودیت معلومش، و چون معلومش جزئی است و محدود و متغیّر البتّه این علم نیز دارای ثبات نبوده و متغیّر و در دستخوش فنا و فساد خواهد بود؛ چون این علم تعلق دارد به موجودی در زمان وجود آن موجود، و معلوم است که قبل از وجود آن موجود علم دیگری بوده و بعد از فنا و زوال آن موجود علم ثالثی پیدا خواهد شد. بنابراین این علم که غالب علوم بشری را تشکیل می‌دهد متغیّر و فاسد و محصور خواهد بود.

و یا اینکه علم به اشیاء از مدارک حسیه نیست، بلکه از علم به اسباب و علل و غایات اشیاء حاصل می‌شود؛ و البتّه این علم کلی و بسیط و عقلی است. چون اسباب کلیه و غایات کلیه اشیاء غیر محصور و غیر محدود است؛ چون هر سبب سببی دیگر دارد و آن سبب سبب ثالثی تا آنکه به مبدأ المبادی و مسبب الأسباب رسد. و کسی که علم به اصول تسبیبات و مبدأ اسباب داشته باشد البتّه این علم کلی و غیر قابل تغییر و زوال است؛ و این اختصاص به افرادی دارد که علم به ذات مقدّس واجب الوجود و صفات جمالیه و حجب جلالیه و کیفیت عمل و مأموریت ملائکه مقربین (که مدبرین عالم و مسخرین به تسخیر اراده الهیه برای اغراض کلیه عالم [هستند]) پیدا نموده باشند، و کیفیت تقدیر و نزول صور را از عالم معنی و قضای الهی دریافته باشند. و بنابراین سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات و کیفیت نزول امر خدا در حجب و شبکه‌های عالم تقدیر برای آنها روشن، و روابط موجودات این عالم با یکدیگر برای آنها معلوم است.

بنابراین علم آنها احاطه به امور جزئیّه دارد، و به احوال امور جزئیّه و آثار و لواحق مترتبه بر آنها علم ثابت و دائمی و خالی از تغییر و تبدیل دارا می‌باشند. در این صورت از کلیّات به جزئیّات و از علل به معلولات و از ملکوت اشیاء به جنبه‌های مُلکی راه پیدا می‌کنند و از بسائط به مرکّبات پی می‌برند. و در این صورت از انسان و حالات او و نفس و روح او، و همچنین از آنچه موجب رشد و رقاء اوست به عالم قدس و حرم الهی و مقام طهارت مطلق خبر دارند؛ کما آنکه از آنچه موجب کثافت و تیرگی نفس و رذالت و دنائت نفس و شقاوت و موجب پائین آوردن اوست به أظلم العوالم که همان سطح بهیمیّت است اطلاع و علم کلیّ ثابت دارند. و بنابراین تمام امور جزئیّه را از آینه آن نفس کلیّ می‌بینند، و به تمام موجودات محدوده و متغیره از جنبه کلیّت و ثبات می‌نگرند.

و این علم مانند علم خدا و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ملائکه مقررین است که به تمام موجودات ماضیه و مستقبله و کائنه علم ضروری حتمی دارند؛ که آن به تجلّد حوادث و تکثر موجودات متکثر نبوده، بلکه بسیط و مجرد و کلیّ و محیط است. و کسی که کیفیت این علم را درک کند معنی قول خدا را که در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ خوب درک می‌کند، و می‌فهمد که قرآن کتابی است که علومش کلیّ است و با تغییر زمان و مکان و تجلّد حوادث متغیر نمی‌گردد و زائل نمی‌شود، و با پیدایش مرامها و مسلکها و بوجود آمدن تمدنهای متنوع ابداً تغییری ندارد؛ آنوقت تصدیق حقیقی می‌کند که هیچ امری نیست إلاّ آنکه در قرآن از همان جنبه کلیّت و ثبات به او نظر شده، و در تحت حکم و قانون عامی بیان گردیده است. و بنابراین اگر شخص آن امر بنفسه در قرآن مجید مذکور نباشد به مقدمات و اسباب و مبادی و غایات او مسلماً ذکر شده؛ و البته به این درجه از فهم قرآن افراد خاصی پی می‌برند و عجائب و اسرار و دقائق و احکام مترتبه بر حوادث را درمی‌یابند که علم آنها

از محسوسات گذشته و به علوم کلیه حتمیه ابدیه رسیده باشند.

و در روایت معلی بن خنیس که ذکر شد: ما من امر یختلف فیہ اثنانِ إلا و له أصلٌ فی کتابِ الله [عزوجل] ولکن لا تبلغه عقول الرجال، این معنی خوب منظور است که: اولاً اصل و کلیت هر امر در قرآن مجید هست. دوم آنکه علت عدم بلوغ عقول رجال بواسطه نرسیدن به آن علم کلی است، و اما اولیای خاص و مقربان درگاه او از این حقیقت آگاهی دارند؛ (انتهی محصله مع توضیح منّا). بنابراین اگر تمام افراد بشر از جن و انس، بلکه تمام ممکنات که علومشان حسّی است بخواهند مانند قرآن کتابی بیاورند نمی‌توانند؛ ﴿قُل لِّیْنَ اجْتَمَعَتْ اَلْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِرًا﴾^۱.

و از بیانی که سابقاً نمودیم سرّ این معنی خوب واضح می‌گردد که چرا جن و انس، گرچه پشت به پشت یکدیگر دهند و برای آوردن مثل قرآن تشریک مساعی کنند باز هم عاجز و ناتوان خواهند بود. قرآن می‌فرماید نه آنکه مثل قرآن نمی‌توانند بیاورند، بلکه ده سوره مانند قرآن نیز نمی‌توانند بیاورند: ﴿اَمْ یَقُولُوْنَ اَفَرٰنٰهُ قُلْ فَاَتُوْا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرٰیٰتٍ وَّادْعُوْا مَنْ اَسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿۱۷﴾ فَاَلَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَکُمْ فَاَعْلَمُوْا اَنْمَآ اَنْزَلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿۱۸﴾؛ بلکه از آوردن مثل یک سوره نیز عاجزند: ﴿وَ اِنْ کُنْتُمْ فِی

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸: [بگو: اگر هر آینه انس و جن با هم گرد آیند برای این که مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند گرچه بعضی پشت و کمک کار یکدیگر گردند.]

۲- سوره هود (۱۱) آیه ۱۳ و ۱۴: [بلکه این مشرکان و منکران قرآن می‌گویند: محمد این ﴿

رَبِّ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱﴾

و همچنین پس از آنکه در مقام تعجیز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل سوره دعوت می‌کند و صریحاً می‌فرماید: «جز خدا از هر کسی می‌خواهید یاری بجوئید و در این امر استنصار نمائید؛ نخواهید توانست!» علت تکذیب کفار و متمردین را بیان می‌کند، که آن عدم اطلاع آنان بر حقائق قرآن است و نفهمیدن سر مطلب؛ و او آنکه کلام خدا را جز خدا نمی‌تواند بفهمد. و اولیای مقربین که در ذات او فانی شده‌اند، چون هستی آنها رفته و به هستی حق متحقق شده‌اند از

قرآن را از نزد خود ساخته و پرداخته، و به خدا نسبت داده است. بگو ای پیغمبر! شما هم ده سوره مانند این سوره‌های ساختگی و پرداختگی او بیاورید! و از خدا گذشته، هر کس را که در عالم وجود سراغ دارید و در قدرت و استطاعت شما هست، در آوردن این ده سوره به کمک طلبید و از نیروی او بهره‌گیری کنید؛ اگر در این گفتارتان راست می‌گوئید! پس اگر پاسخ شما را ندادند، و از آوردن ده سوره فرو ماندند (با وجود اعانت ما سوی خدا در این کار) بدانید که: این قرآن به علم خدا فرو آمده است؛ و این که هیچ معبودی جز ذات اقدس او نیست! بنابراین، با وجود این پیشنهاد و عجز شما از انجام آن، باز هم شما در راه انکار گام می‌نهدید یا سر تسلیم و اطاعت فرود می‌آورید؟ (و به دین مقدس اسلام و کتاب آسمانی آن قرآن، اقرار و اعتراف می‌نمائید؟!)

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ۲۴: [و اگر شما در آن چه ما بر بنده خودمان محمد به تدریج نازل نموده‌ایم در شک و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آن چه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گوئید؟! پس اگر این کار را نکردید؛ و هیچگاه هم نمی‌توانید بکنید! بنابراین از آتشی که آتشگیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیه و آماده نموده است؛ بپرهیزید!]

تأویل قرآن خبر دارند؛ آنها راسخین در علم‌اند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾.^۱

بنابراین هنگامی این متمرّدین می‌فهمند که این قرآن کلام خداست که تأویلش به آنها برسد، و آن وقتی است که از علوم حسّی عبور کنند و کلیات را درک نمایند. و چون در این دنیا خود را حاضر برای تلقّی این معنی ننمودند، لذا با ارتحال از دنیا و نسیان علوم مادی و کشف حقیقت و کلیات این معنی برای آنها معلوم خواهد شد که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾.^۲

۱- سوره یونس (۱۰) آیات ۳۷ الی ۳۹: [موجودیت این قرآن، این طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدق تمام علومی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کلی الهی است که شکّی در آن نیست که از ناحیه پروردگار جهانیان است. بلکه می‌گویند: محمد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر غیر از خدا دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می‌گوئید! ولی حقیقت مطلب آن است که این منکران و جاحدان و معاندان قرآن، چیزی را که پایه دانش آنها بدان نرسیده و احاطه بر فهم و معنای آن نکرده‌اند و حقیقت این ظاهر برای آنان مکشوف نیفتاده است را تکذیب می‌نمایند. و بر همین منوال و طریقه بوده است تکذیب کسانی که پیش از اینها آمده‌اند و پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند. پس ای پیامبر ببین و بنگر که پایان کار ستمگران به کجا خواهد انجامید!]

۲- سوره النجم (۵۳) آیات ۳ الی ۵: [او از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن ←

با توجه به این اصل کلی که ذکر شد، خوب معلوم می‌شود که معاندین قرآن چرا مردم را از دقت و بررسی به حقائق و تفسیر و تأویل قرآن منع می‌کنند؛ چون وارد شدن در این وادی آنها را از علوم جزئی به علوم حقیقیه و کلیه می‌رساند، و در آنجا دیگر دستگاه مجاز اعتباری ندارد. و کسانی که بر اساس مجاز و اعتبارات بر مردم حکومت می‌کنند، برای برقراری پایه‌های حکومت اعتباری خود مردم را در عالم حس و خیال زندانی نموده، و نمی‌گذارند به افق انسانیت و فهم مطالب عالیه و حقائق قرآنیه دست یابند. مردم اگر به قرآن و تأویل آن راه یابند ولی و صاحب نعمت خود را می‌شناسند، و به امام که حقیقت زنده قرآن است عارف می‌شوند؛ لذا برای آنکه امام معروف و زمامدار آنها نشود حتماً سعی می‌کنند که علوم کلیه را از دست مردم بگیرند.

معاویه^۱ پس از آنکه حضرت مجتبی علیه السلام را به زهر مسموم نمود و در مقام اخذ بیعت برای فرزندش یزید برآمد، با فرزندش یزید برای سفر حج از شام بسوی مدینه آمد. مردم انصار بسیار کم به استقبال او رفتند. پرسید: چرا کم آمدند؟! گفتند: چون مردم فقیری هستند، مرکوب نداشتند. معاویه گفت: نواضح آنها چه شد؟ چون نواضح شتران آبکش را گویند، و با این کلام خواست انصار را تعیب کند که آنها در زمره مزدورانند، نه اکابر و اعیان.

این سخن بر مجاهد فی سبیل الله، صحابی پر ارزش و عالیقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، قیس بن سعد بن عباده که از انصار بود گران آمد و در پاسخ معاویه گفت که: انصار شتران خود را در غزوه بدر و اُحُد و سایر غزوات رسول خدا هنگامی که شمشیر بر تو و پدرت ابوسفیان می‌زدند تا اسلام از

نمی‌گوید، نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن وحی را خداوند با تمکین و پر قدرت و قوت به او تعلیم نموده است.

۱- الغدير، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سلیم بن قیس، ص ۳۱۱، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۷۳.

شمشیر آنها غالب گشت و شما نمی‌خواستید و مکروه داشتید، از دست دادند. ای معاویه تو ما را به شتران آبکش سرزنش می‌کنی! بنخدا سوگند دیدم که در روز بدر شما بر شتران آبکش سوار بودید و با پیغمبر اکرم جنگ می‌نمودید و می‌خواستید نور خدا را خاموش نمائید؛ و تو و پدرت اَبوسفیان از بیم شمشیر ما با اکراه تمام اسلام را قبول کردید.

آنگاه قیس زبان به فضائل امیرالمؤمنین گشود و بسیار ذکر کرد و گفت که: بجان خودم قسم که نه از انصار و نه از قریش و نه از عرب و نه از عجم جز علی مرتضی هیچ کس را در خلافت حقی نیست! معاویه در غضب شد و گفت: ای پسر سعد! این مطالب را از که آموختی، پدرت به تو تعلیم کرد؟ گفت: کسی تعلیم کرد که بهتر از من و بهتر از پدر من است. گفت: آن کیست؟ گفت: آن علی بن ابی‌طالب، صدیق این امت و فاروق این امت و عالم این امت است، و آن کسیست که درباره او این آیه فرستاده شد: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ و بسیاری از آیات قرآن که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است بیان نمود. معاویه گفت: صدیق این امت ابوبکر، و فاروق این امت عمر، و عالم این امت عبدالله بن سلام است. قیس گفت: این دروغ است! بلکه اولی و أحق به این اسماء کسیست که خدا درباره او این آیه را فرستاد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾^۲ و آن کسی که رسول خدا به امر خدا او را در غدیر

۱- سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: [بگو: کافی است که گواه بین من و شما خدا باشد و کسی که در نزد او علم به کتاب است.]

۲- سوره هود (۱۱) آیه ۱۷ و بقية الآية: ﴿وَمَنْ قَبْلِهِ كَتَبْتُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُوتِيكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾. البينة بمعنى القرآن، و شاهد هو علی بن ابی‌طالب علی ما رواه فی المجمع؛ فمعنى الآية: الذين كانوا على بينة و هو القرآن و يتبعه شاهد و هو علی علیه السلام ﴿أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾. [آیا کسی که

خَمَّ نَصَبٌ بِهِ خِلَافَةٌ فَرَمُودٌ وَ دَرِبَارَةٌ أَوْ كَقَوْلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ!^۱ و در غزوه تبوک فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!^۲ چون مطلب بدینجا رسید، معاویه امر کرد تا منادی در مدینه ندا کند که: هر کس در فضایل علی سخن گوید و زبان به مدح او بگشاید و از آن حضرت براءت نجوید خونش هدر و مالش مباح است!

معاویه به جماعتی از قریش در مدینه عبور کرد که از آن جمله عبدالله بن عباس بود؛ همه برای او برخاستند جز ابن عباس. این معنی بر معاویه گران آمد، تا آنکه گفت: من به تمام شهرها نوشته‌ام که زبان از فضایل علی ببندند، تو نیز زبان خود را نگه دار!

گفت: ای معاویه ما را از قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: نهی نمی‌کنم. ابن عباس گفت: از معنی و تأویل قرآن منع می‌کنی؟ گفت: بلی قرآن را قرائت کن لکن برای مردم آنرا معنی مکن! ابن عباس گفت: آیا خواندن قرآن واجبتر است یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن. ابن عباس گفت: اگر کسی معنی قرآن را نداند چگونه عمل کند؟! معاویه گفت: سؤال کن معنی آنرا از کسی که معنی می‌کند به غیر از آنچه تو و اهل بیت تو آنرا معنی می‌کنید. ابن عباس گفت: ای معاویه قرآن

دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهدهی از او گواهی بر صدق دعوی او می‌دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوی او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا ایمان می‌آورند...]

۱- [هر کسی که من مولای او هستم و هر کسی که من به نفس او ولایتم از خودش قوی‌تر است پس ولایت علی به او قوی‌تر است از ولایت او به خود او.]

۲- [نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد..]

بر اهل بیت ما نازل شده، تو می گوئی من سؤال کنم تأویل آنرا از آل ابی سفیان و آل ابی معیط و از یهود و نصاری و مجوس؟! معاویه گفت: مرا با این طوائف قرین می کنی؟! گفت: بلی! به جهت آنکه ما را نهی می کنی از عمل به قرآن؛ و اگر مردم معنی قرآن را آنطور که باید ندانند هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و معنی هم بکنید، لکن آنچه خدا درباره شما نازل نموده به مردم مگوئید!

ابن عباس گفت: خدا در قرآن می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ معاویه گفت: زبان از اینگونه کلمات کوتاه کن و اگر ناچار می خواهی قرآن را معنی کنی طوری معنی کن که آشکارا نباشد و مردم اطلاع حاصل نکنند! و این بگفت و به سرای خود رفت و گفت که منادی در کوچه های مدینه اعلان کند که: از عهد و امان معاویه بیرون است کسی که از فضایل علی و اهل بیت او سخنی بگوید! و منشور کرد به تمام شهرها که هر خطیبی بر منبر رود علی علیه السلام را لعن کند و از او براءت جوید و اهل بیت آن حضرت را نیز لعن کند.^۲

پنجاه سال در بالای منابر امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام را لعن می کردند تا در سنه ۹۹ هجری که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید فرمان داد که دیگر لعن نکنند. فجایع بنی امیه صفحه تاریخ را سیاه کرده است. درست شیاطینی بوده اند که در مقابل نور حقیقت ائمه علیهم السلام قیام کردند: ﴿وَكَذَلِكَ

۱- سوره التوبة (۹) آیه ۳۲: [می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش نمایند، و خداوند جداً ننگه دارنده و تمام کننده نور خود است؛ و اگر چه بر کافرین خوشایند نباشد].
 ۲- این روایت در کتاب سلیم بن قیس هلالی است، و از ص ۳۱۱ تا ص ۳۱۴ ذکر شده است؛ و بسیاری از علماء آنرا نقل کرده اند، مانند شیخ سلیمان قندوزی حنفی در *ینابیع المودة*، باب ۳۰، ص ۱۰۴؛ و محدث قمی در *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۱۷۲.

جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا^۱ آنها می‌خواستند اصل اسلام و ایمان و شجره تقوی و طهارت و حقیقت قرآن و عدالت را از روی زمین بردارند، و از هر کار که دستشان رسید کوتاهی نکردند؛ غافل از آنکه ﴿وَيَأْتِيَ اللَّهُ إِلَّا أَن يُتَمَّرَ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

آخر اگر آنها با خصوص حضرت سید الشهداء علیه السلام خصومت داشتند، ذراری رسول خدا را تشنه گذاردن و طفل شیرخوار را هدف تیر نمودن چه معنی دارد؟! زنان و ذراری رسول خدا را در شهرها و کوچه‌ها بدون خمار و مقنعه در حال ذل و استخفاف مورد تماشا و هجوم جمعیتها و اصناف در آوردن چه معنی دارد؟! به گردن شخص بیمار غل و زنجیر انداختن و آنها را گرسنه و تشنه در خرابه جای دادن چه معنی دارد؟! در دل آنها کینه‌هایی بود از پیشرفت‌های اسلام و قرآن در غزوه بدر و احد، و می‌خواستند انتقام رسول الله را از فرزندش بگیرند.

هنگامی که اسرا را وارد شام کردند یزید در قصر جیرون بود؛ همین که از دور نگاهش به سرهای مبارک بر سر نیزه‌ها افتاد شاد شد و از روی طرب این دو بیت بگفت:

لَمَّا بَدَتِ تِلْكَ الْحُمُولُ^۲ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الشَّمْسُ عَلَىٰ رَبِي جَيْرُونَ
نَعَبَ^۳ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَحٌّ أَوْ لَا تَصَحُّ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ^۴ دِيُونِي^۵

۱- سوره فرقان (۲۵) آیه ۳۱: [و اینطور ما برای هر پیامبری، از افراد مجرم یک نفر دشمن قرار داده‌ایم؛ و پروردگار تو در هدایت و نصرت تو برای تو کافی است.]

۲- خ ل: الرَّءُوسُ.

۳- خ ل: صَاحٌ.

۴- خ ل: النَّبِيُّ.

۵- *لواعج الاشجان*، ص ۲۱۸: [زمانی که این سرها از دور بر بلندیهایی جیرون نمایان شد که

اسرا را که وارد مجلس یزید کردند حضرت سجّاد به غلّ جامعه بسته بود، و دوازده تن از اسرا را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی فجع و فطیع داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد به حضرت سجّاد و گفت: حمد خدائی را که کشت پدر تو را! حضرت فرمود: لعنت بر کسی باد که پدر مرا کشت! یزید این آیه خواند: ﴿وَمَا أَصَبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱ حضرت فرمود: این آیه درباره ما وارد نشده است؛ آن آیه‌ای که درباره ما وارد شده است این آیه است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۲ یزید فرمان داد در این حال سر مبارک سیّد الشهداء را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجّاد به آن سر افتاد دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی‌طاقت شد و گریبان پاره کرد و با ناله محزونی که دلها را مجروح می‌نمود صدا می‌زد:

وا حُسَيْنَا! يا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يا بنَ مَكَّةَ و مِنِي! يا بنَ زَمْرَمَ و صَفَا! يا بنَ فاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ! يا بنَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ! [يا بنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى!]^۳

↳ ناگهان کلاغ‌ها به صدا در آمدند و من به آنها گفتم: می‌خواهید ناله و فریاد کنید، می‌خواهید آرام بگیرید من کار خود را کردم و از طلبکار طلب خود را وصول کردم و انتقام گذشتگان از ایشان گرفتم. مترجم]

۱- سوره الشوری (۴۲) آیه ۳۰: [آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی کرده است.]

۲- سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۲: [هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت و فقر و ستم) یا در نفس خویش (چون ترس و غم و درد و الم) به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آنکه همه را (در دنیا) ایجاد کنیم ثبت است و البته این کار بر خدا آسان است.]

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲؛ لواعج الأشجان، ص ۲۲۲: [ای حسین، ای حبیب رسول ↳

یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می خورد و ابداً به ناله جگر گوشه زهرا، زینب کبری توجهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

- ۱) لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا وَقَعَةَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
 ۲) لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
 ۳) لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمُ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلًا
 ۴) قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ
 ۵) وَقَتَلْنَا الْقَرْنَ^۱ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاغْتَدَلَّ^۲
 ۶) فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلِهَا وَبِأَحَدٍ يَوْمَ أَحَدٍ فَاغْتَدَلَّ
 ۷) لَوْ رَأَوْهُ فَاسْتَهْلَوْا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلَّ
 ۸) وَكَذَلِكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ فَاتَّبَعْتُ الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ^۳

← خدا، ای فرزند مکه و منی، ای فرزند زمزم و صفا، ای فرزند فاطمه زهراء، ای فرزند سرور زنان عالمیان. مترجم]

۱- خ ل: الْقَرَم.

۲- خ ل: فَاغْتَدَلَّ.

۳- ناسخ التواریخ (حضرت سید الشهداء) ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۷:

[۱. ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می دیدند.

۲. فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

۳. از قبيلة خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

۴. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم.

۵. و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته های خود را در جنگ بدر ←

این اشعار را می‌گفت و با خیزران خود بر لب و دندان حضرت می‌زد و می‌گفت: ای حسین چه خوش لب و دندانی داری!

أبو بُرْزَه سلمی که حاضر مجلس بود و از صحابه حضرت رسول الله است گفت: وای بر تو یزید چوبت را از این لب و دندان بردار! شهادت می‌دهم که رسول الله این لب و دندان می‌بوسید! و می‌مکید لب و دندان او و برادرش حسن را و می‌فرمود: شما دو نفر سید جوانان اهل بهشتید، خدا بکشد کشنده شما را و مهیا نماید برای آنها دوزخ را!

← گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوی گردید.

۶. و ما آنان را به کشته‌های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.
۷. اگر بزرگان قبیله من می‌دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می‌دادند و می‌گفتند: ای یزید هیچ گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.
۸. و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم. (منظورش اُبی سفیان بود) مترجم]

مجلس پنجم:

تفسیر آیه:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

خَسَارًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱
آیاتی در قرآن مجید وارد است که دلالت دارد بر آنکه قرآن برای
خصوص مؤمنین موجب نور و رحمت و برکت و شفای دل‌های آنانست، ولی
برای مردم منحرف و متعلدی نه تنها رحمت و نور نیست بلکه موجب مزید وبال
و خسران آنها خواهد بود.
در اول سوره بقره (۲) آیه ۲ می‌خوانیم: ﴿الْم * ذٰلِكَ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۲: [و ما به تدریج، از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که برای
مؤمنین شفا و رحمت است؛ و زیاد نمی‌کند برای ظالمین مگر خسارت را.]
۲- [الم ای پیامبر! آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شکئی و ریبی نیست؛ و کتاب
هدایت است برای پرهیزکاران.]

البته باید این موضوع را بررسی نموده و دانست که: کتابی که برای جمیع افراد بشر تا روز قیامت فرستاده شده است چگونه نسبت به بعضی موجب رحمت و به بعضی موجب نقت است. با مطالعه خود آیات قرآن و معرفی که خود قرآن از خود می‌کند این معنی روشن می‌شود، و او آنکه: قرآن کتاب تشریفاتی و مجازی نیست که تمام صنوف و طبقات را به هر شکل و به هر عنوان بپذیرد و بر عمل آنان صحه بگذارد، بلکه فرقان است و جدا کننده بین حق و باطل: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾^۱ و چون جدا کننده بین حق و باطل است و بُرندۀ بین حقیقت و مجاز و بین واقع و اعتبار ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾^۲ و ما هو بِالْهَزْلِ^۳ بنابراین صراط مستقیم و راه انسانیت و سلوک، راه توحید و خروج از هوای نفس را صریحاً بیان می‌کند؛ افرادی که مطالب آنرا بپذیرند و با آغوش باز تلقی کنند و به دنبال تعلیمات آن بروند قرآن غذای روح آنان شده، دائماً آنها را نیرو می‌دهد تا بسر منزل سعادت برسانند، و آنان که از پذیرش احکام و تعلیمات و معارف او ابا دارند و راضی نیستند از هواهای شخصی عبور کرده و در تحت پرتو آن قرار گیرند شقاوت آنها را ظاهرتر و بارزتر و مخفیات دلهای آنها را روشن خواهد ساخت، و در ظلم و تجرّی و استنکار و استکبار بیشتر پافشاری خواهند نمود، و در این صورت بر خسران آنها خواهد افزود. آنها ابداً نمی‌خواهند دنبال پیغمبر حرکت کنند و از نفس خود هجرت

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [درحالیکه این قرآن برای مردم هدایت است، و در این هدایت دارای دلائل و براهین ساطعه و شواهد روشن و واضح است؛ و آن کتابی است که فارق بین حق و باطل است.]

۲- سوره الطارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴: [حقاً و تحقیقاً آیات این قرآن کریم، گفتار برنده و قاطعی است، که بین حق و باطل را جدا می‌کند، و گفتار ناشی از مطالب فکاهی و سست که در مواقع غیر قاطع به کار می‌برند؛ و حق و باطل در آن آمیخته است؛ نمی‌باشد.]

کرده به دار الاسلام توحید و فضای واسع معرفت وارد شوند ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوُا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^۱

چون پیغمبر اکرم قرآن می‌خواند و یک فضای لطیف و واسع را از مرز انسانیت و ارتباط با حق تعالی و فنای در ذات او را نشان می‌دهد و خود در آن عالم غرق می‌شود، البته آن کسانی که از امور جزئیّه تجاوز ننموده و از مال و مآل و هوس و شهوت و غرور دست برنمی‌دارند کجا می‌توانند به دنبال پیغمبر حرکت کنند! لذا در همان مکان تنگ و تاریک ماده و ماده پرستی می‌مانند. پیغمبر در فضای قدس پرواز کرده است و آیات قرآن او را به عالم لایتنهای اسماء و صفات الهی عروج داده، و عنقای بلند پرواز همّت او بر فراز آسمان معرفت و صفا به طیران آمده، آن مسکین زندانی در چاه هوی و هوس و گرفتار دام اباطیل و شیطنت، و آن مگس کوتاه‌بین رنجور کجا می‌تواند بدان مکان وسیع به پرواز درآید! و این همان حجاب محکم و پرده آهنینی است که بین عامل به قرآن و تارک به قرآن خواهی نخواهی بوجود می‌آید.

مؤمنین دائماً در عروج و صعود، و آن کسانی که ایمان به آخرت ندارند، یعنی از ظاهر تجاوز نمی‌کنند ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۴۵ و ۴۶: [و چون تو قرآن بخوانی، ما در میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجابی سخت می‌گذاریم و ما از پذیرش و فهم آیات قرآن، بر روی دلهای آنها سرپوش‌هایی قرار می‌دهیم، تا نتوانند بفهمند! و در گوش‌های آنها سنگینی قرار می‌دهیم. و چون تو پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد کنی، همگی پشت کنند؛ و با نفرت و انزجار، دوری گزینند!]

غَفْلُونَ^۱ و عیش و لذت را در چهار دیوار تنگ و دخمه تاریک هوی و ماده محصور نموده‌اند، دائماً صفات مثبتة خود را از دست داده و سرمایه‌های خدادادی عمر و حیات و عقل را با لذات متغیر تعویض می‌نمایند، و پیوسته از درکات نفس و جهنم نزول می‌کنند. چه حجابی از این بالاتر و چه سدّی از این محکم‌تر! آنها نمی‌خواهند که پیغمبر، خدا را واحد معرفی کند! چون در قرآن مجید خدا را واحد معرفی می‌کند و در ذات و در صفت و فعل یگانه می‌داند، آنها پشت نموده فرار می‌کنند و از این کلمه حقّ نفرت می‌ورزند. چون که برای خود خدایانی ترتیب داده، پدر و مادر و شریک و رفیق و زن و فرزند و حاکم و محکوم، سرمایه و تجارت و زراعت و ... همه خدایان و ارباب آنها هستند؛ آنها چگونه می‌توانند دست از این خدایان شسته و آنها را در خاک نسیان سپرده و دل به خدای واحد قهار دهند؟!

لذا ابدأ تعلیمات قرآن را که بر اساس وحدت است نمی‌پذیرند، چون با زندگی شیطانی و کاخ استوار بر عالم خیال و با عشق ورزی با مجاز سازگار نیست. این کتاب حقّ آنها را دعوت به حقّ می‌کند و آنها بر باطل ایستادگی دارند و علناً می‌گویند: ای پیغمبر! این قرآنت را عوض کن یا قرآنی دیگر برای ما آور تا با هوای ما سازگار باشد و تعدّیات و تجاوزات ما را امضا کند و در خودکامگی ما را مطلق العنان و آزاد بگذارد! قرآنی بیاور که برای ارباب شخصیت و اعتبار مزایائی قائل شود و غنی و فقیر را در یک صف واحد نیاورد! قرآنی بیاور که کاخ سجده مردم بر ما باز باشد و فرمانروائی ما بر آنها ثابت و مستقر! قرآنی بیاور که ما را دعوت به نیاز و نماز نکند، ما را به روزه و جهاد امر نکند، ما را به انفاق و ایثار دعوت نکند، بلکه ما را به شهوت‌رانی و دست تعدّی به ناموس مردم دراز

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۷: [این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البتّه از آخرت غافلند].

کردن و به حقوق ذوی‌الحقوق تجاسر و تجاوز نمودن و دسترنج ضعفا و بیچارگان را ربودن و به میگساری و دروغ و قمار دعوت کند! خلاصه قرآنی بیاور که امضای مشتبهات نفسانی ما را بنماید، نه آنکه ما را در انجام خواهشهای نفسانی محدود نموده و حریمی را برای دلخواه ما در هر امری قرار دهد!

﴿وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱

ای پیغمبر گرامی! در پاسخ این مردم غافل و محجوب بگو: این کتاب، کتاب توحید است و برای حرکت و عبور شما به افق انسانیت آورده شده؛ نه آنکه کتاب شرک و تعلیمات بهیمنیت باشد! این کتاب از جانب خدا آمده و من از نزد خود نیآورده‌ام و او را انشاء نکرده‌ام تا بتوانم به رأی و سلیقه خود در آن تصرفاتی کنم یا او را عوض نمایم! قلب من چو آئینه‌ای در مقابل انوار حق تعالی است، و او بر قلب من وحی می‌کند، و اگر مخالفتی کنم به دست عذاب دردناک او گرفتارم! بگو اراده خداست و امر او که مرا به دعوت بدین قرآن خوانده است! و الا قبل از

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۱۵ و ۱۶: [و زمانی که آیات واضح و روشن ما بر آنها تلاوت گردد، آنان که امید دیدار و لقاء ما را ندارند، می‌گویند: برای ما قرآنی غیر از این قرآن بیاور! و یا این قرآن را به قرآن دیگری تبدیل کن! بگو: من از نزد خودم چنین قدرتی و اختیاری را ندارم؛ تا بتوانم آن را تبدیل نمایم. من پیروی نمی‌کنم. مگر آنچه به من وحی شده است. من حَقّاً در صورت عصیان و مخالفت از امر پروردگارم، از عذاب روزی بزرگ دهشت دارم. ای پیغمبر بگو: اگر خداوند می‌خواست، من این قرآن را برای شما تلاوت ننموده؛ و شما را به محتوای آن مطلع نساخته بودم. من در میان شما مدت مدیدی در عمر دراز خود بودم (و از این قرآن، و این‌گونه بیانات خبری نبود) آخر چرا شما تعقل نمی‌کنید؟!]

این مدت چهل سال در بین شما بودم و با شما صحبت و تکلم داشتم، آیا از من چنین مطالبی شنیدید؟ بلکه نشنیدید! پس بدانید که قرآن کلام من نیست، بلکه وحی خداست که آمده و فعلاً مرا امر به تلاوت و تفهیم آن به شما نموده است.

﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

ابداً پیغمبر از پیش خود نیاورده است تا به دلخواه پیروان در او تصرف کند و تغییر و تبدیل دهد! بنابراین یک عده دست از هوی بر نمی دارند و طبق غرائز شیطانی و ملکات موروثی و تربیتی، حاضر برای تسلیم و اطاعت قرآن نمی شوند، و در این صورت بواسطه عرضه داشتن قرآن بر آنها بر انکارشان افزوده می شود، و حجّت بر آنها تمام می گردد و روی إعراض و انکار شقاوت آنها ظاهر می شود و همین معنی زیادی خسران است؛ و یک عده طبق روح پاک و غرائز رحمانی و ملکات موروثی و تربیتی صالح از تمام شخصیات خود دست بر می دارند و همه

۱- سوره الحاقه (۶۹) آیه ۳۸ الی ۴۸: [سوگند می خورم به هر چیزی که شما می بینید، و به هر چیزی که شما نمی بینید که: این قرآن گفتار فرستاده ای است بزرگوار و عالی رتبه؛ و آن گفتار شاعری نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما ایمان آورده و بدین حقیقت معترفند! و گفتار کاهن و متصل به اجانین و نفوس عالم سفلی نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما این معنی را به یاد آورند! فرستاده شده ای است از جانب پروردگار عالمیان؛ و اگر این پیغمبر بعضی از گفتارها را از نزد خود بگوید، و به ما نسبت دهد و به ما ببندد؛ حتماً ما با دست قدرت خود او را می گیریم؛ و سپس رگ قلب و حیاتی وی را قطع می نمائیم؛ و هیچ کس از شما نمی تواند حاجز شود؛ و او را از دست ما بگیرد؛ و مانع این عمل گردد، و حقاً این قرآن، کتاب یادآوری است برای پرهیزکاران.]

را به راه حق فدا می‌کنند و تسلیم و متقاد اوامر خدا در قرآن مجید می‌شوند، و دائماً آیات خدا در نفس و جان آنها اثر مثبت گذارده، ایمان آنها قویتر و روحشان شادتر خواهد بود. و این است معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱

در روایتست که در صدر اسلام هر آیه که نازل می‌شد مؤمنین به یکدیگر می‌گفتند که: این آیه چقدر ایمان شما را زیاد نمود و چقدر در روح شما اثر جانفزا گذارد؟ ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۲

قرآن چون خورشید تابان و درخشنده‌ایست که چون طالع شود و نور و حرارت آن در فضا منتشر گردد و به زمین برسد هر موجودی از نور و حرارت او بارگیری کرده و ذات و طینت خود را تقویت می‌نماید؛ و در شب تار نه گل بوی

۱- سوره الأنفال (۸) آیه ۲: [این است و غیر از این نیست که: مؤمنین کسانی می‌باشند که: چون یاد خدا شود، و ذکری از او به میان آید، دل‌هایشان در خوف و عشق دیدار او می‌طپد؛ و چون آیات خداوندی بر آنها خوانده شود، ایمانشان زیاد می‌شود؛ و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند، و امور خود را بدو می‌سپارند.]

۲- سوره التوبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۵: [و چون سوره‌ای فرود آید؛ بعضی از منافقین می‌گویند: نزول این سوره موجب زیادی ایمان کدامیک از شما شد؟ آری آن کسانی که ایمان آورده‌اند؛ نزول این سوره موجب زیادی ایمان آنها می‌شود؛ و موجب سرور و بشارت آنها می‌گردد و اما برای آن کسانی که دل‌هایشان به مرض نفاق و کفر و شرک، علیل و دردناک است؛ نزول این سوره، موجب زیادی پلیدی و خبث و زشتی بر روی پلیدی و خبث و زشتی دیرین آنها می‌شود و با حال کفر می‌میرند.]

خود را درست می‌دهد و نه نجاسات و قاذورات متعفن بوی خبیث خود را اظهار می‌کند، ولی وقتی خورشید طالع شد و نور و حرارت به گلها رسید، غنچه‌ها در گلستان باز می‌شود و رائحهٔ عطرآگین آنها فضا را معطر می‌کند، از طرف دیگر در مزبله نجاسات نیز بوی خود را ظاهر می‌کنند و فضای لجن آلود باتلاقها و مزابل نیز مملو از بوی تند و عفن آنها می‌شود. گناه بر خورشید نیست، چون لازمهٔ او درخشندگی و تابناکی است، گناه از نفس خبیث این موجودات است که مواد متعفن را در خود ذخیره نموده‌اند؛ اگر خورشید نتابیده بود و حرارت نرسیده بود هیچ موجودی اثر نداشت و همه در رتبهٔ واحده بودند، گل امتیازی بر قاذورات نداشت و گلشن از گلخن شناخته نمی‌شد.

قرآن که آمد بشر را به دو صف تقسیم کرد: اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، اهل سعادت و اهل شقاوت، مؤمن و کافر، بهشتی و جهنمی، موحد و مشرک، عادل و فاسق، متقی و منحرف. این فصل و فرقان قرآن است که با آن هر کسی نمی‌تواند ادعای بیجا کند و منحرفین و متجاسرین خود را در ردیف اولیای خدا نامبرده و خود را گل سر سبد عالم معرفی نمایند. کفار قریش خوب این معنی را درک کرده بودند، و لذا برای خاموش نمودن نور اسلام و قرآن شمشیرهای خود را به دست گرفته، برای کشتن مسلمین و برانداختن ریشهٔ قرآن جنگ بدر و حنین و احزاب و احد برپا کردند، ولیکن نتوانستند و پیش نبردند، خدا نور خود را خاموش ننمود: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

تا اسلام نیز فتح مکه کرد و عظمت اسلام آنطور شد که دیگر کسی

۱- سوره الصف (۶۱) آیه ۸: [آن کافران می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، و خداوند تمام کنندهٔ نور خود است و اگر چه کافران ناپسند دارند.]

نتوانست مخالفت کند و از این دین مبین إعراض کند، در اینصورت موقعیت او در خطر بود و حیثیت او دچار تزلزل؛ مشرکین قریش (أبوسفیان و اعوان او) ایمان آوردند نه از طیب خاطر، بلکه در غیر اینصورت محکوم به فنا و اضمحلال بودند. پس از حضرت رسول الله دیگر نتوانستند با ظاهر اسلام مخالفت کنند، چون آنقدر اسلام قوی بود که مخالفت آنان مساوق با طرد و لعن آنها می‌شد، و موقعیت بطوری بود که چنین ادعا و سخنی از آنها معادل با هلاکت و نابودی بتی آنها بود؛ لذا آنها در لباس اسلام متظاهر شدند، ولی باطن همان کفر و نفاق، ظاهر نماز و روزه و حج، ولی باطن همان شرک و هوی پرستی و انکار خدا و معاد بود.

در زمان حضرت رسول الله با ظاهر قرآن جنگ کردند، و بعد از رحلت آن حضرت با باطن قرآن و معنی قرآن به ستیز در آمدند. آن قرآنی که پیغمبر به آنها عرضه داشت ظاهر قرآن تنها نبود بلکه معانی قرآن و واقعیت قرآن بود، چون فهمیدند مخالفت کردند. بعد از رحلت آن حضرت که ظاهر اسلام آنها را گرفته بود با معنی قرآن نبرد کردند و گفتند: قرآن بخوانید ولی معنی نکنید، شأن نزول آیات را نگوئید، خصوصیات را مگوئید، معانی را مبهم بگذارید!

أمیرالمؤمنین علیه السلام به دستور و وصیت قرآن را جمع آوری کرد و معانی و تأویلات آن را مشخص و مبین ساخت و آن قرآن را بر آنها عرضه کرد، گفتند: یا علی ما خود قرآن داریم نیازی به قرآن تو نداریم!

آیا قرآن أمیرالمؤمنین علیه السلام از نقطه نظر ظاهر با قرآن آنها تفاوت داشت؟ آیا آنها کم و کاستی و یا زیادتی در قرآن نموده و تحریف نموده بودند که با قرآن أمیرالمؤمنین اختلاف داشت؟ نه، چنین نبود؛ چون اولاً طبق کریمه شریفه: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۱، و ثانیاً طبق آیه مبارکه: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ در قرآن مجید تحریفی از نقطه نظر کمی یا زیادی به عمل نیامده است.

و ثانیاً ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین این قرآن را امضاء کرده‌اند، و در موارد روایات متشابهه امر به عرض آنها به کتاب الله نموده‌اند. اگر در آیات قرآن تحریفی بود از حجیت ساقط بود و دیگر ابدأ عرض روایت متشابهه به قرآن مجید معنی نداشت؛ چون قرآن هنگامی سند است و روایات با او مقیاس می‌شود که همان طور که نازل شده بیان شده باشد.

بلکه اختلاف در تأویل و معانی آیات بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در این قرآن خود مشخص نموده بود. شأن نزول آیات را معین فرموده بود که: مراد از آیات کریمه در سوره هل ائی از قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْكُرُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾^۳ تا آیه: ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾^۴ در شأن علی و فاطمه و حسنین و فضه نازل شده، مبین کرده بود که آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۵

۱- سوره فصلت (۴۱) ذیل آیه ۴۱ و آیه ۴۲: [و بدرستی که این قرآن هر آینه کتاب عزیزی است که باطل به آن راه پیدا نمی‌کند نه از مقابلش و نه از قفایش؛ فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است.]

۲- سوره الحجر (۱۵) آیه ۹: [ما حقاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم؛ و ما حقاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.]

۳- سوره الإنسان (۷۶) آیه ۵: [بدرستی که ابرار از کاسه‌هائی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.]

۴- سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۲: [این بهشت به حقیقت پاداش (اعمال) شماسست و سعی و اشتیاقتان (در راه طاعت حق) مشکور و مقبول است.]

۵- سوره المائدة (۵) آیه ۵۵: [این است و غیر از این نیست که: صاحب ولایت شما

معنیش چیست، و مراد از کسی که در حال نماز و در خصوص رکوع زکات می‌دهد و انفاق می‌کند کیست، معین فرموده بود که مراد از اِکمال دین و اتمام نعمت در کریمه شریفه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۱ کدام است، مشخص نموده بود که مراد از اُولی الامر در آیه شریفه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ ائمه اهل بیت هستند، و هکذا در جمیع آیات معانی و تاویل آنها را معین و ذکر کرده بود.

آنها که غضب خلافت کردند البته نمی‌خواستند این معنی را بپذیرند، چون تضاد و تنافی تام با روش و سلوک آنها داشت؛ و لذا صریحاً گفتند: قرآن را برای مردم نباید تاویل کرد و حقائق آنرا نباید گفت، تا مردم در کوری و جهالت خود باقی باشند و آنها بتوانند به مقصد و مرام خود رسیده، بر آنها حکومت کنند. لذا جداً مردم را از معنی قرآن و بیان سبب نزول و مصادیق آیات منع کردند. اخباری که از اهل بیت علیهم السلام راجع به تغییر قرآن رسیده است همین جهت است که ذکر شد؛ و در نامه‌ای که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به سعد الخیر نوشتند که در «روضه کافی» مذکور است دو جمله می‌نویسند:

وَ كَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهَمْ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ، وَ الْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ؛^۳ الخ.

﴿ خداست؛ و رسول خدا، و کسانی که ایمان آورده‌اند، و اقامه نماز می‌کنند؛ و در حال رکوع زکات می‌پردازند.﴾

۱- سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳: [امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم.]

۲- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۵۹: [از خدا اطاعت کنید، و از رسول خدا و صاحبان امری که از شما هستند اطاعت کنید.]

۳- الکافی، ج ۸، ص ۵۳: [و از دور افکندن و رد کردنشان کتاب الله را این بود که: حروف ﴿﴾

خوب معلوم می‌شود که مقصود از تحریف، تحریف به حدود است نه به حروف، و تحریف به رعایت است نه به روایت.

بنابراین همان کفاری که در جاهلیت با پیغمبر اسلام روی دعوت توحید و قرآن جنگ داشتند، همانها به لباس اسلام متظاهر شده و با انکار تأویل و معانی قرآن با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند.

دوران تاریک حکومت شیخین و بنی‌امیه و بنی‌عباس خوب نشان می‌دهد که همان جاهلیت قبل از اسلام در این زمانها بود؛ و فقط و فقط حکومت و دولت اسلام در زمان حیات پیغمبر اکرم بود و پنج سال خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علیه السلام! چون نوبت خلافت به عثمان رسید و در شورا روی نقشه و سیاست ماهرانه عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت نرسیدند، ابوسفیان که از این قضیه مطلع شد و در آن وقت نابینا بود در مجلس خود پرسید که: آیا بعد از عثمان عمر نیز خلیفه و وصی برای او معین کرده است یا نه؟ گفتند: نه! اشاره کرد که غیر از بنی‌امیه در این مجلس نیست؟ گفتند: نه! گفت: ای بنی‌امیه! نه خدائست نه پیغمبری نه معادی! محمد با سلطنت و حکومت بازی کرد، فعلاً ریاست در دست شما افتاده، تَلَقَّوْهَا تَلَقُّوْهَا الْكُرَّةَ؛^۱ مانند توپ بازی این ریاست را بر بانی!

﴿ و کلمات و عبارات و آیات و سور و آنچه را که راجع به قرائت بود اقامه کردند و آنرا محکم داشته، بر پا نمودند؛ اما حدود و معانی و مرادها و مقصودها و مفاهیم کتاب را تحریف و تزییع کردند. بنابراین، آنان کتاب الله را روایت نمودند اما رعایت نکردند. و برای مردم جاهل و ظاهراندیش و کوتاه نظر این شگفت‌آور بود که قرآن را برای بیان کردن و روایت نمودن حفظ و نگهداری نموده، پاسداری کنند؛ اما علماء و صاحب خردان در حزن و اندوه بسر می‌بردند که مراعات حق قرآن نشده است، و گروه مخالف معنی و مراد از آنرا نادیده گرفته‌اند.]

۱- بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

لذا بنی‌امیه که روی کار آمدند همان مشرکین بودند. معاویه همان کس بود که علیه رسول الله در جنگ بدر و أحد حاضر بود؛ حال به لباس اسلام در آمده و در باطن مخالفت با اسلام و قرآن می‌کند، و با ولایت می‌ستیزد و می‌گوید قرآن را معنی نکنند. اگر قرآن را معنی نکنند مردم چه می‌فهمند؟ امام حقیقت قرآن است و معلّم قرآن. قرآن بدون امام که معلّم است و محیط چه فائده‌ای دارد؟ قرآن بدون امام و معلّم صفر است؛ چون دین بر پایه بصیرت و عمل است، و بدون امام انسان چگونه به قرآن عمل کند؟ درست مانند نسخه‌ای است که از طبیب بگیریم و هر کس مطابق سلیقه خود نسخه را به دوائی خاصّ تفسیر کند؛ این عین هلاکت است. پیغمبر فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِتْرَتِي؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۱
اصلاً امام و قرآن قابل تفکیک نیست. کسی که بگوید: كَفَانَا كِتَابَ اللَّهِ^۲ معنیش طرد و نقض کتاب الله است نه اخذ کتاب الله؛ چون کتاب الله بدون امام کتاب الله

۱- غایة المرام، ص ۲۱۱، از طریق عامه ۳۹ و از خاصه ۸۲ حدیث آورده است: [من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من! و حقاً این دو از هم جدا نمی‌شوند تا با همدیگر بر من در روز قیامت در کنار حوض کوثر وارد شوند.*
* - این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می‌کند اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲ و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود لکن عبارت آن چنین است: قال النبی: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَاهْلِ بَيْتِي وَانْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ وَ در تفسیر «الدرالمثور» ج ۶، ص ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا اعْظَمَ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا.]
۲- [کتاب خدا ما را کافست. مترجم]

نیست، آن کتاب آراء و اهواء و تأویلات خودسرانه است. مگر حجّاج بن یوسف ثقفی که جنایات او تاریخ را سیاه کرده است کتاب خدا را نمی‌خواند و بر خود تطبیق نمی‌نمود و خود را اُولی الامر نمی‌دانست؟ امام جان و روح و حقیقت قرآن است؛ قرآن بدون امام حکم جسد بی‌روحي دارد، و حکم مشگی خشک و بی‌آب.

پیغمبر فرمود:

أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى.^۱

امیرالمؤمنین می‌فرماید:

وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَالصَّنَوِ مِنَ الصَّنَوِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعُضْدِ.^۲

آری آن کسانی که با آن حضرت مخالفت کردند همان بت‌پرستان و

۱- *ینابیع المودة*، طبع اسلامبول، ص ۲۳۵، و فی ص ۲۵۶، نقلاً عن کتاب *مودة القریبی* بصورتین؛ و در *ینابیع المودة* طبع اسلامبول ص ۱۷۹ گوید: أنا و علی من شجرة واحدة و الناس من أشجار شتّى: [من و علی از یک درخت هستیم؛ و سائر مردم از درختان مختلفی]. و در ص ۲۵۶ از کتاب *مودة القریبی* روایت کند که:

عن ابن عباس رضی الله عنه رفعه: خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى. * و فی روایة عنه: خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَثْمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُنَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا [بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا] نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى. [خدای متعال پیامبران را از درختان مختلف خلق فرمود و من و علی را از یک درخت. پس من ریشه آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگهای آن درخت می‌باشند. پس کسی که شاخه‌ای از شاخه‌های آن را در دست گیرد نجات می‌یابد و کسی که آن را رها سازد هلاک و نابود خواهد شد. مترجم]

*- [من و علی از یک درخت آفریده شدیم و سایر افراد از درختان گوناگون. مترجم]

۲- *نهج البلاغة*، ج ۳، ص ۷۳، رساله ۴۵: [و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخی است که از یک بن روئیده است، و مانند ساق دست است نسبت به بازو].

مشرکین جاهلیت بودند که بدین صورت درآمدند؛ و ریاست و حکومت خود را در پرتو اسلام می‌دیدند و جنایات خود را در لباس اسلام می‌یافتند.

پیغمبر اکرم فرمود:

يا عَلِيُّ! اَنَا قَاتَلْتُهُمْ عَلَيَّ التَّنْزِيلِ وَاَنْتَ تُقَاتِلُهُمْ عَلَيَّ التَّأْوِيلِ^۱.

۱- روایات مستفیضه از کتب معتبره که در *بحار الأنوار*، ج ۸، ص ۴۵۵ و ص ۴۵۶ نقل نموده است، و *غایة المرام* من طریق العامة عن موفق بن احمد الخوارزمی ص ۳۳ تحت «عنوان العاشر» فی حدیث طویل، و علامه امینی در ج ۷ *الغدیر* در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و بهذا عرف النبي صلى الله عليه وآله مولانا أمير المؤمنين بقوله: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلَهُ! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! وَ لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ؛ وَ كَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا. أَخْرَجَهُ جَمْعٌ مِنَ الْحِفَاطِ وَ صَحَّحَهُ الْحَاكِمُ وَ الذَّهَبِيُّ وَ الْهَيْثَمِيُّ كَمَا يَأْتِي تَفْصِيلُهُ؛ انتهی: [در میان شما کسی هست که بر اساس باطن و تأویل قرآن جنگ خواهد نمود همان طور که من برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام! ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! عمر بن خطاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! بلکه او وصله زننده بر کفش است حضرت کفش خود را به علی داده بودند که آن را بدوزد و ترمیم نماید، این روایت را عده‌ای از حافظان حدیث آورده‌اند. مترجم]

[این حدیث شریف با اختلاف در لفظ و معنای واحد به طرق مختلفی در مجامع روایی آمده است:

بحار الأنوار، ج ۲۹ ص ۴۴۱: اَنَا أُقَاتِلُ عَلَيَّ التَّنْزِيلِ وَ عَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلَيَّ التَّأْوِيلِ.

بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴۵: تُقَاتِلُ عَلَيَّ التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ التَّنْزِيلِ.

بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۹۹: اَنَا أُقَاتِلُ عَلَيَّ التَّنْزِيلِ وَ عَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلَيَّ التَّأْوِيلِ.

بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۱۶: يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَيَّ التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ التَّنْزِيلِ.

بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۳: اَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ.

من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می‌کنی!]

۲- [ای علی من با مردم بر اساس ظاهر قرآن بیکار کردم و تو با آنها بر اساس حقیقت و ﴿

بنابراین در حقیقت، جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفین و نهروان به دنباله و در صف جنگها و غزوات رسول خداست، و به پیروی از جنگ بدر و حنین و أحد و احزاب است؛ چون هر دو بر اساس دعوت به قرآن و توحید، و معاندین قیامشان بر علیه توحید و قرآن بوده است. معاویه علناً بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز منبر مسجد کوفه گفت که: ای مردم! [من با شما جنگ نکردم تا نماز یا روزه و یا حج بجای آورید، بلکه نبرد من با شما برای رسیدن به سلطنت و حکومت بود و اکنون به آرزوی خود رسیدم.]^۱

[مترجم]

↪ باطن آن پیکار خواهی کرد. مترجم]

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۸.

مجلس ششم:

تفسیر آیه:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

خَسَارًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱
چون قرآن حکم حق و فاصل بین حقیقت و مجاز و حق و باطل است لذا
مَحْکَمِی است آسمانی و الهی که مردم را به دو صنف قسمت می کند: یک دسته
مؤمنین که موجب شفا و رحمت است برای آنها، و یک دسته ظالمین که موجب
خسران و وبال. این محک آسمانی دارای نیرو و قوه ایست که هر صنف را در
ذات و صفات خود تقویت می کند؛ چون باران پاک و طاهر آسمانی که بر گل و
میوه بیارد آنرا سرسبز و معطر و شیرین می کند، و چون بر خس و حنظل بیارد
آنرا تلخ و مسموم و بی فائده می نماید: ﴿لِيَهْلِكَ مَن هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَن
حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۲

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۲: [و ما به تدریج، از قرآن فرود می آوریم آنچه را که برای

مؤمنین شفا و رحمت است؛ و زیاد نمی کند برای ظالمین مگر خسارت را.]

۲- سوره الأنفال (۸) آیه ۴۲: [تا هر کس که هلاک می شود و در گمراهی و ضلالت معدوم ⇨

برای مؤمنین موجب حیات جاوید با سجده و بکاء و تسبیح و تقدیس و بیداری شب و نیاز و دعا با رغبت و رهبت بسوی خدا و طیران روح به عالم توحید و لرزه پوست از شوق لقای محبوب و خوف هجران ساحت مقدس او می‌گردد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِقَائِتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَتَحَرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمِيَانًا﴾^۱.

و در سوره مائده (۵) آیه ۸۳ بکاء و فیضان دموع آنها را بیان می‌کند: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲.

و در سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳ رقت قلب و حالات خوش که از ذکر خدا در جوارح و اعضای مؤمنین پدیدار می‌گردد را بیان می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ تَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾^۳.

⇐ می‌گردد، از روی حجت و برهان باشد؛ و هر کس زنده می‌شود و به حیات جاودانی و کمال انسانی می‌رسد نیز از روی حجت و برهان باشد.]

۱- سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۳: [و آنانند که چون متذکر آیات پروردگارشان شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، کرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیده بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده ادای حق آنها را بنمایند.]

۲- [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسسین و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطه آنچه را که از حق شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود و می‌گویند: بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ بنابراین تو نام ما را در زمره معترفان و مقرران و گواهان بر حقانیت رسول خدا و بر حقانیت قرآن ثبت کن!]

۳- [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است. بواسطه آن، پوست اندام ⇐

و در سوره سجده (۳۲) آیه ۱۵ و ۱۶ سجده و تسبیح و حمد آنها را با تجافی و دوری از بسترهای استراحت در شبان تار و اتصال به خدمت حضرت حق بیان می‌کند: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حُزُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۱.

اینها حالات خوش و نشاط و سرور و رعب و خوفی است که نتیجه شفا و رحمت قرآن است برای مؤمنین، ولی بعکس برای ستمکاران موجب مزید شقاوت و ظهور کثافات نفسانی و بروز خمیره‌ها و ملکات ضالّه و صفات شیطنت می‌گردد: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَلْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ^۲ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مَن دَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبئسَ الْمَصِيرُ»^۳.

← کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می‌شود و به تکان و لرزه می‌افتد؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می‌گیرد و نرم و ملایم می‌شود. این است طریق هدایت خداوند؛ به هر کس که اراده کند، وی را هدایت نماید؛ و کسی را که خداوند گمراه کند، دیگر از برای او راهنمایی نیست.]

۱- [فقط کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون بدانها متذکر شوند، برای سجده خداوند بروی زمین افتند، و با حمد و سپاس پروردگارشان تسبیح و تقدیس نموده، او را از ستایش برتر دارند. و ایشانند که استکبار و بلندپروازی و خود بینی ندارند. در شبهای تاریک پهلوهایشان از رختخوابها کناره می‌گیرد، و پروردگارشان را از روی عظمت و دهشت و از روی امید و رغبت می‌خوانند. و از آنچه را که ما به آنها روزی داده‌ایم، در راه ما انفاق می‌کنند.]

۲- سَطُوا يَسْطُونَ سَطْوَةً به و علیه: وثب علیه و قهره.

۳- سوره الحجّ (۲۲) آیه ۷۲: [و چون بر این مشرکان آیات واضح و ادلّه بیّنه و روشن ما ←

و در سورهٔ أنعام (۶) آیه ۳۹ کوری دل و کری گوشهای دل آنها را بیان می‌کند که چگونه در ظلمات فرو رفته و إضلال الهی آنها را در زندان غفلت و جهل محبوس ساخته است: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَن يَشَاءُ تَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾^۱

و در سورهٔ محمد (۴۷) آیه ۲۰ نفاق مردمان مریض القلب و سیاه دل را ذکر می‌کند که با نزول آیات قرآن و دعوت به جهاد گویا حالت مرگ و غبار نیستی و پریشانی بر چهرهٔ آنها می‌نشیند و از شدت ترس چشمان آنها به کاسه فرو رفته و گویا آخرین نفسهای زندگی را در حال إغماء و بیهوشی می‌کشند: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْلٰى لَهُمْ﴾^۲

↳ خواننده شود، تو ای پیامبر! در سیمای کفّار آثار انکار و رد و اعتراض را می‌یابی، به حدّی که نزدیک است بر مؤمنانی که این آیات را بر آنها می‌خوانند حمله‌ور شوند و با قهر و غضب بر آنها غلبه نمایند. بگو ای پیامبر! آیا من شما را آگاه بنمایم به چیزی که از این بدتر و شرّ آفرین‌تر است؟! آن آتش دوزخ است که خداوند به مردمی که کفر ورزیده‌اند وعده داده است. و البته آن دوزخ گدازان، بازگشتگاه بدی خواهد بود.

۱- [و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، کرانند و لالانند، که در ظلمات و تاریکیهای نفس افکاره بسر می‌برند. کسی را که خداوند اراده کند، وی را گمراه می‌کند؛ و کسی را که او اراده کند، در راه راست قرار می‌دهد.]

۲- [و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای که در آن حکم جهاد با کفّار باشد نازل نشده است؟! و چون سوره‌ای محکم و صریح نازل شود و در آن ذکر جنگ و کشتار و امر به بسیج و حرکت باشد، تو ای پیغمبر ما! می‌بینی آنان را که در دل‌هایشان مرض نفاق است، بر روی تو با چهرهٔ دگرگون و منقلب که از ترس مرگ بیهوش شده‌اند می‌نگرند. آری! مرگ و نابودی برای آنها سزاوارتر است.]

و منافقون که قرآن اصرار آنها را به باد می‌دهد و از قلوب و نیات آنان و نقشه‌های مرموز و حیل و مکرهای آنها خبر می‌دهد از قرآن گریزانند؛ از ترس آنکه مبدا سوره‌ای نازل گردد و نیات و اراده‌های باطنی آنها را بیان کند: ﴿تَحَدَّرُ الْمُتَنَفِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخِرُوا إِنْ أَلَّ اللَّهُ مَخْرَجٌ مَّا تَحَدَّرُونَ﴾^۱

و بطور کلی حال منافقین و کفار و مشرکین حال شخص کور و کری است که صماخ او پاره شده و اصلاً این ندای الهی به گوش دل او نمی‌رسد، لذا همیشه از قرآن گریزان است: ﴿وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ ءَايَتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَثَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲

آنها با تمام قوا با قرآن مجادله و مخاصمه می‌کنند و خود گریزان و قوم خود و اتباع خود را از قرآن دور می‌کنند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا^۳ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾^۴

۱- سوره التوبة (۹) آیه ۶۴: [منافقین از آن می‌ترسند که ضمیر و نیت خاطر آنها و از عقیده و عزم و فسادی که دارند، پرده بردارد و آنان را آگاه کند. بگو ای پیغمبر به منافقین: شما اینک استهزاء و مسخره خود را بنمائید، که تحقیقاً خداوند همین کار را خواهد کرد و از این امری که از آن در هراسید خیر خواهد داد؛ و از نیات و تصمیم‌های فاسد شما علیه رسول ما و مسلمین، شما و همه را در آیات قرآنی مطلع خواهد نمود.]

۲- سوره لقمان (۳۱) آیه ۷: [و چون بر آنان آیات ما خوانده شود، از روی استکبار و خودپسندی پشت کرده گوئی اصلاً نشنیده‌اند؛ گوئی پرده صماخ دو گوششان پاره است و نمی‌شنوند. بنابراین، آنها را از عذاب دردناک بر حذر دار!]

۳- لَعَى يَلْعَى لَعَى بِالْأَمْرِ: لهج به و لَعَى فِي الْحِسَابِ: غلط فیه.

۴- سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶: [و آنان که کفر ورزیده‌اند گفتند: به این قرآن گوش فرا ن

البته چون معلوم است که إنکار و إعراض آنها از قرآن به جهت معنی و عمل و حقائق قرآن است، بنابراین همان افرادی که در لباس شرک با قرآن معارضه می‌کردند پس از آوردن اسلام ظاهری و عدم قبول واقعی در این لباس متظاهر شده بر علیه قرآن قیام کردند. حَقّاً روح شیطنت و فکری در آنها واحد بوده و برای انجام مقاصد دنیئه خود به حسب مقتضیات دو لباس پوشیدند:

در آن وقتی که کفر و شرک قدرت داشت و ریاست و حکومت خود را در آن زمینه استوار می‌دیدند علناً به عنوان حمایت از بتها عَلم هُبَل و لات و عزّی بر دوش کشیده، فریاد أُغْلُ هُبَلُ آنها صحنه اُحد را پرکرده بود، و هنگامی که دیگر نتوانستند در آن زمینه پافشاری کنند و با فتح مکه در سنه هشتم از هجرت قدرت و عظمت اسلام همه جا را گرفت به لباس اسلام در آمده، همان نیزه و شمشیر را برداشته و با حقیقت قرآن که مقام مقدّس ولایت است و حامی اسرار و مبین تأویل و معنی قرآن به جنگ درافتادند. اینها بصورت ظاهر خود را تابع قرآن دانسته و مردم را از معنی قرآن منع کردند، و آیات متشابهات که غیر از أولوا العلم را برای درک معانی آن راهی نیست به نظر خود تفسیر و تعبیر نمودند، و کردند با کتاب خدا آنچه کردند.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱

⇐ مدهید، و در آن سخنان بیهوده و غلط درآمیزید؛ به امید آنکه بر محمد و مسلمین پیروز شوید!

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

خدا در این کریمه شریفه از سوء نیات آنها خبر داده است: «خداوند کتاب را بر تو ای پیغمبر فرو فرستاد، بعضی از آیات او محکم و ظاهر است و در رسانیدن مقصود احتیاج به تفسیر و تأویل ندارد، بلکه عامه مردم مراد را می‌فهمند، و یک دسته دیگر از آیات متشابه است، یعنی در رسانیدن به مقصود انسان را دچار اشتباه می‌کند، معنی و تأویل آن ظاهر نیست. آن کسانی که در دل آنها میل و انحراف به بطلان و توجه به هوای نفس و شیطان است از آیات متشابهه پیروی می‌کنند و تأویل و تفسیر آنها به نظر خود و به رأی خود می‌جویند و هزار فتنه و فساد بار می‌آورند، در صورتی که از معنی و تأویل آنها غیر از خدا و راسخین در علم کسی را اطلاع نیست؛ در حالی که راسخین در علم می‌گویند: همه از جانب خدا آمده و ما به همه آن ایمان آورده‌ایم [و تنها خردمندان و اندیشمندان از این حقیقت آگاهند].»

عجیب که آنها نیز خواستند در خود این آیه تصرف کنند و خود را از مصادیق فتنه جویان و مأولین خارج نمایند! چون در این آیه شریفه خدا می‌فرماید: فقط خدا و راسخین در علم از تأویلات و معانی آنها اطلاع دارند:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.

آنها گفته‌اند که باید در عقب لفظ «الله» وقف کرد، و واو «والراسخون» استینافیه است؛ و باید اینطور قرائت کرد: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾، و این از چند جهت غلط است:

اول آنکه: اگر انحصار علم اختصاص به ذات مقدس ربوبی داشته باشد و رسول الله را در آن هیچ حظی نباشد، بنابراین نزول این آیات متشابهه چه فائده دارد؟ و مسلماً حضرت رسول الله علم و إحاطه کلی بدین آیات داشتند.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که، قال:

كان رسول الله أفضل الراسخين في العلم، قد علم جميع ما أنزل الله عليه من

التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ؛ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَ هُوَ وَ
أَوْصِيَائُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ.^۱

دوم آنکه: جمیع صحابه و تابعین همگی اجماع بر تفسیر تمام آیات قرآن نموده‌اند، و دیده نمی‌شود که در آیه‌ای توقّف نموده و تفسیر نکرده، و گفته باشند که چون این آیه متشابه است علم آنرا غیر از خدا کسی نمی‌داند. و این دلیل است بر آنکه غیر خدا نیز بر تأویل آن راه دارد؛ و بنابراین حتماً باید والراسخون فی العلم را عطف بر الله بگیریم.

سوم آنکه: ابن عباس خود را از راسخون دانسته و می‌گفته است: ^۲ وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: أَنَا مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ؛ و اگر بنا بشود او از راسخین در علم باشد، چطور خود حضرت رسول الله و اوصیای گرامی او نباشند؟! و بنابراین حتماً آنها نیز دارای علم تأویلند.

چهارم آنکه: اشخاصی که جمله **الرَّاسِخُونَ** را جمله مستقله و استینافیه گرفته‌اند چون خود مدعی تفسیر و معنی قرآن هستند - و همانطور که ذکر شد جمیع صحابه و تابعین در معنی و تفسیر آیه‌ای توقّف نکرده و تفسیرش را به خدا واگذار نموده‌اند - لذا ناچار شده‌اند که بگویند آیات متشابهات راجع به ساعت و تعیین قیامت و فناء الدنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول حضرت عیسی و خروج دجال و نظایر آنست که علمش اختصاص به خدا دارد؛

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۱: [و از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع راسخین در علم، مرتبه‌اش عالیت‌تر و فضیلتش بیشتر است. و تمام آنچه را که خداوند بر وی نازل نموده از تأویل و تنزیل قرآن، همه را به او آموخته بود؛ و هیچ چیزی را که خدا به وی نازل نموده و تأویلش را نیاموخته باشد، در بین نبود. و اوصیای او پس از او نیز تمام مراتب تأویلات قرآن را می‌دانند.]

۲- همان مصدر.

غافل از آنکه اگر چنین باشد بنابراین متابعت از آیات متشابهه و پیروی افرادی که در دل آنها زیغ است دیگر معنی ندارد. افراد فتنه‌جو که می‌خواهند آیات متشابهه را بر نفع خود تفسیر کنند از تعیین وقت طلوع شمس و غروبها چه فتنه‌ای می‌انگیزند و چه فساد می‌کنند؟ بنابراین آیات متشابهه حتماً آیاتی است که دارای چند معنی ممکن بوده باشد، یک معنی حق که راسخون دانند، و دیگران که در دل آنها زیغ است مردم را از معنی منحرف نموده آن آیات را بر نفع زندگی مادی و شخصی و جبروتیت خود تفسیر می‌کنند؛ و این شاهد مهمی است بر آنکه مراد از راسخین اهل بیت و رسول الله هستند، و حتماً باید راسخون عطف بر الله بوده باشد.

پنجم آنکه: اگر **والراسخون** جمله مستقله باشد چه اختصاصی به آنها دارد؟ همه مؤمنین اعم از راسخون و غیر راسخون که در مقام تسلیم و خضوع و خشوع و انقیاد آیات الهی هستند می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾، حتی مؤمنین ضعیف اجمالاً همه آیات را تصدیق دارند. و اما اگر جمله **والراسخون** عطف بر الله بوده باشد خوب روشن می‌شود که از تأویل قرآن خود خدا که منزل است و افرادی که علم آنها به قرآن محیط شده و نور و علم ربوبی و توحید در شراشر وجود و روح آنها رسوخ کرده و به علم واقعی و حقیقی رسیده و در عالم طهارت و قدس قدم گذارده‌اند علم و اطلاع دارند، و در ضمن نیز آنها می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾.

ششم آنکه: مروی از ابن عباس^۱ و ربیع و محمد بن جعفر الزبیر و ابومسلم و همچنین حضرت باقر العلوم محمد بن علی بن الحسین ابوجعفر علیه الصلوة و السلام اینست که **واو** را عاطفه و **راسخون** را عطف گرفته‌اند، و افرادی که **واو** را

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۱.

استینافیه گرفته‌اند، مانند عائشه^۱ و عروة بن زبیر و حسن و مالک و کسائی و فرّاء و جبائی قول آنها معیوب و شاید خالی از غرض نباشد.

هفتم: اخباری است کثیر که دلالت دارد بر آنکه تأویل قرآن را از راسخین فی العلم سؤال کنید؛ و در صورتی که تأویل اختصاص به ذات ربوبی داشته باشد این اخبار هیچ مفهوم صحیحی پیدا نمی‌کند.

در روایات بسیار زیادی وارد است که فرمود پیغمبر اکرم: **أنا قاتلتهم علی التّزویل و أنت یا علی تقاتلهم علی التّأویل!**^۲ بنابراین جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام به دنباله و در امتداد غزوات رسول اکرم بوده است. مشرکین قبل از اسلام با پیغمبر و قرآن جنگ می‌نمودند، و اصحاب جمل و صفین و نهروان با حقیقت پیغمبر و قرآن که نفس مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کراراً خبر داده‌اند که امیرالمؤمنین از طرف خدا مأمور به جهاد است با **ناکثین** (نقض کنندگان بیعت) که عائشه و طلحه و زبیر و اعوان آنها است، و با **قاسطین** (که ظلم کنندگان و متجاوزان است) و مقصود معاویه و یاران او هستند در جنگ صفین، و با **مارقین** (که خارج از دین شدند) و منظور از آنها اصحاب

۱- همان مصدر.

۲- سابقاً ذکر شد که سند این روایت، روایات کثیری است که در **بحار الأنوار**، ج ۸، ص ۴۵۵، و ص ۴۵۶ ذکر شده است؛ و همچنین در ص ۴۷۵ مطالبی راجع به این موضوع مذکور است. و در ص ۲۳۳ از **ینابیع المودة** طبع اسلامبول وارد است: عن وهب بن صفی البصری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أنا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تأویل القرآن! رواه صاحب **القرودوس**.

[ای علی! من با این مردم برای پذیرش و قبول ظاهر قرآن و حقانیت نزول آن جنگ کردم؛ و تو ای علی! برای حقانیت معنی و مفاد آن جنگ خواهی کرد!]

نهروان و خوارج است؛ لیکن ما در اینجا از کتب اهل سنت مطالبی نقل می‌کنیم.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

فَأَمَّا الطَّائِفَةُ النَّاكِثَةُ فَهُمُ أَصْحَابُ الْجَمَلِ، وَأَمَّا الطَّائِفَةُ الْقَاسِطَةُ فَأَصْحَابُ صِفِّينَ وَسَمَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] الْقَاسِطِينَ، وَأَمَّا الطَّائِفَةُ الْمَارِقَةُ فَأَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ. وَأَشْرْنَا نَحْنُ بِقَوْلِنَا: سَمَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] الْقَاسِطِينَ، إِلَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ». وَهَذَا الْخَبْرُ مِنْ دَلَائِلِ نُبُوَّتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ إِخْبَارٌ صَرِيحٌ بِالْغَيْبِ، لَا يَحْتَمِلُ التَّمْوِيهَ وَالتَّدْلِيْسَ، كَمَا تَحْتَمِلُهُ الْأَخْبَارُ الْمُجْمَلَةُ. وَصَدَّقَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَالْمَارِقِينَ» قَوْلُهُ أَوْلَى فِي الْخَوَارِجِ: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ». وَصَدَّقَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاكِثِينَ» كَوْنُهُمْ نَكَثُوا الْبَيْعَةَ بَادِيءَ بَدءٍ، وَقَدْ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَلَوُّ وَقْتِ مُبَايَعَتِهِمْ لَهُ: «وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ». وَأَمَّا أَصْحَابُ صِفِّينَ، فَإِنَّهُمْ عِنْدَ أَصْحَابِنَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ مُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ لِفِسْقِهِمْ؛ فَصَحَّ فِيهِمْ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۱.

۱- سوره الجن (۷۲) آیه ۱۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۱: [و اما گروه ناکثین اصحاب جنگ جمل‌اند. و گروه قاسطین لشکر معاویه در جنگ صفین می‌باشند که رسول خدا آنان را بدین وصف متصف نمود. و اما گروه مارقین افراد نهروان می‌باشند و اینکه ما گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را قاسطین نامید بواسطه کلامی است که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی پس از من با گروه ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد خواهی کرد. و این خبر از نشانه‌های نبوت آن حضرت است زیرا اخبار از غیب است. و احتمال گرافه گوئی و دو پهلو سخن گفتن و مطلب را ذو وجوه بیان کردن نمی‌رود زیرا صراحت دارد نه مانند خبرهای مجمل که هر گونه تأویل و تفسیری را می‌پذیرد. و توصیف حضرت به مارقین تصدیق می‌شود به کلام ابتداء او که در وصف خوارج ⇨

و اما راجع به اینکه امیرالمؤمنین در این جنگها با این مردم به عنوان تأویل قرآن جنگ می‌نموده است روایاتی است که ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغه» آورده است، قال:

رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ دَبِزِيلَ الْهَمْدَانِيُّ فِي كِتَابِ صَفِّينَ عَنِ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ مُسْنَدًا عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَنْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ، فَأَلْقَاهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُهَا؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! وَلَكِنَّهُ ذَاكُمْ خَاصِفُ النَّعْلِ، وَ يَدُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُهَا. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَبَشَّرْتُهُ بِذَلِكَ فَلَمْ يَحْفَلْ بِهِ^۲ كَأَنَّهُ شَيْءٌ قَدْ كَانَ عِلْمَهُ مِنْ قَبْلُ^۳.

⇐ می‌فرماید: اینان از دین خارج می‌شوند چونان که تیر از کمان خارج می‌شود. و ائصاف به ناکثین را تأیید می‌کند کردار ایشان که بیعت با امیرالمؤمنین را شکستند و در مقابل او صف آرایی نمودند، (اصحاب جنگ جمل). و خود امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که بزرگانشان می‌خواستند بیعت کنند این آیه را تلاوت کرد: و کسی که بیعت را بشکند خود را دچار عواقب آن نموده است و این شکستن بیعت بر ضرر او تمام خواهد شد. و اما اصحاب معاویه در جنگ صفین، آنان در آتش دوزخ مخلد می‌باشند زیرا بنا بر اعتقاد اصحاب ما فسق بر آنان مسلم گشته است و صحیح است کلام خدای تعالی درباره ایشان: و اما قاسطون آتش دوزخ را شعله‌ور می‌سازند، آنرا پایدار می‌نمایند. (که دلالت بر خلود و جاودانگی آنان در آتش جهنم می‌نماید). مترجم]

۱- ذکر نفس الاسناد فی شرح نهج البلاغه.

۲- حَفَلَهُ وَ حَفَلَ بِهِ: اِعْتَنَى اِلَيْهِ.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۶. علی ما نقل عنه فی البحار، ج ۳۲، ص ۳۰۷: [ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتیم که بند نعل او پاره شد. آنرا به نزد علی انداخت تا اصلاحش کند. و سپس گفت: تحقیقاً در میان شما مردی است که برای ⇐

و ابن ابی الحدید می گوید، و روایت کرده است:

ابن دیزیل فی هذا الكتاب أيضاً عن يحيى بن سليمان عن ابن فضيل عن إبراهيم بن الهجري عن أبي صادق قال: قدم علينا أبو أيوب الأنصاري العراق فأهدت له الأزد جزراً فبعثوها معي؛ فدخلت إليه فسلمت عليه و قلت له: يا أبا أيوب! قد كرمك الله [عز وجل] بصحبة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم ونزوله عليك، فما لي أراك تستقبل الناس [بسيوفك] تقاتلهم هؤلاء مرةً و هؤلاء مرةً؟ قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عهد إلينا أن نقاتل مع علي التاكثين فقد قاتلناهم، و عهد إلينا أن نقاتل مع القاسطين فهذا وجهنا إليهم يعني معاوية و أصحابه، و عهد إلينا أن نقاتل مع علي المارقين و لم أرهم بعد.^۲

⇐ برقراری تأویل قرآن می جنگد، همان طور که من برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام!

ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!

عمر بن خطاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!

ولیکن آن مردی است که مشغول پینه زدن کفش است؛ و نعل حضرت در دست علی بود و به اصلاح آن مشغول بود.

أبوسعید می گوید: من به نزد علی آمدم و او را بدین موهبت بشارت دادم. اما او اعتنائی به حرف من ننمود؛ گویا این مطلب، امری بود که خبرش را علی از پیش می دانست.

۱- الجزر: ما اعد للذبح او النحر كالشاة و الناقة: [جزر حیوانی است که برای ذبح آماده شده است؛ مانند گوسفند و شتر].

۲- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۰۸ نقلاً عن شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷:

[و همچنین ابن ابی الحدید روایت می کند از ابن دیزیل در این کتاب، از یحیی بن سلیمان، از ابن فضیل، از ابراهیم بن هجری، از ابو صادق که گفت:

«أبو أيوب أنصاري بر ما در ولایت عراق وارد شد، و قبیله اُزد برای وی جزری را به رسم قربانی هدیه آوردند. و آن هدیه را با من فرستادند که به نزد وی ببرم. من بر ابو أيوب وارد شدم و سلام کردم، و به او گفتم:

ای ابو أيوب! خداوند ترا به همنشینی رسول خدا، و به وارد شدن آن حضرت بر خانه تو ⇐

و ابن ابی الحدید می گوید:

رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جِهَادَ الْمُفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَيَّ جِهَادَ الْمُشْرِكِينَ! قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِلْسُنَّةِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَعَلَامَ أَقَاتِلُهُمْ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ كَمَا أَشْهَدُ؟ قَالَ: عَلَيَّ الْأَحْدَاثُ فِي الدِّينِ وَ مُخَالَفَةُ الْأَمْرِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ كُنْتَ وَعَدْتَنِي الشَّهَادَةَ، فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يُعَجِّلَهَا لِي بَيْنَ يَدَيْكَ! قَالَ: فَمَنْ يُقَاتِلُ [قاتل] النَّاكِثِينَ وَ التَّقَاسِطِينَ وَ المَارِقِينَ؟! أَمَا إِنِّي وَعَدْتُكَ بِالشَّهَادَةِ وَ تُسْتَشْهَدُ يُضْرَبُ عَلَيَّ هَذِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ؛ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ ذَا بِمَوْطِنٍ صَبْرٍ، هَذَا مَوْطِنُ شُكْرِ. قَالَ: أَجَل! أَصَبْتَ فَأَعِدْ لِلْخُصُومَةِ فَإِنَّكَ مُخَاصِمٌ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْ بَيَّنْتَ لِي قَلِيلًا؟ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتِي سَتُنْفَتِنُ مِنْ بَعْدِي، فَتَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَ تَسْتَحِلُّ الخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنِ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ، فَكُنْ حَلِسَ [جلس] بَيْتِكَ حَتَّى تُقْلِدَهَا؛ فَإِذَا قَلَّدَتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَ قَلَبَتْ لَكَ الْأُمُورَ، تُقَاتِلُ حِينَئِذٍ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلِهِ، فَلَيْسَتْ حَالُهُمُ الثَّانِيَةَ بِدُونِ حَالِهِمُ الْأُولَى. فَقُلْتُ: يَا

مکرّم و معزز و گرامی داشته است؛ با وجود این سوابق درخشان و این خصوصیات، چرا می بینم در برابر مردم روی می آوری و با آنها با شمشیر مواجه شده، گاهی با این جماعت و گاهی با آن جماعت می ستیزی و جنگ می نمائی؟!
 أبو ایوب در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما عهد و میثاق گرفته است که با ناکثین (ناقضین پیمان) جنگ کنیم؛ و ما با آنها جنگ کردیم. و از ما عهد و پیمان گرفته است که با قاسطین (ستمگران و متعلبان) جنگ کنیم؛ و اینک علی است که ما را به سوی آنان می فرستد (یعنی به سوی معاویه و یارانش). و از ما عهد و پیمان گرفته است که با مارقین (بیرون شدگان از دین) جنگ کنیم؛ و من هنوز آنها را ندیده ام.]

رَسُولَ اللَّهِ! فَبَأَى الْمَنَازِلِ أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ الْمُفْتُونِينَ مِنْ بَعْدِكَ؟ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةِ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ؟ فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةِ يَعْصِمُونَ فِيهَا إِلَيَّ أَنْ يُدْرِكَهُمُ الْعَدْلُ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْدُرُّكُهُمُ الْعَدْلُ مِنَّا أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ فَقَالَ: بَلْ مِنَّا؛ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشَّرِّ، وَبِنَا يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ! فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.^۱

۱- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۷: [ابن ابی الحدید می گوید: «بسیاری از محدثین از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفتند: خداوند بر تو واجب نموده است جهاد با مفسدان را همان طور که بر من واجب کرده است جهاد با مشرکان را! من گفتم: ای رسول خدا! این فتنه و فسادی که خداوند جهاد را در آن بر من واجب کرده است چیست؟ رسول خدا گفت: گروهی هستند که شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت من می دهند، اما با سنت من مخالفند. من گفتم: ای رسول خدا! در حالی که آنان شهادت بر توحید و رسالت می دهند همانند شهادت من، در این صورت من بر کدام جهتی که جهاد را ایجاب کند با آنها جنگ کنم؟! رسول خدا گفت: در بدعت‌هایی که در دین می گذارند، و بر مخالفت امری که می کنند! من گفتم: ای رسول خدا! تو به من وعده شهادت داده بودی، اینک از خدا بخواه تا شهادت را بزودی در برابرت و در رکابت نصیب من کند! رسول خدا گفت: با این فرض، چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین کارزار می کند؟! آری، من به تو وعده شهادت داده‌ام و شهید خواهی شد. این فرق سرت با ضربه شمشیر خواهد شکافت، و این محاسن تست که از خون آن خضاب می شود! در این موقعیت، صبر و استقامت چقدر است؟! من گفتم: ای رسول خدا! اینجا جای صبر نیست؛ اینجا جای شکر است! رسول خدا گفت: آری! راست گفتم. پس بنابراین خود را آماده برای دفاع از دشمنان خود ⇐

﴿ نما؛ زیرا که تو مورد خصومت و کینه و دشمنی و عداوت واقع می شوی!﴾
 من گفتم: ای رسول خدا! ممکن است مقدار کمی از این جریانات را برای من شرح دهی؟!﴾

رسول خدا گفت: امت من پس از من به فتنه و فساد مبتلا می شوند؛ در قرآن تصرف می کنند و به آراء خود عمل می نمایند. و خوردن خمر و شراب را به نام نبیذ (آب انگور) حلال می شمارند. و مال حرام را به نام هدیه و تحفه می خورند. و ربا را به نام بیع و خرید و فروش مجاز می دانند. و معانی و مفاد آیات قرآن را از جای خود تغییر می دهند؛ و در این صورت و با این کیفیت، کلمه باطل بر کلمه حق غلبه می کند.

در تمام این دوران ملازم خانهات باش و مانند فراشی که بر آن می نشینی عزلت اختیار کن، تا آنکه زمام ریاست و امارت و حکومت را بر گردن تو نهند. و به مجرد اینکه ریاست و ولایت را پذیرفتی، و قلادهٔ أمر را بر گردنت نهادی، دلهایی از حقد و حسد و کینه علیه تو به جوش آید، و سینه هائی از امواج بخل از اضطراب و هیجان موج زند، تا امر را بر تو واژگون کنند.

در این هنگام است که تو برای تحقق مفاد و معنی قرآن و برقراری تأویل و مرجع آن، جنگ خواهی کرد؛ به همان گونه ای که من برای پذیرش نزول قرآن و اقرار و اعتراف به حقایق ظاهر آن جنگ کرده ام.

در این موقعیت و با این وضعیت، دوران دوّمی که بر آنها می گذرد کمتر و پائین تر از دوران اول آنها نیست؛ و عیناً در مرحلهٔ واپسین که تو کارزار می نمائی، حال این مردم مانند حال آنها در مرحلهٔ اولین شرک و بت پرستی است که من کارزار می کردم، و دست کم از آن چیزی ندارد.

من گفتم: ای رسول خدا! من از کدام جهت با آنان مواجه شوم؟ و بر کدام مقام و منزله آنها را در آورم؟ و با آنها چگونه رفتار نمایم؟ آیا ایشان را مسلمان مفتون و مفسد بدانم، و بر این اساس رفتار کنم؟ یا کافر مرتدّ و از دین برگشته بدانم، و بر اساس قوانین و مقررات با اهل رده و مرتدّین رفتار کنم؟!﴾

رسول خدا گفت: در مقام و منزله فتنه و فساد آنان را قرار بده، و با ایشان همچون مسلمان مفتون و مبتلا به فساد و تباهی عمل کن! ایشان در این گمراهی و ضلالت و فتنه و بلا ﴿

﴿ می ماند تا وقتی که عدل الهی به آنها برسد و آنان را دریابد.
من گفتم: ای رسول خدا! آیا آن عدلی که آنان را درمی یابد و از این فتنه و فساد بیرون
می آورد، از ما خواهد بود یا از غیر ما؟!
رسول خدا گفت: از ما خواهد بود؛ خداوند بواسطه ما اسلام و رحمت و عدل و ولایت را
گشوده است، و بواسطه ما نیز خاتمه می دهد. و بواسطه ما خداوند در میان دلها پس از
شرک، ایجاد الفت و صفا و یگانگی نمود؛ و بواسطه ما نیز در میان دلها پس از فتنه و فساد،
ایجاد الفت و مودت می کند.
من گفتم: حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد بر این فضل و شرفی که به ما عنایت
کرده است.

مجلس هفتم:

تفسير و تأويل صراط مستقيم به أميرالمؤمنين عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

ظاهر معنی آیه مبارکه آنست که: «سوگند یاد می‌کنم به محلها و جاهای ستارگان! و بدرستی که اگر بدانید این سوگندی بزرگ است! بدرستی که او قرآنی است با شرافت و با عظمت، و در کتابی محفوظ و مخفی است که ابداً نمی‌تواند کسی او را مسّ کند مگر پاکیزه شدگان، و پروردگار جهانیان او را پائین فرستاده است!»

از این آیه استفاده می‌شود که قرآن حقیقتی دارد بسیار عالی که در عالم دیگری محفوظ است و فقط اهل طهارت واقعی به او دسترسی دارند، و این قرآن که در دست مردم است مرتبه نازله اوست که خداوند فرو فرستاده است.

۱- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۷۵ إلى ۸۰.

و در سوره الزخرف می فرماید: ﴿حَمَّ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۱

«ای پیغمبر! سوگند به کتاب آشکار و آشکار کننده که ما قرآن را عربی و واضح قرار دادیم برای آنکه أفهام شما مردم معانی آنرا دریابد! ولیکن این قرآن در عالم أمّ الکتاب در نزد ما بسیار بلند مرتبه و محکم، یعنی بسیط و مجرد و عالی است.»

در اینکه قرآن دارای دو مرتبه است: یک حقیقت قرآن، و یک ظاهر قرآن آیات و روایات بسیار است. ظاهر قرآن همین است که قرائت می شود و معانی ظاهری آن درک می گردد؛ هر کس علم و تقوایش بهتر باشد به مرتبه عالی تری از آن می رسد و معانی عمیق تری را می فهمد. و همچنین زیادی علم و تقوی موجب ازدیاد فهم و درک قرآن می شود، تا جائی که اگر برای مؤمن طهارت مطلقه یعنی فناء مطلق پیدا شود و تمام چشمهای دل او گشوده شود و ابدأ شائبه ای از هستی در وجود خود از خود درک نکند در آنوقت به حقیقت واقعی قرآن می رسد و بر قرآن در عالم أمّ الکتاب دسترسی پیدا می کند، آنجا که منبع و سرچشمه نزول و پائین آمدن این آیات بوده، و در خود آنجا قرآن علیّ عظیم و حکیم موجود است.

قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [بن أبي طالب صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا]: إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَالْإِشَارَةِ، وَاللِّطَائِفِ، وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.^۲

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیات ۱ إلى ۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰، به نقل از جامع الأخبار: [حضرت سیدالشهداء: حسین علیه السلام فرموده اند: کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق؛ عبارت آن متعلق به عامه مردم است، و اشارت آن برای خواص آنها، و

در کتاب شریف «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود روایت می‌کند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، آنه قال:

ما يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.^۱

و در همین کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که در تفسیر آیه مبارکه: ﴿بَلَّ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۲ فرمودند که: مقصود ائمه هستند.^۳

و همچنین در همین کتاب از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ!^۴

و نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

↳ لطائف آن برای اولیای حضرت حق سبحانه و تعالی است، و حقائق آن برای پیغمبران و راه‌یافتگان به مقام وحی و الهام است.]

۱- فی المقدمة الثانية من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰؛ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸: [حضرت فرمود: هیچ کس را چنین توان و تحملی نیست که بتواند ادعا کند که تمام قرآن، چه ظاهرش و چه باطنش را داراست؛ غیر از اوصیای حضرت ختمی مرتبت. (امیرالمؤمنین و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری تا امام زمان عجل الله فرجه الشریف، مقام وصایت را تحمل نموده‌اند و حافظ و پاسدار قرآنند.)]

۲- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۴۹: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادله واضح و مبرهن است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است.]

۳- فی المقدمة الثانية من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴- فی المقدمة الثانية من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۱ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳: [ما هستیم که راسخین در علم می‌باشیم؛ و ما هستیم که تأویل قرآن را می‌دانیم.]

أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا نَوَّهَتْ [يُوهَبُ] الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ؛ وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ لَهُ خُطْبَهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؛ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ اللَّهِ [رَبِّي]، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي! فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا!^۱

و علت آنست که ائمه اطهار علم بر حقائق قرآن دارند، و نفس شریف آنها در عوالم توحید و صفات و اسماء و کیفیت نزول ملائکه و تقدیرات و تدبیرات عوالم به دست آنها راه داشته و متحقق به آن معانی هستند؛ بنابراین آنها حقیقت قرآنند، کما آنکه در کتاب «امالی» شیخ طوسی از ام سلمه حدیث می‌کند: قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَهُوَ] يَقُولُ: أَنْ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَى السَّلَامِ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ!^۲

۱- فی المقدمة الثانية من تفسير الصافي، ج ۱، ص ۲۱: [خداوند تعالی، ولایت ما اهل بیت را قطب و محور و مدار قرآن قرار داده است، و قطب و محور و مدار جمیع کتابهای آسمانی قرار داده است. بر ولایت ماست که محکومات قرآن دور می‌زند و استناد دارد، و کتب آسمانی به ولایت ما اعلان کردند، و ایمان مردم بواسطه ولایت ماست که پیدا می‌شود و متحقق می‌گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که به قرآن و آل محمد اقتداء شود، و این امر آنجا بود که در آخرین خطبه‌ای که ایراد فرمود گفت: من در میان شما دو متاع نفیس و گرانبقدر را باقی می‌گذارم: یکی متاع گرانبقدر بزرگتر، و دیگری متاع گرانبقدر کوچکتر. اما متاع بزرگتر کتاب خداست؛ و اما متاع کوچکتر عترت من: اهل بیت من است. بنابراین بر شما حتم و لازم است که مقام و شخصیت و نبوت و ولایت و حقیقت و اثر مرا در آن دو حفظ کنید (که وجود من پس از من، در آن دو تا متجلی است) و شما تا هنگامی که به آنها تمسک جسته‌اید، ابداً گمراه نمی‌شوید.]

۲- الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۰۶؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۱۴؛ و در پاورقی شیعه در

بنابراین اولاً معانی اخباری که دلالت می‌کند که قرآن درباره آنها و اعدائشان و فرائض و سنن وارد شده واضح می‌شود، کما آنکه در «کافی» با إسناد خود از اصیغ بن نباته نقل می‌کند:

قال: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا: ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا، وَ ثُلُثٌ سُنُّنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ ثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ.^۱

که منظور تأویلات قرآن است درباره آن حضرت و اهل بیت و دشمنان آن حضرت و اهل بیت، که در حقیقت دشمنان حق و دشمنان ایمان و اسلامند؛ و این معنی حتماً به طریق تأویل و پی بردن به حقائق قرآن و بازگشت معانی او به دست می‌آید. و در این باره روایات بسیار زیاد است، حتی جماعتی از اصحاب کتابهایی در تأویل قرآن تصنیف نموده، و اخباری که از ائمه علیهم السلام در

﴿اسلام، علامه طباطبائی، ص ۵، پس از نقل این حدیث گوید که: این حدیث با ۱۵ طریق از عامه و ۱۱ طریق از خاصه نقل شده، و ام سلمه و ابن عباس و ابوبکر و عائشه و علی علیه السلام و ابوسعید خدری و ابولیلی و ابویوب انصاری از راویان آن هستند. غایة المرام، بحرانی، ص ۵۳۹ و ۵۴۰: [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: تحقیقاً و محققاً علی بن ابی طالب با قرآن است، و قرآن با علی بن ابی طالب است؛ و این دو تا یعنی علی و قرآن از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر حوض کوثر بر من وارد شوند.]

۱- فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱ ص ۲۴؛ نقلاً عن الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷؛ و در ینابیع المودة لذوی القربی، طبع اسلامبول ص ۱۲۶؛ و طبع دار الأسوه، ج ۱، ص ۳۷۷؛ گوید: و فی المناقب عن الأصیغ بن نباته عن علی علیه السلام قال: نزل القرآن علی أربعة أرباع: ربعٌ فینا و ربعٌ [فی] عدوِّنا و ربعٌ سننٌ و أمثالٌ و ربعٌ فرائضٌ و أحكام، و لنا کرائم القرآن. [گفت: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌گفت: قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک بخش از آن درباره ما و درباره دشمن ماست، و یک بخش دیگر در سنت‌ها و مثالهاست، و بخش سوم در واجبات و احکام است.]

تأویل آیه آیه، چه راجع به خود ائمه و چه راجع به شیعیان آنها و چه راجع به دشمنان آنها است بر ترتیب سور و آیات قرآن تصنیف کرده‌اند؛ و مرحوم محقق فیض کاشانی می‌گوید که: من یکی از آنها را که به دست آوردم قریب به بیست هزار بیت بود.

ما چند مورد از این امور را بیان می‌کنیم و سپس در بحث و تحقیق آن وارد می‌شویم.

در کتاب «کافی» است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فی قوله تعالی:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱ قال:
هي الولاية لأمير المؤمنين^۲.

و در همین کتاب از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام:

سأله عن قول الله تعالی: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳ قال: فَلَمَّا رَأَى أَتَتَّبِعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَسْبُكَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأُئِمَّةِ عُنْوًا بِهِ^۴.

۱- سوره الشعراء (۲۶) آیات ۱۹۳ إلى ۱۹۵: [قرآن را روح الامین با زبان عربی آشکار، بر

قلب تو فرود آورد؛ برای آنکه از بیم دهندگان مردم به سوی خدا بوده باشی!]

۲- فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲: و العیاشی.

۳- سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: [بگو کافی است که خدا گواه باشد بین من و شما، و نیز کسی که به او علم کتاب داده شده است گواه است بر این معنی].

۴- فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵ نقلاً عن الکافی، و العیاشی، ج ۱، ص ۱۳:

[و نیز در «تفسیر عیاشی» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام است که چون ابن حنظله می‌گوید: از معنی این آیه پرسیدم:

«بگو ای پیامبر! خداوند و کسی که در نزد وی علم کتاب است، کفایت می‌کنند که گواه و

و در «تفسیر عیاشی» از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که:

قال: يا أبا مُحَمَّد! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَخَيْرٌ فَخَيْرٌ هُمْ، وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوْنَا.^۱

و در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲ در تفسیر «مجمع البيان» آورده است که:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي مِنَ بَعْدِي؛ يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ!^۳

و روی الحاکم أبو القاسم الحسکانی فی کتاب «شواهد التنزیل» بالإسناد عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير عن أبيه عن حكم بن جبير عن أبي بردة الأسلمي، قال:

ابن حنظله گفت: چون حضرت مرا دید که پی جوئی این را و اشباه این را از کتاب خدا می‌کنم فرمود: کافی است برای تو که بدانی: آنچه در کتاب خداست از فاتحه‌اش تا خاتمه‌اش، همه آنها مثل همین آیه‌ای که عنوان نمودی می‌باشد؛ و همه راجع به ائمه علیهم السلام نازل شده، و مقصود و مراد، آنها هستند.

۱- فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵، نقلاً عن العیاشی، ج ۱، ص ۱۳: [فرمود: ای ابا محمد! اگر شنیدی که خداوند در این امت گروهی را به خیر یاد می‌کند، آن گروه ما هستیم؛ و اگر شنیدی گروهی را از این امت که مرده‌اند به زشتی یاد می‌کند، آنان دشمنان ما هستند.]

۲- سوره الرعد (۱۳) آیه ۷: [این است و جز این نیست که تو ای پیغمبر! ترساننده هستی؛ و خداوند برای هر قومی یک راهنما و هادی مقرر داشته است.]

۳- مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۵: [چون آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من بیم دهنده و ترساننده هستم؛ و علی بن ابی طالب پس از من هادی و راهنماست. ای علی! تو هستی که بواسطه تو راه‌یافتگان به سوی خدا، راه خود را می‌یابند؛ و در آن راه گام می‌نهند.]

دعا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالطَّهُّورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛
 [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] بِيَدِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ
 السَّلَامُ] بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلْزَقَهَا بِصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ! ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ
 عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] ثُمَّ قَالَ: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّكَ مَنَارَةٌ الْأَنْامِ وَ غَايَةُ
 [رَايَةِ] الْهُدَى وَ أَمِيرُ الْقُرَى، أَشْهَدُ عَلَى ذَٰلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ! ۱

و در تفسیر کریمه شریفه: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** از «معانی الاخبار»

از حضرت صادق علیه السلام روایتست که:

هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ، عَزَّوَجَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ
 فِي الْآخِرَةِ. فَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ [المَقْرُوضُ]
 الطَّاعَةَ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ
 فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ، فَتَرَدَّى
 فِي نَارِ جَهَنَّمَ. ۲

۱- همان مصدر: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که علی بن ابی طالب در
 نزد او بود آب وضو طلب کرد، و پس از آنکه وضو گرفت، دست علی را گرفت و بر سینه
 خود گذاشت و گفت: تو ترساننده و بیم دهنده هستی. سپس دست علی را بر گردانده و به
 سینه خود علی گذاشت و گفت: و از برای هر گروهی، راهبر و راهنمائی است.
 و پس از آن گفت: تو منار و محلّ هدایت و راهنمائی تمام افراد بشری! و تو غایت و
 نهایت هدایتی! و تو امیر و سالار شهرهائی! و من گواهی بر این می‌دهم که تو این چنین
 می‌باشی!]

۲- **تفسیر الصافی**، ج ۱، ص ۸۵، فی تفسیر سورة الحمد: [صراط مستقیم و راه راست که در
 آیه **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** وارد است، طریق به سوی معرفت خداست. و آن صراط بر
 دو گونه است: صراطی است در دنیا، و صراطی است در آخرت.

اما آن صراطی که در دنیا است، عبارت است از امام واجب الإطاعة؛ هر کس وی را شناخت
 و در دنیا از او پیروی نموده، در سایه هدایت او آرمید و به گفته او عمل کرد، از آن

بنابراین معنی اخباری که می‌فرماید صراط در این آیه مقصود صراط علی بن ابی‌طالب و یا نفس مقدّس او یا ائمه صراط مستقیمند خوب ظاهر می‌شود. و فی روایة أُخری: نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.^۱ و فی بعض الأخبار: هو صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۲ و قد ورد عن الصادق: إِنَّ الصِّرَاطَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۳

و در تفسیر آیه مبارکه: **أَوَّالَسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ**،^۴ در «تفسیر قمی» از حضرت امام رضا علیه السلام وارد است که قال: **السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ الْمِيزَانُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَبَهُ لِخَلْقِهِ. قِيلَ: أَلَا تَطْفُوا فِي الْمِيزَانِ، قَالَ: لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ! قِيلَ: وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ، قَالَ: أَقِيمُوا الْإِمَامَ الْعَدْلَ قِيلَ: وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ قَالَ: لَا تَبْخَسُوا الْإِمَامَ حَقَّهُ وَ لَا تَظْلِمُوهُ!**^۵

⇐ صراطی که عبارت است از پل و جبری بر روی جهنم عبور خواهد نمود. و هر کس وی را در دنیا نشناخت، گامش در وقت عبور از صراط در آخرت می‌لغزد و در آتش دوزخ سقوط می‌نماید.

۱- همان مصدر.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷۲.

۳- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۸۵، فی تفسیر سورة الحمد: [و در روایت دیگری است: «ما فقط، صراط مستقیم می‌باشیم!» و در بعضی از احادیث است که: هو صراط علی بن ابی‌طالب. و از حضرت صادق علیه‌السلام وارد است که: «صراط، خود امیرالمؤمنین علیه السلام است.»]

۴- سورة الرّحمن (۵۵) آیه ۷: [پروردگار متعال آسمان را بلند پایه برافراشت؛ و میزان را قرار داد.]

۵- تفسیر الصّافی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳: [مراد از آسمان، ⇐

و در تفسیر کریمه شریفه: **اَوْنَضِعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا**،^۱ از «کافی» و «معانی الأخبار» از حضرت صادق علیه السلام:

إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ.^۲

و فی روایة أُخرى: **نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ!**^۳

و نظایر این آیات از آیاتی که تفسیر و تأویل به ائمه طاهرین و امیرالمؤمنین شده است در قرآن مجید بسیار است. ما برای روشن شدن این مطلب همین دو مطلب اخیر را، یعنی صراط مستقیم و میزان که تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام شده است توضیح می‌دهیم، و بقیه آیات وارده در شأن آنها یا در شأن اعداء آنها روشن و واضح می‌گردد.

مطلب اول: معنی «میزان» و توضیح این مقام محتاج به دو مقدمه است:

↳ رسول خداست که او را بلند مرتبه داشته و به سوی خود برد؛ و مراد از ترازو و میزان، امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله می‌باشد که او را بر خلقش قرار داد.

گفته شد: مراد از **أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ** چیست؟! فرمود: آن است که عصیان امام را نکنید! گفته شد: مراد از **وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ** چیست؟! فرمود: آن است که امام را به عدالت برپا دارید!

گفته شد: مراد از **وَلَا تَخْسَرُوا الْمِيزَانَ** چیست؟! فرمود: آن است که از حق امام کم نگذارید، و به وی ستم روا مدارید!

۱- سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۴۷: [ما برای روز قیامت، میزانهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس أبداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود].

۲- **تفسیر الصافی**، ج ۳، ص ۳۴۱.

۳- **همان مصدر:** [از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: چون از او راجع به این آیه سؤال شد، فرمود: «ایشانند انبیای فرستاده شده از جانب خداوند، و اوصیای انبیاء.» و در روایت دیگری است که: «ما هستیم میزانها و ترازوهای عدلی که خداوند در روز قیامت نصب می‌کند، و اعمال بندگان را با آن می‌سنجد، و بنابراین به کسی ظلم نمی‌شود.»]

مقدمه اول آنکه: الفاظی که در لغت وضع شده است آنها دارای معانی کلیه هستند، نه آنکه معنی آنها خصوص فردی خاص باشد؛ مثلاً لفظ «چراغ» را که وضع کردند برای یک معنی کلی بود که عبارت است از موجودی نورانی که در تحت خود موجودات ظلمانی را روشن می‌کند. در آن زمان چراغ منحصر بود به یک رشته که در ظرف روغن می‌گذارند و سر رشته را آتش زده از او روشنی و دود خارج می‌شد؛ به این موجود خاص به این کیفیت خاصه چراغ می‌گفتند. سپس که چراغ نفت رائج شد و نفت را در ظرفی سر بسته ریخته و فتیله‌ای در آن گذارده و روی فتیله حبابی از شیشه قرار می‌دادند به این هم «چراغ» گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر اسم چراغ؛ گوئی همان معنی چراغی که سابقاً با روغن بود همان معنا به عینه در این چراغ نفتی حباب‌دار وجود دارد. پس خصوصیت روغن چراغ و دود فتیله دخالتی در معنی اسم چراغ نداشته، بلکه معنا همان معنای کلی بوده که جسمی خود نورانی و نوردهنده باشد. و چون این معنی کلی در این دو فرد از ساختمان چراغ تفاوت نداشت لذا به همان عنایت اولیّه‌ای که لفظ چراغ را برای آن فرد اول استعمال کردند به همان عنایت در فرد دوم نیز استعمال می‌کنند و هکذا. پس از آنکه چراغ گازی اختراع شد و به دنبال آن چراغ کهربائی و برق پیدا شد با انواع و اشکال مختلفه آن، به همه همان چراغ را گفتند. این مطلب اختصاص به لفظ چراغ ندارد، لفظ چراغ یک مثالی بود که زده شده، تمام الفاظ از این قبیلند.

لفظ «میزان» نیز اینطور است. میزان یعنی ترازو و آلت سنجش، اجسام را که اول با یک ترازوی دو کفه‌ای که به اطراف کفه‌های آن زنجیرهای بلندی بود و در رأس آن شاهین قرار داشت می‌گفتند، سپس به ترازوهائی که با دو کفه بوده و زنجیر ندارد و شاهین آن پائین است به همان عنایت اولیّه می‌گویند، و سپس به قپان که یک کفه بیش ندارد، و به باسکول و قپانهای فنی به همه به یک منوال و

یک عنایت ترازو و میزان می‌گویند. و در عین حال باز ملاحظه می‌شود که لفظ میزان را برای عیار خصوص جسمانیات و سنگینی آنها وضع نکرده‌اند، بلکه میزان یعنی آلت سنجش؛ و بدیهی است که آلت سنجش هر موجودی غیر از اصناف و انواع دیگر است. به آلت سنجش مقدار مصرف کیلووات برق کنتور یا میزانیّه می‌گویند، به آلت سنجش مقدار جریان آب میزانیّه می‌گویند به آلت سنجش حرارت بدن درجه و میزانیّه می‌گویند، و به آلت سنجش فشار خون و ضربان قلب و به آلت سنجش مقدار شدت جریان برق و یا قوه الکتروموتوری به همه میزانیّه می‌گویند، به آلت سنجش باد و زلزله و حرارت جوّ و فشار جوّ میزانیّه می‌گویند.

پس میزانیّه لفظ عامی است که به همه گفته می‌شود، و میزان سنجش هر چیز متناسب با خود اوست. میزان سنجش آب غیر از حرارت، و میزان سنجش ضربان قلب غیر از ترازوی هیزم کشی است. اگر بخواهیم محبت را اندازه بگیریم و مقدار آنرا با میزانیّه صحیحی در افراد معین کنیم چه میزانیّه‌ای لازم است و باید به چه شکلی بوده باشد؟ اگر بخواهیم خضوع و خشوع و عبودیت و تقوی و صدق و غیرت و حمیت و ایثار و انفاق و جهاد و شجاعت و فنای از هستی مجازی و بقاء بوجود حقّ و تجلی اسماء و صفات و درجه معرفت را اندازه‌گیری کنیم هر یک از آنها چه میزانیّه‌ای لازم دارد و به چه شکل باید بوده باشد؟ پس از آنکه دانستیم میزانیّه هر چیز حتماً باید متناسب با خود او بوده باشد.

مقدمه دوّم آنکه: در آیات قرآن و أخبار ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين وارد است که: در دنیا خدا میزانی برای اعمال قرار داده، و در آخرت نیز اعمال را توزین می‌کنند؛ ولیکن در هیچ آیه و خبری دیده نمی‌شود که ترازوی اعمال در یک کفه‌اش حسنات و در کفه دیگر بدیها و سیئات است. بلکه آیات و اخبار دلالت دارد بر آنکه حسنات دارای ارزش و ثقل بوده و سیئات

بی‌ارزش و بی‌ثقل است؛ و در آن عالم ربوبی آنچه دست را می‌گیرد حسنات است، و سیئات در آنجا تاب مقاومت و ایستادگی ندارد. کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین، و کسی که کم باشد سبک است؛ و سیئات موجب سبکی میزان می‌گردد: **أَوَّلَوْزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ**^۱.

در «توحید» مرحوم صدوق روایتست از امیرالمؤمنین علیه السلام:
إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ تَوَزَنُ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، وَالْحَسَنَاتُ تَقِلُّ الْمِيزَانَ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ.^۲

و در «احتجاج» از حضرت صادق علیه السلام روایتست:
أَنَّهُ سُئِلَ أَوْ لَيْسَ تَوَزَنُ الْأَعْمَالِ؟ قَالَ: لَا! لِأَنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَ أَجْسَامًا وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِلُوا، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزَنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهَلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَّتَهَا وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ: الْعَدْلُ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ؟ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟ قَالَ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ.^۳

از اینجا خوب استفاده می‌شود که عمل خیر در نزد خدا می‌رود و روح انسان را با ارزش می‌کند، و عمل شرّ بسوی خدا نمی‌رود بلکه در جهت عکس به عالم بُعد و دوری انسان را می‌کشاند. خدا حقّ است و چیزی که در نزد خدا است حقّ

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۸ و ۹: [میزان سنجش در آن روز، حقّ می‌باشد؛ پس کسی که میزانهای وی سنگین باشد پس ایشانند البتّه رستگاران. و کسی که میزانهای وی سبک باشد، پس ایشانند کسانی که نفوس خود را به ضرر باخته‌اند؛ به سبب آنکه دأبشان این بوده است که به آیات ما ستم روا می‌داشته‌اند.]

۲- تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳- همان مصدر.

است، و در مقابل چیزی که در نزد خدا نیست هباء و باطل و گم و خراب است. در قرآن مجید وارد است: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**^۱ و همچنین در (سوره ۵۸ مجادله، آیه ۱۱) می فرماید: **اَيَّرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**^۲؛ که در این دو آیه صعود و رفع در اعمال صالحه ملحوظ است. و به عکس راجع به دوری یا عمل زشت، صعود تعبیر نمی کند بلکه هبوط و پائین آمدن و گم شدن است: **اَثْمَرُ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ**^۳؛ و در (سوره رعد ۱۳ آیه ۱۷) می فرماید: **اَفَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ**^۴ و درباره کسانی که اعتقاد به خدا و روز قیامت ندارند خداوند می فرماید: اصلاً آنها عمل ارزنده ندارند؛ و بنابراین چون حسنات آنها صفر است و سیئات هم که قابل اندازه گیری نیست (چون هباء و باطل و نابود است) لذا ابداً در روز قیامت میزانی برای آنها اقامه نمی شود: **اَقُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيْمُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ اَنْهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعٰیٰتِ رَبِّهِمْ وَلِقٰآئِهِمْ فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وِزْرًا**^۵ و در مقام بیان

۱- سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰: [کلمه پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می رود؛ و عمل صالح کلمه پاک را بالا می برد.]

۲- [تا بدین سبب، خداوند مقام کسانی را که از شما ایمان آورده اند به یک درجه؛ و کسانی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا ببرد.]

۳- سوره التین (۹۵) آیه ۵: [و سپس او را در پائین ترین درجات سفلی و پستی پائین آوردیم.]

۴- [پس اما آن کف به واسطه حرکت سیل به کناری پرتاب می شود. و اما آنچه برای مردم مفید و نافع است در روی زمین؛ پس از نشستن سیل باقی می ماند.]

۵- سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۰۳ تا ۱۰۵: [بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه

عدل خدا، بیان می‌فرماید که: اگر به اندازه یک حبه از خردل کسی کار نیک کرده باشد آن یک حبه را حاضر می‌کنند، و به او حتی به این مقدار هم ستم نمی‌شود: **أَوْنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ**^۱

معلوم است که مراد از حبه خردل از حسنات است نه از سیئات. چون خدا در مقام بیان نفی ستم است به ذی نفسی، و ستم آن وقتی است که حسنات او را به شمارش نیاورند، ولی اگر سیئات او را به شمارش نیاورند لطفی است به او نه ستمی است به او؛ و از این آیه نیز خوب واضح می‌شود که حسنات قابل آوردن و حساب کشیدن و در موازین قسط وارد نمودن است.

به هر حال پس از واضح شدن این دو مقدمه می‌گوئیم که:

مراد از میزان عمل هر اُمّتی عمل پیغمبر یا وصی آن پیغمبر است. چون خدا آن پیغمبر و وصی او را فرستاده تا مردم را در سطح عقاید و افکار و رفتار خود دعوت کند؛ پس هر فردی که عملش به عمل پیغمبرش نزدیکتر باشد در مقام اخروی به او قریب‌تر، و هر کس حسناتش کمتر باشد دورتر واقع خواهد شد.

در «کافی» و «معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام منقولست:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَوْنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: هُمْ

تحصیل زندگانی پائین‌تر و پست‌تر گم شده است در حالی که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند! هان ای پیامبر! ایشانند کسانی که به آیات و علامات پروردگارشان، و به دیدار و لقای وی کفر ورزیده‌اند! بنابراین اعمالشان جملگی حبط و نابود گردیده است؛ و ما برای آنها در روز بازپسین میزان عملی را اقامه نخواهیم نمود.

۱- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۴۷: [ما برای روز قیامت، میزانهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود. و اگر آن ستم به قدر سنگینی یک حبه خردل (یک دانه لفل) بوده باشد ما آن را می‌آوریم و ما محاسب کافی و تام و تمامی هستیم.]

الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام^۱

بنابراین معانی این اخبار که می‌فرماید: علی بن ابی طالب میزان عمل است، و در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: السَّلامُ عَلَی مِيزانِ الأَعْمالِ خوب واضح می‌شود، که اعمال زشت موجب دوری و بُعد و قابل توزین نیست، و اعمال حسنه است که باید اندازه‌گیری شود؛ در این صورت اعمال اَمّت را با اعمال حضرت امیرالمؤمنین علیه السَّلام اندازه‌گیری می‌کنند. مثلاً در مقام عبادت، عبادتهای آن حضرت را می‌گذارند و عبادت هر فرد را با او می‌سنجند؛ از نقطه نظر خلوص هر قدر درجه آن عبادت به آن حضرت نزدیک باشد مقام او به مقام آن حضرت نزدیکتر، و هر چه دورتر باشد دورتر است. در مقام نماز، نماز آن حضرت را می‌گذارند و نماز هر کس را با آن نماز می‌سنجند؛ آن نمازهایی که از آن حضرت دیده شد، آن طیران روح در حال نماز و بیهوش افتادن در میان نخلستان و تیر از پا بیرون کشیدن و یکسره محو در انوار خدا شدن.

در مقام عدل و انصاف، عدل آن حضرت را معیار قرار می‌دهند، که چگونه در عین آنکه ممالک اسلامی در دست آن حضرت بود و اقران آن حضرت مانند عبدالرحمن بن عوف و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و معاویه و عمرو عاص هر یک کوههایی از ثروت اندوختند و پس از موت بعضی از آنها برای تقسیم ترکه تا چند روز تبرزن شمشهای طلائین آنان را خرد می‌کرد، ولی آن حضرت برای یک صاع گندم که^۲ به برادرش عقیل بدهد، درحالیکه می‌دانست او و فرزندانش گرسنه‌اند و گرد و غبار فقر و پریشانی در چهره آنان نشسته بود، و چندین بار عقیل خدمت آن حضرت رسید و یک من گندم از بیت المال طلب کرد، آن حضرت آهن را داغ

۱- تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۳۴۱: [سؤال شد از کلام الهی: «ما در روز قیامت میزان قسط و

عدل برقرار می‌نمائیم.» فرمود: میزان عدل و قسط انبیاء و اوصیاء علیهم السَّلام هستند. مترجم]

۲- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۶، فی خطبة رقم ۲۲۴ أولها: والله لأن ابیت علی حَسَكِ السَّعدانِ مُسَهِّداً.

کند و بر بدن او نزدیک کند بطوری که ناله عقیل بالا آید، و حضرت به او بگوید: وای بر تو! از این آتش که انسانی به جهت لعب تهیه کرده ناله می‌کنی، و چگونه مرا دعوت می‌کنی به آن آتشی که جبار آن را به جهت غضب برای ستمکاران تهیه نموده است؟! و یا دخترش از بیت‌المال گلوبندی عاریه بگیرد، و آنطور حضرت به او پرخاش کند! و حضرت امام حسن علیه السلام پس از رحلت آن حضرت در فراز منبر در مسجد کوفه فرمود: پدرم از دنیا رفت و چیزی نگذارد جز چهار صد درهم که می‌خواست برای اهل خود کنیزی بخرد!

آری آن کسی که می‌فرماید:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا
جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ! وَ أَنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَاهُونَ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا!^۱

و نه تنها آنچه از افلاک در دست او باشد حاضر است بدهد و جلب شعیری را از دهان مورچه‌ای نرباید، بلکه قسم یاد می‌کند که اگر به سخت‌ترین عقوبت گرفتار آیم در نزد من خوشتر است از آنکه به کسی ستم کنم:

وَ اللَّهُ لِأَنَّ أَيْتَ عَلَيَّ حَسَنَكَ السَّعْدَانَ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَدَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ
أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ!^۲

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۲۱۸، خطبه ۲۲۴: [قسم به خدا اگر تمامی آسمانهای هفتگانه را با کرات درون آنها به من ببخشایند در مقابل اینکه دانه جوی را از دهان موری درآورم انجام نخواهم داد. و بدرستی که دنیای شما نزد من پست‌تر است از برگ گیاهی که در دهان ملخی در حال جویدن است. مترجم]

۲- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۶، فی خطبه رقم ۲۲۴: [قسم به خدا اگر بر روی خار مغیلان شب را به روز آورم و یا در میان غل و زنجیر بر روی زمین کشیده شوم پسندیده‌تر است نزد من از اینکه خداوند را ملاقات کنم در روز قیامت درحالیکه نسبت به بعضی از بندگانش ظلم نموده باشم و از حطام دنیا غضب کرده باشم. مترجم]

و در مقام ایثار و انفاق به مساکین، ایثار و انفاق آن حضرت را معیار قرار می‌دهند: *أَوْ يُطْعَمُونَ أَلْطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا*^۱ و در مقام جهاد فی سبیل الله بالأموال و الأنفس و الألسن، جهادهای آن حضرت را میزان می‌گیرند. و در مقام کظم غیظ و بدون هوی و هوس زیست کردن، کظم غیظ و طهارت آن حضرت را میزان می‌گیرند.

در وقتی^۲ که آن حضرت به بصره برای دفع اصحاب جمل حرکت می‌کرد در ربنده فرود آمده و در خیمه خود مشغول پینه زدن به نعل خود بود. حجاج که از مکه مراجعت کرده بودند آمده بودند از آن حضرت مسائلی سؤال کرده آن حضرت را ملاقات کنند؛ و در بیرون خیمه انتظار می‌کشیدند. ابن عباس داخل خیمه آن حضرت رفت و گفت: یا علی قسم به خدا این امت محتاج‌ترند به تو از آنکه در خیمه بنشینند و کفش خود را وصله بزنی! امیرالمؤمنین به کلام او هیچ اعتنائی ننمود تا کفش خود را پینه زد، و سپس دو لنگه را پهلوی هم قرار داده گفت: ای ابن عباس! بگو ببینم این یک جفت نعل چقدر قیمت دارد؟ ابن عباس گفت: درهم^۳ او نصف. امیرالمؤمنین فرمود: قسم به خدا ارزش این یک جفت نعل در نزد من بیشتر است از این حکومتی که مرا به او دعوت می‌کنید، مگر آنکه بتوانم حقی را بیای دارم یا باطلی را دفع کنم!^۳

و در مقام ایثار و فداکاری شخصیت درباره رسول اکرم و دین، لیلۃ المبيت

۱- *سوره الإنسان (۷۶) آیه ۸*: [و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌نمایند.]

۲- *منتهی الآمال*، ص ۱۰۹، نقلاً عن المفید (ره).

۳- در *نهج البلاغه*، فی باب الحکم، طبع مصر، عبده، ج ۴، ص ۵۲، حکمة ۲۳۶: قال علیه السلام: والله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم! و در ج ۱، ص ۳۷ ضمن مکاتبه به عثمان بن حنیف می‌فرماید: ولألفیتم أن دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنز!

و دفاع آن حضرت را از حضرت رسول الله در غزوهٔ أحد و سایر غزوات معیار و میزان قرار می‌دهند.

و بطور کلی در تمام صفات و افعال، آن حضرت را شاخص می‌گیرند و اعمال امت و شیعیان را با اعمال او اندازه‌گیری می‌کنند. عمل هر کس به عمل آن حضرت نزدیکتر و عقربهٔ میزانیّهٔ عمل سنج، نماز سنج، جهاد سنج، زکات سنج، قرآن سنج و ... نزدیک عمل او قرار گرفت آن عمل ثقیل‌تر و سنگین‌تر است. و اگر فرضاً کسی عملی انجام داد که از هر جهت صد در صد خالصاً لوجه الله الکریم بوده باشد عقربهٔ عمل سنج روی عمل آن حضرت قرار می‌گیرد، و در این صورت آن کس فانی در مقام ولایت او شده است؛ هنیئاً له. و اگر کسی هیچ عمل خوبی نداشت، عقربه در آن طرف که طرف مقابل است واقع می‌شود. و افرادی که عمل دارند ولی مشوب است در این بین به حسب اختلاف درجهٔ اخلاص و غیر اخلاص قرار می‌گیرند؛ و لذا هر کس در قیامت مقام و منزلتی خاص دارد. این راجع به میزان بودن آن حضرت.

و اما مطلب دوّم: معنی «صراط» است؛ چگونه آن حضرت صراط مستقیم است؟ برای توضیح این مطلب می‌گوئیم:

صراط به معنی طریق و راه است، و معلوم است که این راه بسوی خداست، و چون خدا محلّ و مکان خارجی ندارد پس مقصود راهی است از نفس برای معرفت ذات مقدّس او جلّ جلاله. و چون انسان از اوّل عمر تا آخرین لحظهٔ حیات حالات مختلفهٔ روحی دارد، و حرکات نفسانیّه و ملکات روحیه‌ای دارد که از تکرر اعمال و حالات در او بوجود آمده است و دائماً از صورتی به صورت دیگر و از حالی به حال دیگر و از عقیده‌ای به عقیدهٔ دیگر و از کمالی به کمال دیگر منتقل می‌شود، تا آنکه از مقربین گشته و از سابقین قرار گیرد، اگر عنایت خدا دست او را بگیرد و از کمّلین گردد، و اگر از متوسّطین باشد از اصحاب یمین

گردد، و اگر شیطان و نفس اماره راهبر او باشد از اشقیاء و اصحاب شمال گردد. و در هر کس از نفس او راهی است باطنی که تمام اعمالی که در ظاهر انجام می‌دهد طبق نقشه باطنی اوست؛ آن راه باطنی صراط است. و این صراط در صورتی مستقیم است که راهرو را با أقصر فاصله و کوتاه‌تر زمان به بهشت و رضوان و لقای خدا برساند. و این همان راه خدا و معرفت است که هر امام مبین آن است؛ بلکه نفس خود امام صراط است برای تابعین، تا پیروان از راه نفس او همان راهی را روند که خود رفته است. و چون نفس امام نزدیکترین راه بسوی خداست پس امام صراط مستقیم است که حقاً از موباریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.

روی عن الصادق علیه السلام:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.^۱

و البته صراط در روز قیامت ظهوری است از همین راهی را که انسان در دنیا دارد. چون حقیقت دنیا جهنم است، و صراط جهنم راهی است که انسان در دنیا بسوی خدا دارد. بعضی برای عبور از این صراط می‌لنگند و به جهنم می‌افتند، و این آن کسانی هستند که در شهوات منغم شده و در مادیات و لذات دنیه غوطه خورده‌اند؛ و بعضی مانند برق خاطف از جهنم عبور می‌کنند: اَوَّانَ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا.^۲

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۶: [و از حضرت صادق علیه السلام درباره معنی صراط، روایتی است که فرمود: صورت نفس ناطقه و ملکوتی انسان، صراط مستقیم است به سوی هر خیری؛ و آن است پلی که میان بهشت و آتش کشیده شده است.]

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۷۱ و ۷۲: [هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم خواهد شد، <

عن عبدالله بن مسعود عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأَوْلَهُمْ كَلَمَعُ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرُ الرِّيحِ، ثُمَّ
كَحْضَرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّأْكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشِيهِ.^۳

و فی «تفسیر القمی» عن الصادق علیه السلام:

الصِّرَاطُ أَذَقُ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السِّيفِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَ
مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًّا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ
عَلَيْهِ حَبْوًّا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ شَيْئًا.^۵

↳ و این حکم قطعی است که خداوند بر عهده خود گرفته و از قضای حتمی خود
گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزکار را نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در
آن جهنم به رو در افتاده و به زانو درآمده بمانند.]

۱- حَضَرَ الْفَرَسُ: عدا عدواً شدیداً.

۲- شَدَّ الرَّجُلُ: عدا و ركض.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۴۲: [عبد الله بن مسعود از رسول خدا نقل می‌کند که
فرمودند: تمامی انسانها در روز قیامت وارد بر آتش خواهند شد و هر شخص به میزان
اعمالی که در دنیا انجام داده از آن عبور خواهد کرد. دسته اول مانند برق از آن می‌گذرند.
دسته دوم مانند باد آن را درمی‌نوردند، و بعضی مانند اسب دونده و برخی چون سواره و
گروهی چون انسان دونده و بعضی مانند پیاده. مترجم]

۴- سید حمیری گوید:

صِرَاطٌ حَقٌّ فَسُمِّيَ	سَمَّاهُ جَبَّارُ السَّمَا
كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي	فَقَالَ فِي الذِّكْرِ وَ مَا
وَ عَنَّهُمْ تُخَدَعُوا	هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوا
وَ الْخُلَفَاءُ مِمَّنْ شَرَعُوا	فَخَالَفُوا مَا سَمِعُوا

(دیوان سید، ص ۶۴ تخریج از *أعيان الشيعة* ۱۳: ۲۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، لابن شهر
آشوب، ج ۲، ص ۲۷۲.)

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹: [امام صادق علیه السلام فرمودند: پل صراط از مو نازکتر و ↳

بالجمله جهنم ظهور دنیاست، و هر کس که در دنیا آمده حتماً در جهنم می‌رود؛ غایه الامر بعضی مانند برق خاطف عبور کردند مانند پیغمبران و اوصیاء، و بعضی مانند تندباد، و بعضی که از اصحاب یمین بودند مانند عدو الفرس، و بعضی که گاهی معصیت می‌کردند و توبه مانند شد الرجل، و شهوت‌رانان هم در جهنم می‌افتند.

بنابراین عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. با این دو نمونه‌ای که در تفسیر «صراط» و «میزان» ذکر شد تمام آیات که در شأن آنها یا اعداء آنها تأویل شده است واضح می‌شود.

پس اولاً تأویل حتماً باید بشود، ثانياً آیات جنبه عمومیت و کلیت خود را همیشه حفظ می‌کنند تا هر جا شائبه‌ای از معنی تأویلی بوده باشد آنجا را شامل شود. و روی همین منظور است که در آیات قرآن تصریح به اسم نشده است. با ذکر این مطالب خوب روشن شد که چگونه امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام حقیقت قرآن است. چه خوب می‌گوید شیخ ازری در قصیده الفیة خود، رضوان الله الملك المتعال علیه (دیوان شرح قصیده ازریه، ص ۱۵۰)

(۱) أَيُّهَا الرَّأكِبُ الْمُجِدُّ رُوَيْدًا^۱ بِقُلُوبٍ^۲ تَقَلَّبَتْ فِي جَوَاهَا^۳

← از شمشیر تیزتر است، بعضی مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و برخی پیاده و گروهی سینه‌خیز و عله‌ای آویزان شده درون آتش قرار می‌گیرند و آتش پاره‌ای از وجود آنان را فرا می‌گیرد. مترجم]

۱- أَرُوْدُ أَرُوْدًا و مَرُوْدًا و رُوَيْدًا فِي السَّيْرِ: رَفِيقًا و تَأَدًّا و تَمَهَّلًا، رُوَيْدٌ مُصَدَّرٌ أَرُوْدٌ مُصَغَّرٌ تَصْغِيرَ التَّرْخِيمِ، يُقَالُ: رُوَيْدًا أَيْ مَهَلًا.

۲- قَلْبٌ يَقَلِّبُ قَلْبًا الشَّيْءُ: حَوْلَهُ عَنِ وَجْهِهِ أَوْ حَالَتِهِ، جَعَلَ اعْلَاءَهُ اسْفَلَهُ، جَعَلَ بَاطِنَهُ ظَاهِرَهُ؛ تَقَلَّبَ: تَحَوَّلَ عَنِ وَجْهِهِ؛ عَلِيٌّ فَرَّاشُهُ: تَحَوَّلَ مِنْ جَانِبٍ إِلَى الْآخَرِ.

۳- جَوَى - جَوَى: أَصَابَتْهُ حَرَقَةٌ وَ شِدَّةٌ وَجَدَ مِنْ عَشْقٍ أَوْ حَزْنٍ؛ جَوَى: شِدَّةُ الْوَجْهِ مِنْ حَزْنٍ أَوْ عَشْقٍ.

- ۲) إِنْ تَرَأَيْتِ أَرْضَ الْغَرِيِّينَ فَاخْلَعِي
 ۳) وَإِذَا شِمْتِ قُبَّةَ الْعَالَمِ الْأَعْلَى
 ۴) فَتَوَاضَعِ فَتَمِّمْ دَارَةَ قُدْسٍ
 ۵) قُلْ لَهُ وَالِدُومُوعٌ^۳ سَفْحٌ عَقِيْقٌ
 ۶) يَا بِنَّ عَمَّ الْمُصْطَفَى أَنْتَ يَدُ اللَّهِ
 ۷) أَنْتَ قُرْآنُهُ الْقَدِيمُ وَأَوْصَا
 ۸) حَسْبُكَ اللَّهُ فِي مَثَائِرِ شَتَى
 ۹) لَيْتَ عَيْنًا بَغِيْرَ رَوْضِكَ تَرَ عَى
 ۱۰) أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرَايَا
 ۱۱) لَكَ ذَاتُ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْلَا
 ۱۲) قَدْ تَرَضَعْتُمَا بِشَدَى وَصَالٍ
 ۱۳) يَا عَلِيُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُكَ لَا
 ۱۴) أَيْ قُدْسٌ إِلَيْهِ طَبْعُكَ يَنْمَى
 ۱۵) لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللَّطْفِ صِيغَتْ
- وَاخْلَعِ النَّعْلَ دُونَ وَادِي طَوَاهَا^۱
 وَأَنْوَارَ رَبِّهَا تَغَشَا هَا
 تَتَمَنَّى الْأَفْلَاكَ لَشِمَّ تَرَاهَا
 وَالْجَوَى تَصْطَلِي بِنَارِ غَضَاهَا^۲
 أَلْتَى عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا
 فَكَلَّ أَيْأَتُهُ أَلْتَى أَوْحَاهَا
 هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَنْتَاهَى
 قَزْدِيْتِ وَأَسْتَمَرَّ فِيهَا قَزْدَاهَا
 وَالسَّمَا خَيْرٌ مَا بِهَا قَمْرَاهَا
 أَنْهَا مِثْلُهَا لَمَاءَ آخَاهَا
 كَانَ مِنْ جَوْهَرِ التَّجَلَّى^۳ غِذَاهَا
 هُوْتِيَّةٌ لَا يُحَاطُ فِي عُيَاهَا
 وَالْمَرَاقَى الْمُقَدَّسَاتُ ارْتَقَاهَا
 جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا

۱- طوى و طوى: الشبيء المثنى؛ و فى مجمع البيان: و طوى فى القرآن هو اسم الوادى سَمَى به لانَّ الوادى قدس مرتين فكانه طوى بالبركي مرتين.

۲- شام يشيم شيماً البرق: نظر إليه أين يتجه و أين يمطر؛ يقال شام مخابيل الشبيء: اى تطلع نحوه ببصره منتظراً له.

۳- سَفْحٌ - سَفْحاً و سفوحاً الدَّم او الدمع: سفكه و اراقه.

۴- الغضا: شجرٌ من الاثل خشبه من اصلب الخشب و جمره يبقى زمناً طويلاً.

۵- الغذاء: ما يغتذى به من الطعام و الشراب ج اغذيه.

ها لما دارت الرّحى لولاها	۱۶ هِيَ قُطْبُ الْمُكُونَاتِ وَ لَوْلَا
أنهراً الأنبياء من جدواها	۱۷ لَكَ كَفٌّ مِنْ أَبْحَرِ اللَّهِ تَجْرِي
بأقاليم يستحيل انتهاها	۱۸ حُزْتَ مِلْكَاً مِنَ الْمَعَالِي مُحِيطاً
هي عين القذى وانت جلاها	۱۹ يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى ذُنُوبٍ
وبك الله منقذ مبتلاها	۲۰ كَيْفَ تَخْشَى الْعِصَاةَ بِلَوْى الْمَعَاصِي
درجات لا يرتقى أذناها	۲۱ لَكَ فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَالْمَعَالِي

۱- /الأزريّة فى مدح النبىّ و الوصىّ و الآل صلوات الله عليهم، ص ۳۵:

۱. ای سواری که با سرعت در حرکت به سمت سرزمین و اراضی آن مرقد مطهر و مقدّس هستی که آتش عشق و التهاب درون او آنها را تافته و بر افروخته نموده است قدری آهسته باش. مترجم
۲. اگر سرزمین غریّ پدیدار شد از اسب فرود آی و کفش خود را بیرون آور و در این مکان مقدّس پا برهنه باش. مترجم
۳. و زمانی که گنبد عالم اعلى و انوار پروردگارش نمایان شد که چگونه آنان را در میان گرفته اند. مترجم
۴. پس به حال خضوع و تواضع و خشوع درآی و بدان که اینجا وادی قدس است که افلاک آسمان آرزوی مسح و تماس با او را دارند. مترجم
۵. پس روی خود را به سمت آن نفس مطهر نما و درحالیکه اشک از چشمانت روان است و درون به آتش عشق او ملتهب. مترجم
۶. ای پسر عموی مصطفی! تو آن دست خدا هستی که فیضان باران جود و بخشش آن، تمام چیزها را فرا گرفته است!
۷. تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیاتی است از آن، که خدا به پیغمبرش وحی نموده است.
۸. برای تو خدا کافی است در صفات حمیده و خصال پسندیده‌ای که چون سلسله اعداد دارای نهایت نیست.
۹. آن چشمی که به غیر از روضه رضوان تو جای دیگری را برای نظر برگزیند خار در او ↵

← باد. مترجم

۱۰. بعد از پیغمبر تو بهترین مردم جهان هستی؛ و بهترین کوكب آسمان، دو كوكب خورشید و ماه آن است.
۱۱. ذات تو عیناً به مثابه ذات رسول الله است؛ و اگر چنین نبود، پیغمبر عقد برادری با تو نمی‌بست.
۱۲. تو و پیامبر، هر دو از پستان وصال شیر خورده‌اید؛ آن پستانی که غذا و نیروی آن از جوهر تجلی بود.
۱۳. ای علی! قدر و مقدار تو کافی است که از عالم لاهوت است، و آن مقام و منزلت رفیع در احاطه فکر و اندیشه در نمی‌آید.
۱۴. به کدام درجه از قدس و پاکی، طبع تو میل می‌کند؛ درحالی‌که از درجات مقدسه و مقامات مطهره بالا آمده است!
۱۵. تو دارای نفسی هستی که خمیره‌اش از اصل گوهر لطف و جوهر صفا ریخته شده است؛ خداوند هر نفسی را فدای نفس تو گرداند.
۱۶. آن نفس، قطب عالم امکان و عالم تکوین است؛ و اگر آن نفس نبود، آسیای عالم امکان به چرخش نمی‌افتاد، و موجودی از کتم عدم به وجود نمی‌آمد.
۱۷. تو صاحب دست جود و عنایت و رحمتی هستی که از دریا‌های بی‌کران خداوند جاری می‌شود؛ و نه‌رها و چشمه‌های پرفیضان پیامبران، چون جوی کوچکی است که از این نهر منشعب شده و جدا گردیده است.
۱۸. تو حیازت کردی از شرف‌ها و فضیلت‌ها و مقامات عالیه، ملک و سرزمینی را که محیط به اقلیم‌هایی از شرف و کمال است، که به آخر رسیدن آن از محالات است.
۱۹. ای برادر مصطفی! من گنا‌هانی دارم که عین کدورت و آلودگی است؛ و تو مایه جلا و صیقل و زدودن زنگارش می‌باشی!
۲۰. چگونه معصیت‌کاران از بلوای معاصی بترسند؛ درحالی‌که خداوند بوسیله تو مبتلایان به گناه و آلودگان به جرائم را نجات بخشیده و از هلاکت دستگیری نموده است!
۲۱. آری! برای تو در پیمودن اعلا درجه از بلندی و رفعت، درجات و پله‌هایی است که به اولین درجه و پلکان آن، کسی را دسترس نمی‌باشد.

مجلس هشتم:

تفسیر آیه:

اَوۡ اِنَّكَ لَتُلۡقَى الْقُرۡءَانَ مِنۡ لَّدُنۡ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۱۰﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

أَوْإِنَّكَ لَتُلْقَى^١ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ^٢

از ضروریات مذهب اسلام است که این مذهب تا روز قیامت [پای برجاست]، و پیغمبر اکرم خاتم الأنبياء و المرسلین است، و قرآن مجید دستور العمل برای تمام افراد تا روز قیامت است.

و برای توضیح این مطلب عرض می شود که: دستورات و احکام یکبار ممکن است راجع به افراد خاص و موضوعات مشخصه و محدوده و معینه بوده باشد، مثلاً دوی فلان طبیب برای فلان مریض که می گوید: در صبح فلان روز ناشتا فلان مقدار از این دوا بخور! البتّه این دوی خاصّ که بر موضوع خاصّی وارد شده است [را] نمی توان در موارد دیگر استعمال نمود.

١- لَقِيَ تَلْقِيَةً فَلَانَا الشَّيْءَ: طرحه اليه.

٢- سوره النمل (٢٧) آيه ٦: [به درستی که تو قرآن را از نزد حکيم علیم اخذ کرده ای، و از آن مقام منبع قرآن به تو تلقین شده است!]

و یکبار دستورات راجع به افراد نیست بلکه انواع و اجناس و طبایع کلیه در نظر گرفته شده است، مثل آنکه طیب بگوید: هر کس صفرا دارد باید سرکنگبین بخورد؛ یا آنکه بگوید: سرکنگبین رافع صفراست. در این صورت این حکم کلی به تمام افرادی که در تحت این عنوان واقعد منطبق می‌شود، و تمام افرادی که صفرا دارند به هر خصوصیت که باشند، زن و مرد، سیاه و سفید، کوچک و بزرگ، غلام و آزاد، مؤمن و کافر، کوتاه و بلند فرق نمی‌کند، باید این دارو را استعمال کنند، و فائده این دارو نسبت به جمیع افراد علی السویه است، زیرا خصوصیات افراد ابداً دخالتی در تأثیر دارو ندارد بلکه تمام مؤثر همان وجود صفرا در مزاج آنانست.

احکام قرآن برداشته شده از طبایع انسان و غرائزی است که خداوند انسان را با آن غرائز سرشته و آفریده است، و چون این احکام برای تکمیل و رشد این غرائز است لذا همیشه ثابت و غیر قابل تغیر خواهد بود؛ مگر آنکه انسان غرائز انسانی خود را از دست دهد، در این صورت غیر انسان خواهد شد و این فرض تبدل ماهیت و محال است. پس تا انسان انسان است برای او این احکام جاری و ساری است؛ چون خصوصیات فردیه و ممیزات ابداً در این احکام مدخلیتی ندارد، و هر حکمی که روی موضوعی آمده، وجود آن موضوع کلی بدون دخالت خصوصیت فردیه تمام علت برای استجلاب آن حکم است: **أَفَأَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**^۱.

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۳۰ و ۳۱: [بنابراین، بر پا مدار و جهت خود را به دین اسلام درحالیکه از تمام مرامها و مذاهب اعراض نموده و میل و گرایش بدان بوده باشد. فطرت خدائی را محکم بگیر و بدان تمسک کن؛ آن فطرتی که خداوند مردمان را با آن سرشته است. در آفرینش خدا تبدیل و تغیری نیست. این است دین استوار؛ ولیکن بیشتر از مرد نمی‌دانند ⇐

این آیه واضح می‌کند که شالودهٔ دین بر اساس فطرت غیر متغیرهٔ انسان است؛ چون تبدیلی در خلقت انسان و ساختمان روحی و نفسی و جسمی او نیست لذا این دین پایدار و ثابت است. و البته دینی که پایدار باشد همین دین است که احکام و قوانین آن بر کلیات امراض روحی و طریقهٔ معالجهٔ آن و رهبری افراد به سر حد کمال بدون ملاحظهٔ خصوصیات است، و لکن اکثر مردم به این حقیقت و عمومیت دین پی نبرده‌اند؛ این کلیت و عمومیت بر پایهٔ انابه و رجوع به خدا و تقوی و اقامهٔ نماز و نفی شرک است.

روی این مقدمه‌ای که ذکر شد معلوم شد که قرآن که احکامش بر اساس فطرت بدون خصوصیات شخصیّه است جاودانی است و عقلاً قابل نسخ و تحریف نیست.

روی العیاشی باسناده عن الفضیل بن یسار، قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ؛^۱ مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ: «لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ»؟ قَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ، مِنْهُ مَا مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ، يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ [مِنْهُ] شَيْءٌ وَقَعَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَوْ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ^۲ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.^۳

↳ تو ای پیامبر با مؤمنینی که به خدا گرویده‌اند، باید به سوی او انابه و رجوع کنید، و

باید تقوای او را داشته باشید، و نماز را بر پا بدارید؛ و از مشرکین نباشید!

۱- المطلع اما بتشديد الطاء و فتح اللام: مكان الاطلاع من موضع عال، و اما بوزن مصعد بفتح الميم و معناه حينئذ هو معنى مصعد اي يصعد إليه من معرفة علمه؛ و محصل معناه قريب من المعنى الاول و هو معنى التاويل و البطن كما أن معنى الحد قريب من معنى الظاهر و التنزيل.

۲- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۷.

۳- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۲۹؛ به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱: [عیاشی در تفسیر ↳

از این روایت استفاده می‌شود که معانی آیات کلی است و عمومیت دارد و هر طائفه که سابقاً بوده و بعداً خواهند آمد آیات شامل حال آنها خواهد شد. چون شمس و قمر که در آسمان حرکت می‌کنند و هر نقطه از زمین را نور می‌دهند و اختصاص به مکان معین ندارد، هم چنین قرآن چون خورشید با هر کس در زمان آن کس مواجه است و به او حکم و نور می‌دهد و سپس می‌گذرد و نور و حکم خود را متوجه افرادی که بعداً بوجود می‌آیند می‌نماید، و هکذا.

و روی این معنی داستانها و قصصی که در قرآن مجید است و شرح حال پیغمبری یا امت او را بیان می‌کند ابدأ اختصاص به آنها نداشته بلکه شامل یکایک حال افراد قبل از آن پیغمبر و افراد بعد از آن پیغمبر خواهد شد. مثلاً داستانهای بنی اسرائیل کاملاً منطبق بر احوالات امت پیغمبر خاتم الانبیاء است، و کأنه خدا که شرح حالات آنها را می‌دهد بعینه شرح حالات یکایک از افراد این امت را می‌دهد. و لذا دیده می‌شود که در قرآن مجید خداوند بنی اسرائیل زمان پیغمبر را مخاطب

﴿ خود با إسنادش از فضیل بن یسار روایت می‌کند که او گفت: من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم: از معنای این روایت که می‌گوید: هیچ یک از آیات قرآن نیست، مگر آن که ظاهری دارد، و باطنی دارد. و در قرآن، هیچ حرفی نیست مگر آن که حدی دارد، و هر حدی مطلعی دارد.﴾

مراد از گفتار **ظاهر و بطن** که در این روایت وارد شده است؛ چیست؟!

حضرت گفت: ظاهر قرآن همین عباراتی است که نازل شده است؛ و باطن قرآن، مفاد و مرجع و معنایی است که این ظاهر بدان بازگشت می‌کند که آن را تأویل گویند.

بعضی از مفاد آن تأویل‌ها گذشته است، و برخی از آنها هنوز نیامده است. قرآن هم چون خورشید و ماه که در جریان و گردش هستند، در جریان و گردش است. هر وقتی که چیزی پدید آید، و حادثه‌ای پیش آید، قرآن بر آن واقعه، خود را می‌اندازد؛ و منطبق می‌کند. خداوند می‌گوید: تأویل و معنای بازگشت قرآن را کسی نمی‌داند، مگر خداوند و راسخان در علم. ما تأویل و مفاد بازگشتی ظواهر قرآن را که باطن آن است، می‌دانیم!]

قرار داده و آنان را به افعال آباء و اجداد و اسلافشان توبیخ می‌کند؛ مثل نجات دادن از غرق و آب دادن آنها را از سنگ و تکذیب کردن آنها آیات خدا را و غیر ذلک: **اِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ**،^۱ و آیه ۵۵: **اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**،^۲ و آیه ۶۱: **اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ**،^۳ و آیه ۷۲: **اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**،^۴ و غیر ذلک من الآیات.

و علت آن است که بنی اسرائیل زمان پیغمبر بعینه همان بنی اسرائیل زمان حضرت موسی بودند، و از همان شجره و متصف به همان صفات و همان روایات بدون ادنی اختلافی بودند؛ و معلومست که خطاب حضرت موسی به آنها و گناهان آنها روی یک ملکه باطنیه آنها بوده، پس هر جا آن ملکه باطنیه وجود داشته باشد عین آن خطاب به آنها نیز هست، گرچه هزاران سال از زمان خطاب صوری اولی بگذرد.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام حدیث می‌کند که: عن ابی جعفر

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۵۰: [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که ما دریا را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات داده و به سلامت عبور دادیم. و در برابر چشمان شما، و دیدگاه شما، آل فرعون و دار و دسته و پیروان او را غرق نمودیم!]

۲- [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی! ما ایمان به خدا از گفته تو نمی‌آوریم، مگر آن که خدا را آشکارا دیدار کنیم! پس در آن حال شما را صاعقه درگرفت؛ و شما نظاره می‌نمودید!]

۳- [و زمانی که شما گفتید: ای موسی! ما صبر بر خوردن غذای یک شکل و یک صورت را نداریم!]

۴- [و زمانی که شما کسی را کشتید؛ و در موضوع تعیین قاتل، نزاع برانگیختید؛ و همدیگر را متهم نمودید؛ و خداوند آن سرّی را که پنهان می‌داشتید؛ ظاهر نمود!]

علیه السلام، إلى أن قال:

لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمُ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوْلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتَلَوْنَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ^۱.

و حَقًّا مطلب بسیار عالی است که بیان فرموده است! اگر قرآن اختصاص به طائفه‌ای که درباره آن نازل شده است داشته باشد بدیهی است که با موت آن طائفه آن آیه یا آن سوره نازل می‌میرد، و به تدریج با موت تمام طوایفی که قرآن درباره آنان نازل شده تمام قرآن می‌میرد؛ و چون قرآن زنده است پس ابداً شأن نزول آیات تخصیصی در آن معنی کلی نمی‌زند و مورد را مخصص قرار نمی‌دهد. لذا هیچ وقت طراوت قرآن از بین نمی‌رود، همیشه زنده و خوشبو و معطر و دارای حیات جاوید است. هزاران هزار فرد و قبیله مانند چرخ دولاب

۱- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴؛ به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰ [عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت می‌کند تا به اینجا می‌رسد که: حضرت می‌فرمایند: اگر آیه‌ای از قرآن که در شأن نزولش، درباره گروهی نازل شده بود، اختصاص به آن گروه، و مورد شأن نزول داشت، و به واسطه انقراض و مردن آن گروه، طبعاً نیز آیه می‌مرد، و معنی و محتوایی را دیگر در بر نداشت؛ هر آینه در این صورت رفته رفته هیچ چیز از قرآن باقی نمی‌ماند. ولیکن قرآن اینچنین نیست. و تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی است؛ آیات قرآن به همان طور که در وهله نخستین، و زمان نزول، جاری می‌شده است؛ در زمانهای دیرین جاری می‌شود.

و از برای هر گروهی تا روز قیامت، آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنند؛ و این گروه، مصداق و منطبق علیه مفاد این آیه هستند؛ به عین شأن نزول و زمان اولین آن. و این گروه از جهت مصداقیّت این آیه، یا در خیر هستند و یا در شرّ. (یعنی یا مصادیق خوبی هستند، همانند مصادیق و موارد نزول خوب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن فرود آمده است؛ و یا مصادیق بدی هستند، مانند همان مصادیق بدون تفاوت). [

می آیند و می روند و قرآن به یکایک آنان سهمیه و بهره آنها را می دهد، ولی در عین حال به موت همه آنان باز هم قرآن خودش زنده و جاوید است.

در اینجا دو مطلب را باید اشاره کنیم: یکی آنکه: در بسیاری از تفاسیر اهل تسنن که دیده می شود آیات را در مواردی محدود زندانی می کند بسیار غلط است. دوم آنکه: افرادی که از ظاهر تجاوز نمی کنند و آن حقایق بسیار ارزنده و عالی را در چهارچوبه الفاظ، آن هم با معنی محدود و معین زندانی می کنند از حقیقت و لطائف قرآن بی بهره می شوند. الفاظ قرآن عمومیت داشته و برای معانی کلیه وضع شده، و جان و روح قرآن در همان لطائف کلیه است؛ دسته ای از وهابیون که جمود بر ظاهر می کنند و یا برخی از دسته اخباری های مذهب تشیع که جمود بر ظاهر می کنند و ابداً اذن تجاوز از ظاهر را نمی دهند دستشان از حقائق قرآن خالی است.

و مطلب بسیار مهم تر آنکه: برخی از علماء عصر حاضر خواستند که آیات قرآن را بر علوم مادی و طبیعی، هیئت، طب، طبیعیات و غیره تطبیق کنند، و به خیال خود خدمتی به قرآن نموده و بفهمانند که علوم قرآن قابل انطباق بر علم بوده و ابداً علم ناسخ آن نمی گردد؛ غافل از آنکه این خدمت آنها در جهت معکوس و در راه خراب نمودن و ضایع کردن قرآن است: علوم قرآن هیچ وقت محدود به علم خاصی نیست، دائره اش بسیار وسیع است. بنابراین اولاً: منطبق نمودن آن بر علم خاصی با هزار سریشم های غیر قابل چسب، محدود نمودن معانی آیات است؛ و گفته شد که معانی آیات محدود نیست. و ثانیاً: علوم طبیعی هر روز تغییر شکل می دهد و هر روز فرضیه ای جدید فرضیه قبلی را ابطال می کند؛ این علماء تصوّر نکرده اند که فردا فرضیه جدیدی اگر فرضیه امروز را باطل کرد و با پافشاری آقایان در انطباق آیات بر این فرضیه ها یکباره تمام آیات باطل خواهد شد؟!!

به هر حال برویم سر مطلب و او آنکه: آیات قرآن کلی است و هرچه

هست در قرآن مجید هست؛ اگر کسی بر قرآن وارد شود و آیات را از دریچه همان معانی کلیه و تأویل بنگرد تمام مسائل برای او حل شده است.

رَوَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ! إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ عَبْدًا فَهَمَّا فِي كِتَابِهِ.^۱

حضرت می فرماید: فهم قرآن حل تمام مشکلات و رافع تمام جهالات و در حکم نورانیت و وحیی است که در سایر امور از طرف جبرائیل می شده است. و قال أمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ فَهِمَ الْقُرْآنَ، فَسَرَّ جَمَلَ الْعِلْمِ.^۲ و چنین کسی فهم به کتاب الله پیدا کرد خوب می فهمد که دستورات قرآن ابدی و جاوید است.

عَنْ النُّعْمَانِيِّ فِي تَفْسِيرِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَانَبِيَّ بَعْدَهُ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ، أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا، فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيهِ شَرَعُكُمْ وَخَيْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَبَعْدَكُمْ، وَجَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِلْمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَائِهِ.^۳

۱- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۱: [از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که: از او پرسیدند: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله، غیر از قرآن، در نزد شما، مقداری از وحی آسمانی می باشد؟!]

حضرت گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت، و جان را آفرید؛ مگر این که خداوند به بنده خودش، فهمیدن کتابش را عنایت فرماید!]

۲- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۶: [امیرالمومنین علیه السلام گفته اند: کسی که قرآن را بفهمد، اصناف و انواع علوم را تفسیر کرده است.]

۳- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۸: [و در «تفسیر نعمانی» با اسناد خود، از اسماعیل بن جابر، روایت می کند که او گفت: از حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام ←

و دیگر از ادله عمومیت کتاب، امثله‌ای است که در قرآن ذکر می‌شود؛ گرچه مثال است ولی حاوی بیان یک حقیقت کلی است. لذا غالباً در دنبال مثلها می‌فرماید: **الْعَلَمَ يَتَذَكَّرُونَ**، **اَوَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**^۱.

و برای توضیح بیشتری درباره عمومیت و کلیت آیات قرآن، حدیث شریف و بسیار ارزنده‌ایست در «علل الشرایع» راجع به قسمت نار و جنت که از آن حدیث مطالب بسیار زیادی استفاده می‌شود، از جمله عمومیت مطالب و آیات و احکام قرآن مجید.

فی «علل الشرایع» باسناده عن المفضل بن عمر، قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَا صَارَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ، وَ إِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ وَ خُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ، فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ؛ وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ، وَ النَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ. قَالَ

⇐ شنیدم که می‌گفت: حقاً خداوند تبارک و تعالی، محمد را برانگیخت، و با بعثت وی به نبوت پیغمبران، خاتمه داد. بنابراین دیگر پیغمبری پس از او نیست. و بر او کتابی را فرو فرستاد که: با آن، به کتاب‌های آسمانی خاتمه داد. بنابراین دیگر کتابی پس از آن نیست. در آن کتاب چیزهایی را حلال کرده؛ و چیزهایی را حرام نموده است.

پس حلال محمد حلال است تا روز قیامت؛ و حرام محمد حرام است تا روز قیامت. در آن کتاب است شریعت شما؛ و خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، و خبر کسانی که پس از شما هستند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن قرآن را علم باقی در میان اوصیای خود قرار داد.

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۲۷: [و هر آینه تحقیقاً ما برای مردم، در این قرآن از هرگونه مثال آوردیم، به امید آن که آنها متذکر گردند.]

المُفَضَّلُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ هَلْ كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَ أَعْدَاؤُهُمْ يُبْغِضُونَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: يَوْمَ خَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ قَالَ: اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ [مِنْ] هَذَا الطَّيْرِ، وَ غَنَى بِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبُّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَ رَسُولَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ؟! فَقُلْتُ: لَا! قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَ حَبِيبَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ؟ قُلْتُ: لَا! قَالَ: فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ [وَ جَمِيعَ الْمَلَائِكَةِ] وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ، وَ ثَبَتَ أَنَّ [أَعْدَاءَهُمْ] وَ [الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ] كَانُوا لَهُ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، [وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ] فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَرَجَتْ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنكَ، فَزِدْنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ تَعَالَى! فَقَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ! فَقُلْتُ: أَسْأَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَدْخُلُ مُحِبَّهُ الْجَنَّةَ وَ مُبْغِضَهُ النَّارَ أَوْ رِضْوَانُ وَ مَالِكُ؟ فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ رَسُولَهُ وَ هُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَنَى عَامٌ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ وَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَ أَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا

١- في *ينابيع المودة*، ج ٢، ص ٢٣١، طبع دار الاسوة، عن سهل بن سعد رضی الله عنه عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم خيبر: لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله، لا يرجع حتى يفتح الله عليه. رواه الامام احمد في مسنده.

أَجَابُوا إِلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ النَّارَ؟ فَقُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَوْ لَيْسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ ضَامِنًا لِمَا وَعَدَ وَ أَوْعَدَ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَوْ لَيْسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَتَهُ وَ إِمَامَ أُمَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَوْ لَيْسَ رِضْوَانُ وَ مَالِكٌ مِنْ جُمَلَةِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لِشَيْعَتِهِ النَّاجِينَ بِمَحَبَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذَا قَسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ وَ رِضْوَانُ وَ مَالِكٌ صَادِرَانِ عَنْ أَمْرِهِ بِأَمْرِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. يَا مُفَضَّلُ! خُذْ هَذَا! فَإِنَّهُ مِنْ مَخْرُونَ الْعِلْمِ وَ مَكُونِهِ، لَا تُخْرِجُهُ إِلَّا إِلَى أَهْلِهِ.^۱

۱- تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۲۶ الی ۲۸؛ به نقل از *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۶۲: [مرحوم شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه با إسناد خود از مفضل بن عمر روایت می کند که: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به چه سبب علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم شده است؟]

حضرت گفتند: به سبب آن که محبت به او ایمان است؛ و عداوت با او کفر است. و تحقیقاً بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است. و جهنم فقط برای اهل کفر خلقت گردیده است. بنابراین علی علیه السلام، بدین علت قسمت کننده بهشت و جهنم است. و در بهشت داخل نمی شوند مگر اهل محبت او و در جهنم داخل نمی شوند مگر اهل عداوت و بغض او. مفضل گفت: ای پسر رسول خدا: بنابراین انبیاء و اوصیای آنان هم علی را دوست داشته اند، و دشمنانشان او را مبعوض داشته اند؟!

حضرت گفتند: آیا ندانسته ای که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، در روز خیبر گفت: هر آینه حتماً من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می سپارم که: خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کارزار بر نمی گردد؛ مگر خداوند به دست او فتح و ظفر را نصیب خواهد نمود؟!

گفتم: آری! گفت: آیا ندانسته ای که: چون یک پرنده بریان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب ترین مخلوقات را بیاور؛ تا او با من از این پرنده، بخورد! و مقصود از أحب خلق إله به سوی خدا علی بود؟! گفتم: آری!

﴿ حضرت گفت: آیا ممکن است که انبیای خداوند، و رسل او و اوصیای آنها علیهم السلام، دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند، و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟! گفتم: نه.

حضرت گفت: آیا ممکن است که مؤمنین از امت‌هائی ایشان بوده باشند که: حبیب خدا، و حبیب رسولش، و حبیب پیامبرانش، را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه.

حضرت گفت: بنابراین، ثابت شد که: تمامی پیامبران خدا و مرسلین از آنها نیز، و تمامی مؤمنان محبّ و دوست‌دار علی بن ابی‌طالب هستند. و هم چنین ثابت شد که: تمامی مخالفین آنها دشمن او، و دشمن تمامی دوست‌داران، و أهل محبّت او می‌باشند. گفتم: آری.

حضرت گفت: بنابراین، داخل در بهشت نمی‌شود مگر: کسی که علی را دوست داشته باشد. خواه از پیشینیان باشد، و خواه از پسینیان. پس روی این استدلال، علی قسمت‌کننده بهشت و جهنّم است.

مفضّل بن عمر در اینجا می‌گوید: من به حضرت عرض کردم:

ای پسر رسول خدا! اندوه و غصّه را از من زدودی، خداوند غصّه و اندوهت را بزدایت! از آنچه خداوند تعالی به تو یاد داده است، قدری بیشتر مرا تعلیم کن!

حضرت گفت: پیرس ای مفضّل! من گفتم: می‌پرسم ای پسر رسول خدا:

بنابراین؛ آیا علی بن ابی‌طالب، دوستان و محبّین خود را در بهشت داخل می‌کند؛ و دشمنان و مبغضین خود را در جهنّم وارد می‌نماید؛ و یا رضوان که دربان بهشت است، و مالک که پاسدار دوزخ است آنها را وارد در بهشت و جهنّم می‌نمایند؟!

حضرت گفت: ای مفضّل! آیا ندانسته‌ای که: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال قبل از این که عالم را خلقت فرماید. و پیامبران در آن موقع فقط ارواحی بودند، بدون اجساد؛ پیغمبرش را درحالی‌که روح بود به سوی سائر پیامبران مبعوث فرمود؟! گفتم: آری.

حضرت گفت: آیا ندانسته‌ای که: پیامبر، ایشان را دعوت به توحید خدا، و اطاعت او، و پیروی از امر او نمود. و بر این امر آنها را بشارت به بهشت داد؛ و کسانی را که از اجابت و پذیرش دعوتش سرباز زدند و انکار کردند تهدید به آتش کرد؟ گفتم: آری. ﴿

و با دقت در کیفیت استدلال حضرت در این حدیث شریف بر عمومیت تقسیم امیرالمؤمنین علیه السلام بهشت و جهنم را بهر محب و مبغض، گرچه از انبیاء و اعداء آنها و اتمهای آنها در زمان سلف بوده باشد، مسأله عمومیت و شمول آیات قرآن خوب واضح می‌شود. بنابراین وظیفه هر فرد مسلمانست که برای اطلاع بر حقیقت آیات قرآن، خود را به مرحله ادراک کلیات برساند، و با تهذیب اخلاق و تطهیر نفس قابلیت به دست آوردن تأویلات قرآن را پیدا کند؛ نه مانند ظلمه که آیات را بر خود تطبیق نموده، تحریف معنوی کتاب خدا می‌نمایند.

در «کافی» ج ۲، ص ۶۰۰، روایتست از ابوجعفر علیه السلام، قال:
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا أَوَّلُ وَآخِرُ عَلَى الْعَرْشِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

حضرت گفت: آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، خودش ضامن و متعهد چیزی را نیست که: از جانب پروردگارش وعده داده است؛ و یا تهدید نموده است؟! گفتم: آری.

حضرت گفت: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام، خلیفه رسول خدا، و امام برای امت وی نیست؟ گفتم: آری!

حضرت گفت: آیا رضوان، دربان بهشت و مالک نگهبان دوزخ از جمله فرشتگان و طلب غفران کنندگان برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند؛ آن شیعیانی که به برکت محبت او نجات پیدا نموده‌اند؟! گفتم: آری!

حضرت گفت: بنابراین در این صورت، علی بن ابی طالب، تقسیم کننده بهشت و جهنم است، از ناحیه رسول الله صلی الله علیه و آله، و رضوان و مالک، از امر او که از امر خداوند تبارک و تعالی نشأت گرفته است، عمل می‌کنند. و از امر او به وجود آمده‌اند، و در تحت امر او می‌باشند.

ای مفضل! این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترس نیست، و آن را پنهان بدار؛ و برای کسی بازگو مکن؛ مگر آنکه اهلیت شنیدن و دریافت نمودن این گونه استدلال را داشته باشد.

و کِتَابُهُ و أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وِ بِأَهْلِ بَيْتِي؟^۱

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰: [محمد بن یعقوب کلینی با سند خود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اولین کسی که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می شود؛ من و کتاب خدا و اهل بیت من است؛ و پس از آن امت من. و سپس من از امت می پرسم که: شما با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟!]

مجلس نهم:

تفسير آية:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿١٠﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا^۱

خداوند تبارک و تعالی در مقام توییح و سرزنش می فرماید: «آیا تدبّر در قرآن نمی نمایند، یا آنکه قفل‌هایی از دلها به روی دلها زده شده و آنها قابل فهم و تدبّر نیستند؟!» یعنی هر کس که مهر شقاوت و تیرگی و ظلمت عناد، دل او را ختم نموده باشد حتماً باید از کتاب خدا بهره برداری نموده و در آیات آن تدبّر نماید. قرآن کتاب سیر و سلوک و راهنمایی به مقصد اعلی و مقام اُسْنای انسانیّت است؛ و معلوم است که کسی این راه را طی می کند که از این راه مطلع باشد، و اگر با قرآن آشنائی نداشته باشد و راه سیر و معدّات یا موانع و آفات این راه را از قرآن نفهمد و به دست نیاورد کجا می تواند سیر کند! بنابراین اصل نزول قرآن برای هدایت و عمل بوده، و این معنی متوقّف بر تفکّر و تدبّر است. خداوند در چهار جای مختلف از سوره قمر (۵۴) آیات ۴۰، ۳۲، ۲۲، ۱۷ می فرماید: **أَوَلَقَدْ**

۱- سوره محمّد (۴۷) آیه ۲۴.

يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۱»

قرآن به لسان فصیح و بدون گیر و اغلاق وارد شده تا همه کس بفهمند و بهره‌برداری کنند. گرچه قرآن دارای معانی عمیق و اختصاص به افراد روشندل دارد، ولی معانی و مفاهیم ظاهری آیات همگانی بوده و موجب عبرت و سرور و خوف و خشیت و تقوی و اخلاص و معرفت برای عموم است، و هر کس به نسبت خود از او استفاده می‌کند. در سوره‌الاسراء (۱۷) آیه ۴۱ وارد است که: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا». یعنی «در این قرآن با معانی و دلائل و امثال و غیره از آن چیزهایی که موجب اعتبار است از همه چیز آوردیم برای آنکه متذکر امر خدا و سیر بسوی خدا گردند.»

و برای همین جهت در قرآن و روایات امر به ترتیل شده است: اَيْتَائِهَا الْمَزْمَلُ * فَمُ أَلِيلٍ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَفَهُ، أَوْ أَنْقَصَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدَ عَلَيْهِ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۲. «ای عبا به خود پیچیده! برخیز تمام شب را مگر اندکی از آن، نصف شب را برخیز یا مقداری از نصف هم کم کن یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به نحو ترتیل بخوان!»

در «کافی» با اسناد خود روایت می‌کند از عبدالله بن سلیمان، قال:

سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَوْرَتِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بَيْنَهُ تَبْيَانًا وَ لَا تَهْدَهُ هَذَا الشَّعْرُ^۳ وَ لَا تَنْشُرُهُ نَشْرَ

۱- [و هر آینه تحقیقاً ما قرآن را برای تذکر و یادآوری از خدا آسان نمودیم؛ پس آیا

یادآورنده و موعظه‌پذیری هست یا نه؟]

۲- سوره المزمّل (۷۳) آیات ۱ الی ۴.

۳- هَذَا هَذَا: قطعه سریعاً.

الرَّمَلِ، وَلَكِنْ أَفْرَعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَ لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ.^۱
و در «مجمع البيان» ما رواه أبوبصير عن أبي عبدالله عليه السلام في هذا، قال:
هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَ تُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ.^۲
و روى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يُقَطِّعُ
قِرَاءَتَهُ آيَةَ آيَةً.^۳
و عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى الْجَنَّةَ، وَ
إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ!^۴
و در دیوان منسوب بمولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام

۱- *الكافی*، ج ۲، ص ۶۱۴: [کلینی با إسناد خود روایت می‌کند از عبدالله بن سلیمان که می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزوجل پرسیدم که گفته است: *أَوْزَلِ الْفُرْعَانَ تَرْتِيلاً*]. «و قرآن را به کیفیت ترتیل بخوان!» مراد از ترتیل کدام است؟! حضرت فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می‌خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه‌های شن ریزه و رمل آنرا منتشر و متفرق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دلهای سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید! و وقتی قرآن می‌خوانید، قصد و نیت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید!]

۲- *مجمع البيان*، ج ۱۰، ص ۱۶۲: [شیخ طبرسی، از أبوبصير، از حضرت صادق علیه السلام در این آیه بدینگونه تفسیر آورده است: حضرت صادق فرمود: معنی ترتیل آن است که: در قرائت درنگ کنی، و صدایت را در قرائت قرآن نیکو بگردانی!]

۳- *همان مصدر*: [از امّ سلمه روایت است که: عادت رسول خدا این بود که قرآن را که تلاوت می‌نمود، در انتهای هر آیه وقف می‌کرد؛ و آیه را به آیه بعد متصل نمی‌نمود].

۴- *همان مصدر*: [چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر بهشت بود، از خداوند بهشت را مسألت کن! و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر آتش بود، به خداوند از آتش پناه بر!]

در ضمن وصیت‌های آن حضرت به فرزندش حضرت حسین علیه السلام می‌فرماید:

- (۱) أُنْبَىٰ إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظٌ فَمَنْ أَلْذَىٰ بِعِظَاتِهِ يَتَأَدَّبُ
 (۲) أَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ جُهْدَكَ وَاتْلُهُ
 (۳) بِتَفَكُّرٍ وَتَخَشُّعٍ وَتَقَرُّبٍ
 (۴) وَاعْبُدْ إِلَهَكَ ذَا الْمَعَارِجِ مُخْلِصًا
 (۵) وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ مَخْشِيَّةٍ
 (۶) يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بَعْدَ لَيْلِهِ
 (۷) إِنِّي أَبُوٌّ بَعَثْتَنِي وَخَطَيْتَنِي هَرَبًا
 (۸) وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِي ذِكْرِهَا
 (۹) فَاسْتَلْ إِلَهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا
 (۱۰) وَاجْهَدْ لَعَلَّكَ أَنْ تَحِلَّ بِأَرْضِهَا
 (۱۱) وَتَنَالَ عَيْشًا لَا انْقِطَاعَ لَوَقْتِهِ
- فَمَنْ أَلْذَىٰ بِعِظَاتِهِ يَتَأَدَّبُ
 فِيمَنْ يَقُومُ بِهِ هُنَاكَ وَيَنْصِبُ
 إِنَّ الْمُقَرَّبَ عِنْدَهُ الْمُتَقَرَّبُ
 وَأَنْصِتْ إِلَى الْأَمْثَالِ فِيمَا تُضْرَبُ
 تَصِفُ الْعَذَابَ فَقِفْ وَدَمْعُكَ تَسْكُبُ
 لَا تَجْعَلْنِي فِي الَّذِينَ تُعَذِّبُ
 وَهَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ
 وَصِفَ الْوَسِيلَةَ وَالنَّعِيمَ الْمَعْجَبُ
 دَارَ الْخُلُودِ سَوَالٍ مَنْ يَتَقَرَّبُ
 وَتَنَالَ رَوْحَ مَسَاكِينٍ لَا تَخْرَبُ
 وَتَنَالَ مَلِكًا كَرَامَةً لَا يُسَلَبُ

۱- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶:

- [۱]. ای نور دیده من! در قرآن حکیم، مواعظ و اندرزهایی هست؛ پس کیست که به مواعظش ادب گردد؟!
 ۲. تا مقداری که توان داری کتاب الله را بخوان، و تلاوت کن آنرا در زمره آنان که از قرآن پاسداری نموده، و به جدّ و جهد مراعات آنرا می‌نمایند.
 ۳. قرائت از روی تفکر و خشوع و تقرب باشد! زیرا شخص مقرب در نزد خدا کسی است که خود را بدو نزدیک کند.
 ۴. و خدای بلند پایه و رفیع القدر خود را از روی اخلاص پرستش کن، و گوش فرادار به مثل‌های قرآن درباره چیزهایی که زده می‌شود.
 ۵. و چون به آیه ترساننده و انداز آورنده‌ای رسیدی که عذاب خدا را توصیف می‌کند، در ⇐

و به علت همین مناط نیز لازمست که در موقع قرائت قرآن استماع شود و سکوت اختیار شود که آیات بر دل مستمع بنشینند: **أَوْ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**^۱.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود فرمودند:
اقْرَأْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ وَ عَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي! فَكَانَ يَقْرَأُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲.

و رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا تَعَلَّمَ مِنَ النَّبِيِّ الْقُرْآنَ؛ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: **اَفَمَنْ يَعْمَلْ**

﴿ آنجا درنگ کن، در حالی که اشکهایت ریزان باشد؛ و بگو:

۶. ای خدائی که به سبب عدالتش عذاب می‌کند آنرا که بخواهد؛ مرا از زمره معذبین قرار مده!

۷. من در اثر لغزش و گناهی که نموده‌ام بسوی تو بازگشت کرده‌ام؛ مگر بسوی غیر تو هم فرارگاهی هست؟!

۸. و چون به آیه‌ای برسی که در آن از وسیله و نعمت‌های شگفت‌آور خدا سخن به میان آمده است.

۹. با انابه و اخلاص از خدایت تمنا کن به تو دار خلود و جنت رضوان را عنایت کند؛ تمنای شخص متقرب بسوی خدا.

۱۰. و سعی و جدیت کن شاید خداوند تو را در زمین دار الخلد وارد کند، و از روح و نسیم مساکنی که هیچگاه زوال نمی‌پذیرد و خراب نمی‌شود بهرمنند گردی!

۱۱. و به عیش ابدی و لذات سرمدی نائل شوی، و به پادشاهی و عزت کرامت و بزرگواری‌ای که زوال ناپذیر است دست بیابی!]

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۲۰۴: [و زمانی که قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آن که مورد رحمت خداوندی واقع شوید!]

۲- *المحجة البيضاء*، ج ۲، ص ۲۳۲، من طریق العامة.

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱، قال: يَكْفِينِي هَذِهِ! وَ
انصَرَفَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: انصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَاقِيه^۲.

و در اخبار از غافلین قرآن و لاهین بسیار نهی فرموده‌اند. در «کافی» با
إسناد خود از عبدالله بن سنان حدیث می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:
قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِاللِّحَانِ الْعَرَبِيِّ وَ
أَصْوَاتِهَا، وَإِيَّاكُمْ وَتُحُونَ أَهْلَ الْفِسْقِ وَ أَهْلَ الْكِبَايَرِ! فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي
أَقْوَامٌ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ، قُلُوبُهُمْ
مَقْلُوبَةٌ وَ قُلُوبٌ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ.^۳

۱- سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۷ و ۸

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: [قرآن بخوان! ابن
مسعود گفت: یا رسول الله! قرآن بر تو نازل شده است؛ من بخوانم؟!]
رسول خدا گفت: من دوست دارم از غیر خودم بشنوم. ابن مسعود قرآن می‌خواند و اشک
از دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری بود.
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به یک آیه از کتاب خدا گوش
فرا دارد، برای او نوری در روز قیامت است.
و در روایت است که: مردی از رسول خدا قرآن می‌آموخت، چون به این گفتار خدا رسید:
أَفَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «پس هر کس که به قدر
سنگینی یک ذره، کار خیری انجام دهد، آن را می‌بیند؛ و هر کس که به قدر سنگینی یک
ذره، کار بدی انجام دهد آنرا می‌بیند.»

گفت: این آیه برای من کافی است! و دیگر قرآن تعلیم نگرفت، و از همانجا مراجعت کرد.
رسول خدا فرمود: این مرد بازگشت در حالی که مردی فقیه بود.]

۳- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: قرآن را با
آهنگهای عرب و اصوات عرب بخوانید. و مبدا که با آهنگهای اهل فسق و مبتلایان به
معاصی کبیره بخوانید! پس از من تحقیقاً کسانی خواهند آمد که قرآن را مانند آوازه خوانان
و غناپیشگان، و مانند آوازخوانی‌های عزاخوانی و مجالس مصیبت، و مانند آوازه

و در مقابل این افراد کسانی هستند که قرآن را با تأمل و دقت می‌خوانند و آرام و با تفکر، بطوری که دل‌های آنان از خوف خدا به لرزه می‌آید و آثار حزن در چهره آنها هویدا می‌گردد: **اَوْبَثِّرِ الْمُحْبِبِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ**.^۱

در «کافی» با اسناد خود از سلیمان بن داوود المنقری عن حفص، قال:

سَمِعْتُ مُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ: أ تَحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِقِرَاءَةِ أَقْلٍ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ: يَا حَفْصُ! مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلِمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ ارْقُ! فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى.

قال حفص: فما رأيتُ أحداً أشدَّ خوفاً على نفسه من موسى بن جعفر عليهما السلام و لا أرجى الناس منه، و كانت قراءته حزناً، فإذا قرأ فكأنه يُخاطب إنساناً.^۲

← خوانی‌های رهبانان، با ترجیع می‌خوانند.

قرائت این افراد قبول نمی‌شود، و از ترقوه‌هایشان به بالا نمی‌رود. (یعنی در سینه می‌ماند و به سر و مرکز اندیشه نمی‌رسد، و به گوش و چشم و مغز و دماغ نمی‌رسد.) دل‌های اینگونه افراد واژگون است، و دل‌های آنان که این کیفیت را نیکو می‌شمارند.

۱- سوره الحج (۲۲) آیه ۳۴ و ۳۵: [بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دل‌هایشان به هراس افتد، و شکیبایان در مشکلات و مصائب و واردات، و پیادارندگان نماز را، و آنان که چون به آنها روزی برسایم، از آن در راه ما انفاق می‌نمایند.]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶: [و نیز کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص روایت کرده است که گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم به مردی می‌گفت: آیا دوست داری در دنیا باقی بمانی؟! گفت: آری! حضرت فرمود: چرا؟! گفت: به جهت خواندن سوره اقل هو الله احد.]

و در «کافی» با إسناد خود روایت می‌کند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، قال:

قُرَاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بَضَاعَةً وَ اسْتَدْرَجَ بِهِ الْمُؤُوكَ وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ وَ أَقَامَهُ إِقَامَةً الْقِدْحِ، فَلَا كَثْرَ اللَّهُ هَوْلًا مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ! وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَ تَجَافَى بِهِ عَنِ فِرَاشِهِ؛ فَبِأَوْلِيكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ، وَ بِأَوْلِيكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ بِأَوْلِيكَ يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ، فَوَاللَّهِ لَهُوْلًا فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ! ۲

حضرت در پاسخ وی هیچ نگفتند؛ پس از یک ساعت به حفص گفتند: ای حفص! هر کس از موالیان ما و از شیعیان ما بمیرد و قرآن را نتواند بخواند، در میان قبرش به او یاد می‌دهند، تا بدین وسیله خداوند درجه و منزله او را بالا برد؛ چون درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است؛ به مؤمن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! مؤمن می‌خواند و سپس بالا می‌رود. حفص می‌گوید: من در میان مردم هیچکس را ندیدم که خوفش از خدا بر نفسش، و نیز امیدش به خدا از موسی بن جعفر علیهما السلام شدیدتر و بیشتر باشد. قرآن را که تلاوت می‌نمود، با حال حزن و اندوه می‌خواند. و چنان غرق توجه ذات اقدس ذوالجلال بود که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد. [

۱- قال فی مرآت العقول: اقامة القدح كأنه تأكيد للفقرة الاولى أعنى حفظ الحروف.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷: [حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: قاریان و خوانندگان قرآن سه دسته‌اند: مردی که قرآن را می‌خواند و آنرا سرمایه کسب دنیوی داشته، و بواسطه آن از ملوک و حکام پیوسته جیره می‌خورد. و با خواندن آن و درس آن، لقمه نانی تهیه کرده، عیش و بساط خود را گسترده است. و به دارا بودن آن بر مردم بلندمنشی و بلندپروازی دارد. و مردی است که حروف و کلمات و اعراب و معنایش را هم می‌داند، ولیکن حدود و قوانین و مضامین آنرا ضایع کرده است؛ و همچون تیرهایی که به قدر و شکل و وزن هم می‌تراشند و پهلوی هم می‌چینند تا برای موقع تیراندازی بکار آید، اینها هم حروف و آیات

و قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ:

مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ.^۱

و راجع به قرائت قرآن روایات بسیاری وارد است.

در «کافی» با إسناد خود حدیث می‌کند از لیث بن ابی سلیم رفعه، قال:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَوَّرُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا
كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ! فَإِنَّ
الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا
تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا.^۲

﴿ و تجوید و وقوف و مخارج و سائر جهات ظاهری را کاملاً مرتب و منظم می‌نمایند.

خداوند امثال اینگونه افراد را در میان حاملین و پاسداران قرآن زیاد نکند.

و مردی است که قرآن را می‌خواند و دواى حاصل از آنرا، چون مرهمی بر روی درد دلش می‌گذارد. شبهای تاریک با قرآن سر و کار دارد و با تفکر در آن بیداری می‌کشد، و روزهای گرم را با آن بسر می‌برد، و در هنگام سجده‌ها و نمازهایش قرآن را تلاوت می‌کند، و بدین جهت پهلو از رختخواب بر کنار می‌دارد.

بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزیز جبّار، بلا را از میان مردم برمی‌دارد. و بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزوجل نوبت حکومت و ولایت را از دست دشمنان می‌گیرد و به مؤمنان می‌دهد. و بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزوجل باران رحمت خود را از آسمان فرود می‌آورد.

سوگند به خدا که این دسته در میان قاریان قرآن، نایاب‌تر از اکسیر* هستند.

*- مراد از کبریت أحمر، اکسیر است و آن، چیزی است که چون به مس بزنند طلا می‌شود، و

آن غیر از کیمیا است؛ کیمیا ترکیباتی است با شرایط خاصه که نتیجه آن طلا خواهد شد.

۱- *المحجّة البيضاء*، ج ۲، ص ۲۱۹، بروایة عامیة: [کسی که محرّماتی را که در قرآن وارد

است حلال بداند، ایمان به قرآن نیاورده است.]

۲- *الكافی*، ج ۲، ص ۶۱۰: [رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: خانه‌های خود را

با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید؛ شبیه ﴿

و در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که، إنه قال:
 أَنْ الْبَيْتِ إِذَا كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ يَتَرَاءَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ كَمَا يَتَرَاءَى
 أَهْلُ الدُّنْيَا الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ فِي السَّمَاءِ.^۱

و همچنین در «کافی» از ابن قدامح روایت می‌کند از حضرت اَبی‌عبدالله
 علیه السلام، قال:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
 فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ
 كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ أَنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا
 يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ.^۲

ولی البته برای آنکه قاری قرآن از معنای آن استفاده کند نباید آنرا تُند و
 سریع بخواند.

← یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند؛ و خانه‌های
 خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش
 می‌یابد، و اهلش زیاد می‌شوند؛ و همانطور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این
 خانه به ساکنین آسمانها نور می‌فرستد.]

۱- همان مصدر. [حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر در خانه، مرد مسلمان به تلاوت
 قرآن مشغول شود، چنان اهل آسمان به تماشای او مشغول می‌شوند، مثل تماشایی که اهل
 دنیا از ستارگان متأللاً و درخشان آسمان می‌کنند.]

۲- همان مصدر، ص ۶۱۷: [أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: خانه‌ای که در آن قرآن
 بسیار خوانده شود و ذکر خداوند عزوجل بسیار شود، برکتش زیاد می‌گردد، و فرشتگان در
 آن حضور می‌یابند، و شیاطین از آنجا رخت بر می‌بندند، و نور و روشنی به اهل آسمان
 می‌دهد همانطور که ستارگان به اهل زمین نور و روشنی می‌دهند. و خانه‌ای که در آن قرآن
 خوانده نشود و ذکر خداوند عزوجل در آن برده نشود، برکتش کاهش می‌یابد، و فرشتگان
 حضور نمی‌یابند، و شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند.]

در «کافی» باسناده عن محمد بن عبدالله، قال:
 قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ قَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي
 أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ!^۱

و در «کافی» ایضاً روایت می‌کند از علی بن حمزه، قال:
 دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَقْرَأَ الْقُرْآنَ
 فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي لَيْلَتَيْنِ؟ قَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي ثَلَاثِ؟
 قَالَ: هَا! وَأَشَارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَحُرْمَةً لَا يُشْبِهُهُ
 شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ أَحَدُهُمُ
 الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ أَوْ أَقَلِّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً^۲ وَلَكِنْ يُرْتَلُ تَرْتِيلاً. فَإِذَا
 مَرَّتْ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَفَقِفْ عِنْدَهَا وَسَلِّ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَّتْ
 بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَفَقِفْ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ!^۳

۱- همان مصدر: [به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من تمام قرآن را در یک شب
 بخوانم؟! فرمود: برای من جالب نیست که قرآن را در کمتر از مدت یک ماه بخوانی!]
 ۲- الهذرمه: السرعة في القراءة.

۳- همان مصدر: [علی بن حمزه گفت: من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم.
 ابوبصیر به آن حضرت گفت: من در یک شب از ماه رمضان، یک ختم قرآن را بنمایم؟!
 حضرت فرمود: نه! گفت: در دو شب؟! حضرت فرمود: نه!

گفت: در سه شب؟! حضرت با دست اشاره‌ای فرموده و گفتند: «ها» یعنی عیب ندارد.
 سپس به ابوبصیر فرمود: ای ابا محمد! ماه رمضان حقی و احترامی دارد که سائر ماهها
 ندارند. و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم عادتشان بر این بود که: قرآن را در
 مدت یک ماه یا کمتر از آن می‌خوانده‌اند. قرآن را نباید با سرعت خواند، ولیکن باید آرام با
 حفظ موارد وقف و اداء کلمات قرائت نمود. چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از
 بهشت بود، درنگ کن و از خداوند بهشت را بخواه؛ و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن
 یادی از آتش بود نیز توقف کن، و از آتش به خداوند پناه ببر!

و در «کافی» عن حریر عن ابي عبدالله عليه السلام، قال:
 الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ
 مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.^۱
 و یکی از جهات دیگری که باید در قرآن مراعات شود صوت حسن
 است؛ سزاوار است قرآن را با صوت نیکو و به حالت حزن انسان قرائت نماید.
 در «کافی» با إسناد خود از عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت
 صادق علیه السلام، قال:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ
 الْحَسَنُ.^۲

و ایضاً در «کافی» از علی بن اسماعیل المیثمی روایت می‌کند، عن رجلٍ
 عن ابي عبدالله عليه السلام قال:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتَ.^۳

و باز در «کافی» است از حضرت صادق علیه السلام، قال:
 كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، وَ كَانَ

۱- همان مصدر، ص ۶۰۹: [از حریر، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود:
 «قرآن کریم عهدنامه و پیمان نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش؛ بنابراین سزاوار است
 مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.]

۲- همان مصدر، ص ۶۱۵: [عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام
 که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر چیزی یک جمال و زیبایی و زیوری دارد؛
 و جمال و زیور قرآن صدای نیکوست.]

۳- همان مصدر، ص ۶۱۶: [علی بن اسماعیل میثمی از مردی روایت کرده است که
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند: خداوند عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث
 ننمود مگر آن که صدایش نیکو بود.]

السَّاءُونَ يَمْرُونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ؛ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا.^۱

و همچنین در «کافی» با إسناد خود حدیث می‌کند از علی بن محمد النوفلی عن أبي الحسن عليه السلام، قال:

ذَكَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ قَرِيبًا مَرَّةً بِهِ الْمَارُّ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ؛ وَ إِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ. قُلْتُ: وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] كَانَ يُحْمَلُ النَّاسُ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ.^۲

و بالجمله، غیر از اینها باید در موقع قرائت قرآن به خدا پناه برد: اِفَادًا

۱- همان مصدر: [حضرت سجّاد علیه السلام از بهترین خوش صداها در قرائت قرآن بوده‌اند؛ و عادت سقاهاى مدینه این بود که چون با مشکهای پر آب و سنگین خود عبور می‌کردند، در خانه آن حضرت توقف می‌کردند و قرائتش را می‌شنیدند. و حضرت باقر علیه السلام از جهت صدا بهترین خوش صداها بودند.]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵: [کلینی با سند متصل خود از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده است که: چون نوفلی در محضرش سخن از صوت به میان آورد، فرمودند: حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که مشغول خواندن قرآن می‌شدند، از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می‌گذشت مدهوش می‌شد. اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکوئی صوت خود را ظاهر نماید، از شدت دلربائی و دلبری، مردم طاقت شنیدن ندارند.]

گفتم: مگر رسول خدا با مردم نماز نمی‌گذاشت، و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی‌کرد؟!]

حضرت گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقدر طاقت و قدرت مردم پشت سر خود، بر آنها تحمیل می‌کرد.]

قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَأَسْتَعِذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ^۱. معلومست که پناه بردن نه تنها آعوذ بالله گفتن است، بلکه دل به خدا دادن و در موقع قرائت قرآن غیر خدا را فراموش کردن و با تفکر و تأمل شروع کردن [است]، چه قرآن در نماز خوانده شود و یا در غیر نماز.

حسن بن علی بن شعبه حرّانی در «تحف العقول» حدیث می‌کند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند:

لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ وَلَا فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ.^۲

گرچه قرائت در نماز به خصوص بسیار ممدوح، و قرآنی که در نماز خوانده شود ثوابش بیشتر است.

در «کافی» با إسناد خود از عبدالله بن سلیمان حدیث می‌کند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، قال:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَةً، وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ.^۳

۱- سوره النحل (۱۶) آیه ۹۸: [پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، پناه ببر به خداوند از شیطان رانده شده لعنت زده].

۲- تحف العقول، رواه مرسلًا، ص ۲۰۴: [ابدأ خیری در عبادت نیست در صورتی که از روی فهم و درایت نباشد؛ و خیری در قرائت نیست در صورتی که در آن تأمل و تفکر و تدبّر نباشد].

۳- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۱: [کسی که قرآن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف یک صد حسنه می‌نویسد. و کسی که قرآن را در حال نشسته در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف پنجاه حسنه می‌نویسد، و کسی که قرآن را در غیر نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف ده حسنه می‌نویسد].

و حجّة الاسلام غزالی این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام تا خمسین حسنة نقل کرده و تتمه‌ای هم بر آن نقل کرده است، که:

وَمَنْ قَرَأَ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ حَسَنَةً، وَمَنْ قَرَأَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَعَشْرٌ حَسَنَاتٍ، وَمَا كَانَ مِنَ الْقِيَامِ بِاللَّيْلِ فَهُوَ أَفْضَلُ، لِأَنَّهُ أَوْفَرَ لِقَلْبٍ.^۱

خداوند علیّ اعلی در قرآن مجید توصیف می‌کند اشخاصی را که شب به قرائت قرآن و ذکر در حال نماز و غیره مشغولند: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ^۲، تمام این اصناف را در حال قیام و قعود و در حال خوابیدن و به پهلو افتادن مدح نموده است، ولی قیام را بر قعود و قعود را بر ذکر به پهلو مقدم داشته است.

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که پاسی از شب را به نماز و خواندن قرآن در نماز مشغول شود: إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ، وَثُلُثَهُ، وَطَائِفَهُ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَضُرُّونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُفْتِنُوكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ تَجِدُوهُ

۱- علی ما نقلها عنه في *المحجة البيضاء*، ج ۲، ص ۲۲۰: [و کسی که قرآن را در غیر نمازش با وضو بخواند، بیست و پنج حسنه دارد. و کسی که در غیر نمازش با غیر وضو بخواند، ده حسنه دارد. و آنچه از قرآن در شب در حال قیام خوانده شود، افضل است؛ چون دل را فارغ‌تر می‌کند.]

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱: [آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا می‌کنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا می‌کنند.]

عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱ منظور از: اَفَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و اَفَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ خواندن قرآن در نماز است به قرینه قوله تعالى: اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ چون مراد از قیام در این آیه شریفه قیام به نماز است، و چون قرآن خواندن در نماز واجب است، لذا تعبیر از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌شود، مثل قوله تعالى: اَوْقُرْءَانَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا^۲ یعنی «اقامه کن قرآن فجر (نماز صبح) را، به درستی که

۱- سوره المزمل (۷۳) آیه ۲۰: [تحقیقاً پروردگار تو ای پیغمبر می‌داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی‌خیزی؛ و به قدر نصف شب، و ثلث شب قیام داری! و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این چنین می‌باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می‌کند و معین و مقلد می‌فرماید؛ و می‌داند که شما هیچگاه نمی‌توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه‌اش را به عبادت برخیزید، فلذا از مقداری از آن درگذشت و برای شما تخفیف داد. بنابر این به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسر است، دست بردارید و حتماً آنرا بخوانید. خدا می‌داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فعلیهذا به مقداری که شبها قرائت قرآن برای شما میسر است و در تعب و رنج نمی‌افتید، دست بردارید و آنرا بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعم از آن که معادلش را بگیریید و یا نگیریید و آنرا صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده‌اید). و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آنرا خواهید یافت که با آن موجودیت فعلی و حتمی که ذخیره اخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیم‌تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محققاً خداوند آمرزنده و مهربان است.]

۲- سوره الإسراء (۱۷) ذیل آیه ۷۸.

نماز صبح مشهود دو صفّ از ملائکه شب و ملائکه روز است!﴾ مؤمنین در صدر اسلام در نمازهای خود سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند، بلکه در نمازهای واجب طبق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سزاوار است که در نماز ظهر و عصر بعد از حمد سوره‌های کوچک مانند القارعة و امثالها بخوانند، و در نماز مغرب و عشاء امثال سوره‌های الشمس و الأعلى، و در نماز صبح امثال سوره‌های مزمل و مدثر، و در نمازهای شبانه روز حتی یک مرتبه توحید بخوانند، و در نمازهای مستحبی از سور طوال قرآن بخوانند؛ و خلاصه در نمازها قرآن خیلی خوانده شود و ابداً انسان به یک سوره خاصّ در نمازها اکتفا نکند که موجب تزییع و مهجوریّت قرآن خواهد شد.

در «من لا یحضره الفقیه» از فضل بن شاذان در جمله علل از حضرت رضا علیه السّلام روایتست که، آنّه قال:

أَمَرَ النَّاسُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا مُضَيِّعًا، وَ لِيَكُونَ مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا فَلَا يَضْمَحَلُّ وَ لَا يُجْهَلُ. وَ إِنَّمَا بُدِيَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ السُّورِ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ؛ ثُمَّ شَرَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ الْحَمْدِ إِلَى آخِرِهَا.^۱

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰: [از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت است که فرمود: علّت آنکه مردم مأمور شده‌اند در نمازهای خود قرآن بخوانند این است که: قرآن متروک و مهجور و ضایع نشود، بلکه پیوسته مردم آنرا حفظ کنند، و به درس و تدریس و تعلیم و تعلّم آن مشغول باشند. و در این فرض، دیگر نه قرآن مضمحلّ می‌شود و از بین می‌رود، و نه نادیده گرفته شده و مجهول می‌ماند. و علّت آن که در قرآن به سوره حمد ابتدا شده است، نه سائر سوره‌ها آنست که: نه در قرآن و نه در کلامی دیگر، مانند آنچه در سوره حمد از جوامع خیر و مطالب حکمت آمیز گرد آمده است، در آنها گرد نیامده است. در این حال حضرت شروع نمودند به تفسیر سوره حمد از اول تا به آخر آن.]

مؤمنین با پیغمبر اکرم در نمازهای شب سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در نمازهای واجب - غیر از جماعت با رسول خدا - و در نمازهای مستحبیه خود سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در عالمی از لذت و انس و تکلم با خدا غرق و مسرور می‌شدند.

در خبر است که در یکی از غزوات^۱ که پیغمبر و مسلمانان به دشمن مواجه شدند، از شدت خوف و اضطراب، دشمنان زنان خود را گذارده همگی به کوه‌ها فرار کردند. مسلمین رسیدند و زنان آنان را اسیر گرفتند، و پیغمبر با مردم نماز خوف بگزاردند و مراجعت کردند. گویند زنی در بین اسراء بود که شوهرش غائب بود؛ چون مسلمین حرکت کردند شوهرش برسد و بدنبال آنها آمد. چون حضرت در منزلی فرود آمدند فرمودند که: کیست امشب پاسبانی ما بنماید؟ یک تن از انصار و یک تن از مهاجرین گفتند: ما پاسبانی خواهیم نمود! و در دهان دره بایستادند برای نگهبانی نمودن. مهاجری خوابید و آن شخص انصاری را گفت: تو اوّل شب حراست کن و من در آخر شب حراست می‌نمایم. شخص انصاری به نماز بایستاد. شوهر آن زن بیامد و دید کسی ایستاده است، یک تیر بدو انداخت و آن تیر بر بدن انصاری نشست، انصاری تیر را کشیده به نماز خود ادامه داد، تیر دوّم انداخت انصاری تیر را کشید و به نماز خود ادامه می‌داد، چون تیر سوّم بر بدن انصاری نشست آن تیر را کشید و رکوع و سجود بجای آورده سلام داد و مرد مهاجر را بیدار کرد که: دشمن آمده است، برخیز! چون شوهر آن زن دید که اینها مطلع شده‌اند فرار کرد. مهاجری به انصاری گفت: چرا زودتر مرا خبر نکردی سبحان الله چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی گفت در نماز سوره می‌خواندم و نخواستم آن سوره را قطع کنم؛ چون تیرها پیاپی آمد به رکوع رفته نماز را تمام کردم و ترا بیدار نمودم، و به

۱- این غزوه، ذات الرقاع بوده است.

خدا قسم اگر خوف آن نداشتم که مخالفت رسول الله کرده باشم و در پاسبانی تقصیر نموده باشم هر آینه جانم قطع می شد قبل از آنکه سوره را قطع کنم!

مرحوم محدث قمی (ره) گوید: آن مرد مهاجری عمّار بن یاسر بود، و آن انصاری عبّاد بن بشر بود و سوره‌ای که می خواند سورهٔ کهف بود.

اینطور مسلمین با قرآن مجید انس داشتند و با خلوت با خدا و تلاوت کتاب خدا در عوالم معنی غرق می شدند، و راضی بودند که جان تسلیم کنند و از لذت مکالمه دست نشویند.

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین هفتهٔ عمر خود خطبه خواند که آخرین خطبهٔ آن حضرت بود، و در آن خطبه فرمود:

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّبَّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ^۲ بَرِّءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟! ثُمَّ ضَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ إِلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ: [عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ!^۳

۱- *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۵۴، و فی *سفینه البحار*، ج ۲، ص ۲۷۵، سطر آخر ذکره مجملاً؛ و اصل این داستان را واقدی در *مغازی* خود ضمن حوادث غزوه ذات الرقاع، در ج ۱، ص ۳۹۷، نقل کرده است.

۲- أُبْرِدَ إِلَيْهِ الْبَرِيدُ: أُرْسِلَهُ.

۳- *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۹۰، و *نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۱۰۹، باب الخطب، خطبه ۱۸۲: [کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند، و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که بر اساس حق گذشتند، و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می دادند. عمّار کجاست؟ ابن تبّهان کجاست؟ خزیمه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظائرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند، و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حدّ شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایتکاران روزگار همچون معاویه بردند.

عمّار از بزرگان اصحاب رسول الله و أميرالمؤمنين عليهما الصلوة و السلام بود، و از كبار فقهاء و زهاد و اهل بصيرت و ولايت و ضميرى روشن و قلبى تابناک؛ رسول الله درباره او فرموده‌اند:

عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ؛ عَمَّارٌ جَلْدَةٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَنْفِي، تَقْتُلُهُ
الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ.^۱

و از «صحيح بخارى»^۲ نقل است که در وقت ساختن مسجد پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم عمّار دو برابر ديگران سنگ حمل مى نمود، يکى از براى خود و يکى از براى رسول الله؛ آن حضرت گرد از سر و روى عمّار مى سترد و مى فرمود:

وَيَحِ عَمَّارًا! تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ.^۳

و نيز رسول الله درباره او فرمود:

↳ در اين حال دست خود را به محاسن مبارکش زد، و گريه طولانى نمود؛ و پس از آن فرمود: آه! بر آن برادران در گذشته من که قرآن را تلاوت کردند، و آن را استوار و محکم داشتند. و در واجبات تدبّر کردند، و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند، و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند. و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پيروي کردند!]

۱- على ما فى منتهى الآمال، ج ۱، ص ۹۲؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵: عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، وَ الْغَدِيرُ، ج ۹، ص ۲۵۹: إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ. [عمّار با حق است، و حق با عمّار است هر جا که عمّار بوده باشد. عمّار پوست نازک در ميان چشم و بينى من است (که با پاره شدن آن پوست چشم نابينا مى گردد) عمّار را گروه ستمگر مى کشند.]

۲- على ما فى منتهى الآمال، ج ۱، ص ۹۲؛ صحيح بخارى، ج ۳، ص ۲۰۷ با اندکى اختلاف، مسند احمد، ج ۳، ص ۹۱.

۳- [اى دريغا بر عمّار! که او را طائفه ستمکار مى کشند. او ايشان را به سوي بهشت مى خواند و آنها وى را به سوي آتش.]

أَبْشِرْ يَا أبا الْيَقْظَانَ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَانَتِهِ وَ مِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ
وَلَايَتِهِ وَ مِنْ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ؛ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا
ضِيَاحٌ مِنَ اللَّبَنِ^۲.

عثمان^۴ در زمان خود او را به اندازه‌ای زد که غش کرد، و امر کرد
غلامهای خود را که دست و پای او را بستند و با پای چکمه دار بر مذاکیر او زد
تا مرض فتق پیدا کرد، و یک دنده از استخوانهای او شکست؛ درحالتی که: رَوَى
الْمُخَالِفُونَ فِي فَضْلِ عَمَّارَ مَا رَوَوْا، وَ أَنَّهُ مَلِيٌّ إِيمَانًا حَتَّى أَمْخَصَ قَدَمَيْهِ، وَ أَنَّ مَنْ

۱- شیری که با آب مخلوط شده است.

۲- *سُفِينَةُ الْبَحَارِ*، ج ۲، ص ۲۷۶؛ *بَحَارُ الْأَنْوَارِ*، ج ۲۲، ص ۳۳۴: [ای ابویقظان! بشارت باد
ترا! چون تو برادر علی علیه السلام می‌باشی در دیانتش، و از افضل اهل ولایت او هستی،
و از کشته‌شدگان در راه محبت او هستی! تو را گروه ظالم می‌کشند. و آخرین غذائی که در
وقت شهادت از دنیا نصیب داری، شیری است که با آب مخلوط شده است!]

۳- فی *يُنَايِعُ الْمَوَدَّةَ*، طبع اسلامبول، ص ۱۲۸؛ و ج ۱، ص ۳۸۵، طبع دار الاسوة، و فی
الْمَشْكَاةَ عن أبي قتادة: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال لعَمَّارَ بن ياسر حين يحفر
الخدق فجعل يمسح رأسه و يقول: بؤس ابن سميّة تقتلك الفتنّة الباغية! رواه مسلم ايضاً. روى مسلم
عن أمّ سلمة أمّ المؤمنين: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال لعَمَّارَ: تقتلك الفتنّة الباغية! و
سپس گوید: و فی «سنن الترمذی» عن أبي هريرة قال، قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:
ابشر عَمَّاراً! تقتلك الفتنّة الباغية. و فی الباب عن أمّ سلمة و عبدالله عمرو بن العاص و أبي اليسر و
حُدَيْفَةَ: هذا حديث حسن صحيح. و فی «الاصابة» فی ترجمة عَمَّارَ: و قد تواترت الأحاديث عن
النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم: ان عَمَّاراً تقتله الفتنّة الباغية. و اجمعوا على انه قد قتل بصفيين و
كان مع عليّ سنة سبع و ثلاثين في ربيع الاول، و له ثلاث و تسعون سنة.

ابن كثير دمشقی در *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۲۶۳، ضمن بیان و شرح ساختن مسجد رسول الله را
در مدینه، از زحمات عمّار و اخبارات آن حضرت راجع به تقتلك الفتنّة الباغية نقل می‌کند.

۴- *سُفِينَةُ الْبَحَارِ*، ج ۲، ص ۲۷۶؛ و *الامامة و السياسة*، ج ۱، ص ۲۳.

عَادَاهُ عَادَاهُ اللَّهُ، وَ أَنْ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَ أَنْ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْهِ.^۱

در واقعه صفین شهید شد و می گفت در آن معرکه:

وَاللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يُبَلِّغُونَا سَعَفَاتٍ^۲ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَا عَلَيَّ حَقٌّ وَ أَنَّهُمْ عَلَيَّ بَاطِلٌ!

در معرکه صفین خراجِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي فِي الْقِتَالِ؟ قَالَ: مَهْلًا رَحِمَكَ اللَّهُ! فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ أَعَادَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِهِ، فَأَعَادَهُ ثَالِثًا فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَنَظَرَ إِلَيْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّهُ الْيَوْمَ أَلْدَى وَصَفَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ] عَنْ بَغْلَتِهِ وَ عَانَقَ عَمَّارًا وَ وَدَّعَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْيَقْطَانَ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ نَبِيِّكَ خَيْرًا فَنِعْمَ الْأَخُ كُنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ كُنْتُ! ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَى عَمَّارٌ ثُمَّ بَرَزَ إِلَى الْقِتَالِ.^۳

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۶: [درحالیکه مخالفین ما و عامه در کتب خود به قدری از فضائل عمار از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که شگفت آور است: گفته اند که درباره او رسول خدا فرمود: و حقا که سراپای عمار تا دو انگشت شصت پاهایش از ایمان سرشار است. و کسی که با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می کند؛ و کسی که عمار را مبعوض بدارد، خداوند او را مبعوض داشته است. و بهشت اشتیاق به عمار دارد.]

۲- و فی مجمع البحرین: السَعَفَاتُ جَمْعُ سَعْفَةٍ بِالتَّحْرِيكِ: جَرِيدَةُ النَّخْلِ مَادَامَتْ بِالْحَوْضِ، فَانْزَالُ عِنَا قَبْلَ جَرِيدَةٍ. وَ قِيلَ إِذَا بَيَّسَتْ سَمِيَّتْ سَعْفَةٌ وَ الرُّطْبَةُ شَطْبَةٌ. قَالَ بَعْضُ الشَّارِحِينَ: خَصَّ هِجْرَهُ لِبَعْدِ الْمَسَافَةِ وَ لِكَثْرَةِ التَّخْيِيلِ بِهَا. أَقُولُ هِجْرٌ بِمَعْنَى الْمَدِينَةِ، وَ أَشْهَرُ مَا يُضَافُ إِلَيْهِ هُوَ هِجْرُ الْبَحْرَيْنِ.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۶: [عمار در واقعه صفین شهید شد، و در آن معرکه می گفت: سوگند به خدا اگر سپاهیان معاویه ما را با شمشیرهایشان بزنند، و بر ما غالب شوند بطوری که ما را عقب زنند تا از این زمین صفین به نخلستانهای مدینه برسیم، ما یقین داریم که: ما بر حقیق و آنان بر باطل.

در معرکه صفین، عمار بن یاسر به نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا! آیا

و در آن حال نود و چهار سال از عمرش می‌گذشت؛ پس از مبارزه و جنگی که بین او و دشمن درگرفت ابو عادیه نیزه‌ای به پهلویش زد و عمّار بیفتاد. در رجال کَشّی وارد است عن ابي البختري، قال:

أَتَى عَمَّارٌ يَوْمَئِذٍ بَلْبِنٍ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: آخِرُ شَرَابٍ تَشْرَبُهُ مِنَ الدُّنْيَا مَذْقَةٌ^۱ مِنْ لَبَنٍ حَتَّى تَمُوتَ^۲.

و ابن جری السَّكْسَكِي برجست و رأس مبارکش را برید. پس این دو نفر نزد معاویه آمده و هر کدام افتخاراً قتل عمّار را به خود نسبت می‌داد. عمرو بن عاص لعین گفت:

﴿ تو به من اذن می‌دهی در جنگ کردن؟! حضرت فرمود: قدری صبر کن، خدایت رحمت کند!﴾

ساعتی گذشت، عمّار به نزد حضرت آمد و آن عبارت را تکرار کرد. حضرت هم همان جواب را اعاده فرمود.

برای بار سوّم عمّار تقاضای جنگ نمود. امیرالمؤمنین علیه السّلام گریست. عمّار به او نظری نمود و گفت: ای امیرالمؤمنین! امروز روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم برای من توصیف کرده است!

امیرالمؤمنین علیه السّلام از قاطر خود پیاده شد و عمّار را در آغوش مهر خود فشرد، و با او وداع کرد. و پس از آن گفت: ای ابویقظان! خداوند از طرف خودش و از طرف پیغمبرت، ترا جزای خیر دهد! خوب برادری بودی! و خوب رفیق و همنشینی بودی! و سپس گریه کرد، و عمّار هم گریه کرد. و آنگاه به میدان رفت.

۱- المذقة: اللبن الممزوج بالماء.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱؛ به نقل از رجال کَشّی: [أبوالبختري می‌گوید: در آن روز که عمّار شهید شد، ظرف شیری را برای او آوردند، عمّار بخندید و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به من گفت: آخرین آشامیدنی که از دنیا می‌آشامی، شیری است که با آب ممزوج شده است؛ و سپس خواهی مرد.]

و الله إن يختصمان إلا في النار!^۱

أمیرالمؤمنین علیه السلام در قتل عمّار گریست.

فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ طَافَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقَتْلِ فَوَجَدَ عَمَّارًا مُلْقَى،
فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

أَيَا مَوْتٍ كَمَ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنوَةً فَلَسْتَ تُبْقَى لِي خَلِيلَ خَلِيلٍ
أَلَا أَيُّهَا الْمَوْتُ أَلَذَى لَيْسَ تَارِكِي أَرْحَنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيلٍ
أَرَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أَحَبُّهُمْ كَأَنَّكَ تَمْضِي نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ
ثُمَّ قَالَ: إنا لله و إنا إليه راجعون! إن امرء لم يدخل عليه مُصِيبَةٌ مِنْ قَتْلِ عَمَّارٍ
فَمَا هُوَ فِي الْإِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ.^{۲، ۳}

۱- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۵: [قسم به خدا این دو نفر نزاعی با هم ندارند، مگر در سبقت به آتش].

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۷، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۹ و ۲۰: [چون شب تار آسمان را پوشید، خود امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کشتگان گردش کرد؛ تا عمّار را در میان آنها یافت که بروی زمین افتاده است. در کنار او نشست، سرش را بر زانو نهاد و گریست، و این ابیات را در سوگ او انشاد کرد:

۱. ای مرگ! تا کی و تا چه اندازه این جدائی را از روی دشمنی با من می کنی؟! تو که برای من یک دوست از دوستان دوست من پیغمبر، باقی نگذاشتی!

۲. هان ای مرگی که به سوی من خواهی آمد! اینک بیا مرا راحت کن! تو که هر کدام از دوستان مرا به فنا دادی!

۳. من ترا چنان می یابم که به کسانی که دوستشان دارم اطلاع داری! گویا تو به سراغ یکایک آنها با دلالت و راهنمایی من می روی!

سپس فرمود: ما ملک طلق خدا هستیم؛ و ما به سوی او باز می گردیم. آن مردی که از کشته شدن عمّار مصیبت زده نباشد، از اسلام هیچ بهره ای ندارد. آنگاه بر عمّار نماز بجای آورد.

۳- برای اطلاع بیشتر به احوال عمّار به طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۶، مراجعه شود.

مجلس دهم:

تفسير آيه:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿١٠﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ۖ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءِثْمًا أَوْ
كُفُورًا ۗ!

در این کریمه شریفه که بر مقتضای امتنان می فرماید به رسول الله: ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم! سپس بر این امر مبتنی می نماید که: بنابراین بر حکم پروردگار خودت استوار باش، و در مقام اعمال آن پافشاری کن، و از این دسته کفار احدی را پیروی منمائی، چه گناه کار باشد یا پوشاننده حق و انکار کننده حق! و علیهذا استقامت در راه دین از لوازم معرفت به قرآن است که گنجینه جمیع معارف و خزانه تمام کمالات و معنویات است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ شَفِيعٍ أَفْضَلَ مِنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ

۱- سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۳ و ۲۴: [ما تحقیقاً و محققاً قرآن را به تدریج تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم؛ بنابراین در برابر حکم پروردگارت شکبیا باش، از هیچکدام از گناهکاران و یا کفران کنندگان این قوم پیروی و اطاعت منما!]

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، لَا نَبِيٍّ وَلَا مَلَكٍ وَلَا غَيْرِهِ.^۱

و ايضاً از حضرت رسول الله روایت است که:

إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ^۲ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ؛ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا جَلَاؤُهَا؟ فَقَالَ:

تِلَاوَةُ [قِرَاءَةُ] الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ!^۳

چون قرآن مرهم زخمهای روانی است لذا زنگار دل را پاک می‌کند و قلب را صیقل زده، آماده برای تابش انوار الهی و تجلیات سبحانی می‌نماید؛ و تمام صفات حسنه و مکارم اخلاق در قاری قرآن پدیدار می‌گردد؛ چون قرآن او را به مقام منبع انسانیت و شرف زیارت و تکلم با خدا هدایت می‌کند، و معلوم است که در آنجا هر چه هست استقامت و عفت و عبودیت و علم و حلم است.

در «کافی» با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

می‌کند که، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ لِحَامِلُ الْقُرْآنِ، وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ. ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ! تَوَاضَعْ بِهِ يَرْفَعَكَ اللَّهُ! وَ لَا تَعَزَّزْ بِهِ فَيَذَلِّكَ اللَّهُ! يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ! تَزَيَّنْ بِهِ لِلَّهِ يُزَيِّنَكَ اللَّهُ [به]؛ وَ لَا تَزَيَّنْ بِهِ لِلنَّاسِ فَيَشِينَكَ اللَّهُ بِهِ. مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ، وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱، نقلاً عن إحياء العلوم: [رسول خدا صلى الله

عليه و آله و سلم فرمود: هیچ شفیعی، روز قیامت منزله و مقامش در نزد خداوند افضل از قرآن نیست؛ خواه آن شفیع پیغمبری باشد و یا فرشته‌ای و یا غیر اینها.]

۲- تصدأ: علاه الصدء. الصدء: زنگ آهن.

۳- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱ نقلاً عن إحياء العلوم: [تحقیقاً بر روی دلها

زنگار می‌نشیند همانطور که بر روی آهن زنگار می‌نشیند. گفتند: ای رسول خدا جلا دادن آنها به چه چیز است؟! فرمود: تلاوت قرآن کردن و یاد مرگ نمودن.]

إِلَيْهِ؛ وَ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ، فَتَوَلَّاهُ^۱ لَا يَجْهَلُ مَعَ مَنْ يَجْهَلُ عَلَيْهِ، وَ لَا يَغْضَبُ فِيْمَنْ يَغْضَبُ عَلَيْهِ، وَ لَا يَحْدُ فِيْمَنْ يَحْدُ؛ وَ لَكِنَّهُ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ وَ يَغْفِرُ وَ يَحْلُمُ لِتَعْظِيمِ الْقُرْآنِ؛ وَ مَنْ أُوْتِيَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أُوْتِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوْتِيَ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ وَ حَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ.^۲

۱- نولک آن تفعل کذا: ای حَقَّک و ینبغی لک؛ و اصله من التناول.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۴: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و در آشکار دارای خشوع باشند، حاملان قرآنند. و سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و آشکار نماز را بجای آورند و روزه بگیرند، حاملان قرآنند. سپس رسول خدا با بلندترین صدای خود ندا کرد: ای حامل قرآن! به وسیله قرآن فروتنی و تواضع کن که خداوند ترا به قرآن رفعت می‌بخشد! و به وسیله قرآن عزت مفروش که خداوند تو را ذلیل می‌گرداند!

ای حامل قرآن! برای خدا خودت را به قرآن زینت ده و آراسته نما که خدا ترا به قرآن زینت می‌دهد و آراسته می‌گرداند؛ و خودت را به قرآن برای مردم زینت مده و آراسته مکن که خدا ترا به قرآن زشت و بد می‌گرداند و آلوده می‌نماید. کسی که قرآن را ختم کند، گویا در میان دو پهلوی وی نبوت جا گرفته است؛ ولیکن به او وحی نشده است.

و کسی که قرآن را جمع نماید، حَقَّش آن است که: دیگر جهالت و نادانی نکند با کسی که با او بطور نادانی و جهالت رفتار می‌نماید؛ و حَقَّش آن است که به غضب درنیاید در برابر کسی که به او غضب می‌کند؛ و حَقَّش آن است که نباید دفع کند و منع نماید کسی را که او را دفع و منع می‌نماید، ولیکن باید عفو کند و آسان بگیرد و بگذرد و اغماض نماید و از خطای طرف صرف نظر نماید و حلم و شکیبائی و بردباری پیشه سازد، به جهت تعظیم قرآن که او را بدین صفات دعوت می‌کند.

و کسی که قرآن به وی داده شود، پس گمان کند که به یک نفر از تمام مردم روی زمین چیزی افضل و اشرف از آنچه به او داده شده است عنایت گردیده است، تحقیقاً عظیم شمرده است چیزی را که خداوند حقیر شمرده است، و حقیر شمرده است چیزی را که خداوند عظیم شمرده است.]

ملاحظه می‌شود که در این حدیث شریف چه ملکات سنیّه از تخشع و صلاة و صوم و آرامش و سکون هنگام برخورد با جهال و شکستن سورت غضب و خوردن آن، و عفو و اغماض از گناهکار و حلم را برای صاحبان قرآن ذکر فرموده است! و از همه بالاتر حقیقت مقام نبوت گویا در پهلوهای او جا گرفته و به حقیقت احکام و معارف آشنا گشته است. البته این اختصاص به افرادی دارد که در مقابل عزت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار دهند، و حالت انعطاف و نرمش قلب آنها موجب پذیرش و تلقی آیات خدا شود. و اما افرادی که در مقابل قرآن عزت دارند و از علوم و کمالات خود در مقابل قرآن چیزی قائلند نصیب آنها از قرآن چیزی نبوده، و قرآن و خدا آنها را قبیح قرار خواهند داد؛ زیرا معلومست که مراد از ذلت در مقابل قرآن ذلت ظاهری که عبارت از بوسیدن و احترام نمودن نیست بلکه تسلیم و ذلت باطنی است، و او بواسطه تسلیم شدن نفس و ناچیز شمردن علوم و کمالات خود را در مقابل عظمت و کمال قرآن پیدا می‌شود. لذا در روایتی است که: افرادی که به مرحله ایمان هم فرضاً اگر برسند ولی از علوم قرآن بی‌خبر باشند منافع آنها اندک است.

در «کافی» با إسناد خود روایت می‌کند از أبان بن تغلب عن أبي عبدالله

عليه السلام، قال:

النَّاسُ أَرْبَعَةٌ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! و ما هم؟ فقال: رَجُلٌ أُوتِيَ الْإِيمَانَ و لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ، و رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ و لَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ، و رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ و أُوتِيَ الْإِيمَانَ، و رَجُلٌ لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ و لا الْإِيمَانَ. قال: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَسَرُّ لِي حَالَهُمْ. فقال: أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْإِيمَانَ و لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ طَعْمُهَا حُلْوٌ و لا رِيحَ لَهَا. و أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ و لَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأَسْرِ رِيحُهَا طَيِّبٌ و طَعْمُهَا مُرٌّ. و أَمَّا مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ و الْإِيمَانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ

الْأُتْرُجَّةُ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَ أَمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ وَ لَا الْقُرْآنَ،
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ وَ لَا رِيحَ لَهَا.^۲

از این روایت استفاده می‌شود که شخص عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش و عارف بر طرق سیر و سلوک و راههای وصول به خدا و موانع و سدهای این راه و طریق رفع موانع و وصول به مقصود است؛ و این همان خصوصیتی است که امام علیه السلام او را تعبیر به بوی خوش می‌فرماید. به خلاف شخصی که بواسطه عمل و دستگیری از امام و ولی به مرحله ایمان رسیده و جانش شیرین شده است، ولی چون از راه سیر و سلوک و طریق وصول و رفع موانع و خاطرات شیطانی و الهامات ربانی و راه تمییز بین نفخه الهی و نزع ابلیس اطلاع ندارد لذا فائده‌ای نمی‌تواند برساند و راهبر جمعیتی بسوی خدا نمی‌تواند بشود؛ خلاصه وجود او لازم است و متعدی نیست، هرچه خوبست برای خود اوست و تراوشی به غیر نمی‌تواند بنماید. چون قرآن کتاب نفس بشر

۱- اترجه: ترنج

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۴: [مردم چهار دسته هستند. گفتم: فدایت شوم، آنها کیستند؟ حضرت فرمود: مردی که به او ایمان داده شده ولی قرآن داده نشده است، و مردی که به او قرآن داده شده و ایمان داده نشده است، و مردی که به او قرآن و ایمان هر دو داده شده است، و مردی که به او نه ایمان و نه قرآن هیچ یک داده نشده است.

من گفتم: فدایت شوم، حال این دسته‌ها را برای من بیان کن! حضرت فرمود: اما آن کس که به وی ایمان داده شده و قرآن داده نشده است مثل او مثل خرما است که مزه‌اش شیرین است و بو ندارد؛ و اما آن کس که به وی قرآن داده شده و ایمان داده نشده است مثل مورد است که بویش خوب است و مزه‌اش تلخ است؛ و اما آن کس که به وی ایمان و قرآن داده شده است مثل ترنج است که بویش خوب و مزه‌اش خوب است. و اما آن کس که به وی ایمان و قرآن داده نشده است مثل حنظل و هندوانه ابوجهل است که مزه‌اش تلخ است و بو هم ندارد.]

را ورق می‌زند و غرائز و صفات او را کاملاً بررسی می‌نماید و مهلکات و منجیات او را خوب می‌فهمد و از لشکریان و جنود نفس اماره و ابلیس و طریق مغلوب کردن آنها و تقویت غرائز رحمانی و سرمایه‌های خدادادی کاملاً مطلع است، و اصولاً کتاب تعلیم و تربیت و نجات دهنده از سهم بهیمیت بسوی ذروهٔ اعلای مقام قرب و انسانیّت است، لذا عارف به قرآن یک نحو مزایای تربیتی دارد که در غیر آن نیست؛ و لذا خدای علیّ اعلیّ چون می‌خواهد تمام افراد بشر را دارای خصوصیت عرفانی و مقامات روحی و تربیتی کند امر به قرائت قرآن و تدبّر و تفکر در آیات الهی نموده است.

عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

أَفْضَلُ عِبَادَةٍ أُمَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ.^۱

و قال أيضاً صَلَّى الله عليه و آله:

خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ.^۲

در کتاب «کافی» با اسناد خود نقل می‌کند از فضیل بن یسار از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

مَا يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمْ الْمَشْغُولَ فِي سُوقِهِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، أَنْ لَا يَنَامَ حَتَّى

يَقْرَأَ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ فَتُكْتَبَ لَهُ مَكَانَ كُلِّ آيَةٍ يَقْرُؤُهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ يُمَحَى

عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ؟!^۳

۱- علی ما فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، نقلاً عن الغزالی بروایة العامّة: [با فضیلت‌ترین

عبادت امت من، قرائت قرآن است.]

۲- همان مصدر: [بهترین فرد از افراد شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد، و به دیگران یاد

بدهد.]

۳- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱: [چرا تاجران شما که در بازارشان مشغول کار هستند؛ چون به

خانهٔ خودشان برمی‌گردند، قبل از خوابیدن یک سوره از قرآن را نمی‌خوانند تا به عوض ⇨

و در «کافی» نقل می‌کند از عبدالله بن فضل نوفلی رَفَعَهُ، قال:

مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ عَلَيَّ وَجَعَ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ.^۱

و از معاویه بن عمّار عن اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام، قال:

لَوْ قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَيَّ مِائَتَ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ، مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا.^۲

و از جابر، قال:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ، لَمْ يَمُتْ

حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ، وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جَوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۳

قرآن روح را لطیف و حال را خوش و هم و غم را از انسان می‌زداید و در

مکان امن و افق امان انسان را می‌برد.

در کتاب «کافی» با اسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت می‌کند، قال:

قُلْتُ: إِنْ قَوْمًا إِذَا ذَكَرُوا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ، صَعِقَ أَحَدُهُمْ حَتَّى يُرَى أَنَّ

أَحَدَهُمْ لَوْ قُطِعَتْ يَدَاهُ أَوْ رِجْلَاهُ لَمْ يَشْعُرْ بِذَلِكَ؛ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ذَاكَ مِنَ

الشَّيْطَانِ، مَا بِهَذَا نَعْتُوا! إِنَّمَا هُوَ اللَّيْنُ وَالرَّقَّةُ وَالذَّمَعَةُ وَالْوَجَلُ.^۴

↳ هر آیه‌ای که بخوانند، در نامه عملشان ده حسنه نوشته شود و ده سیئه پاک شود!؟]

۱- همان مصدر، ص ۶۲۳: [من سورة مبارکه حمد را برای هیچ دردی هفتاد بار نخواندم، مگر آنکه آن درد آرام گرفت].

۲- همان مصدر: [اگر سورة حمد را بر مرده‌ای خواندی به مقدار هفتاد بار، و پس از آن روح به کالبدش برگشت، عجب نیست].

۳- همان مصدر، ص ۶۲۰: [کسی که قبل از خوابیدنش تمام سوره‌های مسبّحات را بخواند، نمی‌میرد مگر آنکه قائم آل محمد را ادراک می‌کند؛ و اگر بمیرد، در جوار محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود].

أقول: مراد از مسبّحات، پنج سوره است که ابتدای آن با سَبَّحَ و یا يَسْبِحُ شروع می‌شود.

۴- همان مصدر، ص ۶۱۶: [جمعی هستند که چون خودشان از قرآن چیزی را بگویند یا ↳

یعنی صفات قاریان قرآن را خدا در قرآن به صعقة توصیف نموده است، و اگر چنین حالی بر آنها رخ دهد ناشی از قصور ظرفیت و عدم تحمل آنهاست. خدا در قرآن آنها را به اشک چشم و خشیت الهی و رقت و نرمی دل توصیف نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: **أَوْ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ**،^۱ و در سوره حج (۲۲) آیه ۳۴ می‌فرماید: **أَوْ بَشِيرِ الْمُحْشَبِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ**،^۲ و در (سوره زمر ۳۹) آیه ۲۳ می‌فرماید: **اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ**،^۳

↳ برای آنان گفته شود، مدهوش روی زمین می‌افتند بطوری که اگر فرضاً دو دستشان و یا دو پایشان را قطع کنند ادراک نمی‌کنند؟!]

حضرت فرمود: سبحان الله! این حال از شیطان است؛ مؤمنین در وقت خواندن قرآن و یا شنیدن آن، در کتاب خداوند متعال، بدین صفات توصیف نشده‌اند! بلکه قرآن موجب نرمی و رقت دل، و اشک، و ترس می‌گردد.].

۱- سوره المائدة (۵) آیه ۸۳: [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسسین و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطه آنچه را که از حق شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود.].

۲- [و ای پیغمبر ما! بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دل‌هایشان به هراس افتد.].

۳- [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است. بواسطه آن، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می‌شود و به تکان و لرزه می‌افتد؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می‌گیرد و نرم و ملایم می‌شود.].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» از زمره صفات متقین

می فرماید:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَ تَرْتِيلاً، يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ
يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ، رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ
نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيَبَهُمْ، وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا
إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ!^۱

و یقین آنها به سرحدی می رسد که:

فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمُ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا
مُعَذَّبُونَ.^۲

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۶۱: [اما چون شب شود بر پاخاسته، گامهای خود را منظم و مرتب پهلوی هم بطور صف، رو به قبله ایستاده و مشغول تلاوت اجزاء قرآن می شوند؛ با حال ترتیل و تأمل و تأنی و رسیدگی به حفظ وقوف و اداء حروف، و از آن، رسیدن به معنی و محتوی و مفهوم و مراد؛ نه با حال شتاب و عجله که تند تند بخوانند؛ نه از ظاهر، نه از باطن آن کامیاب نشوند. با خواندن قرآن، جانهای خود را به تفکر و حزن و اندوه درمی آورند. و با قرآن دواهای دردهای مختلفی و پنهان خود را در اثر هیجان قلبی و بر انگیزختگی نفسی و روحی بدست می آورند. و با بکاء، و ندامت، و حسرت، و شوق، و ذوق، و وله، و عشق، و تیمان؛ غبارها و آلودگیهای روان و اندیشه را کنار زده، از مطالعه حاق نفس به معالجه آن می پردازند. چون به آیه ای برسند که در آن تشویق و ترغیب و رحمت و بشارت و رضوان و بهشت باشد، از روی میل و خواست حتمی بدان اعتماد کنند، و نفوسشان برای وصول بدین مقامات سر برآورد و نظاره کند؛ گویا اینها همه در برابر مرأی و منظر دیدگان آنهاست. و چون به آیه ای برسند که در آن تخویف و تهدید و بیم و نعمت و وعید و عذاب و دوزخ باشد، با ته گوشهای دلشان بدان گوش فرا دهند؛ و چنین می دانند که: صدای زفیر و شهیق جهنم (که صدای بدوی و صدای نهائی آن است، همچون نعیق حمار در بدو و انتهای نعره اش) در بیخ و بن گوشهایشان است.]

۲- همان مصدر: [حال ایشان با بهشت، به مانند حال کسی است که بهشت را دیده باشد <

در کتاب «کافی» عن اسحاق بن عمّار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام

يقول:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ [الصُّبْحِ] فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ؛ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا! فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ^۱ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ، وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [لِأَصْحَابِهِ]: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ! فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزِقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ! فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ^۲.

⇐ بنابراین آنان در این بهشت متنعم هستند. و حال ایشان با آتش دوزخ، به مانند حال کسی است که آتش دوزخ را دیده باشد. بنابراین آنان در این دوزخ معذبند.

۱- عَزَفْتُ نَفْسُهُ عَنِ الشَّيْءِ: زهدت فيه؛ وَغَزَفَ نَفْسَهُ عَنِ كَذَا: منعها عنه.

۲- سَفِينَةُ الْبَحَارِ، ج ۲، ص ۷۳۳؛ به نقل از الكافی، ج ۲، ص ۵۳: [از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز را با مردم بجای آورد. و نظرش افتاد به جوانی که نشسته بود، و چرت و پینکی وی را گرفته، سرش را به پائین می آورد؛ رنگش زرد و جسمش نحیف و لاغر و چشمانش در سرش فرو رفته بود.]

⇐

و در بعضی از روایات این جوان را زید می‌دانند؛ و ملا محمد بلخی در کتاب^۱ خود فرماید:

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف أصبحت ای رفیق با صفا
گفت عبداً مومنأً باز اوش گفت کو نشان از باغ و ایمان گر شکفت
تا آنجا که می‌رسد و می‌گوید:

↳ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: ای فلان! حالت چطور است؟!

پاسخ داد: حالم اینطور است ای رسول خدا، که در حال یقین می‌باشم!
رسول خدا از جوابش به شگفت آمد، و به او گفت: هر یقینی حقیقتی دارد؛ حقیقت یقین تو چیست؟!

جوان گفت: یقین من است ای رسول خدا که مرا به حزن و اندوه فکنده است، و خواب شب را از چشمم ربوده، و روزهای گرم را در حال روزه و عبادت بر من آورده است، بطوری که نفس من از دنیا و آنچه در دنیا است، بیرون رفته و پهلو تهی نموده و برکنار نشسته است. و گویا من نگاهم به عرش پروردگارم افتاده است که برای حساب خلائق برپا شده و خلائق برای حساب محشور گردیده‌اند، و من هم در میان آنها هستم!
و گویا می‌بینم اهل بهشت را که در آن متنعم می‌باشند، و با یکدیگر به رفت و آمد و سخن مشغولند، و بر روی نیمکت‌ها تکیه داده‌اند. و گویا من می‌بینم اهل آتش را که در میان آن معذب می‌باشند، و صیحه و فریاد می‌زنند. و گویا من می‌شنوم صدای شعله‌ور شدن و بالا گرفتن آتش را که در گوشه‌های من دوران دارد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان روشن گردانیده است. و سپس به آن جوان گفت: بر این حالی که داری پایدار باش!
جوان گفت: ای رسول خدا! از خدا برای من بخواه که شهادت همراه تو را روزی من کند!
رسول خدا برای او دعا کرد. خیلی طول نکشید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از غزواتش، برای جنگ بیرون رفت، و بعد از نه نفر که به شهادت رسیدند، او شربت شهادت نوشید؛ و او دهمین نفر از ایشان بود.]

۱- در اواخر جلد اول، طبع میرخانی، ص ۹۲.

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم یا فروبندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس
آری اینها مردمانی بودند که با خدا تکلم می کردند! آیات قرآن چون کلام
خداست در روح آنها می نشست و آنها با خود گفتگو داشتند و از باطن و ضمیر،
هزاران راز و نیاز و مناجات.

در «کافی» روایت است از حفص از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
إلی أن قال حفص:

فَإِذَا قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا.^۱

و در کتاب «محجة البيضاء» روایت کرده است از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که:

إِذَا مَرَّ بِإِتْيَابِ النَّاسِ، إِبْتِأَيْهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا، قَالَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا! وَإِذَا خَتَمَ سُورَةَ
الشَّمْسِ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ! وَإِذَا قَرَأَ ءَالَلهُ خَيْرًا أَمَا يُشْرِكُونَ؟^۲
قَالَ: اللهُ خَيْرٌ، اللهُ أَكْبَرُ! وَإِذَا قَرَأَ ائِثْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؟^۳ قَالَ: كَذِبَ
العَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ إِذَا قَرَأَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي
الْمُلْكِ، الْآيَةِ،^۴ كَبَّرَ ثَلَاثًا؛ وَ إِذَا فَرَّغَ مِنَ الْإِخْلَاصِ قَالَ: كَذَلِكَ اللهُ رَبِّي!

و رَوَى عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى اَفَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ^۵: اللهُ رَبَّنَا! وَ عِنْدَ قَوْلِهِ اَلْأَيْسَ
ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ تُحْيِيَ الْمَوْتَى؟^۶ سُبْحَانَكَ بَلَى! وَ عِنْدَ قَوْلِهِ ءَاَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ

۱- الكافي، ج ۲، ص ۶۰۶: [که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد.]

۲- سوره النمل (۲۷) ذیل آیه ۵۹.

۳- سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۱.

۴- سوره الإسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۱۱۱.

۵- سوره ملک (۶۷) ذیل آیه ۳۰.

۶- سوره القيامة (۷۵) آیه ۴۰: [آیا چنین پروردگار قدرتمندی نمی تواند مردگان را زنده کند ⇐

نَحْنُ الْخَالِقُونَ^۱! بَلْ أَنْتَ اللَّهُ الْخَالِقُ! وَ عِنْدَ أُمِّ حَنْ زَرَعُونَ^۲: بَلْ أَنْتَ اللَّهُ
 الزَّارِعُ! وَ عِنْدَ أُمِّ حَنْ الْمُنْشِئُونَ^۳: بَلْ أَنْتَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ! وَ عِنْدَ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ
 أَفَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ^۴: لَا بَشِيءٍ مِّنْ آيَاتِكَ رَبُّ أَكْذَبُ! إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ^۵.

↳ و آنها را به جزای کردار و رفتارشان برساند؟]

۱- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۵۹.

۲- سوره الواقعة (۵۶) ذیل آیه ۶۴.

۳- سوره الواقعة (۵۶) ذیل آیه ۷۲.

۴- [وقتی که حضرت به این کلمه «ای مردم» یا «ای کسانی که ایمان آوردید» می‌رسیدند عرض می‌کردند: لَبَّيْكَ اَيُّ پروردگار ما. و هنگامی که سوره والشَّمْس را تمام می‌کردند می‌فرمودند: خدا و رسولش راست گفتند. و هنگامی که می‌خواند: آیا خدا بهتر است یا آنچه را که شریک او قرار داده‌اند می‌فرمود: خدا بهتر است، خدا بزرگتر است. و وقتی که می‌خواند: پس آن کسانی که کافر شدند به خدایشان از مسیر حق عدول نمودند، می‌فرمود: دروغ گفتند آن کسانی که از خدا روی برگرداندند. و وقتی که می‌خواند: حمد مختص خدائی است که فرزندی برنگزید و برای او شریک در سلطنت نمی‌باشد، سه بار تکبیر می‌گفتند. و وقتی که از سوره اَقْلٌ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فارغ می‌شدند، می‌فرمودند: این چنین است پروردگار من.

و روایت شده است که وقتی به کلام الهی می‌رسیدند: چه کسی آب خوشگوار برای شما مهیا می‌سازد؟ می‌فرمودند: خدا که پروردگار ماست. و چون به کلام الهی می‌رسیدند: آیا خدا قادر نیست که مردگان را دوباره زنده کند؟ می‌فرمودند: منزهی ای پروردگار بلی تو می‌توانی. و وقتی به کلام خدا می‌رسیدند: آیا شما خلق می‌کنید انسان را یا ما خلق‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو خالق هستی. و چون به آیه: یا ما زراعت‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه تو ای خدا زارع و کشتکار می‌باشی. و وقتی به آیه: یا ما ایجاد کننده هستیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو مُنْشِئٌ و ایجاد کننده می‌باشی. و چون به کلام خدا می‌رسید که: پس کدام یک از بخششها و نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ عرض می‌کرد: هیچ یک از آلاء و بخششهای تو را ای پروردگار تکذیب نمی‌کنم، و همینطور موارد دیگر.

[مترجم]

قالَ الْمُحَقِّقُ الْفَيْضُ (ره): وَالظَّاهِرُ أَنْسِحَابُهُ إِلَى كُلِّ مَا يُنَاسِبُ.^۱

این قسم خواندن قرآن بسیار لذت بخش است؛ یعنی حقیقتاً تمام حجابها و پرده‌های بین مخلوق و خالق را برداشته، و مناجات بالمعنی الحقیقی صورت می‌گیرد. مانند پیرمرد روشن ضمیر حبیب بن مظاهر اَسَدی که حلیف قرآن بود و چنان نور قرآن در روح او وارد شده بود که از غیب خبر می‌داد.

مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار» فرماید:

وَ يَظْهَرُ مِنَ الرُّوَايَاتِ أَنَّهُ كَانَ مِنْ خَاصَّتِهِ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَمَلَةَ عِلْمِهِ.^۲

و روی الشیخ الکشی عن فضیل بن زبیر، قال:

مَرَّ مَيْثَمُ التَّمَارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاسْتَقْبَلَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَتْ أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا؛ ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: فَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعٍ ضَخَمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرِّزْقِ، قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَ يُقَرُّ بِطَنُهُ عَلَى الْخَشْبَةِ. فَقَالَ مَيْثَمٌ: وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ، لَهُ ضَفِيرَتَانِ، يَخْرُجُ لِنُصْرَةِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِ فَيَقْتُلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ فِي الْكُوفَةِ بَنْتِ نَبِيِّهِ فَيَقْتُلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ فِي الْكُوفَةِ؛ ثُمَّ افْتَرَقَا. فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ! قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدَ الْهَجْرِيِّ فَطَلَبَهُمَا، فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا. فَقَالُوا: افْتَرَقَا، وَ سَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَ كَذَا. فَقَالَ رُشَيْدٌ: رَحِمَ اللَّهُ مَيْثَمًا! أَنْسَى: وَ يُزَادُ فِي عَطَاءِ الْأَذَى يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِائَةً دِرْهَمًا؛ ثُمَّ أَدْبَرَ. فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ! فَقَالَ الْقَوْمُ: وَ اللَّهِ مَا ذَهَبَتْ الْآيَاتُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَا

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۸: [مرحوم فیض کاشانی فرمود: ظاهراً در هر جا که

مناسب مقام باشد، می‌شود انسان جمله‌ای موافق با آیه ذکر کند. مترجم]

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۲: [از روایات اینطور بر می‌آید که او از خواص اصحاب

أمیرالمؤمنین علیه السلام و از حاملین علم وی بود.]

مَيْثَمًا مَصْلُوبًا عَلَيَّ بَابِ دَارِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ، وَ جِيءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَ
قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ رَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا!^۱

۱- سَفِينَةُ الْبَحَارِ، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بَحَارُ الْأَنْوَارِ، ج ۴۵، ص ۹۲، به نقل از رجال کشی: [و شیخ کشی از فضیل بن زبیر روایت کرده است که: میثم تمّار که از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، بر روی اسبی سوار بود. در این حال حبیب بن مظاهر اسدی هم از طرف مقابل بدین سو می آمد. و در محلی که جمعی از بنی اسد در مجلس خود نشسته بودند به هم رسیدند. و با یکدیگر بطوری نزدیک با هم به گفتگو پرداختند که گردنهای اسبانشان به هم رسید؛ در این حال حبیب گفت: «گویا من دارم می بینم پیرمردی را که شکمش برآمده و جلوی سرش مو ندارد، و در کنار دارالرزق شغلش خریزه فروشی است؛ که وی را به جرم محبت اهل بیت پیغمبرش بر دار کوبیده اند، و بر روی چوبه دار، شکمش شکافته شده است.» میثم در پاسخش گفت: «و من می شناسم مردی سرخ چهره را که گیسوانش از دو سو بافته شده است؛ او برای یاری پسر دختر پیغمبرش خروج می کند و کشته می شود، و سرش را در محلات و کوی و برزن کوفه برای تماشای مردم می گردانند.» این بگفتند و از یکدیگر جدا شدند. اهل مجلس با هم گفتند: ما دروغگوتر از این دو مرد کسی را ندیده ایم!

هنوز اهل مجلس از جای خود برنخاسته بودند که رشید هجرى به سراغ آن دو آمد و از اهل مجلس پرسید: آن دو نفر کجا هستند؟! گفتند: از هم جدا شدند. و ما از آن دو شنیدیم که چنین و چنان می گفتند.

رشید گفت: «خدا میثم را رحمت کند؛ فراموش کرد بگوید: به آن کس که سر را در کوفه می آورد، یکصد درهم به عطای او از بیت المال که پیوسته به او می دهند، زیاد می نمایند! این بگفت و پشت کرد و بازگشت.»

آن جماعت مجلس گفتند: «سوگند به خدا این دروغگوترین آنهاست!» سپس گفتند که: «سوگند به خدا روزها و شبها سپری نشدند مگر اینکه دیدیم ما که: میثم را در خانه عمرو بن حرّیث به دار زده اند، و سر حبیب بن مظاهر را که در کربلا با حسین علیه السلام شهید شده بود به کوفه آوردند؛ و هر چه را که آن سه نفر گفتند، ما خود با دیدگانمان دیدیم!» [

حبيب بن مظاهر از جمله هفتاد نفری بود که در رکاب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شد.

و عن الشيخ أبوعمر و الكشي (ره):

وَ كَانَ حَبِيبٌ (ره) مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرَّمْحَ بِصُدُورِهِمْ وَ السُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ، وَ هُمْ يُعْرَضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَ الْأَمْوَالُ فَيَأْبُونَ، وَ يَقُولُونَ: لَا عُدْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ! ^۱ حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ؛ انتهى. ^۲

حبيب بن مظاهر روز عاشورا برخاست و می خندید؛ فقال له يزيد بن حصان الهمداني و كان يقال له سيد القراء:

يا أخي! ليس هذه ساعة ضحك! قال: فأى موضع أحق من هذا بالسُّرور؟! و الله ما هو إلا أن تميل علينا هذه الطُّغاة بسُيوفهم فنُعانق الحور العين! ^۳

۱- طَرَفَتْ عينه: تحرَّكت بالنظر.

۲- علی ما نقل عنه فی سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۱، و رواه ايضاً فی السفينة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ و فی بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۳: [أبو عمرو كشي می گوید: حبيب رحمة الله عليه از جمله هفتاد نفری بود که یاری حسین علیه السلام را نمودند، و با کوههای آهن برخورد کردند. و با سینه‌های خود به استقبال نیزه‌ها، و با چهره‌هایشان به استقبال شمشیرها شتافتند. بر ایشان امان داده شده، و اموال داده شد؛ از قبول آن امتناع نموده و گفتند: ما در نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عذری نداریم اگر حسین کشته شود و از ما چشمی باقی بماند تا نگاه کند و نظر به دنیا افکند! این بگفتند و همگی در اطراف شمع وجود او پروانه‌وار کشته شدند.]

۳- سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴؛ و فی بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۳: [يزيد بن حصين همداني که به او سيد القراء (رئيس قاريان قرآن) می گفتند: به حبيب گفت: ای برادر من! این ساعت، ساعت خنده نیست! ←

و روایت کرده أبو مخنف، قال:

لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، هَدَّ ذَلِكَ حُسَيْنًا وَ قَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أَحْتَسِبُ^۱ نَفْسِي وَ
حُمَاةَ أَصْحَابِي!^۲

و در بعضی از مقاتل است که فرمود: لَلَّهِ دَرَكٌ يَا حَبِيبُ! تو همان مردی
بودی که در هر شب یک ختم قرآن می نمودی.^۳

↳ حبيب گفت: اگر اینجا وقت خندیدن نباشد، پس کدام موضع جای خندیدن است که از
این، سزاوارتر باشد؟ سوگند به خدا هیچ فاصله‌ای نیست مگر اینکه این طاغیان با
شمشیرهایشان بر ما حمله کنند، و ما در بهشت برین دست به گردن حورالعین باشیم.
۱- أَحْتَسِبُ ولدأ له: ففقه و الحسين عليه السلام دعا می کند که: خدایا جان مرا با این
حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر! چون واو و حُمَاةَ به معنی معیت است، یعنی: گم کنم
خودم را با مرگ آنها.

۲- سَفِينَةُ الْبَحَارِ، ج ۱، ص ۲۰۳؛ کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۴۶، به نقل از
تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۷، و مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی، ج ۲، ص ۱۹، و بحار
الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷: [چون حبيب کشته شد، ارکان وجودی حسین را سست نمود، و

گفت: خدایا! جان مرا با این حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر!]

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۶۳؛ کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۴۶.

سلسله مباحث أنوار الملكوت:

نور ملكوت دعا

مجلس: اوّل

تفسير آيه:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱

«و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم، اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛ بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.»

رُؤِيَ عَنِ الْحَسَنِ: أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَ قَرِيبٌ رَبُّنَا فَنُجَابِهِ
أَمْ بَعِيدٌ فَنُنَادِيهِ؟ فَنَزَلَتْ الْآيَةُ.^۲

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶.

۲- مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۸: [امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او نجوی و به آهستگی ⇨

چون نجوی در پنهان سخن گفتن است، و ندا آشکارا و از دور تکلم کردن. خداوند قرب و بُعد مکانی ندارد، چون مکان ندارد، جمیع مکانها نسبت به او علی السویه است و او محیط بر جمیع. هیچ مکانی از او خالی نیست، بلکه احاطه او احاطه معیت است؛ چنانچه فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ و این معیت عبارت از اتصال و اقتران دو موجود نیست، بلکه عبارتست از احاطه ذاتی و صفاتی بر موجودات، بطوریکه همه قائم به او، و ذات و صفات او بر هر موجودی محیط بوده، و موجودات در مقابل او فانی و به وجود او باقی و ثابتند.

و در سوره مجادله فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲.

هیچ سه نفری با یکدیگر راز نگویند مگر آنکه خدا چهارمین آنهاست، و

← سخن گوئیم یا بعید است تا او را صدا بزنیم، در این هنگام این آیه نازل شد. مترجم]
 ۱- سوره الحديد (۵۷) آیه ۴: [و او با شماست هر جا که بوده باشید؛ و خداوند به آنچه بجا می‌آورد بصیر است.]

۲- سوره المجادلة (۵۸) آیه ۷: [آیا ندیدی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاه است؟ هیچگونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آنکه او ششمین آنهاست: و پائین تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آنکه او با آنهاست هر کجا که باشند. (سپس به آنچه مردم عمل کرده‌اند روز قیامت خبر خواهد داد، بدرستی که خداوند به هر چیزی دانا است. مترجم)]

هیچ پنج نفری با هم راز نگویند مگر آنکه خدا ششمین آنهاست، و نه کمتر از این مقدار و نه بیش از این مقدار؛ با یکدیگر سخن پنهانی نگویند مگر آنکه خدا با آنهاست هر جا بوده باشند.

معلوم است که مراد از چهارمین آنها یا ششمین آنها موجودی در ردیف و عرض آنها نیست؛ چون خدا جسم نیست بلکه معیت واقعیّه و احاطه ذاتیه و صفاتیّه بر ماهیات و قوالب ممکناتست، بطوری که این معیت ابداً موجب تعدّد نمی‌گردد؛ بلکه در عین اینکه این سه نفر یا پنج نفر نجوی دارند بدون آنکه عدد آنها زیاد شود، خداوند مجرد و بی‌صورت و بی‌کیف و بدون مکان و بسیط علی الاطلاق با حقیقت آنها معیت دارد، بطوری که اینها مظاهر آن وجود مبارک در ذات و صفات و افعال خود بوده، و آن وجود مقدّس در این مظاهر ظاهر و در این مریا مری و در این تجلیات هویدا و خود آشکارا است.

بنابراین خدا نزدیک است به هر موجودی: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾؛ بلکه چون خلقت جز ظهور او چیزی نیست، و بنابراین تمام موجودات بدو ظاهر و بدو قائمند، علیهذا خدای متعال از هر موجودی به خود آن موجود از آن موجود نزدیکتر است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ أَلْوَيْدٍ﴾.^۱ و در سوره واقعه فرماید: ﴿وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.^۲ «ما از شما به او نزدیکتریم و لکن شما نمی‌بینید.»

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند:

۱- سوره ق (۵۰) آیه ۱۶: [ما به تحقیق که انسان را آفریدیم؛ و بر تمام خاطرات و افکاری که بر او وارد می‌شود؛ و وساوسی که نفس او می‌کند و خواطری که بر ذهن او خطور می‌کند، اطلاع داریم؛ و ما از رگ گردن و رگ حیاتی او به او نزدیکتر هستیم]

۲- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۵۸.

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ! أَمْ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ! مَتَى غَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ! وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ! عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا! وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا!^۱

روی این مقدمه‌ای که ذکر شد، معلوم می‌شود دوری بندگان از خدا محجوبیت آنهاست؛ و الا چون خدا نزدیک است بندگان نیز به خدا نزدیکند. نزدیکی خدا نزدیکی إحاطی است، و نزدیکی بندگان و سایر موجودات نزدیکی مُحاطی؛ او قاهر و اینها مقهور و او خالق و اینها مخلوق و او عالم و اینها معلوم، و البته ملازمه حتمیه بین قرب محیطی او و قرب محاطی اینها است. بندگان که خدا را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند به علت پرده‌های گناه و آمال درازی است که بر قلب آنها افتاده و آنها را دور داشته است.

حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌فرماید:

إِلَهِي مَا أَقْرَبَكَ مِنِّي، وَ مَا أَبْعَدَنِي عَنْكَ! وَ مَا أَرْأَفَكَ بِي! فَمَا الَّذِي يَحْجُبُنِي عَنْكَ!^۲

۱- *إقبال الأعمال*، سید بن طاووس، ص ۳۴۹ طبع سنگی؛ *بحار الأنوار*، ج ۶۴، ص ۱۴۲؛ برای اطلاع از سند این دعای شریف به کتاب *الله شناسی*، ج ۱، از ص ۲۴۷ الی ۲۷۳ مراجعه شود. [چگونه راه شناسائی وجودت امکان پذیر می‌باشد بواسطه استدلال و برهان با وجودهای امکانیه حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا بتوانند آنها تو را نشان دهنده و ظاهر کننده باشند؟! کی غائب شده‌ای تا آنکه محتاج گردی به دلیل و رهبری که به سوی تو راهنمایی بنماید؟! و کی دور گردیده‌ای تا آنکه آثار و مصنوعات، رساننده و واصل کننده به ذات تو باشند؟! کور است دیده‌ای که تو را بر خود شاهد و مراقب نمی‌نگرد! و زیانبار است معامله دست بنده‌ای که تو برای وی از محبت و مودت نصیب و مقداری مقرر نفرموده‌ای!]

۲- *تفسیر الصافی*، ج ۱، ص ۲۲۳: [بار خداوند! چقدر موجبات نزدیکی تو به من بسیار ⇨

و این معنی واضحست که ممکن است موجودی حَقّاً به انسان نزدیک باشد، ولی چون انسان ادراک به او ندارد گوئی دور است از او؛ مانند آنکه کسی محبوی داشته باشد و آن محبوب در نزد او نشسته باشد ولی به علت نابینائی چشم نتواند او را ببیند و بواسطه کُری گوش نتواند سخن او را بشنود. بنابراین چون خدا نزدیک است و محجوبیت از ناحیه بنده است نه از ناحیه خدا، بلکه او را حجابی نیست و بر هر موجود بصیر و خبیر است، لذا دعای دعا کننده را می شنود و او را پاسخ می گوید. بندگان باید همه بسوی او روند و از او تقاضا کنند، چون استجابت و اجابت به معنی واحد است. ﴿فَلَيْسَتْ جَبِيئاً لِي﴾ یعنی سؤال مرا به امر به طاعات و نهی از منکرات، و سؤال مرا به امر به دعا اجابت کنند، و بنابراین اجابت آن، که عبارت است از نفس دعا بجای آورند، و بدانند و ایمان آورند که خدا برآورنده حاجاتست و یار و معین و شفیع در جمیع امور.

در «کافی» از ابن قداح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أحبُّ الأعمالِ إلى الله عزَّوجلَّ في الأرضِ الدعاءُ،
وأفضلُ العبادةِ العَفافُ. قال: و كان أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً دَعَاءاً^۱.

⇐ می باشد؛ و چقدر زشتیها و غفلتها مرا از تو به دور افکنده است! (قرب تو به من، با اصل وجود و ذات اقدس تو و قدرت و علم و مشیت و اراده و سیطره و هیمنه تست که به وصف ناید؛ و بعد من از تو، بواسطه ظلمت ماهیت امکان و فاصله عظیم میان عبودیت من و ربوبیت تست!) چقدر تو به من رأفت داری! پس علت محجوبیت و عدم زیارت و لقاء ذات چیست؟! (تمام مظاهر عالم کون دلیل و شاهد بر رأفت تو می باشند، بنابراین من باید تو را در تمام این مشاهد دیدار نمایم! علت پنهانی دل من از شرف قرب و کرامت و فضیلت دیدار و رؤیت کدام است؟!)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۷: [امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشایندترین عمل نزد ⇐

دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است؛ و بنابراین دعا روح دین است. بواسطه دعا بنده به حضرت قاضی الحاجات متصل شده، و جریان امور خود را از منبع فیض و سرچشمه جود طلب می‌کند؛ و بزرگترین وسیله ایست که برای نیل به مقصود مفید است. چون تمام امور مبتنی بر یک سلسله اسبابیست که منتهی به ذات مقدس ربوبی می‌گردد، و دعا درخواست از آن ذات مقدس است و کلید گشایش تمام قفلها.

در «کافی» با اسناد خود از سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث می‌کند که، قال:

قال النَّبِيُّ [رَسُولُ اللَّهِ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۱

و با همین اسناد حدیث می‌کند که، قال:

قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنِ صَدْرِ نَقِيِّ وَ قَلْبِ تَقِيٍّ، وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النِّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَأَلَى اللَّهُ الْمَفْرَعُ.^۲

و از ابن قلداح از حضرت صادق از حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام

↳ پروردگار دعا می‌باشد، و با فضیلت‌ترین عبادت عفت است. سپس امام صادق علیه السلام

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دعا می‌کرد. مترجم]

۱- همان مصدر، ص ۴۶۸: [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دعاء اسلحه

مؤمن است و ستون دین و نور آسمانها و زمین است. مترجم]

۲- همان مصدر: [امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دعا کلیدهای پیروزی و وسایل

رستگاری است، و بهترین دعا آنست که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برآید، و سبب

نجات در مناجات است، و رهائی از آتش در اخلاص عمل است، پس زمانی که نگرانی و

اضطراب شدت یافت باید بسوی خدا التجاء و پناه آورد. مترجم]

نقل می‌کند که، قال:

قالَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السَّلَام: الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تَكْثَرُ قَرَعُ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ.^۱

و در همین کتاب از حضرت صادق نقل می‌کند که، قال:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ [النَّبِيُّ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ يُدِيرُ أَرْزَاقَكُمْ؟ قالوا: بَلَى! قال: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.^۲

و در «کافی» از حضرت رضا علیه السَّلَام با إسناد خود حدیث می‌کند که:

أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ! فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قال: الدُّعَاءُ!^۳

و نیز با إسناد خود نقل می‌کند از أبوسعید بجلی، قال:

قالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذَ مِنَ السَّنَانِ.^۴

در «مجمع البیان» روی عن أبی سعید الخدری، قال: قال النبی صلی الله

علیه و آله و سلم:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَحِمٍ وَ لَا إِثْمٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ

۱- همان مصدر: [امیرالمؤمنین علیه السَّلَام فرمودند: دعاء سپر مؤمن است و هرگاه در

خانه را زیاد به صدا درآوردی در بروی تو باز خواهد شد. مترجم]

۲- همان مصدر: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا شما را راهنمایی نکنم

به اسلحه‌ای که از دشمنان محفوظ می‌دارد و روزی شما را سرازیر می‌گرداند؟ عرض کردند: بلی، فرمود: خدا را در شب و روز بخوانید. به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است.

[مترجم]

۳- همان مصدر: [امام رضا علیه السَّلَام به اصحاب می‌فرمود: بر شما باد به اسلحه انبیاء،

گفته شد: اسلحه انبیاء چیست؟ حضرت فرمود: دعاء. مترجم]

۴- همان مصدر، ص ۴۶۹: [امام صادق علیه السَّلَام فرمود: دعا از نیزه مؤثرتر است. مترجم]

بِهَا إِحْدَى خِصَالِ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ دَعْوَتُهُ، وَإِمَّا أَنْ يُؤَخَّرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ
 إِمَّا أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِذَنْ نُكْثِرُ. قَالَ: اللَّهُ أَكْثَرُ. وَ
 فِي رِوَايَةِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: اللَّهُ أَكْثَرُ وَأَطْيَبُ، ثَلَاثُ مَرَّاتٍ.^۱
 بالأخصّ اگر برادران دینی را در دعای خود شریک قرار دهد و برای آنها
 دعا کند بسیار مؤثر است.

روی الكلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه، قال:

رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ بِالْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرَ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ، مَا زَالَ مَا دَأَّ
 يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ. فَلَمَّا انصَرَفَ النَّاسُ
 قُلْتُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا رَأَيْتُ مَوْقِفًا [قَطُّ] أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِكَ؟! قَالَ: وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُ
 إِلَّا لِإِخْوَانِي! وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى [بَنَ جَعْفَرٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ
 مَن دَعَا لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ: وَ لَكَ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ مِثْلِهِ! وَ كَرِهْتُ
 أَنْ أَدْعَ مِائَةَ أَلْفِ ضِعْفٍ [مَضْمُونَةً] لِوَاحِدَةٍ لَا أُدْرِي يُسْتَجَابُ أَمْ لَا.^۲

۱- مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۹: [أبي سعيد خدري از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنید که فرمودند: هیچ مسلمانی از خدا تقاضائی ننمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الا اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می‌کند: یا اینکه درخواست او را زود برآورده می‌نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می‌نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می‌کنیم. حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می‌کند.

و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه‌تر است. مترجم]
 ۲- الکافی، ج ۴، ص ۴۶۵: [علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که در عرفات عبدالله بن جندب را دیدم در حالتی که هیچ کس دیگر را به نیکوئی آن حال ندیدم درحالیکه دستانش رو به آسمان بلند بود، اشک از چشمانش چنان سرازیر بود که به زمین می‌ریخت. وقتی که مردم به سوی مشعر حرکت کردند جلو رفتم و به او گفتم: ای ابا محمد! حالتی >

و [عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ أَوْ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كُنْتُ فِي الْمَوْقِفِ، فَلَمَّا أَفْضْتُ أَتَيْتُ [لَقَيْتُ] إِبْرَاهِيمَ بْنَ شُعَيْبٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَكَانَ مُصَابًا بِإِحْدَى عَيْنَيْهِ وَ إِذَا عَيْنُهُ الصَّحِيحَةَ حَمْرَاءُ كَأَنَّهَا عَلَقَةٌ دَمٍ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ أُصِيبَتْ بِإِحْدَى عَيْنَيْكَ وَ أَنَا وَ اللَّهُ مُشْفِقٌ عَلَى الْأُخْرَى، فَلَوْ قَصَرْتَ مِنَ الْبُكَاءِ قَلِيلًا! قَالَ: لَا وَ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا دَعَوْتُ لِنَفْسِي الْيَوْمَ دَعْوَةً. قُلْتُ: فَلِمَنْ دَعَوْتَ؟ قَالَ: دَعَوْتُ لِإِخْوَانِي؛ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ: وَ لَكَ مِثْلَاهُ! فَأَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا أَدْعُو لِإِخْوَانِي وَ الْمَلَكُ يَدْعُو لِي، لِأَنِّي فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِي لِنَفْسِي وَ لَسْتُ فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِ الْمَلَكِ [لِي].^۱

☞ داشتی که در کس دیگر این حالت را ندیدم. گفت: قسم به خدا دعا نکردم جز برای برادران ایمانی خودم؛ زیرا از امام موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمودند: کسی که پشت سر برادر مؤمنش دعاء کند از جانب عرش ندا می‌رسد: هر دعائی کردی صد هزار برابر آن از آن تو می‌باشد و من نخواستم که صد هزار اجابت را رها کنم به خاطر یک دعائی برای خود که نمی‌دانم اجابت می‌شود یا خیر. [مترجم]

۱- همان مصدر: [ابراهیم بن ابی البلاد یا عبدالله بن جندب نقل می‌کند که در عرفات بودم هنگام حرکت بسوی مشعر، خدمت ابراهیم بن شعیب آمدم و سلام کردم او که یک چشمش را از دست داده بود چشم دیگرش مانند خون از شدت گریه قرمز شده بود، پس به او گفتم: تو یک چشمت را از دست داده‌ای و من بر چشم دیگر تو نگرانم. قدری از گریه کم نما. گفت: قسم به خدا این کار را نخواهم کرد. ای ابا محمد! امروز هیچ دعائی برای خود ننمودم. گفتم: پس برای که دعا کردی؟ پاسخ داد: برای برادران ایمانی، زیرا از امام صادق علیه السلام شنیدم: کسی که برادر مؤمنش را در نهان دعاء کند خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا مانند همان دعا را برای او بکند.

و من خواستم تا با دعای برای برادرانم موجب شوم ملائکه برای من دعا کنند زیرا من نمی‌دانم دعایم برای خود مستجاب می‌شود یا خیر؛ ولی شک ندارم که دعای ملک در حق من مستجاب می‌شود. [مترجم]

بشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که: در عصر روز عرفه در عرفات خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام بودیم؛ آن حضرت از خیمه خود بیرون آمدند با کمال تذلل و خشوع با جمعی از اهل بیت خود و فرزندان و شیعیان، و در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به جانب کعبه نموده و دستها را روبروی خود بلند کردند مانند مسکینی که غذا طلب کند، و شروع کردند به دعا:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ، وَهُوَ الْجَوَادُّ الْوَاسِعُ، فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبِدَائِعِ...^۱

و دعای مفصل که دارای مضامین عجیب و بسیار عالی و ارزنده‌ایست خواندند، و مکرر می‌گفتند: یا رب! و کسانی که با آن حضرت بودند تمام گوش داده و اکتفا به آمین گفتن کرده بودند؛ پس صداهایشان به گریه بلند شد. آنگاه حضرت ادامه دادند به دعای خود بدین فقرات عالی:

إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي! إِلَهِي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهْلًا فِي جَهْلِي! إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَائِرِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَالْيَأْسِ مِنْكَ فِي بِلَاءٍ!^۲

۱- این دعا را مرحوم سید بن طاووس در *إقبال* از ص ۳۰۹، تا ص ۳۵۰، طبع سنگی (ج ۲، ص ۷۴ طبع جدید) نقل کرده است تا آخر، ولی سند آنرا ذکر نکرده است؛ ولی در حاشیه *بلد الامین* کفعمی این سند را برای این دعا از *مصباح الزائر* مرحوم سید نقل کرده است، و مرحوم کفعمی خودش این دعا را در *بلد الامین* ص ۲۵۱، نقل کرده ولی تتمه آنرا ذکر نکرده است. [ستایش مخصوص خدائی است که قضاء و مشیت او دفع نمی‌شود و عطاء او منع نمی‌گردد و مانند خلقت او خلقتی یافت نشود. هم او که اجناس خلایقش را از کتم عدم به منصه ظهور آورد ... مترجم]

۲- [بار خداوندا! من فقیر و نیازمندم در عین دارائی و توانگریم که از ناحیه تو به من عطا شده است (چرا که این دارائی و توانگری چون از سوی تست، عین فقر و نیازمندی است). ⇐

تا آخر دعا که حقیقتاً گنجینه‌ایست از نفایس اسرار و از حقائق علوم و معارف آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین؛ و صداهای آن حضرت و پیروان به گریه بلند بود تا آفتاب غروب نمود و بار کردند و به جانب مشعر الحرام روان شدند.

و امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دعا می‌کردند، و شبها در خلوات حالات عجیبی داشتند. مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» روایت می‌کند از «مزار کبیر» سید فخار او از بعضی من عاصره مسنداً عن علی بن میثم عن میثم رضی الله عنه، قال:

أسهر [أصحر] بی مولاى امیرالمؤمنین [علیه السلام] فی لیلة من اللیالی قد

↳ پس چگونه فقیر و نیازمند ثابت و مستمر نبوده باشم در عین فقر و نیازمندیم. بار خداوندا! من نادان و جاهل در عین دانائی و علمم که از ناحیه تو به من عطا گردیده است (چرا که این دانائی چون از سوی تست، عین نادانی است). پس چگونه نادان ثابت و مستمر نبوده باشم در عین نادانی و بی‌دانشیم که حالت عدم اصلی و فقدان ماهوی و نیستی ذاتی من بوده است؟!

بار خداوندا! اختلاف تدابیر تو در امر کائنات که بدون منع و توقّف و تقیید و تسکینی به کار خود مشغول است، و با سرعت در پی یکدگر در آمدن واردات و حلول مقدرات اندازه زده شده و به حدود مشخص و معین به هم پیوسته در امر آفرینش و پیدایش حوادث، جلوگیری شده‌اند از آنکه بندگان عارف و موحد و شناسای ذات اقدمت را بگذارند که به عطیه و نعمتی که به آنان مرحمت می‌کنی دلخوش و با آرامش باشند. و نیز جلوگیری شده‌اند از آنکه در بلاء و امتحان و شدت و فتنه‌ای که بر ایشان وارد می‌سازی مأیوس و نومید و دلسرد و مضطرب خاطر گردند. (چرا که بقدری ورود بلاها در عقب نعمتها و ورود نعمتها به دنبال بلاها، شدید و پی در پی مانند چرخ دولاب، پیوسته می‌گردد که آرامش در برابر نعمت و ناآرامی در برابر نعمت، فقط برای جاهلان به مقام عز ربوبیت و بی‌مایگان به اسرار حرم و حریم تو متحقق می‌گردد؛ نه برای عارفان به تو و به جلال اقدس و جمال مقدس، و اراده قاهره و مشیت بارزه جناب حضرت تو!) [

خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ وَ انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ جُعْفَى، تَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ سَبَّحَ بَسَطَ كَفَّيْهِ وَ قَالَ:
إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ، وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ! إِلَى آخِرِ الدُّعَاءِ.

ثُمَّ قَامَ وَ خَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّحْرَاءِ وَ خَطَّ لِي خَطَّةً وَ قَالَ: إِيَّاكَ أَنْ تُجَاوِزَ هَذِهِ الْخَطَّةَ! وَ مَضَى عَنِّي، وَ كَانَتْ لَيْلَةً مُدْلِهَمَةً. فَقُلْتُ: يَا نَفْسِي أَسَلِمْتَ مَوْلَاكَ وَ لَهُ أَعْدَاءٌ كَثِيرَةٌ! أَيْ عَذْرُ يَكُونُ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ؟ وَ اللَّهُ لِأَقْفُونَ أَثَرَهُ وَ لِأَعْلَمَنَ خَبْرَهُ وَ أَنْ كُنْتُ قَدْ خَالَفتُ أَمْرَهُ! وَ جَعَلْتُ أَتَّبِعُ أَثَرَهُ فَوَجَدْتُهُ [عَلَيْهِ السَّلَام] مُطْلِعًا فِي الْبَيْتِ إِلَى نِصْفِهِ يُخَاطِبُ الْبَيْتَ وَ الْبَيْتُ تُخَاطِبُهُ؛ فَحَسَّ بِي وَ التَّفَتَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: مَنْ؟ قُلْتُ: مَيْثَمُ! قَالَ: يَا مَيْثَمُ! أَلَمْ أَمُرْكَ أَنْ لَا تُجَاوِزَ الْخَطَّةَ؟ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ خَشِيتُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَعْدَاءِ فَلَمْ يَصْبِرْ لِذَلِكَ قَلْبِي! فَقَالَ: أَسَمِعْتَ مِمَّا قُلْتُ شَيْئًا؟ قُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ! فَقَالَ: يَا مَيْثَمُ!

وَ فِي الصَّدْرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ وَ أَبَدَيْتُ لَهَا سِرِّي
فَمَهْمَا تَنَبَّتِ الْأَرْضُ فَذَاكَ التَّنَبْتُ مِنْ بَدْرِي

قَالَ الْمَجْلِسِيُّ: وَ لَهَا تَنْمَةٌ أَدْكُرُهَا فِي كِتَابِ الْمَزَارِ.^۱

۱- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۷۲ طبع سنگی؛ ج ۴۰، ص ۱۹۹، طبع جدید: [و همچنین مؤلف «مزار کبیر» که سیّد فخار بن معدّ موسوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می‌باشد می‌گوید: برای من روایت کرد شریف ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره علوی ادام الله عزّه؛ و با الفاظ خود در شهر کوفه در سنه پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدش از شیخ ابی جعفر محمّد بن بابویه رضی الله عنه از حسن بن علی بیهقی از محمّد بن یحیی صولی از عون بن محمّد کندی از علی بن میثم رضی الله عنه از میثم تمار که او گفت:

شبی از شبها مولاى من أميرالمؤمنين عليه السلام مرا با خود از كوفه به خارج آن برد؛ و به

﴿ سوی صحرا می‌رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جُعیّ رسید؛ رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گزارد؛ و چون سلام داد و تسبیح گفت؛ دست‌های خود را برای دعا گشود و چنین گفت: خدای من! چگونه ترا بخوانم در حالی که معصیت تو را کرده‌ام؟ و چگونه ترا نخوانم در حالی که تو را شناخته‌ام و محبت تو در دل من جای گرفته است؟. تا آخر دعائی که خواندند.

و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال إخفات دعائی کردند؛ و سپس سجده نمودند؛ و چهره خود را به خاک می‌مالیدند؛ و صد مرتبه در آن حال العَفْوَ العَفْوَ گفتند؛ و سپس برخاستند؛ و از مسجد جعی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند و من به دنبالشان می‌رفتم.

در این حال به جائی رسیدیم که حضرت خطی بر روی زمین کشیدند؛ و فرمودند: مبادا از این خط تجاوز کنی!

من توقف کردم؛ و آن حضرت به تنهائی رهسپار شدند؛ و آن شب شب تاریک و ظلمانی بود.

من با خود گفتم: آقای خودت و مولای خودت را با وجود این دشمنان بسیاری که دارد، تنها به دست بلا سپردی چه عذری در نزد خدا خواهی داشت؟ و در نزد رسول خدا چه خواهی گفت؟ سوگند به خدا هم اینک به دنبال او روان می‌گردم؛ و از حال او جو یا می‌شوم، گرچه مستلزم مخالفت امر او شده باشد.

من به دنبال او رفتم، تا رسیدم به جائی که دیدم: آن حضرت تا نصف بدن خود را در چاهی سرازیر کرده و مشغول گفتگو با چاه است؛ او با چاه سخن می‌گفت و چاه با آن حضرت.

حضرت احساس کرد که من آمده‌ام؛ و ملتفت به من شد و فرمود: کیستی؟ عرض کردم: من می‌مهم هستم! فرمود ای می‌مهم! مگر من به تو امر نکردم که از آن خط تجاوز نمائی؟! عرض کردم: ای مولای من! من از گزند دشمنان بر تو هراسناک شدم؛ و دیگر دل من تاب و توان تحمل و شکیبائی را نیاورد!

فرمود: آیا از آنچه در اینجا گفته‌ام چیزی شنیده‌ای؟!

﴿ عرض کردم: نه؛ ای مولای من! چیزی نشنیدم. حضرت فرمود: ای می‌مهم!

میثم مقامی بسیار عالی داشته است. از امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر و غرائب و اسرار و حکم آموخته، قلب نورانی و دلی دارای یقین داشته است. در جلالت او همین قدر بس که ابن عباس با آنکه سالیان دراز جزو تلامذۀ امیرالمؤمنین بوده است، و پسر عم آن حضرت بوده، و در تفسیر استاد و خود را از راسخین در علم قلمداد می‌نموده است، و محمد بن حنفیه او را ربانی امت خوانده است، وقتی که میثم به او گفت: ای ابن عباس بنویس از حقائق قرآن که از امیرالمؤمنین آموخته‌ام تا بر تو إملاء کنم! ابن عباس إبا نکرد و قلم و کاغذ طلبید؛ میثم می‌گفت و او می‌نوشت. و عجیب آنست که امیرالمؤمنین او را از ملائکه و انبیاء برتر شمرده و جزو اشخاصی که دارای علمی بوده‌اند که لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ^۱ آورده است.

مرحوم علامۀ مجلسی در سه جای از «بحارالأنوار» روایت کرده است:

قَالَ مَيْثَمُ التَّمَارِ: بَيْنَمَا أَنَا فِي السُّوقِ إِذْ أَتَانِي أُصْبَعُ بْنُ نُبَاتَةَ، قَالَ: وَيْحَكَ يَا مَيْثَمُ! لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثًا صَعْبًا شَدِيدًا. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ حَدِيثَ أَهْلِ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. فَقَمْتُ مِنْ فَوْرَتِي

↳ در سینه من حاجت‌ها و خواهش‌هاییست که چون سینه من به جهت آنها تنگی کند و خسته شود؛ با دست خود زمین را می‌کاوم و می‌کنم و آن راز و سرّ درون خود را برای زمین ظاهر می‌کنم و بازگو می‌نمایم؛ پس هر وقتی که زمین سبز شود، و از آن دانه بروید، آن دانه از آن کشت اسراری است که من در زمین نموده‌ام!*

*- چون ترجمه این حدیث شریف از کتب دیگر مرحوم علامه رضوان الله علیه آورده شده

است لذا بدون تصرف و حذف اضافات جهت مزید استفاده قرار گرفت.

۱- [بطوری که هیچکس نمی‌تواند آن را متحمل گردد و بردارد. مگر آنکه فرشته مقرّبی باشد، و یا پیامبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به تحمل ایمان، آزمایش نموده باشد].

فَأَتَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! حَدِيثُ أَخْبَرَنِي بِهِ أَصْبَغُ عَنْكَ قَدْ ضَيَّقْتُ بِهِ ذَرْعًا. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هُوَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ بِهِ؛ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: اجْلِسْ يَا مِيثَمُ! أَوْ كُلُّ عِلْمٍ يَحْتَمِلُهُ عَالِمٌ؟ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. فَهَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ احْتَمَلُوا الْعِلْمَ؟

قَالَ: قُلْتُ: وَ إِنَّ هَذَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ! قَالَ: وَ الْآخَرَى: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ فَظَنَّ أَنْ لَا أَحَدَ أَعْلَمُ مِنْهُ؛ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ فِي خَلْقِهِ أَعْلَمَ مِنْهُ، وَ ذَلِكَ إِذْ خَافَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعُجْبَ. قَالَ: فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُرْشِدَهُ إِلَى الْعَالِمِ. قَالَ: فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَضِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَحَرَّقَ السَّفِينَةَ فَلَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ مُوسَى، وَ قَتَلَ الْغُلَامَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَ أَقَامَ الْجِدَارَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ.

وَ أَمَّا النَّبِيُّونَ: فَإِنَّ نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَخَذَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِيَدِي، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ!» فَهَلْ رَأَيْتَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ؟ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِيمَا احْتَمَلْتُمْ ذَلِكَ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عِلْمِهِ! فَحَدِّثُوا^١ عَنْ فَضْلِنَا وَ لَا حَرَجَ وَ عَن عَظِيمِ أَمْرِنَا وَ لَا إِثْمَ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَمْرِنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُخَاطِبَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ.

قَالَ الْمَجْلِسِيُّ (ره) لَعَلَّ الْمُرَادَ بِأَخْرِ الْخَبَرِ: «أَنَّ كَلِمًا رُوِيَتْ فِي فَضْلِنَا فَهِيَ دُونَ دَرَجَتِنَا لِأَنَّ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^٢

١- هذه التسمية و هي قوله: «فحدثوا عن فضلنا» الخ، تكون في ج ٢٥، ص ٣٨٣، نقلاً عن كتاب

اللبيات و لا تكون بسندين آخرين.

٢- بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢١٠؛ ج ٢٥، ص ٣٨٣، ج ٣٧، ص ٢٣٣ رواه عن بشارة المصطفى

﴿ مسنداً عن صالح بن میثم عن أبيه في ج ۱، ص ۱۳۵، و عن تفسير فرات بن ابراهيم مسنداً عن صالح بن میثم عن أبيه أيضاً في ج ۹، ص ۲۳۲، و عن كتاب اللبيات لابن شريفة الواسطي مرفوعاً عن میثم في ج ۷، ص ۲۷۳: [میثم تمّار می گوید: روزی در بازار بودم که أصبغ بن نباته آمد و گفت: چه نشسته‌ای ای میثم، امروز مسأله‌ای بسیار مهم و مشکل از أميرالمؤمنين عليه السلام شنیدم. گفتم چه بود؟ أصبغ گفت: شنیدم از آن حضرت که فرمود: مسأله و قضیة اهل بیت مشکل و غیر قابل دسترسی بشر است که فقط فرشته مقرب پروردگار یا پیامبر مرسل و یا مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان در آخرین مراتب و مراحل آن امتحان نموده است می‌توانند آنرا بپذیرند و به واقع آن وقوف پیدا کنند. میثم می‌گوید: فوراً برخاستم و به دیدن علی علیه السلام آمدم و عرض کردم: یا أميرالمؤمنين حدیثی از أصبغ راجع به مسأله ولایت اهل بیت از شما شنیدم که نتوانستم آنرا هضم نمایم. امام أميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: چه بود آن حدیث؟ پس آنچه را شنیده بودم عرض کردم، پس حضرت تبسم نمودند و فرمودند: ای میثم بنشین! آیا اینطور است که هر علمی را هر عالمی بفهمد؟ خدای متعال به ملائکه می‌فرماید: من در زمین جانشین خود را می‌آفرینم، ملائکه عرض کردند: آیا مخلوقی در زمین می‌آفرینی که فساد کند و خونریزی نماید درحالیکه ما تسبیح و حمد و تقدیس تو را می‌نمائیم؟! خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای میثم آیا ملائکه می‌توانند هر علمی را دارا باشند؟

من عرض کردم: مسأله ولایت باید بالاتر از این قضیة ملائکه باشد. حضرت فرمودند: مسأله دیگر اینکه: خداوند تورات را بر موسی بن عمران نازل کرد، پس موسی گمان کرد که او از همه خلائق اعلم می‌باشد. پس خدای متعال به او خبر داد که در میان آدمیان هست کسی که از او اعلم و داناتر می‌باشد، و این بدان جهت بود که ترسید بر موسی عجب وارد شود. پس حضرت موسی از خدا تقاضا نمود که او را بر این فرد راهنمایی کند. خداوند نیز ملاقات با خضر را نصیب او فرمود و موسی چون دید که خضر کشتی را شکست و سوراخ کرد تاب نیاورد، و زمانی که دید خضر آن نوجوان را به قتل رسانید تحمل نکرد، و هنگامی که خضر آن دیوار را اصلاح کرد نتوانست جلوی خود را بگیرد. و اعتراض نمود. و اما پیامبران: بدرستی که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم ﴿

ملاحظه می‌شود این عبارت امیرالمؤمنین که: «بشارت باد شما را چون خدا اختصاص داده است شما را به عملی که ملائکه و انبیاء و مرسلین را اختصاص نداده است، و آن تحمل امر رسول خدا و علم اوست!» بسیار واضح و روشن دلالت دارد بر جلالت قدر میثم رضوان الله علیه. میثم عجمی بود، غلام زنی از بنی‌اسد؛ امیرالمؤمنین او را خریده و آزاد کردند.

فَقَالَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّكَ تُؤَخِّدُ بَعْدِي فَتُصَلِّبُ وَ تُطَعَنُ بِحَرْبَةٍ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ ابْتَدَرَ مِنْخِرَاكَ وَ فَمَكَ دَمًا فَتُخَضَّبُ لِحَيْتِكَ فَانْتَظِرْ ذَلِكَ الْخِضَابَ، فَتُصَلِّبُ عَلَيَّ بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ عَاشِرَ عَشْرَةِ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشْبَةً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَةِ، وَ امْضِ حَتَّى أُرِيكَ النَّخْلَةَ الَّتِي تُصَلِّبُ عَلَيَّ جَذْعَهَا فَأَرَاهُ إِيَّاهَا.^۱ وَ كَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ الزُّهَادِ وَ مِمَّنْ يُبَسِّتُ عَلَيْهِم

⇐ دست مرا گرفت و فرمود: خداوندا شاهد باش هر که من مولای او و صاحب اختیار او هستم علیّ صاحب اختیار و مولای او است. ولی دیدی که مردم چه کردند و چگونه به کلام رسول خدا عمل نمودند مگر آن عدهٔ قلیل از افرادی که خداوند آنانرا از گمراهی و ضلالت محفوظ و مصون داشت، پس بشارت باد بر شما و باز بشارت باد بر شما. به تحقیق که خداوند شما را مخصوص گردانید به نعمتی که حتی ملائکه و انبیاء و مرسلین از آن نصیبی ندارند و آن تحمل نعمت ولایت است و متابعت امر رسول خدا و آگاهی و درایت بر آن به حقّ المعرفة. پس بر شما باد که فضایل ما را برای مردم بیان کنید و هیچ ضیق و نگرانی به خود راه ندهید. و عظمت امر و شأن و مقام ما را برای مردم توضیح و تفسیر و گوشزد کنید و هیچ گناه و ذنبی را مرتکب نشده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ما مأموریم که با مردم به میزان عقل و شعور آنها تکلم نمائیم.

مرحوم مجلسی می‌گوید: احتمال دارد معنی این جمله این باشد که هر چه شما از فضایل ما برای مردم بیان کنید مادون مقام و منزلت ما است. مترجم]

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۴؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۲۳: [ای میثم، پس از من تو را می‌گیرند و به دار می‌زنند. چون روز دوم شود از دو سوراخ بینی و از دهان تو خون جاری ⇐

جُلُودُهُمْ مِنَ الْعِبَادَةِ وَالزَّهَادَةِ.^۱

میثم پیوسته به نزد آن درخت می آمد و می گفت: من برای تو و تو برای من نشو و نما می کنی! و به عمرو بن حرث می گفت: با من چگونه رعایت خواهی نمود در وقتی که من همسایه تو شوم؟

در همان سالی که کشته شد و سید الشهداء از مدینه عازم مکه شدند، سفر حج نمود. در مدینه بر ام سلمه وارد شد؛ ام سلمه گفت: که هستی؟ گفت: میثم! گفت سوگند به خدا بسیار از پیغمبر ذکر خیر تو را شنیدم، و در دل شبهای تار راجع به تو سفارشهایی به علی بن ابی طالب می نمود. میثم از سید الشهداء احوالپرسی کرد، ام سلمه گفت: در بیرون مدینه به باغ خود رفته است. گفت: به او خبر بده که من سلام بر او رسانیده او را خیلی دوست دارم، و ما با یکدیگر در نزد خدای تعالی ملاقات خواهیم نمود. ام سلمه کنیزک خود را دستور داد که عطر بیاورد و محاسن او را معطر کند. میثم گفت: بزودی این محاسن درباره محبت اهل بیت به خون خضاب می گردد. با ام سلمه خداحافظی نموده، گفت: من عجله دارم؛ و سلام مرا به حسین برسان! و ما و او مأموریتی داریم که باید به دنبال آن مأموریت برویم. و در راه دید ابن عباس نشسته، گفت: بنویس از

می شود به طوری که محاسن خضاب می شود. و چون روز سوم شود حربه ای بر تو فرود آرند که با آن جانت گرفته شود، بنابراین در انتظار این ایام باش. و جایی که تو را در آنجا به دار می زنند بر در خانه عمرو بن حرث است. و تو دهمین از ده نفری هستی که به دار می زنند. و چوبه دار تو از همه کوتاه تر است و به زمین از همه آن افراد نزدیک تر می باشی. و من البته آن چوب نخلی که تو را بر شاخه آن به دار می زنند، به تو نشان می دهم. (سپس حضرت آن نخله را به وی نشان دادند و او که رحمت بی کران حق بر او باد از زهد و کسانی بود که از شدت عبادت و زهدورزی پوست بدنشان خشک گردیده است.)

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۷.

تأویلات و حقائق قرآن تا بر تو املا کنم! ابن عباس می نوشت، تا آنکه گفت:
یا ابن عباس! کَیْفَ بَکَ إِذَا رَأَيْتَنِي مَصْلُوبًا تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرِهِمْ خَشْبَةً وَ أَقْرَبَهُمْ
بِالْمَطْهَرَةِ؟ فَقَالَ [لی]: وَ تَكْهَنُ [أَيْضًا] وَ خَرَقَ الْكِتَابَ؛ فَقَالَ: مَهْ! احْفَظْ بِمَا
سَمِعْتَ مِنِّي، فَإِنَّ يَكُ مَا أَقُولُ لَكَ حَقًّا أَمْسِكْهُ، وَ إِنْ يَكُ بَاطِلًا خَرَقْتَهُ! قَالَ: هُوَ
ذَلِكَ.^۱

فرزند میثم، حمزه می گوید: چون میثم مراجعت کرد از حج، عبیدالله او را

طلبید؛

وَ صَلَبَهُ [تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرِهِمْ خَشْبَةً وَ أَقْرَبَهُمْ إِلَى الْمَطْهَرَةِ] فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ الَّذِي
جَاءَ إِلَيْهِ لِيَقْتُلَهُ، وَ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْحَرْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: [أَمَا] وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مَا
عَلِمْتُكَ إِلَّا قَوَامًا! ثُمَّ طَعَنَهُ فِي خَاصِرَتِهِ فَأَجَافَهُ^۲ فَاحْتُنَّ^۳ الدَّمُ فَمَكَثَ يَوْمَيْنِ، ثُمَّ
إِنَّهُ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ بَعْدَ الْعَصْرِ قَبَلَ الْمَغْرِبِ انْبَعَثَ مَنْخَرَاهُ دَمًا فَخُضِبَتْ لِحْيَتُهُ
بِالدِّمَاءِ.^۴

۱- [ای ابن عباس چگونه است حال تو در زمانی که مرا بر دار ببینی و من نهمین نفر از
میان داززدگان باشم و چوبه دار من از همه کوتاه تر و به محل وضو نزدیکتر باشد؟ پس ابن
عباس چنان شگفت زده شد که گفت: آیا کهنات می کنی؟ و نوشته را پاره کرد. پس میثم به
او گفت: آرام باش و آنچه را از من شنیدی بخاطر بسپار پس اگر راست بود نوشته ها را
نگه دار و اگر باطل بود آنان را پاره کن. ابن عباس می گوید: همانطور که میثم گفته بود
اتفاق افتاد. مترجم]

۲- أجاف الطعنة وبالطعنة: بلغ بها جوفه.

۳- احتفن الدم: اجتمع في الجوف من طعنة جائلة.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۳۳۱؛ این طریق تاسع
تسعه را در سفینه البحار از کشتی نقل می کند، ج ۲، ص ۵۲۴: [و میثم را بر دار کشید پس
دیدم آن مردی که قصد کشتن میثم را داشت آمد و درحالی که به آلت قتاله خود اشاره
می کرد گفت: قسم به خدا که از قبل می دانستم تو در مسیرت استوار هستی، سپس با حربه ←

عبداللہ چون او را طلید به او گفت: خدایت کجاست؟ گفت: در کمین ستمکاران، و تو یکی از آنها هستی! گفت: اُبو تراب را لعن کن! گفت: من اُبو تراب را نمی‌شناسم! گفت: علی را لعن کن! گفت: اگر نکنم چه خواهی کرد؟ گفت: تو را می‌کشم. گفت: مولایم به من خبر داده که: مرا به دار خواهی زد، و خون از دهان و بینی من خارج می‌شود، و لجام به دهان من خواهی زد! میثم در بالای دار مشغول فضایل امیرالمؤمنین و سیئات بنی‌امیّه و عواقب وخیم آنها بود که ابن زیاد دستور داد بر دهان او لجام زدند؛ رحمه الله.

☞ در تُهی‌گاه او ضربه‌ای زد که خون در شکم میثم جمع شد و دو روز زنده ماند و در روز سوم قبل از غروب از بینی او خون روان شد و محاسنش را رنگین نمود. [مترجم]

مجلس دوّم

علل عدم استجابت دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱

جهت دیگری که در این کریمه شریفه مورد نظر است آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي﴾ «اگر از من سؤال کنند»؛ و دیگر آنکه می‌فرماید: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ «من اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را اگر مرا بخواند».

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶: [و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم، اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛ بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.]

بنابراین شرط حتمی قبولی دعا خواندن خداست، و اما اگر انسان خدا را نخواند و قلب در هنگام دعا ساهی و غافل باشد، کلامی بر زبان جاری شود ولی اعتماد بر اسباب و مقتضیات و ظواهر امور بوده باشد، در این صورت در حقیقت و واقع امر درخواست از خدا نشده است؛ و معلوم است که دعا ارتباط باطن با عالم السرّ و الخفیّات است و تحریک نمودن اراده خدا بر طبق مورد دعا، و این امر ابداً به ظاهر مربوط نیست بلکه صد در صد ارتباط قلبی با خداست. اگر ظاهر با باطن در این صورت هماهنگ باشد چه بهتر، و الاً ظاهر بدون توجّه و خواست باطنی جز لقلقه لسان چیزی نیست.

رَوَى إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»؛ فَسُئِلَ: مَا لَنَا نَدْعُوهُ وَ لَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَ، وَ تَسْأَلُونَ مَا لَا تَفْهَمُونَ! فَالِاضْطِرَارُ عَيْنِ الدِّينِ؛ وَ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ مَعَ الْعَمَى عَنِ اللَّهِ مِنْ عِلْمَةِ الْخِذْلَانِ. مَنْ لَمْ يَشْهَدْ ذَلَّةَ نَفْسِهِ وَ قَلْبِهِ وَ سِرَّهُ تَحْتَ قُدْرَةِ اللَّهِ حَكَمَ عَلَى اللَّهِ بِالسُّؤَالِ وَ ظَنَّ أَنَّ سُؤَالَهُ دُعَاءٌ؛ وَ الْحُكْمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ.^۱

و از قمی حدیث می کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

إِنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، وَ إِنَّا نَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ! وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ

۱- [از امام صادق علیه السلام نقل شده است که این آیه را قرائت کردند، سپس از ایشان سؤال شد چه شده است که دعای ما اجابت نمی شود؟ حضرت فرمودند: زیرا شما درخواست می کنید از کسی که او را نمی شناسید و چیزی را طلب می کنید که نمی فهمید. پس اضطراب عین دیانت است و زیادی دعاء با جهل به خدای تعالی از نشانه های بی سعادت است. کسی که پستی و ذلت خود و قلب و سرش را در تحت قدرت خدا نبیند از خدا درخواست بی جا و بی موقع می کند و تصور می کند که این درخواست دعا می باشد و تحکم کردن بر خدا تجرّی و جسارت بر خدا تلقی می شود. مترجم]

بِعَهْدِكُمْ»؛ و اللهُ لَوْ وَفَيْتُمْ لِلَّهِ لَوْفَى [الله] لَكُمْ^۱

و همچنین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که:

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَيْأَسُ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا [مِنْ] عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.^۲

باید دانست که هیچ مؤثری در عالم وجود جز ذات واجب الوجود نیست، و تمام سلسله اسباب و مسببات منتهی به اوست. با علم و اراده او چرخ عالم به گردش می‌افتد، و با خواست او اسباب اثر می‌دهند. در تمام ممکنات من الأعلى إلى الأدنى، ابدأً ابدأً به اندازه سر سوزنی حول و قدرت و علم و حیات نیست مگر آنچه را که خدا داده است. و آنچه را که داده ملک طلق اوست؛ و فقط و فقط نسبتی با موجودات پیدا کرده است که می‌گوئیم: زید دارای علم و قدرت و حیات است؛ و با تأمل ثابت می‌گردد که این نسبت مجازی است و نسبت حقیقیه این امور به ذات لایزالی خداوند قادر و علیم و حیّ و مدرک است. قرآن مجید نه تنها از بتها نفی قدرت و علم و حیات می‌کند - و سایر

۱- [از امام صادق علیه السلام سؤال شد خدای تعالی می‌گوید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، مرا بخوانید تا اجابت کنم، درحالیکه ما او را می‌خوانیم ولی اجابت نمی‌کند. حضرت فرمودند: زیرا شما به عهد خود با خدا وفا ننموده‌اید. درحالیکه خدا می‌گوید: شما به عهد و پیمان با من وفا کنید من به عهد با شما وفا خواهم کرد. قسم به خدا اگر شما وفا می‌کردید او هم وفا می‌کرد. مترجم]

۲- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴: [از امام صادق علیه السلام روایت شده است: کسی که می‌خواهد از خدا درخواست مسأله‌ای را بنماید باید از همه خلائق ناامید شود. و امیدش منحصر در خدای تعالی باشد. اگر چنین شد خدا نیز درخواست او را اجابت خواهد کرد. مترجم]

صفتی که راجع به این سه صفت است - بلکه از جمیع ممکنات نفی علم و قدرت و حیات می‌نماید؛ چه آنها دارای عقول باشند مانند انسان و جن و ملک، یا دارای عقل نباشند مانند جمادات و نباتات: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَتُ ضُرَّهُ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۱.

بطور مطلق تمام اثرات راجع به خداست، چه فیضان رحمت باشد و چه دفع ضرر و رنج و گرفتاری؛ و فقط خدا مصدر امور است و بس! ﴿وَأَنْ أَقَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ * وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ * وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲.

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۳۸: [و ای پیامبر اگر تو از این مردم شرک پیشه بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ می‌گویند: البتّه و البتّه الله آفریده است. به ایشان بگو: شما به من بگوئید اگر خداوند نسبت به من اراده ضرری داشته باشد، آیا می‌تواند این موجودات مؤثره غیر از خدا در نزد شما، جلوی ضرر وی را بگیرند، و آن ضرر و گرفتاری را برطرف کنند؟! یا اگر خداوند نسبت به من اراده رحمتی و خیری را داشته باشد، آیا می‌تواند آنها جلوگیر فیضان رحمت و ارسال خیر او باشند؟! بگو: خدا مرا بس است. اوست تنها کفایت کننده من که باید متوکلین پیوسته بار توکل خود را بر عهده او بنهندند].

۲- سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۵ الی ۱۰۷: [و نیز به من امر شده است که وجهه دل خود را متوجه و مائل به دین اسلام گردانم. و به من امر شده است که البتّه نباید از مشرکین بوده باشی، و نباید بپرستی و بخوانی و طلب کنی از غیر خدا آنها را که نه می‌توانند به تو نفعی برسانند و نه ضرری! و اگر چنین کنی در این صورت حتماً تو از ستمگران خواهی بود! و اگر خداوند به تو ضرری برساند هیچ کس را یاری برانداختنش جز او نیست؛ و اگر

منظور از خواندن غیر خدا خصوص جمادات و اصنام نیست، و عدم نفع و عدم ضرر انحصار به آنها ندارد؛ تمام موجودات ما سوی الله مالک نفع و ضرر نیستند. در این آیه مبارکه تمسک و استمداد از جمیع موجودات را جز خدا شرک می‌داند، و آنها را در اثر با خدا شریک قرار دادن، و پیمودن این راه را ظلم و ستم و انحراف می‌داند. اگر انسان مثلاً می‌توانست نفعی برساند یا ضرری برساند یا جلوی نفع خدا و ضرر او را بگیرد (و این معنی ملک طلق او بود) پس چرا در مواقعی مانند مرض، موت، ضعف و نقاهت نمی‌تواند!

از اینجا به دست می‌آید که اینها ملک او نیستند تا بتواند برای خود نگاهداری کند، بلکه عاریه^۱ به او داده‌اند و سپس می‌گیرند. و در آن حال هم که انسان و موجودات دیگری مانند شمس و قمر و سحاب و ریاح و باران و زمین و شجر و غیرها دارای اثری محسوس و مشهود هستند، آن اثر و آن نفع و آن ضرر انحصاراً تعلق به خدا دارد و از این نواحی به ظهور می‌رسد.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبٌ مِّثْلُ مَا سَأَلْتُمُوهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾^۱ «ای گروه مردمان! برای شما مثلی زده شده است گوش فرا

↳ خداوند اراده کند به تو خیری برسد، هیچ موجودی را یارای برگرداندن فضلش نیست. خداوند فضل و رحمت خود را به هر کدام از بندگانش که بخواهد می‌رساند؛ و اوست خداوند آمرزنده و مهربان.

۱- سوره الحج (۲۲) آیه ۷۳: [ای مردم! مثلی زده شده است؛ گوش خود را برای استماع آن فرا دارید: تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می‌کنید (و برای قضاء حوائجتان می‌خوانید) هیچگاه نمی‌توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگر چه همه با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برباید، نمی‌تواند آنرا از آن مگس برای خود برگرداند! در این صورت هم طالب (عبادت کنندگان غیر خدا) و هم ↳

دارید: این کسانی که آنها را می‌خوانید و از آنها مدد می‌جوئید نمی‌توانند حتی مگسی بیافرینند، گرچه همه با هم اجتماع و تشریک مساعی نمایند؛ و اگر مگس از آنها چیزی بریاید و در پرواز آید نمی‌توانند از او پس بگیرند. پس شما طالبان و آن مطلوبهای شما همگی ضعیف و ناتوانید!»

این منطوق قرآن است که منطوق توحید است، و تمام افراد را رجوع به خدا می‌دهد و بس! ولی انسان مادی که چشمش و گوشش به ماده باز شده، و کم‌کم علاقه پیدا کرده، و با مظاهر انس گرفته است، رفته رفته آن قدرت مطلقه خدا را در دوران نطفه و جنین و کودکی فراموش کرده و حال که خود را قوی و عالم می‌بیند تصور می‌کند که این قدرت و علم مال اوست؛ به خود می‌نازد و می‌بالد و برای خود شخصیتی در مقابل خدا قائل می‌شود، و به خود و نفس خود اتکاء می‌کند. در مواقع گرفتاری و عقیم شدن اسباب از حصول نتیجه بسوی خدا می‌رود و از او طلب می‌کند ولیکن همین که نعمتی به او رسید مانند فتر باز شده که او را رها کنند فوراً به محلّ اوّل خود بر می‌گردد و می‌گوید: این علم، این سرمایه، این قدرت، این مال و مآل همه راجع به خود من و از نتایج افکار و رنج و مساعی خود من است. در یک دنیائی از غفلت و جهل فرو می‌رود، و چشم حق بین خود را محکم می‌بندد و کورکورانه به خود نسبت می‌دهد: ﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * قَدْ فَالَهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

⇐ مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود. (این مشرکان) مقام خدا را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، (و گرنه جماد ناتوانی را خدا نمی‌خواندند) خدا ذاتی است بی‌نهایت توانا و بی‌همتای شکست ناپذیر.

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۴۹ و ۵۰: [آری آدمی (ناسپاس) چون رنج و دردی به او رسد ما را ⇐

در این حال که به خود می‌بالد و به خود می‌نازد، آن گرفتاری قبلی را که پیش آمد کرده بوده و به خدا پناه برده بود فراموش می‌کند؛ و آن توجّهات خالصه را که در حال اضطرار پیدا کرده بود به خاک نسیان می‌سپارد؛ و متوجّه اسباب و مال و فرزندان و عشیره و قدرت و جاه و شوکت و علم خود می‌شود، و به اینها اتکاء می‌کند و هر یک از اینها را شریک خدا قرار می‌دهد و از آنها استمداد می‌جوید: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ * أَمَّنْ هُوَ قَنِيتٌ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱

⇐ به دعا می‌خواند و باز چون (آن رنج و عذاب را برداشتیم و) نعمت و دولت به او دادیم گوید: این نعمت دانسته (و به استحقاق) نصیب من گردید. (چنین نیست) بلکه آن امتحان وی است و لیکن اکثر مردم آگه نیستند. پیشینیان هم چنین می‌گفتند (که ما مال و دولت را به تدبیر و لیاقت خود یافتیم) اما (خطا گفتند که وقت مرگ و هلاک) مال و دولتی که اندوختند هیچ به فریادشان نرسید.

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۸ و ۹: [و انسان را هر گاه فقر و مصیبت و رنجی پیش آید در آن حال به دعا و توبه و انابه به درگاه خدای خود رود و چون نعمت و ثروتی از سوی خود به او عطا کند خدایی را که از این پیش می‌خواند به کلی فراموش سازد و برای خدای یکتا شریک و همتهایی قرار دهد تا (خلق را) از راه خدا گمراه سازد. بگو: (ای نگون بخت) اندکی به کفر (و عصیان) لذت و آسایش جو، که عاقبت از اهل آتش دوزخ خواهی بود. آیا کسی که با خشوع و مسکنت، لحظات شب را به نماز می‌گذراند؛ یا سجده می‌کند و یا برپا می‌ایستد؛ و از آخرت و عواقب اعمال نگران است، و امید به رحمت پروردگار خود دارد (با کسی که چون مضرتی به او رسد؛ خداوند را می‌خواند و به درگاهش روی می‌آورد؛ و چون پروردگار او به او نعمت بی‌کرانی مجانی عطا کند؛ آن انابه و دعای خود را به خداوند، فراموش می‌کند که قبلاً به جای آورده بود؛ و برای خدا شریکهائی قرار

در این آیه مبارکه این افراد فراموش‌کار را که در حال ضرر به خدا متوسّل می‌شوند و در حال گشایش او را فراموش می‌کنند، در نقطه مقابل قرار می‌دهد با آن کسانی که شبها در حال سجود و قیام به دعا و تضرّع بیدارند و از خشیت خدا و امید رحمت او ترسان و خوشحال. این افراد کسانی هستند که خدا را در هر حال می‌خوانند و قدرت او را منحصر به زمان گرفتاری نمی‌دانند، و به زمان فقر و مرض و قحط و غلا و سایر انواع شدائد و مصائب انحصار نمی‌دهند، و می‌گویند: خدائی که در زمان گرفتاری و شدت حاجت ما را برآورد همان خدائست که در زمان گشایش و فراخی کارها بدست اوست.

خلاصه به تحلیل و تجزیه عقلی، آن دسته اول برای خود دو خدا فائلند: یک خدا در حال گرفتاری و شدت، و آن خدای حقیقی است که بدون حجاب در حال اضطرار قلب خود را متوجه او نموده و از او مدد می‌جویند، و یک خدا در حال گشایش و وسعت، و آن همین اسباب و مظاهر الهی است که به آن اتکاء می‌نمایند و آنها را معین و مدد خود می‌پندارند. البته این منطبق غلط است، و این خدایان ثانوی خیالی است و وهمی. اثری که از اینان مشهود است متعلق به همان خدای حقیقی است؛ منتهی در حال گشایش این مسکینان از این معنی غفلت نموده و پرده بر روی ادراکات حقه خود انداخته، بصیرت خود را در زیر آن محجوب نموده‌اند؛ و بنابراین به این موجودات غیر ذی‌نفع و غیر ذی‌ضرر نسبت نفع و ضرر می‌دهند.

ولی افراد شب زنده دل و بیدار و مناجی با خدا که قلبشان بین خوف و رجا

↪ می‌دهد، تا بدین وسیله از راه خدا گمراه کند؛ مساوی هستند؟) بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟ این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکر می‌شوند: و از آیات خدا مطلب را إدراک می‌کنند و فرا می‌گیرند.]

است، اینها در هر حال مؤثر در عالم را یکی می‌دانند و بس، و آن خدای حقیقی است! چه در حال مرض و گرفتاریهای گوناگون و چه در حال گشایش و صحت و وسعت و فراخی مطلق. و اگر ابداً به آنها رنجی نرسد، در یک دنیای از لذت و سرور بسر برند، در عین حال فقط خدا را در آن حال مؤثر می‌دانند و دلشان به او متکی است و سرشان به او رابطه دارد؛ و بنابراین به تمام موجودات به نظر تبعی می‌نگرند، و اثر و نور خدا را در ممکنات مشاهده می‌کنند؛ و این فاصله بین این دو دسته است که همان فاصله بین علم و جهل است که خدای علیّ اعلیٰ به عنوان استفهام انکاری استفهام می‌کند که: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يِعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ﴾!

در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

قيل لإبراهيم بن أدهم: ما بالنا ندعو الله سبحانه فلا يستجيب لنا؟ فقال: لا تكلم عرفتم الله فلم تطيعوه، و عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته، و عرفتم القرآن فلم تعملوا بما فيه، و أكلتم نعمة الله فلم تؤدوا شكرها، و عرفتم الجنة فلم تطلبوها، و عرفتم النار فلم تهربوا منها و عرفتم الشيطان فلم تحاربوه و وافقتموه و عرفتم الموت فلم تستعدوا له، و دفنتم الأموات فلم تعتبروا بهم، و تركتم عيوبكم و اشتغلتم بعيوب الناس!

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [به ابراهیم بن ادهم گفته شد: چه شده است ما را که خدا را می‌خوانیم ولی او اجابت نمی‌کند؟ در جواب گفت: زیرا شما خدا را شناختید ولی اطاعتش نمی‌کنید، و رسول او را شناختید ولی از سنت و سیره‌اش پیروی نمی‌کنید، و قرآن را شناختید ولی به مضامین آن توجهی ندارید، و نعمت خدا را می‌خورید ولی شکر او را بجای نمی‌آورید، و بهشت را یقین دارید اما بسوی او حرکت نمی‌کنید، و جهنم را می‌دانید ولی از آن فرار نمی‌کنید و شیطان را شناختید ولی با او مقابله نمی‌کنید، بلکه با او موافقت می‌کنید، و موت را می‌دانید ولی خود را آماده برای آن نمی‌کنید، و اموات خود را دفن می‌کنید ولی خود عبرت نمی‌گیرید، عیب‌های خود را فراموش کرده در جستجوی عیوب دیگران هستید. مترجم]

باری بواسطه این ده علت دعا مستجاب نمی‌شود؛ و مرجع این ده علت غفلت از خداست، و رفع این ده علت به توجه به خداست که در آن حال البته دعا مستجاب است. لذا انسان باید در حال دعا بسیار خود را متوجه کند بطوری که خاطره‌ای برای او پدید نیاید، بلکه یکسره غرق در توجه به خدا شود و از نیت جدی و قلب غیر بسته به اسباب دنیا بدون هیچ حائل و پرده‌ای با خدای خود تکلم کند.

محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» از حضرت امام صادق علیه السلام حدیث می‌کند که:

إِنَّه قِيلَ لَهُ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ نَدْعُوهُ وَ لَا نَرَىٰ إِجَابَةً. قَالَ: أَفْتَرَىٰ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، أَمْ خَلَفَ وَعْدَهُ؟ قِيلَ [قُلْتُ]: لَا! قَالَ: فَمِمَّ ذَلِكَ؟ قَالَ [قُلْتُ]: لَا أَدْرِي! قَالَ: لَكِنِّي أَخْبَرْتُكَ: مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ ثُمَّ دَعَا مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ إِجَابَةً. قِيلَ [قُلْتُ]: وَ مَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: تَبَدُّأً وَ تَحَمُّدًا لِلَّهِ وَ تَذَكُّرُ نِعْمَةٍ عِنْدَكَ، ثُمَّ تَشْكُرُهُ، ثُمَّ تُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ تَذَكُّرُ ذُنُوبَكَ فَتَقْرُبُ بِهَا، ثُمَّ تَسْتَعِيدُ مِنْهَا؛ فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ.^۱

۱- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳: [از امام صادق علیه السلام سؤال شد راجع به آیه ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ چرا دعای ما اجابت نمی‌شود، فرمودند: این طور گمان می‌کنی که خدای تعالی وعده خود را انجام نمی‌دهد؟ گفته شد: خیر، فرمود: پس علت چیست؟ گفته شد: نمی‌دانم. فرمود: اما من به تو خبر می‌دهم. کسی که از خدا اطاعت کند و خدا را بخواند، با کیفیت مخصوص دعا، خداوند اجابت خواهد کرد. گفته شد: آن کیفیت چیست؟ فرمود: اوّل حمد خدا را بجای می‌آوری و نعمت‌های او را بر خود در نظر می‌آوری آنگاه خدا را بر این نعمت‌ها شکر می‌کنی، سپس بر پیامبرش صلوات می‌فرستی، آنگاه گناهانت را در نظر می‌آوری و اقرار بر آنها می‌کنی و سپس به خدا پناه می‌بری و این است کیفیت دعا کردن. مترجم]

اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام همه اهل توجه و دعا بودند. عدی بن حاتم طائی از اصحاب بزرگوار آن حضرت است و دعائی^۱ از آن حضرت برای رفع هموم و غموم روایت کرده است. مجلسی درباره او می گوید که: از خواص اصحاب امیرالمؤمنین است، و فضل بن شاذان می گوید: *إِنَّهُ مِنَ السَّابِقِينَ الَّذِينَ رَجَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ*. در اصل نصرانی بود و در «طی» محل و موطن پدرش حاتم سکنی داشت. چون پیغمبر برای خراب کردن بتخانه طی جمعی را فرستادند و بتخانه را خراب کردند و جماعتی را اسیر آوردند، عدی به شام گریخت؛^۲ تا زمانی که خواهرش را پیغمبر آزاد کردند و مال زیادی با راحله به او دادند تا به شام رفت و از اوصاف حضرت بیان کرد. عدی به قصد دیدن پیغمبر به مدینه آمد، و در همان اول برخورد و رفتاری که پیغمبر با او نموده و او را تجلیل و تکریم کردند ایمان آورد.

عدی بن حاتم از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است، و در جنگ جمل یک چشمش نابینا شد، و در صفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین نبرد می کرد. و بعد از امیرالمؤمنین از حضرت امام حسن یاری کرد؛ و چون آن حضرت بر فراز منبر آمد و مردم را به جهاد بر علیه معاویه دعوت کرد و هیچکس پاسخ مثبت نگفت و حتی یک حرف بر زبان جاری نکرد، اول کسی که برخاست و مردم را تهییج به جهاد کرد عدی بود. و فی «سفینة البحار»^۳ از کتاب

۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳- سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۰. و تمام این خبر را همانطور که ما ذکر کرده ایم از عدی بن حاتم، بیهقی در کتاب *المحاسن و المساوی*، ج ۱، ص ۷۲ و ص ۷۳، از طبع مطبعة نهضت مصر آورده است؛ و در پاورقی، محقق آن محمد أبو الفضل ابراهیم گوید: این خبر را در *الریاض النضرة*، ج ۲، ص ۲۱۲، و *مسعودی*، ج ۳، ص ۴۳۳، آورده است. *المدی بفتح المیم*: ﴿

«المحاسن و المساوی» لابراهیم بن محمد البیهقی أحد اعلام القرن الثالث، و هو کتاب کتبه فی ایام المقتدر العباسی، نقل می کند:

رَوَى أَن عَدَىَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَىٰ معاويةَ بنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ فَقَالَ: يا عَدَىُّ! أَيْنَ الطَّرَفَاتِ (يعني بَنِيهِ طَرِيفًا و طَارِفًا و طَرْفَةً)؟ قَالَ: قُتِلُوا يَوْمَ صِفِّينَ بَيْنَ يَدَيَّ عَلَىٰ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: ما أَنْصَفَكَ ابنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ و أَخْرَبَ بَنِيهِ! قَالَ: بَلْ ما نَصَفْتُ عَلِيًّا إِذْ قُتِلَ و بَقِيْتُ!

دور از حریم کوی تو شرمنده ماندهام

شرمنده ماندهام که چرا زنده ماندهام

قال: ' صِفْ لِي عَلِيًّا! فَقَالَ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِينِي! قَالَ: لَا أُعْفِيكَ! قَالَ: كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ عَدْلًا و يَحْكُمُ فَصْلًا، يَتَفَجَّرُ الْحِكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ

↳ الغاية و المنتهى؛ و فلان أمدي العرب: ای أبعدهم غايةً في العزّ. و نیز بیهقی در همین کتاب ص ۷۰ و ص ۷۱، همین مضمون را قدری مختصرتر از ابن عباس که بر معاویه داخل شد نقل کرده است.

۱- از اینجا تا آخر روایت را در *محاضرات محیی الدین عربی* ۱۳۷ طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است. و در *غایة المرام*، ص ۶۷۳ از *نهج البلاغة* از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان «السادس»، و از ابن ابی الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی *التنزیل علی نهج البلاغة* از ضرار، و نیز تحت عنوان «السابع» از ابن ابی الحدید از ابن عبدالبرّ در کتاب *استیعاب* از ضرار، و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانی» نقل می کند. و نیز در *مطالب السؤل*، ص ۳۳، از ضرار نقل می کند؛ و در نسخه *دور...*، ص ۱۳۴ از ابی صالح از ضرار نقل می کند؛ و در *حلیة الاولیاء*، ج ۱، ص ۸۴ با إسناد خود از محمد بن السائب... از ابی صالح روایت می کند؛ و در *ینابیع المودة*، ص ۱۴۴ و *امالی صدوق*، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می کند؛ و نیز در ج ۴۱، *بحار الأنوار*، طبع آخوندی، ص ۱۲۰ از *إرشاد القلوب* دیلمی از ضرار روایت می کند؛ و نیز در *الصواعق المحرقة*، ص ۷۸ از ضرار نقل می کند؛ و در *استیعاب* ابن عبدالبرّ، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ص ۱۱۰۸، از ضرار نقل می کند.

و العِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتِهَا وَ يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَ وَحْشَتِهِ. وَ كَانَ وَ اللهُ غَرِيْزَ الدَّمْعَةِ، طَوِيْلَ الْفِكْرَةِ، يَحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا وَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَيَّ مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيْرُ وَ مِنَ الْمَعَاشِ الْخَشِيْنُ، وَ كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا يُجِيْبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدْنِيْنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَ نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَ قَرَبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَ لَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعِظَمَتِهِ، فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعَنَ اللَّؤْلُؤُ الْمَنْظُومِ يُعْظَمُ أَهْلَ الدِّينِ وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِيْنِ، لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظَلَمَهُ، وَ لَا يِيَأْسُ الضَّعِيْفُ مِنْ عَدْلِهِ. فَاقْسَمَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَ قَدْ مَثَّلَ فِي مَحْرَابِهِ وَ أَرْخَى اللَّيْلُ سَرِيَالَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ، وَ دَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَيَّ لِحَيَاتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيْمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِيْنِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «يَا دُنْيَا! إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتَ؟ غُرِّيْ غَيْرِيْ! لَا حَانَ حِينِكَ، قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ! فَعَيْشُكَ حَقِيْرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيْرٌ، آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ قِلَّةِ الْأَنْبِيْسِ!»

قال: فَوَكَّفْتُ^۱ عَيْنًا مُعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يُنَشِّفُهُمَا بِكُمِّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ كَذَلِكَ! فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟ قَالَ: كَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَ لَدَّهَا فِي حِجْرِهَا، لَا تَرَقَى^۲ دَمْعَتُهَا وَ لَا تَسْكُنُ عِبْرَتُهَا. قَالَ: كَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟ قَالَ: وَ هَلْ يَتْرَكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أَنْسَاهُ؟ انتهى^۳.

۱- وكف دمعته: سال قليلاً قليلاً.

۲- رقی - سعد، العبرة: الدمعة، الحزن بالبكاء. و در نسخه بیهقی در محاسن و مساوی لا ترقا با همزه لام الفعل است، یعنی ساکن نمی شود؛ رقا الدمع: سکن.

۳- [نقل شده است که عدی بن حاتم پیش معاویه رفت. معاویه گفت: ای عدی کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه)، عدی پاسخ داد: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف نمود زیرا فرزندان ترا به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشکر محفوظ داشت. عدی گفت: بلکه من با علی انصاف نمودم زیرا او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام.]

﴿ معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن. عدیّ گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری، معاویه گفت: معاف نمی‌کنم.﴾

عدیّ گفت: قسم به خدا دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود، و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حقّ با قوّت و شدّت حرکت می‌نمود) سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوت واقع را منظور می‌داشت، حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همه آثارش جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود و به شب و تاریکیهای آن انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود و دائماً در حال تفکّر و تأمل بود، وقتی با خود تنها بود نفس خود را به حساب می‌کشید و به اعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشته خود دستان خود را به حال ندامت تکان می‌داد، از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم اجابت می‌کرد و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و با وجود احساس یکرنگی و صمیمیت بین ما چنان هیبت و جلالی داشت که قادر بر تکلم با او نبودیم. و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت دندانهای سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متألّف می‌شد، ملتزمین به دین را گرمی می‌داشت و مساکین را مورد لطف و محبّت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم بخدا شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود. تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالیکه همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گوئی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا آیا متعرّض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب. زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من ترا سه طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود. زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است و خطر تو چه آسان و سهل است. آه از کمی توشه و طول مسافت و قلت همدم و مونس.

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آنرا پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا ﴿

معاویه^۱ گفت: دانسته باش که هنوز قطره‌ای از خون عثمان باقیست و با کشتن یکی از بزرگان یمن محو می‌گردد! عدیّ گفت: قسم به خدا آن دلها که از خشم تو سرشار و آکنده بود هنوز در سینه‌های ماست، و آن شمشیرها که بوسیله آنها با تو می‌جنگیدیم بر دوشهای ماست! اگر از در خدیعت و حيله یک وجب نزدیک شوی، در طریق دفاع و گزند یک وجب به تو نزدیک می‌شویم. ای معاویه! بدان که قطع حلقوم و سكرات مرگ برای ما آسانتر است از اینکه سخنی ناهموار درباره علیّ بشنویم، و معلومست که حرکت شمشیر بواسطه داعیه بر حرکت شمشیر است.

عدیّ بن حاتم بنا بر قول مرحوم شیخ صدوق یکصد و بیست سال عمر کرد، و فرزندش در رکاب سید الشهداء شمشیر زد و در میان کشتگان افتاد؛ نام او طرمّاح^۲ بود.

أبو مخنف از طرمّاح بن عدیّ نقل می‌کند^۳ که: من در میان کشتگان افتاده

﴿أبا الحسن را پیامرزد که این چنین بود. ای عدیّ: چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟ گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند درحالیکه اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد. معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟ مترجم﴾

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- آن طرمّاحی که در راه کربلا به حضرت برخورد کرد و اشعاری دارد: «یا فتی لا تدعری من زجری» طرمّاح بن حکم است، کما آنکه در سفینه، ج ۲، ص ۸۲ ذکر می‌کند، و حُجر بن عدیّ که از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین است و معاویه او را با شش نفر شهید کرد (در عذراء دمشق مدفونند) فرزند عدیّ بن حاتم نیست، زیرا او کندی یعنی از قبیله بنی‌کنده و اصلش کوفی است.

۳- طرمّاح بن عدیّ مردی فصیح و بلیغ بود و نامه‌ای از مولا امیرالمؤمنین برای معاویه آورد که مضمونش در جلد ۸ بحار الأنوار، ص ۵۸۷ و ۵۸۸ طبع کمپانی؛ و ج ۳۳، ص ۲۸۶ و ۲۹۰ طبع جدید مذکور است.

بودم بطوری که کسی مرا زنده نمی‌پنداشت؛ و قسم به خدا که دروغ نمی‌گویم: در بیداری دیدم که بیست سوار سفیدپوش در می‌رسند؛ با خود گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد و اعوان او هستند، آمده‌اند کشتگان را مثله کنند. یک تن از ایشان پیاده شد و بر سر حسین نشست و با انگشت اشاره کرد، سرهای شهدا را که به کوفه حمل می‌دادند سر حسین برگشت و به بدن ملحق شد، فهمیدم که خاتم النبیین است و آن دیگران سایر پیغمبران اولوالعزم و غیره.

وَهُوَ يَقُولُ يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ! أ تَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ، وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ، وَ مَا

أَشَدَّ جُرْأَتِهِمْ عَلَيَّ اللهُ!

آنگاه یک نظر به همراهان کرد،

فَقَالَ: يَا أَبِي آدَمَ وَ يَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ يَا أَبِي إِسْمَاعِيلَ وَ يَا أَخِي مُوسَى وَ يَا أَخِي

عِيسَى! أَمَا تَرُونَ مَا صَنَعَتِ الطُّغَاةُ بِوَلَدِي؟ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شِفَاعَتِي!^۲

۱- [در حالی که می‌فرمود: ای فرزند من تو را کشتند. آیا تو را شناختند؟ و تو را از جرعه

آب محروم نمودند. چقدر آنان بر خدا جری و جسور می‌باشند. مترجم]

۲- *ناسخ التواریخ*، جلد سید الشهداء علیه السلام، ج ۳، ص ۱۵: [سپس فرمود: ای پدرم آدم

و ای پدرم ابراهیم و ای پدرم اسماعیل و ای برادرم موسی و ای برادرم عیسی آیا نمی‌بینید چگونه این جنایت پیشگان فرزندانم را به شهادت می‌رسانند؟ خداوند شفاعت مرا نصیب

ایشان نگرداند. مترجم]

مجلس سوّم:

انسان باید همیشه خدا را بخواند
و در جمیع امور بدو متوسّل شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ
مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ﴾^۱

«آیا آن خدائی که اجابت می‌کند دعای مضطر را در هنگامی که او را می‌خواند و رفع شدائد و گرفتاری از او می‌کند، و شما را جانشینان از سابقین شما در روی زمین قرار داده که سکنی کنید و از مواهب الهیه متمتع گردید، بهتر است یا این خدایان متفرق و ارباب متشتت که برای خود خدا دانسته و بار نیاز خود را بر آنها فرود می‌آورید؟ آیا با چنین خدائی قادر و توانا خدای دیگری است؟ چرا کم متذکر می‌شوید و حقیقت امر را ادراک نمی‌کنید؟!»

سابقاً ذکر شد که دعای شخص مضطر مستجاب است، چون در حال اضطرار قطع علاقه از همه چیز نموده و به اسباب توجه ندارد، بلکه یکسره چشم

۱- سوره النمل (۲۷) آیه ۶۲.

دل خود را به خدای خود دوخته است. مردمی که به مادیّات انس پیدا کرده و هنوز تربیت شرعی آنها را در مقام توحید رهبری ننموده است، در مواقع شدائد و بیچارگی مضطرب شده به خدا پناهنده می شوند، و در غیر مواقع شدت از این معنی غافل می گردند و به خدا در امور خود متوجه نمی شوند؛ و در موقع گرفتاری نماز می خوانند، قرآن می خوانند، شبها در تاریکی به قیام و قعود به ذکر خدا بیدار است، چون خدا بدو رحمت بفرستد و رفع گرفتاری کند یکسره فراموش می کند:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

چون رفع گرفتاری را خدا بنماید، نه نمازی نه روزه ای نه قرآنی نه قیام و سجودی، در یک دنیای از غفلت فرو می رود و به نفس خود متکی می گردد؛ گویا اصلاً چنین گرفتاری برای او پیدا نشده و ابداً به خدا توجهی نکرده و برای رفع گرفتاری خود دعائی ننموده است: ﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲

و این حقیقت را خداوند علیّی بطور مشروح و مفصّل با ذکر نتیجه و موعظه و دعوت مردم به عدم توجه به زخارف دنیا و مادیّات در سوره یونس

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۱۲: [و هنگامی که به انسان گزند برسد، ما را درحالی که به پهلو خوابیده است و یا در حال نشسته و یا در حال ایستاده می خواند؛ اما به مجرد آنکه ما از وی گزندش را می زدائیم، چنان می رود که گویا اصلاً ما را در برطرف ساختن گزند که به وی رسیده است نخوانده بوده است. (ای پیامبر!) اینگونه برای متجاوزان و اسراف کنندگان اعمالی را که انجام می دهند زینت داده می شود!]

۲- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۲۵: [این مردم مشرک چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن حال) تنها خدا را به اخلاص کامل در دین می خوانند، و چون از خطر دریا به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای یکتا) مشرک می شوند].

بیان می‌کند:

﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَبَ بِهَمِّ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَخْيَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ إِذَا هُمْ يَبْتَغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَنَّايَهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ لِيَأْمُرَنَّ جِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

«مرئی و سرپرست و صاحب اختیار و ولیّ شما در جمیع امور خدائست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد، تا زمانی که در کشتی نشستید و جای خود را معین کردید و در کمال استراحت بوده، بادهای ملایم و لطیف هم می‌وزید؛ و در این حال در نهایت شادی و سرور و مستی، غافل از خدا و تدبیرات او ناگهان تندبادی شدید، سیاه و گردآلود، طوفانی مهیب وزیدن گرفت و آب دریا به تلاطم درآمده امواج سهمگین از هر طرف بسوی کشتی حرکت کند، در آن وقت که دیگر انسان خود را در چنگال مرگ می‌بیند و جسد خود را مرده بروی آب مشاهده می‌کند، و در آن لحظات آخر که دست از دنیا شسته و یکسره دل به خدا می‌دهد، با آه و ناله و با راز و نیاز به خدای خود می‌گوید: اگر ما را نجات دهی از این به بعد از سپاسگزاران خواهیم بود!

چون لطف خدا شامل شود و موج بایستد و به امر خدا ابرها کنار بروند و طوفان آرام گیرد و کشتی کم‌کم به ساحل نجات برسد، این بشر قسیّ القلب دوباره دست به فساد زده و در روی زمین در غیر راه حق وارد می‌شود، و از ستمگری و تعدی و تجاوز و تجاسر به حقوق مردم و غوطه خوردن در شهوات اندکی فروگذاری نمی‌کند.

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲ و ۲۳.

ای مردم این ستمی که می‌کنید بر خود می‌کنید! چون این تمتعات دنیوی بسیار کوچک و غیر قابل ارزش است؛ ولی مرجع و بازگشت شما بسوی خداست و او شما را به نتیجه اعمال خود متوجه خواهد نمود (اما تربیت‌های دینیّه همیشه مردم را به خدا متوجه می‌کند بطوری که غفلت برای آنان پیدا نشود، و در هر حال از تعدّی و تجاوز گریزان باشند و استمداد از خدا بنمایند).»

در روایات است که: دعاهاى خود را اختصاص به مواقع گرفتاری ندهید، در هر حال دعا کنید که در این صورت یقیناً مستجاب است!

محمّد بن یعقوب کلینی روایت می‌کند از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام، قال:

مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: صَوْتُ مَعْرُوفٌ وَ لَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ!^۱

و روایت می‌کند از هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْحَوَائِجَ فِي الْبَلَاءِ.^۲

و از عنبسة از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که، قال:

مَنْ تَخَوَّفَ [مِنْ] بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا!^۳

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۷۲: [کسی که قبل از نزول بلا دعا کند در وقت بلا دعایش مستجاب می‌شود. ملائکه می‌گویند: این صدا آشناست و مانعی آن را از بالا رفتن به سوی عالم بالا منع نکرده است. و کسی که قبل از بلا دعا نکند، هنگام نزول بلا دیگر فائده‌ای ندارد و ملائکه می‌گویند: ما این صدا را نمی‌شناسیم. مترجم]

۲- همان مصدر: [دعا هنگام آسایش موجب رفع گرفتاری در وقت بلا می‌شود. مترجم]

۳- همان مصدر: [کسی که خوف اصابت بلائی را به خود داشته باشد و قبل از نزول بلا خدا را بخواند، خداوند آن بلا را به او نشان نخواهد داد. مترجم]

و از محمد بن مسلم روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:
 كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ دَعَاءً فَنَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ فَدَعَا،
 قِيلَ: صَوْتُ مَعْرُوفٍ؛ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءً فَنَزَلَ بِهِ بَلَاءٌ فَدَعَا، قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ
 الْيَوْمِ!^۱

بنابراین انسان باید همیشه خدا را بخواند و در جمیع امور در تمام احوال
 بدو متوسل باشد: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
 وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲

انسان باید در امور کوچک و بزرگ قابل اعتناء و غیر قابل اعتناء به خدا
 پناه برد، چون تمام امور در دست خداست و برای او تفاوتی ندارد؛ ولیکن انسان
 چون بواسطه تکرر وقوع بعضی حوادث آنها را عادی می‌بیند تصور می‌کند که او
 خود بخود بوجود آمده و احتیاجی به دعا ندارد. و در امور جزئیّه از قدرت خدا
 غافل است و امور بزرگ را به خدا نسبت می‌دهند.

اگر یک پر کاه را ببیند جلّ الخالق نمی‌گوید، ولی چون حرکت یک کره
 آسمانی را مشاهده کند، یا فاصله دو کوکب را اندازه‌گیری نماید، و یا طفلی را در
 گهواره گویا ببیند، و امثال امور غیر مترقبه فریادش بلند می‌شود و جلّ الخالقش
 به کهکشان می‌رود؛ با آنکه نسبت قدرت خدا به تمام موجودات مساوی است.
 اِعْمَالِ قَدْرَتِ از خدا نسبت به موجودی، بیش از اِعْمَالِ قَدْرَتِ به موجود

۱- همان مصدر: [جدّم می‌فرمود: همیشه دعا کنید. بنده هنگامی که بلائی بر او نازل شود و
 دعا کند، گفته می‌شود این صوت شناخته شده است و اگر قبلاً دعا نکرده باشد، به او گفته
 می‌شود: تا حال کجا بودی؟ چرا قبل از نزول بلا دعا نمی‌کردی؟ مترجم]

۲- سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸: [و با خداوند خدای دیگری را مخوان! هیچ معبودی نیست
 بجز او. تمام اشیاء الآن نیست و نابودند مگر وجه او، اختصاص به او دارد حکم. و بسوی
 اوست که شما بازگشت می‌کنید!]

دیگر نیست. همانطوری که آسمانها را با قدرت به وجود آورده و الآن به قدرت او موجودند، خلقت ملائکه مقرب و ارواح طیبه و مجردات به دست اوست؛ همانطور یک پر کاه به قدرت اوست و هر دو تحت قدرت او یکسانند. ولی چون انسان قوت و ضعف را با نیروی خود می‌سازد، پر کاه را کوچک و کره شمس را بزرگ می‌بیند؛ خلقت جبرائیل را به قدرت بیشتری مشاهده می‌کند و قدرت مگسی را کمتر. ولی اگر خدا را قادر بداند و همه را مقدر به قدرت خدا ببیند و قدرت او را بسیط تصور کند مطلب حل می‌شود.

بنابراین انسان باید در تمام امور خود خدای خود را بخواند، چه نمک طعام باشد و چه سعادت مطلقه دنیویّه و اخرویّه و وصول به اقصی مدارج و معارج انسانیّت: ﴿قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنٍ أَخْتَنَّا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنجِيكُمْ مِنْهَا وَمَنْ كَفَرَ لِيُنشَرُ مِنْ أَشْرِكِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْعَذَابُ أَلِيمٌ﴾^۱

محمد بن یعقوب کلینی روایت می‌کند از سیف تمّار، قال: سمعت أبا عبد الله يقول:

عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ، فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ بِمِثْلِهِ! وَلَا تَتْرَكُوا صَغِيرَةً لِصَغِيرِهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا،
إِنَّ صَاحِبَ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ.^۲

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۶۳ و ۶۴: [بگو: آن کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد گاهی که او را به تضرع و زاری و از باطن قلب می‌خوانید که اگر ما را از این مهلکه نجات داد پیوسته شکرگزار او خواهیم بود؟ بگو: خداست که شما را از آن تاریکی‌ها نجات می‌دهد و از هر اندوهی می‌رهاند، باز هم به او شرک می‌آورید].

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۷: [بر شما باد به دعا کردن زیرا هیچ وسیله‌ای برای تقرب به خدا بهتر از دعا پیدا نخواهد کرد. و کوچکی یک مسأله شما را باز ندارد که دعا نکنید، خداوندی که دعاهای کوچک را مستجاب می‌کند همان خدائی است که دعاهای بزرگ را مستجاب می‌کند. مترجم]

و نباید ناامید شد و گفت که: کار گذشته است، دیگر چه فائده‌ای دارد؟! هر دری که انسان محکم بکوبد مسلماً بروی او باز خواهد شد. و روایت می‌کند ایضاً از مُیْسِرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قال:

قال لي: يا ميسر! ادع و لا تقل إن الأمر قد فرغ منه! إن عند الله عز وجل منزلة لا تئال إلا بمسألة؛ و لو أن عبداً سدَّ فاه و لم يسأل لم يعط شيئاً. [فسل تعط] يا ميسر! إنَّه ليس من باب يُقرع إلا يُوشك أن يُفتح لصاحبه.^۱

چون دعا روح عبادت است، كما قال النبي صلى الله عليه وآله: الدُّعَاءُ مُخُّ

العبادة،^۲

بنابراین همیشه باید خدا را خواند: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۳ و در سوره انبیاء که خداوند از جماعتی از پیمبرانی که نام می‌برد و تحسین و تمجید می‌نماید، می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾^۴

۱- همان مصدر، ص ۴۶۶: [امام صادق علیه السلام فرمودند: ای میسر! همیشه دعا کن و هیچگاه نگو که کار از کار گذشته است. در نزد خداوند متعال جایگاهی برای بنده است که فقط بواسطه دعا و درخواست به آنجا راه می‌یابد. و اگر بنده‌ای دهانش را از دعا ببندد و از خدا درخواست نکند خدا به او چیزی نخواهد بخشید. ای میسر! بدان که هیچ دری نیست الا اینکه بواسطه کوبیدن امید آن می‌رود که باز خواهد شد. مترجم]

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، نقلاً عن الغزالی: [دعا مغز و حقیقت عبادت است. مترجم]
۳- سوره السجدة (۳۲) آیه ۱۶: [(مؤمنین به آیات ما، شبانگاه) پهلوهای خود را از خوابگاههایشان تهنی می‌کنند، و پروردگارش را از روی ترس و امید می‌خوانند، و از آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.]

۴- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۹۰: [آنها (یحیی و همسرش) در کارهای خیر تعجیل می‌کردند و ⇨

روی عن أبي سعيد الخدري قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: ما من مسلم دعا الله سبحانه بدعوة ليس فيها قطيعة رحيم ولا إثم إلا أعطاه الله بها إحدى خصال ثلاث: إما أن يعجل دعوته، وإما أن يؤخر له في الآخرة، وإما أن يدفع عنه من السوء مثلها قالوا: يا رسول الله إذن نكثر! قال: الله أكثر! وفي رواية أنس بن مالك الله أكثر وأطيب، ثلاث مرات.^۱

و چون دعا اتصال و قرب بنده است به خدا، لذا نسبت به بعضی از افرادی که خدا آنها را دوست دارد، برای آنکه آنان را ترقی دهد و توجه آنها را نسبت به خود زیاد کند استجاب دعاى آنان را عقب می اندازد تا آنکه آنها خدا را زیاد بخوانند.

و در «کافی» از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که:
 إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] لِلْمَلَائِكِينَ: قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَلَكِنْ أَحْبَبْتُهُ بِحَاجَتِهِ، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ! وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أَبْغِضُ صَوْتَهُ!^۲

↳ در حال بیم و امید ما را می خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.
 ۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [أبي سعيد خدري از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنید که فرمودند: هیچ مسلمانی از خدا تقاضائی نمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الا اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می کند:
 یا اینکه درخواست او را زود برآورده می نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می کنیم.
 حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می کند.

و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه تر است. مترجم]
 ۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۹؛ علی ما نقل عنه فی التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۴: [زمانی که بنده مؤمن دعا کند خدای متعال به دو ملک او می گوید: من دعای او را اجابت کردم ولیکن

همانطور که انسان مرغی را در قفس می‌کند که بخواند و انسان از نعمة خوش او لذت ببرد، همینطور پروردگار از ناله و دعای بنده خود مسرور است؛ با این تفاوت که انسان مرغ را در قفس می‌کند، ولی ناله و دعای انسان در حقیقت خلاصی از زندان نفس و رهائی از استکبار و شخصیت طلبی است. بواسطه دعا دائماً روح عروج می‌کند تا به محل امن و امان برسد؛ و چون خدا خواستار ترقی و تکامل انسان است لذا دوست دارد بنده پیوسته در دعا و توجه بسر برد.

اویس قرن یکی از زهاد ثمانیه است که شبی را به رکوع و شبی را به سجده می‌گذرانید. آنقدر تابش نور حقیقت در دل او اثر گذارده بود که با آنکه خدمت رسول الله نرسیده بود چنان اتصال باطنی داشت که وقتی که دندان پیامبر در احد شکست، دندان او در وطن خود شکست.

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که:

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ قَرْنٍ. وَ شَوْقَاةُ! إِلَيْكَ يَا أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ!^۱ أَلَا وَ مَنْ لَقِيَهُ فَلْيَقِرَّهُ مِنْنِي السَّلَامُ! فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنْ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنْ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ تَفْتَقِدُوهُ، وَ إِنْ ظَهَرَ لَكُمْ لَمْ تَكْتَرِثُوا!^۲ بِهِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رِبْعَةِ وَ مُضْرٍ، يُؤْمِنُ بِي وَ لَا يَرَانِي، وَ يُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيِ خَلِيفَتِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفِينٍ.^۳

⇐ حاجت او را فعلاً ندهید زیرا من دوست دارم که صدای او را مرتب بشنوم. و نیز بنده دیگری هست که وقتی دعا می‌کند خدا به ملائکه‌اش می‌گوید: زود حاجت او را بدهید زیرا من نمی‌خواهم صدای او را دگر بار بشنوم. مترجم]

۱- و فی القاموس اویس القرنی منسوب الی قرن بن رمان بن ناجیه بن مراد اجداده (سفینه البحار ج ۱، ص ۵۳).

۲- اکثرت به: بالی به، لم تکترتوا: لم تبالوا به.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۵؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳: [رسول خدا می‌فرمود: بوهای ⇐

شغلش^۱ شترچرانی بود و ارتزاقش از آن بود. مادری داشت که بسیار به او علاقه‌مند بود. از مادر اجازه خواست که رخصتش دهد تا به خدمت رسول الله برسد. مادر نیم روز به او اجازه داد که در مدینه خدمت پیغمبر برسد و زیاده توقّف نکند، و اگر پیغمبر در مدینه نبود مراجعت نماید. اویس بسوی مدینه آمد و از رسول الله تفحص کرد، گفتند پیغمبر در مدینه نیست. یکی دو ساعت توقّف نموده روی اطاعت امر مادر مراجعت کرد. چون حضرت به مدینه مراجعت کردند، فرمود: این نور کیست که در این خانه می‌نگرم؟! گفتند: شتربانی که اویس نام داشت آمد و باز شتافت. حضرت فرمودند: در خانه ما نور خود را به هدیه گذاشت و رفت. عمر خواست او را ملاقات کند و سلام پیغمبر را به او برساند، به او گفتند:

تَسْأَلُ عَنْ رَجُلٍ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِثْلَكَ. قَالَ: فَلِمَ؟ قَالُوا: لِأَنَّهُ عِنْدَنَا مَعْمُورٌ فِي عَقْلِهِ،
و رُبَّمَا عَيْثَ بِهِ الصَّبِيَّانُ. فَبَلَغَهُ عُمَرُ سَلَامَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَرَّ أَوْيسٌ
سَاجِدًا وَ مَكَثَ طَوِيلًا مَا تَرَقَّى لَهُ دَمْعُهُ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ مَاتَ.^۲

↳ خوش بهشت از جانب قرن به مشام می‌رسد. چقدر اشتیاق دیدار ترا دارم ای اویس! آگاه باشید: هر کس او را زیارت کرد سلام مرا به او برساند. سؤال شد ای رسول خدا مگر اویس قرن کیست؟ فرمود: شخصی است که اگر از شما پنهان بماند گویا کسی را گم نکرده‌اید و اگر در میان شما باشد چندان به او اعتنائی نمی‌کنید و بهاء نمی‌دهید. بواسطه شفاعت او در روز قیامت همانند تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر به بهشت می‌روند. به من ایمان آورده است درحالی‌که مرا ندیده و در رکاب خلیفه من امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام در جنگ صفین به شهادت خواهد رسید. مترجم]

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ و ناسخ التواریخ جلد امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.
۲- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۶، با اندکی اختلاف؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳: [سؤال می‌کنی از کسی که مانند تو از یک چنین فردی سؤال نمی‌کند، عمر گفت: برای چه؟ گفتند: زیرا او نزد ما فرد کم عقل و کوتاه فکری بحساب می‌آید و گاهی کودکان با او ↳

در تذکرة الأولیای شیخ عطار آورده است که:

مرقع حضرت رسول الله را بر حسب فرمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عمر در ایام خلافت عمر به اویس دادند. عمر نگریست که از جامه عریان است و گلیم شتری بر خود پیچیده. عمر بر حال خود و خلافت خود تأسف خورد و گفت: کیست که این خلافت به یک گرده نان بخرد؟ اویس گفت: کسی که عقل نداشته باشد؛ چه می فروشی! بینداز تا هر کرا باید برگیرد، خرید و فروخت در میان چه کار دارد! عمر گفت: ای اویس مرا دعائی کن! گفت: در ایمان میل نبود دعا کرده‌ام و در هر نماز تشهد می گویم: اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات! اگر شما ایمان به سلامت به گور برید خود شما را دعا دریابد، و اگر نه من دعا ضایع نکنم.^۱

و از «اعلام الدین» از اویس نقل است که:

إِنَّه قَالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ كَيْفَ حَالُكَ؟ فَقَالَ: كَيْفَ [يَكُونُ] حَالُ مَنْ يُصْبِحُ يَقُولُ لَا أُمْسِي، وَ يُمَسِّي يَقُولُ لَا أُصْبِحُ، وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهَا، وَ يُحَدِّثُ النَّارَ وَ لَا يَتْرُكُ مَا يُوجِبُهَا! وَ اللهُ إِنَّ الْمَوْتَ وَ غُصَصَهُ وَ كُرْبَاتِهِ وَ ذِكْرَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَمْ تَدَعْ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا فَرَحًا، وَ إِنَّ حُقُوقَ اللهِ لَمْ تَبْقَ لَنَا ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً، وَ إِنَّ قِيَامَ الْمُؤْمِنِ بِالْحَقِّ فِي النَّاسِ لَمْ يَدَعْ لَهُ صَدِيقًا، نَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَشْتُمُونَ أَعْرَاضَنَا وَ يَرْمُونَنَا بِالْجَرَائِمِ وَ الْمَعَايِبِ وَ الْعِظَائِمِ وَ يَجِدُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْوَانًا مِنَ الْفَاسِقِينَ؛ إِنَّهُ وَ اللهُ لَا يَمْنَعُنَا ذَلِكَ أَنْ نَقُومَ فِيهِمْ بِحَقِّ اللهِ تَعَالَى!^۲

⇐ سربسر می گذارند. پس عمر سلام رسول خدا را به او رسانید. پس اویس به حال سجده بروی زمین افتاد و به مدت زیادی در سجده بود و همینطور اشک از چشمانش جاری بود تا اینکه بعضی گمان کردند روح از بدنش مفارقت کرده است. مترجم]

۱- تذکرة الأولیاء، ص ۲۸ و ۲۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۶۷؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۳: [به شخصی که از او سؤال ⇐

گاهی که حضرت رسول از جانب یمن استشمام نفحات انفاس او نمودی

فرمودی:

إِنِّي لَأَنْشُقُ^۱ رَوْحَ الرَّحْمَانِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ.^۲

أَصْبَغُ^۳ بِنُباته گوید: در صَفَّینِ عَلَیّ فرمود: کیست با من به مرگ بیعت کند؟ نود و نه کس بیعت کردند. فرمود: کیست که عدد را تمام کند؟ این وقت مردی را دیدیم که جامه از صوف بس خلق و کهنه در بر دارد بیامد و با علی بیعت کرد و تیغ برکشید و به جنگ در آمد و مردم را به جنگ تحریص همی نمود تا خدنگی بر قلب او آمد و همانجا فوت کرد؛ و او اویس قرنی بود رضوان الله علیه.

◀ کرده بود حالت چگونه است پاسخ داد: چگونه باشد حال کسی که صبح از شبش خبر ندارد و شب از صبح بی اطلاع است. بشارت بهشت به او داده‌اند ولی او عامل برای بهشت نیست و از نار او را ترسانده‌اند ولیکن از اموری که او را به دوزخ می‌کشاند پرهیز ندارد. قسم به خدا که مرگ و ناراحتیها و گرفتاریهای آن و یادآوری رویارویی با خدای مطلع و آگاه بر همه چیز و قضایای روز قیامت دیگر برای مؤمن در دنیا خوشی نمی‌گذارد. و حقوق الهی طلا و نقره‌ای را برای ما بجای نگذاشته است. و پرداختن به حق در دنیا دوست و رفیقی برای مؤمن باقی نمی‌گذارد. ما آنان را به معروف امر می‌کنیم و از کار زشت نهی می‌نمائیم و آنان با دشنام به نوامیس ما و تهمت به امور منهیّه و خلاف و عیوب و گناهان کبیره از ما استقبال می‌کنند. و بواسطه این کار یارانی را از فسّاق و فجّار بدست می‌آورند ولیکن تمام این مصائب و گرفتاریها ما را مانع نمی‌شود که از پرداختن به حق و اظهار حق در راه خدا سر باز زنیم و مقهور و مغلوب کردار زشت و ناپسند ایشان شویم. مترجم]

۱- نَشَقُّ - نَشَقًّا وَ نَشَقًّا الرِّيحِ: شَمَّهَا.

۲- [من نسیم رحمت خدا را از جانب یمن استشمام می‌کنم. مترجم]

۳- نَاسِخُ التَّوَارِیْخِ، جلد أمير المؤمنين، جزو ۲، ص ۱۵.

مجلس چہارم:

تفسیر آیہ:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱

«پروردگار شما می‌گوید: از من بخواهید تا استجابت بنمایم! آن کسانی که
از خواندن من استکبار ورزند بزودی با خواری و مذلت در دوزخ برو خواهند
افتاد!»

مراد از استکبار آنست که انسان خود را به دعا بی‌نیاز بیند و بگوید:
امورات من که خوب می‌گذرد و از هیچ جهتی نقص ندارد! در این صورت کبر و
شخصیت برای او سدّی آهین ایجاد کند و بین او و خدایش حاجب گردد و
بالتیجه از دعا امتناع ورزد این بزرگترین گناه برای بنده محسوب می‌شود چون
سرچشمه و منبع گناهان است.

زیرا اولاً تمام گناهان ناشی از جهل و غفلت است نسبت به مقام عظمت
ربوبی، و جهل نسبت به ذات و مسکنت انسان؛ و این استکبار که خود منبع جهل

۱- سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰.

و غفلت است مؤکد هزاران گناه خواهد بود. و ثانیاً میزان گناه از غیر گناه همان جهل و غفلت است، و این معنی در استکبار از دعا به نحو اتمّ و اکمل پیداست. بنابراین نفس استکبار محصل و نتیجه و جوهره گناهان است، و در مقابل، ابتهال به درگاه خدا و تضرّع و تخشع و ذکت و مسکنت که از آثار عبودیت است بزرگترین ثواب و مهمترین موهبت از مواهب الهی است. و چون این معنی را انسان خود بخود میل ندارد در خود ایجاد کند خداوند رحیم موجبات تضرّع را برای دوستان و محبین خود پیش می‌آورد تا آنها دائماً به درگاه خدا خواهان و نالان باشند، و به خلاف با دشمنان خود که نظر رحمت ندارد اسباب گرفتاری را برای آنان فراهم نمی‌کند تا در غفلت محض بسر برده و ناگهان هلاک شوند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۴۲ الی ۴۵: [و (پس از آن برخی از احوال و چگونگی امتهای گذشته را یادآور شده و کفار قریش را توبیخ و سرزنش نموده می‌فرماید): هرآینه پیغمبرانی بسوی امتها و گروه‌هایی از مردم پیش از (زمان) تو فرستادیم، پس (به آن پیغمبران ایمان نیاوردند، ما هم) آنان را بسختی و رنج (به فقر و تنگدستی و مرض و بیماری) گرفتیم (گرفتارشان نمودیم) تا (بسوی ما) تضرّع و زاری کنند (فرمان ما برده و به پیغمبران ایمان آورند). پس چرا هنگامی که عذاب ما رو به ایشان آورد (برای رهایی از آن عذاب) تضرّع و زاری نمی‌نمایند، و (اگر بسوی ما رو آورده و زاری می‌نمودند عذاب را از آنان دور می‌ساختیم) لیکن (بر اثر معاصی و گناهان) دلهاشان سخت شده، و شیطان و دیو سرکش آنچه را بجا می‌آوردند برای ایشان آراسته و جلوه داده است (از اینرو سوی ما رو نیاورده و

بنابراین فراخی و گشایش و مال فراوان علامت سعادت نیست و برای بعضی ممکن است علامت خذلان باشد تا بدینوسیله غافل از خدا شوند و تدریجاً در مهالک هوی و نفس هبوط کنند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّهِمْ خَيْرٌ لَّا أَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّهِمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَهُمْ وَعَذَابٌ مُّهِينٌ﴾؛^۱ پس این مالها و سرمایه‌ها و مهلت‌ها موجب زیادی گناه و زیادی بُعد و آتش دوزخ است.

در روایت است که:

لَوْ كَانَتْ [عَدَلْتُ] الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِقَدْرِ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ مَّا سَقَى الْكَافِرَ [عَدْوَةً] مِنْهَا شَرْبَةً [مَاءً].^۲

﴿تضرع نمودند﴾ پس چون فراموش کردند (تفکر و اندیشه نمودند در) آنچه (سختی و رنج) را که به آن پند داده شدند درهای هر چیز (منفعت و سودی) را بر آنها باز کردیم (صحت و تندرستی، غنا و توانگری، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان بخشیدیم) تا هنگامی که شاد شدند به آنچه (نعمتهایی که) به ایشان داده شد (و ندانستند که آن نعمتها از جانب خدای تعالی است تا شکر و سپاس او را بجا آورند) ناگاه آنها را گرفتیم (به عذاب گرفتارشان نمودیم) آن گاه (از نجات و رهایی از عذاب) ناامید گشتند. پس اصل و بنیاد گروهی که (به خود و به دیگران) ستم کردند بریده شد (آنان را هلاک و تباه ساختیم و کسی از آنها باقی و بجا نماند) و (چون هلاک ساختن ایشان برای اهل ایمان نعمت و بخششی است که باید شکر آن را بجا آورند، از اینرو می‌فرماید:) هر حمد و سپاس نیکو مختص خدا، پروردگار هر صنفی از اصناف آفریده شدگان است.

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸: [نباید چنین بپندارند آنانکه کافر شده‌اند که مهلتی که ما به ایشان می‌دهیم، برای نفوس و کمالاتشان خیر است. این است و جز این نیست که مهلت دادن ما به آنها برای آن است که گناه و عصیانشان زیاد شود؛ و از برای آنان عذاب ذلت آفرین و پست کننده‌ای خواهد بود.]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ امالی، الشیخ الطوسی، ص ۳۰۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۷۳: [اگر دنیا نزد خدا به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش و اعتبار داشت، کافر و دشمن خود را حتی از یک جرعهٔ آب محروم می‌ساخت. مترجم]

بنابراین دعا عالی‌ترین هدیه آسمانیست که خدا برای پیغمبران و محبان خود آورده، و در مقابل استکبار از دعا بزرگترین نعمت و عذابی است که برای ممتنعین و متمرّدین خدا معین کرده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«خدا را با اسماء حسناى او باید خواند، و کسانی که در اسماء او راه انحراف و اعوجاج می‌پیمایند (یعنی در اسماء و صفات او غوطه‌ورند لکن آنها را به خود نسبت می‌دهند) بزودی به جزای استکبار و انانیت خود می‌رسند. بعضی از امتها از راه دعا و توجه به اسماء خدا راه را پیدا کرده و مسیر خود را در توکل و انقطاع بسوی خدا قرار می‌دهند. و آن کسانی که به آیات خدا تکذیب کنند تدریجاً بدون آنکه خود آنها فهم کنند در مهابط غفلت و دامهای نفس اماره و آتش سوزان دوزخ فرود خواهند آمد.»

علّت این استدراج همان کثرت مال و فرزند و جاه و اعتبار و شخصیت است که موجب استکبار شده، و بنده در آن حال خود را مستقل می‌داند و به پروردگار خود اعتنائی ندارد. و او در این حال دائماً از مدارج خود سقوط می‌کند و هر روز حال روحی او ضعیفتر از حالت قبلی او می‌گردد؛ و چون تدریجی است خود نیز نمی‌فهمد چه بلائی به سرش آمده، بلکه شاید خود را معزز و رستگار و سعادت‌مند بداند و ملک و مال فراوان را دلیل بر سعادت گیرد. این نیز خود استدراجی جدید است که در مهالک همین خیالات و اندیشه‌های فاسد دائماً پائین می‌آید تا در مکان بُعد و انقطاع از انوار جمال الهی به هلاکت رسد. مردم که به عبادت دعوت شده‌اند برای همین خاصیت دعائی است که با پیکره

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰ إلى ۱۸۲.

عبادت خمیر شده است؛ و هر عبادتی که خالی از دعا باشد و عاری از توجه به خدا، آن عبادت بی ارزش است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ.^۱

و قَالَ أَيْضًا: إِذَا أذِنَ اللَّهُ لِعَبْدٍ فِي الدُّعَاءِ فَتَحَ لَهُ بَابَ الْإِجَابَةِ بِالرَّحْمَةِ، وَ إِنَّهُ لَن يَهْلِكَ مَعَ الدُّعَاءِ هَالِكٌ، وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَغْضِبُ إِذَا تَرَكَ سُؤْلَهُ فَلْيَسْئَلْ أَحَدَكُمْ رَبَّهُ حَتَّى فِي شِسْعِ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ، إِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.^۲

و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْضًا:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي الْعَبْدَ حَتَّى يَسْمَعَ دُعَائَهُ وَ تَضَرُّعَهُ.^۳

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى الْعَبْدِ بَابَ الدُّعَاءِ وَ يَغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ بَابَ التَّوْبَةِ وَ يَغْلِقَ بَابَ الْمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾،^۴ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ بَابَ الشُّكْرِ وَ يَغْلِقَ بَابَ الزِّيَادَةِ لِأَنَّهُ يَقُولُ: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾،^۵ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ بَابَ التَّوَكُّلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْمُتَوَكِّلِ مَخْرَجًا فَإِنَّهُ

۱- /إرشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۴۸: [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

با فضیلت ترین عبادتها دعاء است. مترجم]

۲- همان مصدر: [و نیز فرمودند: هنگامی که خداوند بنده ای را موفق به دعاء می کند همراه با آن در اجابت خود را نیز بر وی بواسطه رحمتش باز می کند و به تحقیق که هیچ کس بواسطه دعاء به هلاکت نخواهد افتاد. و خداوند وقتی ببیند بنده اش از او درخواست و دعا نمی کند به غضب خواهد آمد، پس بر شما باد که همواره خدا را بخوانید حتی در مورد بند نعل اگر پاره شود. بدرستی که سلاح مؤمن دعاء است. مترجم]

۳- همان مصدر: [خداوند سبحان بنده اش را مبتلا می کند تا دعا و تضرعش را بشنود. مترجم]

۴- سوره الشوری (۴۲) آیه ۲۵.

۵- سوره ابراهیم (۱۴) قسمتی از آیه ۷.

سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَنَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۱!

اگر انسان با توجه تام دعا کند و جدّاً از صمیم قلب از خدا بنخواهد محالست که حاجت او برآورده نگردد.

در «کافی» با إسناد خود از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند، قال:

لَمَّا اسْتَسْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَقَى النَّاسُ حَتَّى قَالُوا: إِنَّهُ الْغَرَقُ - وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِهِ وَ رَدَّهَا: اللَّهُمَّ حَوَالِينَا وَ لَا عَلَيْنَا! قَالَ: فَتَفَرَّقَ السَّحَابُ - فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَلَمْ نَسْقُ ثُمَّ اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَسَقِينَا؟ قَالَ: دَعَوْتُ وَ لَيْسَ لِي فِي ذَلِكَ نَبِيَّةٌ، ثُمَّ دَعَوْتُ وَ لِي فِي ذَلِكَ نَبِيَّةٌ.^۲

۱- سوره الطلاق (۶۵) ذیل آیه ۲ و صدر آیه ۳.

۲- /ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۴۸: [أمیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

هیچگاه خداوند درب دعا را برای مردم نمی گشاید درحالی که بر خود درب اجابت و برآورده شدن حاجات را ببندد زیرا خود در قرآن می فرماید: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾. و هیچگاه درب توبه را بروی بندگان باز نمی کند درحالی که درب آمرزش را بر خود ببندد، زیرا در قرآن وارد است: (اوست که توبه را از بندگان می پذیرد و از گناهان چشم پوشی می نماید)، و هیچگاه خداوند درب شکر را برای بندگان باز نمی کند و درب زیاده و افزونی در نعمتها را بر خود ببندد زیرا می گوید: (اگر شکر بجای آورید من نیز بر نعمت می افزایم) و هیچگاه خداوند درب توکل را برای بندگان نمی گشاید ولی بر این توکل گشایش و فتح بابی قرار ندهد زیرا در قرآن وارد است: (کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او گشایش و آرامش پدید آورد و بدون انتظار و توقع روزی می رساند و کسی که بر خدا توکل کند او را کفالت نموده و بی نیاز خواهد کرد. مترجم]

۳- /الکافی، ج ۲، ص ۴۷۴: [امام صادق علیه السلام می فرمایند: زمانی اتفاق افتاد که خشک سالی شد و باران نیامد رسول خدا نماز استسقاء بجای آوردند در این هنگام ابری ظاهر شد و آنقدر باران بارید که مردم گمان کردند آب آنان را غرق خواهد کرد. رسول خدا با دست ⇐

در روایات وارد است که چنانچه خدا بخواهد موهبتی به بنده خود عنایت کند - گرچه غیر مترقب باشد - دل او را متوجه دعا می‌کند. در حالات حضرت ابراهیم خلیل الله می‌فرماید که در پاسخ عموی خود آذر و بت پرستان دیگر گفت:

﴿وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ۚ فَلَمَّا آعَتْزَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ۖ﴾^۱

اینکه حضرتش می‌فرماید: امید است که نسبت به دعا کردن و خواستن از پروردگار خود شقی نباشم، منظور همان حال تذلل و خشوع است؛ چون شقاوت در اینجا به معنی استکبار و سختی دل است. یعنی من امید دارم از مستکبران از عبادت خدا و از بی‌نیازان به دعا و توجه به ساحت مقدس او نبوده باشم. در این حال خدا در سنّ یأس و پیری درحالیکه عیال او ساره نیز عجوزه‌ای عقیم بود و به کلی دست از زناشوئی شسته بود، حضرت اسحاق را از ساره به او عنایت کرد.

↳ به ابر اشاره کردند و فرمودند: دیگر به اطراف ما ببار و ما را کفایت است، در این وقت ابرها به کناری رفتند و متفرق شدند. اصحاب عرض کردند: چه شد که در نماز باران دفعه اول باران نیامد ولی در دفعه دوم آمد؟ فرمودند: در دفعه اول نیت نداشتیم ولی در این دفعه با نیت به نماز آمدم. مترجم]

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸ و ۴۹: [و از شما و آنچه جز خدا (بتهااتان که آنها را) می‌خوانید (می‌پرستید) کناره گیرم، و پروردگار خود را می‌خوانم (می‌پرستم) امید است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی‌بهره نباشم (چنان که شما از پرستش خدایانتان از آن پاداش بی‌بهره‌اید). پس چون ابراهیم از ایشان (خویشان و هم‌میهمان خود) و از آنچه (بتهایی را که آنها را) جز خدا می‌پرستیدند کناره گرفت (و به شام و فلسطین رفت، بجای خویشانش که از آنها دوری گزید) اسحاق و یعقوب (پسر اسحاق) را به او بخشیدیم، و هر یک از اسحاق و یعقوب را پیغمبر گردانیدیم (تا مردم بوسیله ایشان به راه حق و درست راه یابند)].

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَمٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ * فَأَمَّا رِءَا أَيْدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُوطٍ * وَأَمْرُهُمْ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَوَيْلَتِي ۚ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ مُجْتَدِلًا فِي قَوْمٍ لُوطٍ﴾^۱

۱- سوره هود (۱۱) آیات ۶۹ الی ۷۴: [و هر آینه فرستادگان (فرشتگان) ما (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروییل که برای عذاب قوم لوط فرستادیم، و به شکل جوانان نو رسیده بسیار زیبا بودند) با بشارت و مژده (به ولادت اسحاق از ساره) نزد ابراهیم آمده گفتند: سلام و درود بر تو، ابراهیم گفت: سلام بر شما، پس (بنا بر عادت و روش خود در پذیرایی از میهمان) درنگ نکرد تا آنکه (برای آنها) گوساله بریان کرده آورد. پس چون ابراهیم دید دستهایشان بسوی آن گوساله بریان شده دراز نمی‌شود (از آن نمی‌خورند) آنان را نشناخت، و (برای اینکه علامت و نشانه دشمنی میهمان با میزبان نخوردن طعام و خوراک او بود) در نهان از ایشان ترسید (زیرا گمان کرد که بسبب نخوردن طعام می‌خواهند به او شرّ و بدی برسانند) فرستادگان گفتند (ای ابراهیم) مترس که ما (از جانب خدای تعالی برای عذاب) بسوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم. و زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می‌شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی به نام اسحاق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می‌زایم، و بچه می‌آورم در حالی که من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب. گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است. پس چون ترس و بیم از دل ابراهیم بیرون رفت (و شناخت مهمانان فرشتگانند) و بشارت و مژده (به ولادت فرزند) برایش آمده درباره (عذاب) قوم لوط با (فرستادگان) ما مجادله و گفتگو می‌کرد (گفته‌اند: مجادله و گفتگوی ابراهیم با فرشتگان چنین بوده، هنگامی که ایشان گفتند: ما اهل این ده را هلاک و تباہ

و در سوره ذاریات می‌فرماید: چون فرشتگان بشارت جوانی را به ساره دادند از شدت وحشت و اضطرابی که پیدا نمود - چون خود را عجزه فرتوت عقیم می‌دید - با شدت به صورت خود سیلی نواخت: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ * فَرَاعَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ * فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَدَشَرُوهُ بِغُلْمٍ عَلِيمٍ * فَأَقْبَلَتْ أَمْرَأَتُهُ فِي صِرَافٍ فَصَكَتْ وَجَهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾^۱

☞ خواهیم نمود، ابراهیم فرمود: اگر در آن پنجاه مؤمن باشد آنان را هلاک می‌نمائید؟ گفتند: نه، فرمود: اگر چهل مؤمن باشد؟ گفتند: نه، پس پی در پی از عدد و شماره مؤمن کم کرد و آنها می‌گفتند: نه، تا آنکه فرمود: اگر در آن یک مؤمن باشد آیا ایشان را هلاک می‌کنید؟ گفتند: نه، فرمود: لوط در میان ایشان است «چگونه آنها را هلاک می‌نمائید؟» گفتند: ما به کسی که در میان آنان است داناتریم، هر آینه او را با اهلش از عذاب نجات داده و می‌رهانیم.)

۱- سوره الذاریات (۵۱) آیات ۲۴ الی ۳۰: [آیا خبر و آگهی (داستان) مهمانان گرامی داشته شده ابراهیم تو را آمده (شنیده‌ای)؟ آن گاه که بر او داخل شده پس سلام و درود گفتند، ابراهیم گفت: بر شما سلام و درود، شما گروهی هستید ناشناس. پس ابراهیم در پنهانی (از آنان) بسوی اهل و همسر خود (ساره) رفت (تا برای مهمانان طعام و خوراک بیاورد)، پس گوساله فربه (بریان شده) ای را آورد. پس آن را نزد آنان نزدیک گردانید (و چون مهمانان در آن طعام دست نبردند) پس ابراهیم گفت: آیا شما (از این طعام و خوراک) نمی‌خورید؟! پس، از (نخوردن) ایشان خوف و ترس در دل خود درآورد (و چون مهمانان نشانه خوف و ترس در او دیدند) گفتند: (ای ابراهیم از ما) مترس (که فرشتگان و فرستادگان پروردگار توایم) و او را به (دنیا آمدن) پسری (از ساره که اسحاق نام داشت، و) دانا (ی به علوم و حقائق بود) بشارت و مژده دادند. پس زن ابراهیم (ساره هنگامی که مژده فرزند را شنید) در میان آن جماعت و گروه (یا در حال صیحه و فریاد کشیدن) روی آورده، پس (از روی تعجب و شگفت) سیلی بروی خود زد و گفت: من پیر زن نازیم (چگونه فرزند آورم؟!).

خداوند به حضرت ابراهیم از آن عجزه فرتوت اسحاق را عنایت کرد، و از حضرت هاجر اسماعیل را عنایت کرد. حضرت ابراهیم سپاس خدای بجا آورد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۱ می‌فرماید: چون خداوند، شنوای خواست و دعای بندگانت در زمان پیری و کبر به من این دو فرزند برومند را عنایت فرمود. حضرت زکریا نیز در زمان پیری و عقیم بودن عیالش از خدا تقاضای فرزند کرد؛ همین که در بیت المقدس آمد و مائده آسمانی را در نزد مریم عذرا دید، و پرسید: این تحفه و غذا را از کجا آوردی؟ و مریم جواب داد که از نزد خدا آمده، و خدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد! آنجا حضرت زکریا دست به دعا برداشت و از خدای خود ذریه طیبه درخواست کرد که وارث او و وارث آل یعقوب باشد:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلَكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^۲

⇐ مهمانان گفتند: این چنین که تو را بشارت و مژده داده‌ایم، پروردگارت گفته است محققاً او (در کارها) درستکار (و به احوال و چگونگی‌های بندگانش) دانا است.

۱- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۹: [حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشید، و بدرستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می‌شنود].

۲- سوره آل عمران (۳) آیات ۳۸ تا ۴۰: [در آن هنگام (که) زکریا پروردگارش را خوانده گفت: پروردگارا از نزد خودت فرزند پاکیزه (صالح و شایسته) به من ببخش (چنان که مریم را به مادرش حنه بخشیدی) که تو شنوای (پذیرنده و روا کننده) دعاء و درخواستی. پس فرشتگان او را درحالی که در محراب و نمازگاه ایستاده نماز می‌گزارد آواز داده و ⇐

عجب اینجاست که: با آنکه فرشتگان بشارت فرزند را به حضرت زکریا دادند، از شدت نومیدی و عدم توافق اسباب می‌گویند: چگونه می‌شود که مرا فرزندی بیاید، در صورتی که پیری ناتوان شده‌ام و زن من نیز از کار زناشوئی افتاده! فرشتگان خطاب نمودند: این اراده خداست! خداوند هرچه اراده کند به وقوع خواهد پیوست.

در روایات بسیار وارد است که دعا کنید، زیرا با دعا کارهای ممتنع آسان و مشکلات حل می‌گردد؛ دعا بلاء مبرم و قضاء حتمی را دفع می‌کند.

در «کافی» با اسناد خود از حماد بن عثمان روایت می‌کند، قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ، يَنْقُضُهُ كَمَا يُنْقِضُ السَّلْكَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۱

و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر حدیث می‌کند که يقول:

إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدَّ قُدِّرَ وَ مَا لَمْ يَقْدَرْ قُلْتُ: وَ مَا قَدَّ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ، فَمَا لَمْ يَقْدَرْ؟

قال: حَتَّى لَا يَكُونَ.^۲

خواندند که خدا ترا به یحیی مژده می‌دهد در حالی که تصدیق کننده (ایمان آورنده) به کلمه و سخن از جانب خدا (عیسی علیه السلام) است و سید و مهتر و فرونشسته از زن (یا باز دارنده خود از شهوات و خواهشها) و پیغمبری از نیکوکاران (بزرگواران) است (چون همه پیغمبران نیکوکارانند). زکریا گفت: پروردگارا کجا (چگونه) برای من فرزندی باشد درحالیکه مرا پیری و بزرگسالی فرارسیده، و زخم نازاد است، خدا (از راه وحی به او) فرمود: در همین حال که هستی خدا قادر و توانا است بر آنچه را که خواهد.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹: [امام علیه السلام می‌فرماید: دعاء قضای الهی را دگرگون

خواهد کرد همچون ریسمان محکم که کم‌کم رشته‌های آن باز شود. مترجم]

۲- ضمیر مستتر در یکون راجع به تقدیر است یعنی دعا آنچه را که تقدیر نشده است نمی‌گذارد از این به بعد تقدیر شود.

۳- همان مصدر، ص ۴۶۹: [موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: دعاء حادثه تقدیر شده و

تقدیر نشده را برمی‌گرداند. راوی گویند: عرض کردم: واقعه مقدر شده را فهمیدم اما آنچه

و با اسناد خود ایضاً روایت می‌کند از زراره عن ابی جعفر علیه السلام، قال: قال لی: أ لا أدُّکَ عَلٰی شَیْءٍ لَّمْ یَسْتَنْ فِیهِ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ؟ قُلْتُ: بَلٰی! قال: الدُّعَاءُ یُرَدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ وَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ.^۱ و از عبدالله بن سنان حدیث می‌کند از حضرت امام صادق علیه السلام،

يقول:

الدُّعَاءُ یُرَدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا. فَأَكْثَرَ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ، وَ لَا یُنَالُ مَا عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِالدُّعَاءِ، وَ إِنَّهُ لَیْسَ بِأَبْ یُكْثَرُ قَرَعُهُ إِلَّا یُوشِكُ أَنْ یُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ!^۲

و از عبدالله بن محبوب از ابی ولاد روایت می‌کند، قال:

قال أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ: عَلَیْكُمْ بِالدُّعَاءِ! فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبَ إِلَى اللهِ یُرَدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ یَبْقَ إِلَّا إِمْضَاؤُهُ؛ فَإِذَا دُعِيَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ سُئِلَ صَرَفَ الْبَلَاءَ صَرَفَةً.^۳

⇐ تقدیر نشده چگونه توجیه می‌شود؟ حضرت فرمودند: جلوی تقدیر آن را می‌گیرد. مترجم]

۱- همان مصدر، ص ۴۷۰: [امام باقر علیه السلام به زراره فرمودند: آیا نمی‌خواهی ترا راهنمایی کنم به چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ استثنائی را در آن قرار نداده است؟

عرض کردم: بفرمائید. حضرت درحالیکه انگشتان خود را بهم پیوسته بودند فرمودند: آن چیز دعاء است که قضاء الهی را برمی‌گرداند درحالیکه به مرتبه تنفیذ و تقدیر رسیده است. مترجم]

۲- همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضاء حتمی الهی را برمی‌گرداند پس زیاد دعا کن که دعا کلید هر رحمت و برآورده شدن هر حاجتی است. و هر نعمتی از ناحیه پروردگار بواسطه دعا جاری می‌شود و هیچ دربی نیست که زیاد به صدا درآید مگر اینکه برای صاحبش باز خواهد شد. مترجم]

۳- همان مصدر: [امام کاظم علیه السلام فرمودند: بر شما باد که زیاد دعا کنید که دعاء برای خدا است. و درخواست از خدا بلاء را برمی‌گرداند، اگر چه تقدیر شده باشد اما به مرحله ⇐

و از إسحاق بن عمّار روایت می‌کند که قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُدْفَعُ بِالذُّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ أَنْ يُدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ، وَ لَوْلَا مَا وَفَّقَ الْعَبْدُ مِنْ ذَلِكَ الذُّعَاءِ لَأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجُثُّهُ^۱ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ^۲.**

این روایت می‌فهماند که دعا یک حلقه از سلسله اسباب عدم نزول بلاء است، و عدم دعا یک حلقه از سلسله نزول اسباب بلا است. چنانچه خدا بداند که بنده‌اش دعا می‌کند، آن امری که مقدر شده بر می‌گرداند؛ و اگر بنده دعا نکند آن بلا به او می‌رسد گرچه هیچ سببی به صورت ظاهر برای هلاکت او نباشد، لیکن درختی را که از زمین می‌کنده مثلاً به او برخورد می‌کند و او را از پای در می‌آورد. پس اگر بنده الهام به دعا شود این الهام کاشف از رفع بلا است، و اگر قلبش میل به دعا پیدا نکند و در حال بلا یا قبل از آن انابه و تقاضائی نداشته باشد این کاشف از وقوع بلا است.

در «کافی» از هشام بن سالم روایت می‌کند که، قال:

قال أبو عبدالله عليه السلام: **هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصْرِهِ؟ قُلْنَا: لَا! قَالَ: إِذَا الْهَمُّ أَحَدٌ [كُم] الذُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ فَأَعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ^۳.**

↳ امضاء نرسیده است در این هنگام اگر از خداوند درخواست شود او نیز آن را برمی‌گرداند. مترجم]

۱- جَثُّ به معنی قطع است؛ و در بعضی از نسخ «کافی» ما يَجُثُّهُ با نون ذکر شده که معنی استتار را دارد.

۲- همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال بواسطه دعاء حادثه‌ای را که می‌داند بنده‌اش درباره آن دعاء می‌کند برمی‌گرداند. و اگر عبد موفق به این دعاء نشود چه بسا بواسطه حادثه‌ای مثل کندن چیزی از زمین و برخورد با او مصدوم می‌شود. مترجم]

۳- همان مصدر، ص ۴۷۱: [امام صادق علیه السلام به هشام فرمودند: آیا ابتلاء ممتد و طولانی و ابتلاء کوتاه مدت را می‌شناسید؟ عرض کردم: خیر، فرمود: اگر در هنگام نزول بلاء در قلب شما میل به دعا پیدا شد بدانید که این ابتلاء کوتاه مدت است. مترجم]

و از ابی ولاد روایت می کند که، قال:

قالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَلْهَمُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الدُّعَاءَ إِلَّا كَانَ كَشَفُ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشَيْكًا،^۱ و ما مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءُ طَوِيلًا؛ فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

بلکه به برکت دعای یک مؤمن زنده دل، خدا عذاب و بلا را از جمعیتی

بر می دارد.

در «کافی» از ابی حمزه ثمالی عن حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت می کند، قال:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ: أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ! أَ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي! فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِي فَأَحِبُّهُمْ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ.^۳

۱- الوشيك بمعنى السريع.

۲- همان مصدر، ص ۴۷۱: [امام کاظم علیه السلام فرمودند: هر بلائی که بخواهد بر بنده مؤمنی نازل شود و خداوند پیش از آن بر قلب او میل به دعا را ایجاد کند آن بلا را سریعاً از او برمی گرداند. و اگر بلائی بخواهد نازل شود و میل به دعا در قلب آن شخص پیدا نشود آن بلا به مدت طولانی نازل می شود. پس هرگاه بلائی نازل شد، بر شما باد به دعا و تضرع در پیشگاه خدا. مترجم]

۳- همان مصدر، ص ۴۹۶: [امام باقر علیه السلام می فرماید: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده: حضرت موسی از خدا سؤال کرد: ای پروردگار من! آیا تو نزدیک به منی تا با تو مناجات کنم یا دور هستی تا صدایت زخم. خداوند به او وحی فرستاد، ای موسی! من همنشین کسی هستم که یاد مرا کند، پس موسی عرض کرد: چه کسی در حفظ و

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که دارای علم منایا و بلایا بوده رُشید هَجری است؛ بلکه او از اصفیاء آن حضرت و صاحب سر بوده است.

شیخ مفید^۱ با إسناد خود از علی بن الحکم آورده است که:
 وَ مِنْ أَصْفِيَاءِ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ الْخُزَاعِيُّ عَرَبِيٌّ، وَ مَيْثَمُ التَّمَارُ وَ هُوَ مَيْثَمُ بْنُ يَحْيَى مَوْلَى، وَ رُشَيْدُ الْهَجْرِيِّ، وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرِ الْأَسَدِيِّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ؛ إِلَى آخِرِ مَا قَالَ.

شیخ کشی^۲ روایت کرده است که: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود به نخلستانی آمدند و در زیر درختی نشستند، و فرمود که از آن درخت خرما آوردند و با اصحاب تناول فرمود. رشید گفت: یا امیرالمؤمنین چه نیکو رطبی بود! حضرت فرمود: ای رشید! ترا بر چوب این درخت به دار خواهند کشید. رشید پیوسته نزد آن درخت می آمد و آن درخت را آب می داد. روزی دید که آن درخت را بریده اند، گفت: اجل من نزدیک شده! روز دیگر دید که آنرا به دو نیمه نموده اند، گفت: این را برای من بریده اند! زیاد پدر عبیدالله بن زیاد او را می طلبید و جوایس برای دستگیری او گماشته بود.

شیخ مفید آورده است که:

لَمَّا طَلَبَ زِيَادُ أَبُو عَبِيدَةَ اللَّهِ رُشَيْدَ الْهَجْرِيِّ اخْتَفَى رُشَيْدٌ. فَجَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى أَبِي أَرَاكَةَ

← حراست تو است در روزی که هیچ حراست و حفظی در آن روز وجود ندارد؟ خداوند فرمود: آن کسانی که یاد مرا می کنند پس من نیز یاد آنها خواهم کرد و محبت مرا در دل می پروراند و من نیز آنان را دوست خواهم داشت، اینان کسانی هستند که اگر بخوام بلاء خود را بر اهل زمین بفرستم به خاطر آنها منصرف می شوم. مترجم]

۱- اختصاص، ص ۳: [از جمله برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام این افراد

هستند ... مترجم]

۲- منتهی الآمال، ص ۱۴۴.

و هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَدَخَلَ مَنْزِلَ أَبِي أَرَاكَةَ، فَفَزِعَ لِذَلِكَ أَبُو أَرَاكَةَ وَ خَافَ، فَقَامَ فَدَخَلَ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: وَيْحَكَ قَتَلْتَنِي وَ أَيْتَمْتَ وَ لَدِي وَ أَهْلَكَتَهُمْ! قَالَ: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَنْتَ مَطْلُوبٌ وَ جِئْتَ حَتَّى دَخَلْتَ دَارِي وَ قَدْ رَأَيْتُ مَنْ كَانَ عِنْدِي. فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ! قَالَ: وَ سَتَجْرِبَنَّ [تَسْخُرُ بِي] أَيْضًا. فَأَخَذَهُ وَ شَدَّهُ كِتَافًا ثُمَّ أَدَخَلَهُ بَيْتًا وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ خِيَلٌ إِلَيَّ أَنَّ رَجُلًا شَيْخًا قَدْ دَخَلَ أَنْفًا دَارِي؟ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا! فَكَرَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا! فَسَكَتَ عَنْهُمْ، ثُمَّ إِنَّهُ تَخَوَّفَ أَنْ يَكُونَ قَدْ رَأَاهُ غَيْرُهُمْ، فَذَهَبَ إِلَى مَجْلِسِ زِيَادٍ لِيَتَجَسَّسَ هَلْ يَذْكُرُونَهُ، فَإِنْ هُمْ أَحْسَبُوا بِذَلِكَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ عِنْدَهُ وَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ. قَالَ: فَسَلَّمَ عَلَى زِيَادٍ وَ قَعَدَ عِنْدَهُ وَ كَانَ الَّذِي بَيْنَهُمَا لَطِيفٌ. قَالَ: فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ الرَّشِيدُ عَلَى بَغْلَةٍ أَبِي أَرَاكَةَ مُقْبِلًا نَحْوَ مَجْلِسِ زِيَادٍ. قَالَ: فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو أَرَاكَةَ تَغَيَّرَ لُونُهُ [وَجْهُهُ] وَ أَسْقَطَ فِي يَدَيْهِ وَ أَيَقَنَ بِالْهَلَاكِ. فَنَزَلَ رُشِيدٌ مِنَ الْبَغْلَةِ وَ أَقْبَلَ إِلَى زِيَادٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ قَامَ إِلَيْهِ زِيَادٌ فَاعْتَنَقَهُ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ أَخَذَ يَسْأَلُهُ [يُسَائِلُهُ] كَيْفَ قَدِمْتَ؟ وَ كَيْفَ مَن خَلَّفْتَ؟ وَ كَيْفَ كُنْتَ فِي مَسِيرِكَ؟ وَ أَخَذَ لِحْيَتَهُ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَامَ فَذَهَبَ. فَقَالَ أَبُو أَرَاكَةَ لِزِيَادٍ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! مَن هَذَا الشَّيْخُ؟ قَالَ: هَذَا أَخٌ مِّنْ إِخْوَانِنَا مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدِمَ إِلَيْنَا زَائِرًا. فَانصَرَفَ أَبُو أَرَاكَةَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِذَا رُشِيدٌ بِالْبَيْتِ كَمَا تَرَكَهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو أَرَاكَةَ: أَمَا إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ كُلُّ مَا أَرَى فَاصْنَعْ مَا بَدَأَ لَكَ وَ ادْخُلْ عَلَيْنَا كَيْفَ شِئْتَ!¹

۱- /اختصاص، ص ۷۸: [وقتی زیاد به دنبال رشید هجری فرستاد او خود را پنهان نمود، روزی گذرش به ابی اراکه افتاد درحالیکه او به اتفاق عده‌ای از دوستانش کنار منزلی نشسته بود پس داخل منزل ابی اراکه شد، ابی اراکه از این مسأله دچار وحشت و ترس شد و فوراً به دنبال او داخل منزل شد و به او گفت: وای بر تو مرا به کشتن دادی و فرزندانم را یتیم و هلاک نمودی، رشید گفت: برای چه؟ ابی اراکه گفت: مگر نمی دانی که زیاد به دنبال تو می‌گردد حال تو آمده‌ای و داخل منزل من شده‌ای. و افرادی که نشسته‌اند تو را دیده‌اند. <

باری^۱ چون ابن زیاد او را طلب نمود، گفت: از دروغهای امام خود برای من نقل کن! رشید گفت: امام من دروغگو نبوده است.
 فَقَالَ لَهُ [ابن] زِيَادُ: مَا قَالَ لَكَ خَلِيلُكَ أَنَا فَاعْلُونَ بِكَ؟ قَالَ: تَقْطَعُونَ يَدَيَّ وَ

رشید گفت: کسی مرا ندید، ابی اراکه گفت: مرا مسخره می‌کنی حال خواهی دید. پس ریسمان آورد و کتف او را بست و داخل اطاقی کرد و درب اطاق را قفل نمود و بسوی اصحابش برگشت و به آنان گفت: اینطور به خیالم خطور کرده است که پیرمردی هم اکنون داخل خانه‌ام شده است آیا شما او را دیدید؟ همه گفتند: ما کسی را ندیدیم. باز تکرار کرد، گفتند: ما کسی را ندیدیم. با خود گفت: شاید کسی در راه او را دیده باشد و به زیاد اطلاع بدهد. حرکت کرد بسوی مجلس زیاد تا ببیند آیا کسی از او سخن خواهد گفت که اگر چنین باشد به آنان بگوید: من او را حبس نمودم تا به شما تحویل دهم.
 داخل مجلس زیاد شد و پس از تعارفات در کنار او نشست و چون با هم دوستی دیرینه داشتند به صحبت پرداختند. ناگهان رشید هجری درحالیکه سوار بر قاطر ابی اراکه شده بود به مجلس زیاد وارد شد و رنگ از چهره ابی اراکه پرید و سرش را به پائین انداخت و یقین به هلاکت خود نمود.

رشید از قاطر فرود آمد و به زیاد سلام کرد و زیاد از جا برخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و از احوال او جويا شد که چطور به اینجا آمده است و در مسیر چگونه گذشته است و خانواده‌اش چگونه می‌باشند، رشید دستی بر محاسنش کشید و قدری توقف نمود سپس خداحافظی کرد و از مجلس خارج شد.

أبو اراکه رو کرد به زیاد و گفت: این شخص که بود؟ زیاد گفت: یکی از دوستان ما که در شام زندگی می‌کند آمد اینجا تا ما را زیارت کند. ابی اراکه از زیاد خداحافظی کرد و به منزل خویش بازگشت و دید همانطور که رشید را در اطاق با دست بسته محبوس کرده بود به همان وضع قرار دارد. ابی اراکه رو کرد به او و گفت: حال که تو دارای علمی هستی که این گونه کارها را که من می‌بینم انجام می‌دهی هر طور میل داری عمل کن و هرگاه خواستی نزد ما بیا. مترجم]

۱- لا یخفی آنکه قصه‌ای که از رشید و ابوارا که نقل شده است راجع به زیاد بن ابیه است، و اما قاتل رشید فرزند او ابن زیاد است.

رَجَلَى وَ تَصْلُبُونَنِي. فَقَالَ زِيَادٌ: أَمَا وَاللَّهِ لَا كُذِّبَنَ حَدِيثُهُ؛ خَلُّوا سَبِيلَهُ! فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قَالَ: رُدُّوهُ، لَا نَجِدُ لَكَ شَيْئًا أَصْلَحَ مِنَّا قَالَ صَاحِبُكَ، إِنَّكَ لَنْ تَزَالَ تَبْغِي لَنَا سُوءًا أَنْ بَقَيْتَ! اقْطَعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ [فَقَطَّعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ] وَ هُوَ يَتَكَلَّمُ، وَ قَالَ: أَصْلَبُوهُ خَنْقًا فِي عُنُقِهِ.^۱

ابن زیاد دستور داد دستها و پاهای او را بریدند و زبان او را نبردند. دختر رشید فنوا می گوید: پدرم را به این حال به منزل آوردند.

فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ هَلْ تَجِدُ أَلْمًا لِمَا أَصَابَكَ؟ فَقَالَ: لَا يَا بَنَتِي إِلَّا كَالزَّحَامِ بَيْنَ النَّاسِ! فَلَمَّا احْتَمَلْنَاهُ وَ أَخْرَجْنَاهُ مِنَ الْقَصْرِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ، فَقَالَ: أَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ مَا يَكُونُ إِلَيَّ [يَوْمَ] السَّاعَةِ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحَجَّامَ حَتَّى يَقْطَعَ لِسَانَهُ، فَمَاتَ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ فِي لَيْلَتِهِ. [قَالَ] وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُسَمِّيهِ رُشِيدَ الْبَلَايَا.^۲

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۲، و این مطالب را مرحوم مفید در *اختصاص*، صفحه ۷۷ آورده است: [ابن زیاد به او گفت: رفیقت (علی بن ابی طالب علیه السلام) درباره ما و تو چه گفت؟ رشید گفت: فرمود که دو دست و دو پای مرا قطع می کنی و مرا بر دار خواهید زد ابن زیاد گفت: قسم به خدا دروغش را آشکار خواهم ساخت او را رها کنید، اما همین که خواست خارج شود گفت: او را برگردانید، بهتر از آنچه که رفیقت درباره تو گفته است چیزی نمی یابم، اگر ترا بحال خود بگذارم بر علیه ما تبلیغ خواهی کرد و ما را رسوا می نمائی. دو دست و دو پای را قطع کنی و درحالی که تکلم می کرد دست و پایش را بریدند. آنگاه گفت: او را بر دار زیند بنحوی که با حال خفگی از دنیا برود. مترجم]

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۲، و این مطالب را مرحوم مفید در *اختصاص*، صفحه ۷۷ آورده است: [گفتم: آیا احساس ناراحتی بواسطه این جراحتها می کنی؟ گفت: خیر ای دخترم مگر یک فشاری چنان که بواسطه ازدحام جمعیت برای انسان پیدا شود. پس وقتی او را برداشتیم و از قصر خارج کردیم مردم به دور او جمع شدند. رشید گفت: کاغذ و دوات بیاورید مطلبی را بنویسم که تا روز قیامت برای شما خواهد بود، ابن زیاد حجامت کن را فرستاد تا زبان او را قطع نمود و سپس در همان شب وفات نمود، و امیرالمؤمنین علیه السلام <

البته معلومست که طبق اخباراتی که امیرالمؤمنین به رشید داده بودند او را به دار آویختند، و او بر فراز دار با مردم تکلم می نمود و می گفت: دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما از فضایل اهل بیت و از عواقب وخیم خاندان بنی امیه بیان کنم. چون در آن زمان کسی که مصلوب می شد ریسمان بر گردش نمی آویختند، بلکه بدن او را به چوبه دار محکم می بستند تا خود کم کم جان بدهد؛ و یا دستها و پاهای او را به چوبه دار میخکوب می کردند. رشید را نیز چنین کردند؛ دستها و پاهای او را بریده و بر دار آویختند. او از بالای دار تکلم می نمود؛ خبر به عبیدالله بن زیاد دادند که شما بنی امیه را رسوا نمود. دستور داد که حجام زبان او را قطع کند. چون زبانش را بریدند با دست خود اشاره کرد که به عبیدالله بگوئید: دیدی که مولای من امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ نگفت و سپس به رحمت خدا پیوست.

قنوا^۱ می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي: مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَكَ؟! قَالَ: يَا بُنَيَّةُ! يَأْتِي قَوْمٌ بَعَدَنَا بِصَائِرُهُمْ فِي دِينِهِمْ
أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِنَا.^۲

← او را به رشید بلاها لقب داده بود. مترجم]

۱- اختصاص، ص ۷۸.

۲- [به پدرم گفتم: چقدر در دین کوشا و پر تلاش بودی، رشید پاسخ داد: ای دخترم! روزگاری خواهد آمد که افراد در آن روزگار بصیرت در دینشان با فضیلت تر از این تلاش و کوشش ما در عبادت است. مترجم]

مجلس پنجم:

دعا برای بنده حال انقطاع بسوی خدا می آورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

حکایهٔ عن قول ابراهیم علیه السلام: ﴿وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي

شَقِيًّا﴾.^۱

سابقاً ذکر شد که بهترین حالات بنده حال دعاست. حال دعا حالست که بر اساس عبودیت پدید می‌آید به خلاف حال عدم میل به دعا که همان شقاوت دل و سختی قلب است، آن حال در ضدّ راه عبودیت قرار دارد؛ روی همین اصل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعاها را جوهرهٔ عبادات قرار داده است:

الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ.^۲

دعا برای بنده حال انقطاع بسوی خدا می‌آورد و بین بنده و خالقش پرده را برمی‌دارد، و پرتو انوار خدا در دل بنده می‌تابد و مجذوب به جذبات الهیه

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸: [و پروردگار خود را می‌خوانم امید است بخواندن و پرستش

پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی‌بهره نباشم.]

۲- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، نقلاً عن الغزالی: [دعا حقیقت و مغز عبادت است. مترجم]

می‌گردد. لذا اولیای خدا و مقربین درگاه ربوبیتش بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و گفتگو و مناجات بوده‌اند.

رَوَى [خَبْرَ] الْأَصْمَعِيُّ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ [الْحَرَامِ] و [إِلَى] زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - وَكَانَ لَيْلَةً مُقَمَّرَةً - وَ إِذًا بِصَوْتِ أُنَيْنٍ وَ حَنِينٍ وَ بُكَاءٍ فَتَبَعْتُ الصَّوْتِ وَ إِذَا أَنَا بِشَابِّ حَسَنَ الْوَجْهِ ظَرِيفِ السَّمَائِلِ وَ عَلَيْهِ ذَوَائِبُ وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:
يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ غَارَتِ النَّجُومُ وَ أَنْتَ حَيٌّ قَيُّومٌ! إِلَهِي غَلَقْتَ الْمُلُوكَ أَبْوَابَهَا وَ قَامَ عَلَيْهَا حُجَابُهَا وَ حُرَّاسُهَا وَ بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلْسَّائِلِينَ، فَهِيَ أَنَا بِبَابِكَ أَنْظُرُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ! ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ:

(۱) يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ

وَ كَاشِفِ الضُّرِّ وَ الْبَلْوَى مَعَ السَّقَمِ

(۲) قَدْ نَامَ وَ فِدْكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَ انْتَبَهُوا

وَ أَنْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ لَمْ تَنَمْ

(۳) أَدْعُوكَ رَبِّي حَزِينًا دَائِمًا قَلْقًا

فَارْحَمْ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ

(۴) إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرْفٍ

فَمَنْ يَجُودُ عَلَيَّ الْعَاصِينَ بِالنُّعْمِ

ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يُنَادِي: إِلَهِي [وَ سَيِّدِي] أَطَعْتُكَ بِمَشِيَّتِكَ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ بِإِظْهَارِ حُجَّتِكَ إِلَّا مَا رَحِمْتَنِي وَ عَفَوْتَ عَنِّي وَ لَا تُخَيِّبْنِي يَا سَيِّدِي! ثُمَّ قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي! الْحَسَنَاتُ تَسْرُكُ وَ السِّيَّاتُ لَا [مَا] تَضْرُكُ فَاعْفِرْ لِي وَ تَجَاوَزْ عَنِّي فِيمَا لَا يَضْرُكُ! ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ:

(۱) أَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ

شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضُّرَّ فَارْحَمْ شِكَايَتِي

- (۲) أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي
فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَتِي
- (۳) فَمَزَادِي قَلِيلٌ لَا أَرَاهُ مُبَلِّغِي
عَلَى الزَّادِ أَبِكِي أُمَّ عَلِيٍّ طَوَّلَ [بُعْد] سَفَرَتِي
- (۴) أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قَبِيحٍ رَدِيئَةٍ
فَمَا فِي السُّورَى عَبْدُ جَنِّي كَجِنَايَتِي
- (۵) أَ تُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى
فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافَتِي
- قال الأصمعيُّ: وَ كَانَ يُكْرَرُ هَذِهِ الْآيَاتِ حَتَّى سَقَطَ مَعْشِيًا عَلَيْهِ، فَدَنَتْ مِنْهُ لِأَعْرَفِهِ فَأَذًا هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَأَخَذَتْ رَأْسَهُ وَ وَضَعَتْهُ فِي حِجْرِي وَ بَكَيْتُ فَفَطَّرْتُ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِي عَلَى خَدِّهِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي؟ قُلْتُ: [يَا مَوْلَايَ] عَبْدُكَ وَ عَبْدُ أَجْدَادِكَ الْأَصْمَعِيُّ؛ فَمَا هَذَا الْجَزَعُ وَ الْفَزَعُ وَ الْبُكَاءُ وَ الْأَنْبِينُ وَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ [مَعْدِنِ] الرِّسَالَةِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟! قَالَ: فَاسْتَوَى قَاعِدًا وَ قَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا أَصْمَعِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾؟^۲ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَتَرَكْتُهُ عَلَى حَالِهِ يُنَاجِي رَبَّهُ.^۳

۱- سوره الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۳۳.

۲- سوره المؤمنون (۲۳) صدر آیه ۱۰۱.

۳- مصباح الانظار، للفيض القاساني، ص ۵۴۵، و اسرار الصلوة، للحاج الميرزا جواد آقا التبريزي، ص ۱۳۵، و اورد هذه الحكاية الشيخ احمد الغزالي في تفسيره سورة يوسف مع زيادة في ص ۶۳، الى ص ۶۶: [اصمعی گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکّه رفتم،

﴿ در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدائی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد، به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبرو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالیکه به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت: ای آقا و مولای من اکنون چشمها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من پادشاهان دربهای خود را بروی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند درحالیکه درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان. سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. ای کسی که درخواست مضطرب را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.

۲. روی آورندگان در کنار خانهات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی هرگز نخوابیدی.

۳. ای پروردگار ترا می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب پس به گریه من رحم نما به حق این خانه و حرم.

۴. اگر گناهکار امید غفو و بخشش ترا نداشته باشد پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید.

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: ای خدای من! ترا اطاعت کردم درحالیکه از حیطة اراده و اختیار تو بیرون نبودم پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من بواسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من.

سپس عرضه داشت: ای خدای من و آقای من کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند پس مرا بیمارز و از من درگذر در گناهی که به تو آسیبی نمی‌رسانند. سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضائی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی فقط تو برطرف کننده غم و اندوه من هستی پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

﴿

اینها حالاتی است که در مقام اُنس و خلوت با خدا برای اولیاء مقربین رخ می‌دهد. در آنجا فقط محو جمال او هستند و بس! حتّی اگر تا روز قیامت توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند خود را لایق مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن چنان عظمت خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را لایق او نمی‌دانند، و کوچکترین خطائی را جرّمی بزرگ و موبقه‌ای عظیم می‌نگرند.

حضرت زین العابدین علیه السّلام در ضمن مناجاتهای خود می‌فرماید:
یا اِلهی! لَوْ بَكَيْتُ اِلَيْكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَ قُمْتُ لَكَ حَتَّى تَنْشُرَ قَدَمَيَّ، وَ

۳. پس توشه من اندک است آنرا برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم آیا بر کمی توشه بگیریم یا بر طولانی بودن سفر؟

۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم پس بنده‌ای را در بین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵. آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟

اصمعی گوید: همینطور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش بروی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد چشمانش را باز کرد و فرمود: چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟ عرض کردم: ای مولای من! بنده تو و بنده اجداد تو اصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالیکه شما از اهل بیت نبوت و محلّ رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. در این وقت امام علیه السّلام نشست و فرمود: ابدأ ابدأ ای اصمعی. خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود؟ اصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد. مترجم]

رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صَلْبِي، وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ
الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي، وَ شَرَبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ
حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبْتُ
بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي.^۱

باری چون بنده از خدا غافل باشد و عظمت و عدم تناهی صفات و اسماء
حضرت حق بر او مکشوف نباشد به حول و قوه خود متمسک گردد؛ برای اعمال
خود ارزش قائل است و خود و صفات و افعال خود را در مقابل پروردگار ذی اثر
می بیند، و به پاس طاعت طلب جنت می کند، و بین خود و خدا معامله و ربطی
برقرار می دارد، کأنه او در زمین و خدا در آسمان است، او عمل می دهد و بهشت
را جزا می خواهد؛ کما ورد فی الخبر:

الْجَاهِلُ إِذَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَنْتَظِرُ الْوَحْيَ.^۲

ولی کم کم که در اثر معرفت فهمید که او محو در قدرت و علم و حیات
خداست، او خدای زمین نیست و پروردگار نیز در آسمان مکان ندارد، خدای
تعالی همه جا هست و وجود بنده به او قائم است، و از نقطه نظر عمل مبادله و
معامله ای در بین نیست، چون بنده وجود مستقلی ندارد بلکه عمل برای ایجاد
یقین و رفع حجابهای ظلمانی و ازدیاد بصیرت است، در آن وقت بنده می فهمد

۱- الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ الْكَامِلَةُ، ص ۸۸؛ اسرار الصلوة، للحاج میرزا جواد آقا، ص ۱۳۴: [ای]

خدا من! اگر آنقدر گریه کنم برای تو تا صدایم قطع شود و در پیشگاه تو بایستم تا پاهایم
از هم جدا شوند و آنقدر به رکوع برای تو ادامه دهم تا کمرم گسیخته گردد و آنقدر سجده
کنم تا چشمهایم از حدقه بیرون آید و خاک زمین را در تمام عمر بخورم و از آب گل آلود
در همه عمر استفاده کنم و در تمام این مدت آنقدر ذکر ترا بر زبان آورم تا زبانم از حرکت
باز ماند سپس روی خود را به طرف آسمان از شدت خجالت و حیاء بلند نکنم هیچگاه
نخواهم توانست یک گناه از گناهانم را محو و نابود سازم. مترجم]

۲- [جاهل وقتی دو رکعت نماز بخواند توقع دارد وحی بر او نازل شود. مترجم]

که هیچ وجود او در مقابل خدا کوچکترین قدر و قیمتی ندارد، و عمل او جز شرمندگی و طاعت او جز خجالت چیزی نیست.

هنگامی که نور احدیت و مقام عزّ لایتناهی الهی سراپای عبد را بگیرد و او خود را محو و نابود در آن دریای بیکران مشاهده کند، کجا می‌تواند برای آن نور شمع نیم سوخته هستی خود در مقابل فروزش شمس جهان تاب توحید اثر و قدری را حساب کند! در آن وقت فریادش بلند می‌شود و از اعمال و طاعات خود معذرت می‌طلبد و فقط و فقط نظرش بر رحمت اوست و امیدش به عفو و کرم او؛ لذّتش در انس با او و عقابش در بعد و دوری و هجرت اوست.

روایت شده است که حضرت زین العابدین علیه السلام در بین هر دو رکعت نمازی که می‌گزارند از نمازهای شب، سجده شکر بجای می‌آوردند و در آن سجده می‌گفتند:

إِلَهِي بَعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ وَ عَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّي مُنْذُ بَدَعْتُ فِطْرَتِي مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ عَبْدَتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رَبُّوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرَمَدَ الْأَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَ شُكْرِهِمْ أَجْمَعِينَ، لَكُنْتُ مُقْصِرًا فِي بُلُوغِ آدَاءِ شُكْرِ حَفِيٍّ نِعْمَةٍ مِنْ نِعْمِكَ عَلَيَّ! وَ لَوْ أَنِّي كَرَبْتُ^۱ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِي وَ حَرَّتْ أَرْضَهَا بِأَشْفَارِ عَيْنِي وَ بَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ بُحُورِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ دَمًا وَ صَدِيدًا لَكَانَ ذَلِكَ قَلِيلًا مِنِّي فِي [مِنْ] كَثِيرٍ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ! وَ لَوْ أَنَّكَ إِلَهِي عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ غَطَّيْتَ^۲ لِلنَّارِ خَلْقِي وَ جِسْمِي وَ مَلَأْتَ طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ [وَ أَطْبَقَهَا] مِنِّي حَتَّى لَا تَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي وَ لَا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطْبٌ سِوَايَ لَكَانَ ذَلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرٍ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عَقُوبَتِكَ!^۳

۱- کَرَبْتُ - کَرَبًا الْأَرْض: قلبها و حرّتها للزرع و نحوه.

۲- در مفتاح الفلاح و أسرار الصلوة طبع جدید: و عَظَمْتَ.

۳- مفتاح الفلاح، للشيخ بهاء الدين العاملي، ص ۲۴۵؛ و أسرار الصلوة، الطبع الجديد، ⇨

و در کتاب «من لا يحضره الفقيه» می‌گوید که امیرالمؤمنین علیه السلام در عید اضحی خطبه‌ای ایراد فرمودند:

ثُمَّ سَأَقَ الْخُطْبَةَ إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَوَ اللَّهُ لَوْ حَنَنْتُمْ حَيْنِينَ^۱ الْوَالِيهِ الْعَجْلَانَ [العَجَالِ] وَ دَعَوْتُمْ بِمِثْلِ دُعَاءِ الْأَنْامِ وَ جَارْتُمْ جُورًا^۲ مُتَبَتِّلِي الرَّهْبَانَ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ التَّمَّاسِ الْقُرْبَةَ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كَتَبْتُهُ وَ حَفِظْتَهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مِنَ أَلِيمِ عِقَابِهِ! وَ بِاللَّهِ لَوْ أَنْمَأْتُمْ^۳ قُلُوبَكُمْ أَنْمِيَاءًا وَ سَأَلْتُ

ص ۳۰۸، و الطبع القديم ص ۱۳۸، للحاج الميرزا جواد آقا: [خدایا قسم به عزت و جلال و عظمت، اگر مرا از آن هنگام که فطرتم را بسرشتی از ابتدای عالم خلقت در تمام دوران بی‌نهایت پروردگاری تو به عبادت می‌پرداختم و به تعداد موهای بدنم در تمامی لحظه‌ها در گستره بی‌انتهای عالم وجود همراه با حمد و شکر تمام خلایق به شکر تو می‌پرداختم و به تحقیق در اداء شکر نعمتی از نعمتهای پنهانی تو عاجز و ناتوان بودم. و اگر معدنهای آهن دنیا را با ناخنهای خود حفر می‌نمودم و زمین را با مژه چشمان شخم می‌زدم و از خوف و بیم تو مانند دریاهاى آسمانها و زمین خون و خونابه از دیدگان می‌باریدم قطعاً این مقدار کمی از بسیار حقوقی بود که نسبت به تو می‌توانستم ابراز کنم و اگر تو ای خدای من پس از این امور مرا عذاب نمائی به عذاب تمامی خلایق، و جسم و بدنم را به آتش دوزخ بسپاری و تمامی طبقات جهنم را از بدن و جسم من انباشته کنی تا کسی غیر از من در دوزخ باقی نماند و هیچ هیزمی جز بدن من در جهنم وجود نداشته باشد، تمامی این مسایل عقوبتی ناچیز است از عقوبتهای بسیار که به مقتضای عدل تو نسبت به من روا می‌داری. مترجم]

۱- حَنَّ - حَنِينًا: صَوْتُ لَا سِيْمًا عَنِ طَرْبٍ أَوْ حُزْنٍ؛ وَكَلَهُ - حَزَنَ شَدِيدًا حَتَّى كَادَ يَذْهَبُ عَقْلُهُ، بِتَحْيِيرٍ مِنْ شِدَّةِ الْوَجْدِ، فَهُوَ وَالِيهِ؛ الْعَجْلَانِ: الْمُسْرِعُ، التَّكْلَانِ؛ جَارٌ - جَارًا: رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْإِدْعَاءِ بِتَضَرُّعٍ؛ بَتَّلَ وَ تَبَتَّلَ: انْقَطَعَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ، فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ وَ الْمُتَبَتِّلِيُّ الرَّهْبَانِ جَمْعُ الرَّاهِبِ: مَنْ اعْتَزَلَ عَنِ النَّاسِ إِلَى دَيْرٍ طَلَبًا لِلْعِبَادَةِ، جَمْعُ رُهْبَانٍ، مَوْثٌ: رَاهِبَةٌ.

۲- جَارٌ إِلَى اللَّهِ: رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْإِدْعَاءِ.

۳- مَاتَ الشَّيْءُ فِي الْمَاءِ: أَذَابَهُ فِيهِ، وَ أَنْمَأَتْ قُلُوبُكُمْ: ذَابَتْ.

عَبُّوَنُكُم مِّن رَّعْبَةِ إِلَهِهِ وَ رَهْبَةِ مِنْهُ دَمًا ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً
 مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ! وَ لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِّنْ جُهْدِكُمْ لِنِعْمَةِ الْعِظَامِ عَلَيْكُمْ وَ هُدَاهُ
 إِيَّاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ مَا كُنْتُمْ لَتَسْتَحِقُّوا أَبَدَ الدَّهْرِ! مَا الدَّهْرُ قَائِمٌ بِأَعْمَالِكُمْ جَنَّتَهُ وَ
 لَا رَحْمَتَهُ وَلَكِنْ بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ وَ بِهِدَاهُ تَهْتَدُونَ وَ بِهِمَا إِلَى جَنَّتِهِ تَصِيرُونَ،
 جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ [بِرَحْمَتِهِ] مِنَ التَّائِبِينَ وَ الْعَابِدِينَ! الخ^۲

دعاهای اولیاء خدا نه به جهت طمع بهشت و نه از جهت خوف دوزخ
 است، بلکه خدا را سزاوار دعا و عبادت می‌بینند و دوست دارند پیوسته با او در
 تکلم باشند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

- ۱- روی هذه الخطبة أيضاً في نهج البلاغة، طبع مصر عبده، ص ۱۰۲ بأدنى اختلاف.
- ۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۱۹؛ و أبونعیم حافظ در حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۷۷ نیز با
 أدنى اختلافی در لفظ از امیرالمؤمنین روایت کرده است: [امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن
 خطبه عید قربان فرمودند: قسم به خدا اگر بنالید چون ناله مصیبت دیده سرگردان و همچون
 دعاء مردم برای رفع گرفتاری و نگرانی خدا را بخوانید و صدای خود را با تضرع و ابتهال
 چون فرد ناامید از دنیا و متوجه بسوی خدا بلند کنید و از اموال و اولاد خود در راه خدا
 بگذرید برای تقرب بسوی او و صعود به درجات قرب یا بخشش گناهی از گناهان که ثبت
 کنندگان او آن را ثبت کرده و فرستادگان او آن را حفظ نموده‌اند، اینها تمام نسبت به امیدی که
 به اعطاء ثوابی از جانب پروردگار و یا ترس از عقاب و مجازات او برای شما دارم بسیار کم و
 ناقابل خواهد بود. و سوگند به خدا اگر دل‌های شما ذوب شود و از چشمان شما برای تقرب به
 او و یا خوف از او خون بیارد و عمر دنیا را داشته باشید اعمال شما کافی نخواهد بود.
 و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت‌های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما
 را بسوی ایمان فرو گذار نباشید ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت، این
 چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد
 ولیکن بواسطه رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایت او هدایت
 خواهید یافت و بواسطه آن دو بسوی بهشت رهسپار خواهید شد خداوند ما و شما را از
 زمره توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد. مترجم]

إلهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدْتُكَ!^۱

معامله تمام افراد بشر با خدا - غیر از اولیاء و مقربین درگاه او - همه عنوان داد و ستد و أخذ و إعطاء است، و این خلاف حقیقت عبودیت است؛ بلکه عبد که برای خود ملکیتی نمی داند و تمام سرمایه‌ها را مختص مولی می داند بنابراین چیزی عاید او نمی شود، بلکه هر چه هست تعلق به مولای او دارد. آری آزادگان از هوی و هوس و تعلقات دنیه که به مقام عبودیت مطلقه حضرت ذوالجلال واصل شده‌اند غیر از جمال او به چیزی نمی‌نگرند و غیر از انس با او با کسی انس ندارند؛ هر چه می‌کوشند در مقام عبادت باز خود را قاصر و کوتاه می‌بینند.

قال أمير المؤمنين عليه السلام:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ
عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ!^۲

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که:

الْعِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزْوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ
[تَبَارَكَ وَ تَعَالَى] طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزْوَجَلَّ حُبًّا
لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ!^۳

۱- عوالمی اللئالی، ج ۱، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶، با اندکی اختلاف: [خدایا من تو را به جهت ترس از آتش دوزخ و به خاطر طمع به بهشت عبادت نکردم، لیکن تو را سزاوار عبادت یافتم از این رو عبادت کردم. مترجم]

۲- نهج البلاغه، عبده، فی الحکم، ج ۴، ص ۵۳: [گروهی عبادت خدا را به جهت میل و اشتیاق به بهشت انجام می‌دهند این عبادت تجارت گونه است؛ و دسته‌ای عبادت خدا را به جهت ترس از دوزخ انجام می‌دهند این نیز عبادت بندگان است؛ و گروهی عبادت خدا را فقط به جهت شکر از او بجای می‌آورند این عبادت آزادگان است. مترجم]

۳- مصباح الفلاح، ص ۷۲، طبع سنگی؛ و طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۴ ⇐

تا یکسر موی از تو هستی باقیست آئین دکان خودپرستی باقیست
گفتی بت پندار شکستم رستم این بت که ز پندار برستم باقیست
أولیاء خدا حالاتی دارند که با مردم عادی قابل سنجش نیست؛ حقاً
«حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^۱ طاعت خدا کردن و مزد خواستن برای بهشت
یا برای خوف از نار، فکر مرگ بودن و فکر عواقب و خیم آن از برای متقین بسیار
خوب است ولی از برای اولیاء و مقربین عین گناه است.

گویند که اویس^۲ را گفتند که: در این نزدیکی تو مردی است، سی سالست
که گوری فرو کرده است و کفنی در آویخته و بر سر آن نشسته است و
می‌گرید، و نه به شب قرار گیرد و نه به روز. اویس گفت: مرا آنجا برید تا
او را ببینم. اویس را نزدیک او بردند، او را دید زرد گشته و نحیف شده و
چشم از گریه در مگاک افتاده؛ بدو گفت: یا فلان! شَغَلَكَ الْقَبْرُ عَنِ اللَّهِ^۳ ای
مرد! سی سالست تا گور و کفن تو را از خدای مشغول کرده است، و بدین
هر دو باز مانده‌ای و این هر دو بت راه تو آمده است!

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه جوان بود، ولی در اثر معرفت و تجلیات
انوار الهی از پیران گوی سبقت را ربوده بود، و از اصفیاء اصحاب امیرالمؤمنین

﴿بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۶ با اندکی اختلاف: [عبادت کنندگان بر سه دسته‌اند، گروهی
عبادت خدا را از روی ترس انجام می‌دهند این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای عبادت
خدا را به جهت رسیدن به ثواب و اجر اخروی انجام می‌دهند این عبادت مزدوران است؛ و
گروهی عبادت خدا را به جهت محبت به او بجای می‌آورند پس این عبادت آزادگان است
و این با فضیلت‌ترین عبادت است. مترجم]

۱- این عبارت در *تفسیر المیزان*، ج ۶، ص ۳۶۶ نسبت به مشهور داده شده است.

۲- *تذکرة الأولیاء*، ص ۳۲.

۳- [این قبر تو را از یاد خدا باز داشته است. مترجم]

علیه السلام محسوب می‌شد؛ بلکه از حواریین آن حضرت بود. در دامان امیرالمؤمنین از کودکی تربیت شد و حکم فرزند آن حضرت را داشت. چون مادرش أسماء بنت عمیس بود و او اول زوجه جعفر طیار بود و از او سه پسر آورد: عبدالله و عون و محمد را آورد. و پس از شهادت حضرت جعفر ابوبکر او را به نکاح خویش در آورد و از او محمد بن ابی بکر در بیداء در سفر حجة الوداع متولد شد. و پس از ابوبکر امیرالمؤمنین علیه السلام أسماء را به نکاح خویش در آوردند و از او یحیی^۱ متولد گشت.

مرحوم میرزا محمد تقی سپهر در «ناسخ التواریخ» می‌گوید: اولادی که أسماء از امیرالمؤمنین آورد نامش عون بود، و بنا بر روایت صاحب کتاب «روضه الأحباب» که از اجله علمای سنت است در یوم الطف در خدمت برادرش حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید گشت.

بالجمله محمد بن ابی بکر از طفولیت در حجر مولى الموالی تربیت شد و ربیبه آن حضرت بود؛ حضرت درباره او فرمود: **أَنَّهُ كَانَ لِي رَيْبًا وَ [كَانَ لِبَنِيَّ أَخًا] وَ كُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعْدُهُ وَ لَدًا.**^۲ و چون أسماء او را حامل شد پیغمبر درباره او دعا کردند که:

تُسَمِّيهِ مُحَمَّدًا يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى غِيظًا عَلَى الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ.^۳

قال ابن أبي الحديد:

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی: [او طفل تربیت شده در خانه من است و من حکم پدر او را داشتم بنابراین او را فرزند خود به حساب می‌آورم. مترجم]

۳- همان مصدر، ص ۷۲۴: [او را محمد نام بگذار خداوند او را شدید بر کافرین و منافقین قرار دهد. مترجم]

و إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ أَبَا غَيْرِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مُحَمَّدٌ ابْنِي مِنْ صُلْبِ أَبِي بَكْرٍ.» وَ كَانَ يُكْنَى أَبُو الْقَاسِمِ، وَ كَانَ مِنْ نُسَاكِ قُرَيْشٍ، وَ كَانَ مِمَّنْ أَعَانَ فِي يَوْمِ الدَّارِ.^۱

محمد در رکاب مولى در حرب جمل و صفین حاضر بود، و در سنه ۳۸ هجریه امیرالمؤمنین او را به ولایت مصر فرستادند و کتابی را برای او نوشتند که در «نهج البلاغه»^۲ مرحوم سید رضی رضوان الله علیه آورده است. و چون محمد کشته شد این کتاب را به شام برای معاویه آوردند؛^۳ معاویه از این نامه بسیار تعجب داشت و بسیار به او نظر می کرد. ولید بن عقبه چون دید معاویه از این نامه بسیار در شگفت است گفت: فرمان بده آنرا بسوزانند! معاویه گفت: رأی تو پسندیده نیست. ولید گفت: پس رأی چنانست که مردم بدانند که نامه های ابوتراب در دست تو است و تو از آنها تعلم می کنی و دستورالعمل خود قرار می دهی؟! معاویه گفت: وای بر تو! آیا امر می کنی مرا که مثل چنین علومی را بسوزانم! سوگند به خدا که تا به حال مانند این نامه به علمی که شامل تمام جهات باشد و بر اساس استوار قائم باشد برخورد نکرده ام! معاویه به یاران خود نظری نموده گفت که: به کسی نگوئید که این نامه از نامه های علی بن ابی طالب است؛ بلکه بگوئید از نامه های ابی بکر است که در نزد فرزندش محمد بوده است. باری این نامه در خزانه بنی امیه بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز که او را اظهار

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۴: [محمد بن ابی بکر پدری را جز علی برای خود نمی شناخت تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «محمد فرزند من است از ناحیه ابی بکر.» و کنیه اش ابی القاسم بود. و از عبادت کنندگان قریش محسوب می شد و از جمله کسانی بود که در یوم الدار کمک نمود. مترجم]

۲- نهج البلاغه، عبده، باب الکتب، ج ۳، ص ۲۷.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۲ طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۴، طبع آستان قدس رضوی.

نموده و اعلان کرد که از نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین است. چون به خدمت امیرالمؤمنین ابلاغ شد که این نامه را نزد معاویه بردند آن حضرت متأثر شد. باری چون محمد به مصر رسید معاویه، عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج^۱ و ابوالاعور سلمی را با جماعت بسیاری به مصر فرستاد و با محمد و اصحاب او جنگ کردند. آنها هواخواهان عثمان را بر علیه محمد و اصحابش تحریک کردند، و پس از جنگی محمد را دستگیر کردند و طناب به گردن او انداخته در روی زمین می‌کشیدند، تا معاویه بن خدیج او را به لب نهر آبی آورده با لب تشنه بر کنار نهر مانند گوسفند سر برید، و سپس جسد او را در شکم حمار مرده‌ای گذاردند و آتش زدند؛ چون این خبر به امیرالمؤمنین رسید آنقدر آن حضرت متأثر شد که حد ندارد.

قال المدائنی: و قیل لعلی: [علیه السلام] لقد جَزَعْتَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ جَزَعًا شَدِيدًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ مَا يَمْنَعُنِي! أَنَّهُ كَانَ لِي رَبِيبًا وَ كَانَ لِبَنِي أَخَا، وَ كُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعْدُهُ وَ لَدًا.^۲

حضرت برای ابن عباس که حاکم بصره بود نامه‌ای نوشتند که:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتَشْهَدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَ لَدَا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيْفًا قَادِحًا [قَاطِعًا] وَ رُكْنَا دَافِعًا؛ وَ قَدْ كُنْتُ حَثَّتُ النَّاسَ عَلَيَّ لِحَاقِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ عَوْدًا وَ بَدَاءً، فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهًا وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا وَ مِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا، أَسْأَلُ اللَّهَ [تَعَالَى] أَنْ يَجْعَلَ لِي

۱- سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۱۲، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی؛ نقلاً عن

کتاب حيوۃ الحيوان، للدمیری: أَنْ خَدِيجَ بِالْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ وَ فَتْحِ الدَّالِ وَ آخِرِهِ الْجِيمِ.

۲- [مدائنی گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: بر سوگ محمد بن ابی‌بکر بسیار جزع و بی‌تابی نمودی! حضرت فرمودند: چرا که جزع نکنم او دست پروردگار در خانه من و برادر فرزندانم بود و من پدر او بودم و او را چون فرزند خود می‌پنداشتم. مترجم]

مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا. فَوَاللَّهِ لَوْلَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَاءِ عَدُوِّي بِالشَّهَادَةِ وَ تَوَطُّي نَفْسِي
عَلَى الْمَنِيَّةِ لِأَحَبِّتُ إِلَّا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَ لَا التَّقَى بِهِمْ أَبَدًا!

ابن عباس چون بر شهادت محمد اطلاع یافت از بصره به جهت تعزیت
أمیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد. یکی از جاسوسان حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام که در شام بود چون به کوفه آمد گفت که: معاویه و اهل شام آنقدر خوشحالی
کردند که من هرگز سروری مانند چنین سروری که در شام دیدم ندیده بودم.

رُؤِيَ إِنَّهُ قَدِمَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مُسَيْبٍ وَ كَانَ عَيْنًا لِعَلِيٍّ وَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ
الشَّامِ حَتَّى قَدِمَتِ الْبُشْرَى مِنْ قِبَلِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا بِفَتْحِ مِصْرٍ
وَ قَتَلَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ. وَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا رَأَيْتُ يَوْمًا قَطُّ سُرُورًا مِثْلَ
سُرُورِ رَأْيَتُ بِالشَّامِ حِينَ أَتَاهُمْ خَبْرُ قَتْلِ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّ
حُزْنَنا عَلَى قَتْلِهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، لَا بَلْ يَزِيدُ أضعافًا!

۱- نهج البلاغة، عبده، باب الكتب، ج ۳، ص ۶۰: [محمد بن ابی بکر که خدایش رحمت کند
به شهادت رسید و ما او را نزد خداوند فرزندی درستکار و فرمانروائی سخت کوش و
شمشیری برنده و ستونی بلند مرتبه به حساب می‌آوریم. و من پیوسته مردم را بسوی او
دعوت و تشویق می‌نمودم و همواره آنها را به یاری او قبل از این واقعه امر می‌نمودم و
آنها را در پنهان و آشکار در رفت و برگشت دعوت به او می‌کردم. بعضی از این مردم با
کراهت و نارضایتی می‌آمدند و برخی به بهانه و عذر بیماری از یاری و کمک سر باز
می‌زدند و گروهی با ذلت و پستی بر زمین نشسته ما را نظاره می‌کردند. از خداوند
درخواست می‌کنم بزودی زود رهائی و فرج مرا از دست این قوم فراهم آورد. بخدا سوگند
اگر آرزوی شهادت را هنگام برخورد با دشمنان دین نداشتم و خود را برای رویارویی با
مرگ دلخوش نمی‌نمودم، هرگز نمی‌خواستم که یک روز از عمرم را با این گروه و مردم
بسر آورم و هیچگاه روی یکی از اینان را ببینم. مترجم]

۲- [در خبر است که عبد الرحمن بن مسیب جاسوس امیرالمؤمنین علیه السلام در شام به
کوفه آمد و گفت: از شام خارج نشد مگر درحالی‌که دید فرستادگان عمرو بن العاص یکی ←

چون این خبر به مادرش أسماء رسید از شدت غضب و اندوه خون از پستانش می‌چکید؛ و خواهرش سوگند یاد کرد که در تمام مدت عمر گوشت کیاب شده و سرخ شده نخورد، چون محمد را آتش زده بودند.

در «سفینه البحار» فرموده که:

تَقَلَّ بَعْضُ الْأَفْاضِلِ: إِنَّهُ أَنْشَدَ أَبَاهُ حِينَ مَا لَاحَاهُ عَن وِلَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ الْآيَاتُ:
 (۱) يَا أَبَانَا قَدْ وَجَدْنَا مَا صَلَحَ خَابَ مَنْ أَنْتَ أَبُوهُ وَافْتَضَحَ
 (۲) إِنَّمَا أَنْقَذَنِي مِنْكَ الَّذِي أَنْقَذَ الدُّرَّ مِنَ الْمَاءِ الْمَلِحِ
 (۳) يَا بَنِي الزَّهْرَاءُ أَنْتُمْ عُذَّتِي وَبِكُمْ فِي الْحَشْرِ مِيزَانِي رَجَحَ
 (۴) وَإِذَا صَحَّ وَوَلَّيْتَنِي فَيَكُمُ لَا أَبَالِي أَيُّ كَلْبٍ قَدْ نَبِحَ^۱

↳ پس از دیگری بشارت فتح مصر و کشته شدن محمد بن ابی بکر را به شام می‌آوردند. و ادامه داد ای امیرالمؤمنین: من هرگز روز پر سرور و شادی را مثل روزی که در شام خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر آمد ندیده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آگاه باش که غم و اندوه ما بر او همانند سرور و شادی آنهاست بلکه به مراتب بیشتر و افزونتر است. [مترجم] ۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۳ طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی: [بعضی از بزرگان نقل کرده‌اند: زمانی که ابوبکر، محمد بن ابی بکر را از تولی به امیرالمؤمنین علیه السلام سرزنش و منع نمود این ابیات را انشاد کرد:

۱. ای پدر، ما فردی را که صلاحیت ولایت و خلافت دارد یافتیم، کسی که تو پدر او هستی (بواسطه اعمال و کردار تو) بدبخت و مفتضح گردید.
۲. بدان که کسی مرا از دست تو نجات داد، که در زمین را از آب شور و آلوده بیرون می‌آورد و نجات می‌دهد.
۳. ای فرزندان حضرت زهراء سلام الله علیها بدرستی که شما پشت و پناه من هستید، و کفّه ترازوی من در روز محشر بواسطه محبت و ولاء شما سنگین خواهد شد.
۴. حال که ولایت شما بر من تثبیت و پابرجا شده است، دیگر باکی ندارم که کدام سگ بانگ برآورد. [مترجم]

مجلس ششم:

تفسیر آیه:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿قُلْ مَا يَعْبَهُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾.^۲

«بگو: خدای شما چه اعتنائی به شما دارد و چه باکی از شما دارد اگر دعای شما در بین نبود؟! ولی شما بدین مطلب تکذیب نمودید و به زودی نتیجه تکذیب خود را ملازم با خود خواهید دید!»

از این کریمه مبارکه استفاده می‌شود که هر اعتنائی که پروردگار به بندگان خود دارد در اثر دعای آنهاست؛ و چون دعا مناط توجه و اعتناء خداست بنابراین هر چه دعا از دل پاکتری و از توجه و انقطاع بیشتری به خدا کرده شود اثر آن که عطف توجه و اعتنا و رحمت خداست بیشتر خواهد بود چون بنده دعا کند پروردگار مستجاب فرماید و سلسله علل و معلولات را طبق خواسته او به گردش درآورد: بنابراین دعا مهمترین عامل در سلسله اسباب برای حصول نتیجه است؛

۱- لا أعبأ به: ای لا ابالی به احتقاراً.

۲- سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۷.

اگر دعا نباشد بلا از آسمان نازل شود و اگر دعا بشود جلوی بلا را بگیرد.
در «کافی» با إسناد خود از بسطام الزیّات روایت می‌کند از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۱

اگر دواعی برای حصول بلا شدید باشد دعای بهتری باید کرد و جدی‌تر از
خدا باید خواست، و اگر دواعی بلا ضعیف باشد با دعای مختصری رفع می‌گردد.
در «کافی» با إسناد خود از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که، قال:
قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ الدُّعَاءَ وَ الْبَلَاءَ لَيَتَرَأَفَقَانِ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۲

دعا و بلا دائماً با یکدیگر تدافع دارند و بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند؛
اگر مبدأ بلا شدید باشد و مبدأ دعا که حال داعی است ضعیف باشد بلا غلبه
می‌کند، و اگر حال داعی در حال دعا قوی باشد بلا را هر چه هست برمی‌گرداند.
و برای توضیح این مطلب مقدمه‌ای ذکر می‌شود و او آنکه:

همانطور که ملاحظه می‌شود حرکات و سکانات بدن انسان تابع اراده انسان
و محکوم خواسته‌های نفس است همینطور در جهان آفرینش و کاخ عالم هستی
هر حرکت و سکون و هر تغییر و تبدیل و هر موت و حیات تابع یک اراده کلی
و محکوم یک نفس کلی است که بر تمام جهان تسلط دارد. اگر انسان سریره
خود را پاک کند و از گناه اجتناب کند نفس او متصل به نفس کلی می‌گردد و
اموری که در خارج واقع می‌شود همه بر طبق مراد و بر صلاح او خواهد بود،

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹: [دعاء قضای الهی را دگرگون خواهد کرد همچون ریسمان
محکم که کم‌کم رشته‌های آن باز شود. مترجم]

۲- همان مصدر: [امام سجّاد علیه السلام فرمودند: دعاء و بلاء تا روز قیامت با هم پیوسته
خواهند بود. بدرستی که دعاء بلاء را بر می‌دارد گرچه مقلد شده باشد. مترجم]

مُقَدَّرَاتٍ تَمَاماً رَحْمَتٍ وَ بَرَكَةٍ وَ عَزَّةٍ وَ فَلَاحٍ اسْتِ، نَعْمَتٍ مَادِيٍّ وَ مَعْنَوِيٍّ رِيْزِشٍ خَوَاهِدَ نَمُوْدٍ وَ نَقْمَتِ رِخْتِ بَرِ خَوَاهِدِ بَسْتِ؛ وَ اِگَرِ اِنْسَانِ بَاطِنِ خُودِ رَا بَهْ گَنَاهِ اَلُوْدَهٗ كَنْدِ دَرِ مَقَامِ بُعْدِ وَ دُوْرِيٍّ قَرَارِ مِيْ گِيْرِدِ وَ بَا اَنْ نَفْسِ كَلِّيٍّ مَتَّصِلِ نَمِيْ گَرْدَدِ، وَ نَهْ تَنْهَا حَاجَتِشِ بَرِ اَوْرَدَهٗ نَمِيْ شُوْدِ بَلَكِهٖ نَقْمَتِ وَ هَلَاكَتِ وَ مَعِيْشَتِ ضَنْكِ وَ فَقْرِ وَ مَرَضِ وَ قَحْطِ وَ بَلَا وَ اَمْرَاضِ مَعْنَوِيٍّ سَرَاپَايِ اَوْ رَا اِحَاظَهٗ مِيْ كَنْدِ:

﴿وَلَوْ اَنْ اَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوْا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَ الْاَرْضِ وَ لٰكِن كَذَبُوْا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ﴾^۱

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند تقوی و ایمان را در سلسله نزول برکات معنوی و مادی قرار داده است، و خلاف آن که تکذیب و تمرد باشد آنرا موجب اخذ به قدرت و نزول نقمت شمرده است: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ﴾^۲

اگر نعمت خارجی بر مردم تغییر کرد و رحمت و برکت از بین رفت باید علت آن را در تغییر حالات نفسیه مردم جستجو نمود؛ چون آنها حالات خوش خود را تبدیل به سیئه و گناه نمودند رحمت و برکت نیز تبدیل به نقمت و گرفتاری می‌شود: ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۹۶: [و اگر چنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌ساختند؛ ما هر آینه برکت‌های خود را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشودیم و لیکن پیغمبران را تکذیب کرده و دروغ دانستند، ما هم آنان را بسبب آنچه (گناهان و سرکشیا که) می‌کردند (به عذاب سخت) گرفتیم.]

۲- سوره الأنفال (۸) آیه ۵۳: [و این به جهت آنست که خداوند هیچگاه منهایش بر آن قرار نگرفته است که: نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است آن را تغییر دهد، تا آن زمانی که ایشان آنچه را که در نفوس خود آنهاست تغییر دهند. و خداوند شنوا و داناست.]

بِقَوْمٍ سُوِّءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُرُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِۦٓ مِنْ وَالٍ ﴿۱﴾

در این آیه مبارکه مطلب را اعمّ بیان می‌کند. تغییر ما بالانفس موجب تغییر خارج است؛ اگر تغییر از بدی بسوی خوبی باشد در خارج نیز از نعمت امور بسوی نعمت حرکت می‌کند، و اگر تغییر نفس از خوبی بسوی بدی باشد در خارج نیز نعمت بسوی نعمت می‌رود، و آن اراده سوئی که خداوند به قومی دارد نتیجه افعال آنهاست. این مطلب که واضح شد تأثیر دعا روشن می‌شود و او آنکه: دعا دست زدن به باطن عالم و استمداد از امر غیبی است و موجب حرکت سلسله اسباب از مبدأ و منشأ آنهاست؛ اگر انسان در حال دعا صد در صد توجه و اخلاص و انقطاع به خدا داشته باشد نفس خود را به مبدأ حرکات و سکونات خارجی رسانیده و در افق اراده کلیّه عالم وارد شده و از آنجا امور را بر طبق خواسته‌های خود اراده می‌کند، و اگر انسان در حال دعا چنین انقطاعی نداشت خود را در افق اراده کلیه نمی‌تواند برساند و لذا دعای او زمین می‌ماند و آن اراده بلا و نزول قضا که قویتر است کار خود را می‌کند و بلا و قضای الهی نازل می‌گردد.

لذا دعا و بلا دائماً در کشمکشند؛ هر کدام نیروی آن غالب باشد دیگری را از بین می‌برد و خود اثر خود را می‌گذارد. لذا هیچ بلا و هیچ قضائی نیست الا آنکه با دعا قابل تغییر است، و خارج از مقام دعا اصلاً قضاء حتمی وجود ندارد بلکه حتمیت قضا و عدم حتمیت آن بستگی به عدم دعا و وجود دعا دارد؛ و تا انسان به قوه و قدرت خود متکی است و یا به غیر خود اعتماد دارد و هنوز جام صبرش لبریز نشده است دعا مستجاب نیست، بلکه چون صبر تمام شود آن وقت حال اضطرار و انقطاع است و در آن وقت نفس اتصال با خدای خود پیدا می‌کند

۱- سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۱: [همانا خداوند نعمت را بر مردمی تغییر نمی‌دهد، تا زمانی که آنان حالات خودشان را تغییر دهند چون خداوند برای مردمی اراده بدی داشته باشد بازگرداندنی برای آن بدی نیست و از برای ایشان غیر از خداوند هیچ والی نیست].

و بدون حجاب او را می طلبد.

عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرَجُ.^۱

و در روایت دیگر است که:

جاءت امرأة إلى الصادق عليه السلام وقالت: يا بن رسول الله! إن ابني سافر عني وقد طالت غيبته وقد اشتد شوقِي إليه فادع الله لي. فقال لها: عليك بالصبر! فمضت وأخذت صبراً واستعملته ثم جاءت بعد ذلك فشكته إليه، فقال لها: عليك بالصبر! فاستعملته ثم جاءت بعد ذلك فشكته إليه طول غيبته ابنها، فقال: أ لم أقل لك عليك بالصبر فقالت: يا بن رسول الله كم الصبر؟ فوالله لقد فني الصبر! فقال: ارجعي إلى منزلك تجدي ولدك قد قدم من سفره. فمضت فوجدته قد قدم من سفره فأتته به إليه فقالت: يا بن رسول الله! أ وحى بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: لا ولكنّه قد قال: «عند فناء الصبر يأتي الفرج» فلما قلت: قد فني الصبر، فعرفت أن الله قد فرج عنك بقُدوم ولدك.^۲

۱- *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۵۰: [از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: هنگام بسر آمدن صبر فرج خواهد آمد. مترجم]

۲- *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۵۰: [زنی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فرزندانم به سفر رفته و مدتی است برنگشته، دلم برای او بسیار تنگ شده از خدا بخواه که او را زیارت کنم. حضرت فرمودند: بر تو باد به صبر. مدتی گذشت و همچنان این زن بر فراق فرزند صبر می نمود، سپس دوباره خدمت حضرت آمد و همان درخواست را تکرار کرد، امام علیه السلام باز او را امر به صبر و بردباری نمودند، او نیز بر فراق فرزند صبر نمود تا مدتی گذشت و از فرزندش خبری نشد، برای بار سوم خدمت حضرت آمد و خواهش خود را تکرار کرد. حضرت فرمودند: مگر تو را دعوت به صبر نکردم؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا تا کی باید صبر کنم؟ قسم به خدا که صبرم لبریز شد، حضرت فرمودند: به خانه بازگرد فرزند خود را خواهی یافت که از سفر مراجعت کرده است. زن به منزل بازگشت و فرزندش را دید که از سفر بازگشته است، آمد خدمت امام علیه السلام و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا پس از رسول خدا باز وحی برقرار است؟

و این معنی را خداوند در قرآن بیان می‌کند: ﴿حَقَّ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظُنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾^۱

با بیانات فوق خوب رفع این اشکال می‌شود که بعضی می‌گویند که: در صورتی که قضاء حتم واقع خواهد شد در این صورت دعا چه فائده‌ای دارد؟

و برای توضیح بیشتر به بیان دیگر نیز رفع این اشکال می‌نمائیم، و او آنکه: همانطور که قضاء حتم و بلاء نازل از جانب خداست، خود این دعا نیز از قضاء حتم بوده و از جانب خداست؛ و دعا سبب نزول رحمت و ردّ بلا است. همچنان که آبیاری در زمین سبب رشد نباتات و اشجار است، و همچنان که سپر سبب دفع شمشیر و نیزه و تیر است، همچنین دعا سبب رفع بلا است. شمشیر و نیزه و تیر به انسان اصابت می‌کند به قضاء خدا در صورتی که انسان سپر نگیرد، و چون سپر گرفت و شمشیر و نیزه را ردّ کرد معلوم می‌شود قضاء حتم گرفتن سپر و ردّ شدن شمشیر بوده است. و همچنین قضاء حتم خدا پوسیده شدن و فاسد شدن تخم در زمین است اگر آب به او نرسد، ولی قضاء حتم او نیز رشد و نمو گیاه است اگر آب به آن دانه و تخم برسد. این دو قضاء حتم خداست هر یک مشروط بشرطی خاص ولی هر کدام از شرطها که در خارج محقق شد معلوم می‌شود که قضاء

است؟ حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا فرموده است: پس از لبریز شدن صبر فرج خواهد آمد و هنگامی که از تو شنیدم که گفتی: صبرم تمام شده است متوجه شدم فرج تو از جانب خدا به آمدن فرزندت محقق شده است. مترجم]

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱۰: [ما عذاب را از کفار پیش از ایشان به تأخیر انداختیم تا اینکه پیغمبران (از ایمان آوردن آنان) نومید شدند، و گمان نمودند که به ایشان خلاف گفته شده است آن گاه یاری کردن ما بر پیغمبران (بسبب فرستادن عذاب بر امت‌هایشان) آمد، پس نجات داده شد (از آن عذاب) هر که (پیغمبران و پیروانشان) را که می‌خواستیم، و عذاب ما از گروه گناهکاران (مشرکین و کفار هنگامی که بیاید) باز گردیده نمی‌شود.]

حتم خدا طبق آن بوده است و دیگری قضاء حتم به معنی تحقق در خارج نبوده، بلکه یک قضیه کلیه روی موضوع خود مشروط به شرط خاصی بوده است.

بنابراین همینطور که قضاء به موت خدا ما را الزام نمی‌کند که شمشیر در دست نگیریم، بلکه خود او امر می‌کند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾^۱ همینطور قضاء او به نزول بلا ما را منع از دعا نمی‌نماید، و با تحقق دعای جدی آن بلا مرتفع می‌گردد. و ابداً تنافی و تناقضی بین دعا و قضاء نیست، بلکه محل و موطن هر یک در صورت عدم وجود دیگری است؛ بلا نازل می‌شود در صورت عدم دعا، و دعا اثر می‌کند و بلا را دفع می‌نماید.

علاوه بر این مطالبی که ذکر شد خدا دوست دارد پیوسته بندگان را به نماز ببیند، و قضاء حتمیه خود را مترتب بر این نیاز کرده است؛ و چون غالب مردم انقطاع به خدا پیدا نمی‌کنند مگر در حال نزول بلا: ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَرَدُّ دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^۲ بنابراین بلا می‌فرستد تا مردم دعا کنند و بدینوسیله مرتفع گردد، و بالتیجه آن توجه و انقطاع و حال خوش برای آنها باقی بماند. آن حال خوش که حال ذکر است مخ و نتیجه عبادت است؛ و لذا خداوند بلا را اول برای انبیاء و سپس برای اوصیاء و بعداً برای اولیاء و بعداً برای سایر مردم، الأمثل فالأمثل فرستاده است؛ هرچه مقام بالاتر رود خدا بهتر می‌خواهد توجه عبد را به خود جلب کند، و لذا بلا بیشتر می‌فرستد.

در «جامع الأخبار» وارد است که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّونَ ثُمَّ الْوَصِيِّونَ ثُمَّ

۱- سوره النساء (۴) آیه ۷۱: [ای کسانی که (بخدا و رسول) ایمان آورده و گرویده‌اید سلاح خودتان (آلات و افزار جنگ) را فراگیرید.]

۲- سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۱: [و هنگامی که شری به وی مس می‌کند، او صاحب دعا و خواندن عریض و طویلی می‌شود.]

الْأَمَثَلُ فَالْأَمَثَلُ. وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ، فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَ مَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ. وَ الْبَلَاءُ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابَ الْمُؤْمِنِ وَ لَا عُقُوبَةَ الْكَافِرِ.^۱

و در «جامع الأخبار» آورده است که:

قال أبو جعفر عليه السلام: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ.^۲

بنابراین مؤمن همیشه باید از غیر خدا منقطع به خدا باشد.

در «کافی» با اسناد خود از حسین بن علوان روایت کرده است، قال:

كُنَّا فِي مَجْلِسٍ تَطَلَّبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفَدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا: مَنْ تَوَمَّلُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ؟ فَقُلْتُ: فَلَانًا! فَقَالَ: إِذَا وَاللَّهِ لَا تَسْعَفُ حَاجَتَكَ وَ لَا يَبْلُغُكَ أَمْلُكَ وَ لَا تُنَجِّحُ طَلِبَتَكَ! قُلْتُ: وَ مَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَاعِبِدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لِأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي، [بِالْيَأْسِ] وَ لَا كُسُوتَهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ، وَ لَأُنْحِيَنَّهُ مِنْ قَرِيبِي وَ لَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ فَضْلِي! أَوْ يُؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ

۱- جامع الأخبار، ص ۱۳۳: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از همه مردم آن کسانی که ابتلاشان بیشتر است پیامبراند، سپس اوصیای آنان سپس هر کس که نزدیکتر به آنان است. و به تحقیق که ابتلاء مؤمن به میزان کردار شایسته او است، پس کسی که دینش استوار و کردارش نیکو باشد ابتلاء او زیاد است و کسی که دینش سست و عملش ناچیز باشد ابتلاء او کم است و ابتلاء برای مؤمن پرهیزکار زودتر از رسیدن باران به زمین است زیرا خداوند دنیا را پاداش مؤمن قرار نداده و جزای کافر نیز در دنیا نمی‌باشد. مترجم]

۲- همان مصدر، ص ۱۳۴: [امام باقر علیه السلام فرمودند: مؤمن مانند کفه ترازو است هر قدر که بر ایمانش افزوده شود ابتلاش بیشتر است. مترجم]

يَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي؟ وَ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُعَلَّقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي! فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا؟! وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي؟! جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي، وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَتَّقُوا بِقَوْلِي! أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ] مَنْ طَرَقْتَهُ نَائِبَةً مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي؟! فَمَا لِي أَرَاهُ لَاهِيًا عَنِّي؟ أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي، ثُمَّ أَنْتَزَعْتَهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي! أَفَيْرَانِي أَوَّلًا بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي؟! أَمْ بَخِيلٌ أَنَا فَيَبْخُلُونِي عِنْدِي؟! أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكِرَمُ لِي؟! أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي؟! أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ؟ فَمَنْ يَقَطَعُهَا دُونِي؟! أَمْ فَلَا يَخْشَى الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي؟! فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ [مِنْهُمْ] مِثْلَ مَا أَمَلَّ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ عُضْوِ ذَرَّةٍ؛ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمَةً؟! فَيَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي!

۱- الكافي، ج ۲، ص ۶۶، و قد روى هذه الرواية صاحب مستدرک الوسائل، فى أبواب جهاد النفس و ما يناسبه، ج ۱۱، ص ۲۲۱، فى مستدرکه عن البحار، عن مجموع الدعوات المنسوب الى أبى محمد هارون بن موسى التلعكبرى عن نوف البكالى عن أميرالمؤمنين عليه السلام، و فيها زياداتٌ فليراجع. و أوردها فى البحار، كتاب الذكر و الدعاء، ج ۹۴، ص ۹۴، ايضاً من الطبع الحديث عن كتاب العتيق الغروى و فيها زيادات هامة، و فى آخرها دعاءٌ جميل أمر أميرالمؤمنين عليه السلام أن يدعو بها نوف البكالى: [ما در مجلسى كه مباحث علمى مطرح مى شد حضور مى يافتيم درحاليكه قدرت مالى من در بعضى از سفرها به پايان رسيده بود، بعضى از دوستانم به من گفتم: انتظار دارى اين مشكل بواسطه چه كسى حل شود؟ گفتم: فلان كس ممكن است مشكل مرا حل كند، او پاسخ داد: پس معلوم مى شود كه به حاجتت نخواهى رسيد و آرزويت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمى رسد. گفتم: از كجا اين مطلب را مى گوئى؟ گفتم: امام صادق عليه السلام فرمودند: در بعضى از كتب خوانده ام كه خداى >

﴿ تبارک و تعالی می‌گوید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و مرتبه‌های اعلای من بر عرش که هر آینه قطع خواهم نمود آرزوی هر آرزوکننده‌ای را از غیر من. و به تحقیق که بر او لباس مذلت و پستی را پیش مردم می‌پوشانم. و او را از نزدیکی به خود بر کنار می‌دارم. و از فضل و کرم خود دور می‌سازم، آیا در گرفتاریها به سراغ دیگری جز من می‌رود، درحالیکه گرفتاریها به دست من است و او غیر مرا می‌طلبد. و در فکر خود درب منزل غیر مرا می‌کوبد. و کلیدهای همه دریاها در دست من است، درحالیکه همه آنها بسته‌اند، و فقط درب خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است، کیست که مرا برای حادثه‌ها بطلبد و من رابطه خود را با او قطع کرده باشم؟ و کیست که در امر مهمی امید دستگیری مرا داشته است و من امید او را از خود ناامید کرده باشم؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم اما آنان به این امر رضایت ندارند. و آسمانهایم را از کسانی که دائم در حال تسبیح من‌اند و هیچگاه کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی‌آید پر نموده‌ام و به آنان امر کرده‌ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه‌ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی‌داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی‌باشد مگر پس از اذن و اجازه من. پس چه شده است که می‌بینم از من غفلت ورزیده است. از بخشش خود چیزهایی به او عطاء کرده‌ام درحالیکه درخواست نکرده است، و سپس از او باز ستانده‌ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است. آیا اینطور می‌پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟ آیا من بخیلیم تا بنده من مرا بخیل پندارد؟ آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟ آیا رحمت و عفو در دست من نیست؟ آیا من محلاً آرزوها نیستم؟ پس چه کسی می‌تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟ آیا آرزومندان نمی‌ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟ اگر اهل آسمانها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازه تمام آرزومندان اعطاء نمایم به اندازه قسمتی از یک ذره از دارائی من کم نخواهد شد و چگونه منقصد پذیرد سرمایه‌ای که من عهده‌دار و مالک آن می‌باشم پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می‌کنند و مراقب دستورات من نمی‌باشند. مترجم]

مجلس هفتم:

تفسیر آیه:

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِقِيهِ﴾^۱

«ای انسان تو با سعی و کوشش و رنج و تعب بسوی پروردگار خود درشتابی، بنابراین به ملاقات او خواهی رسید!»

تمام افراد بشر در سیر و حرکتند از نقطه‌ای به نقطه دیگر؛ خواهی نخواهی گردش زمان و سیر شمس و قمر آنها را از تولد به زمان مرگ خواهد کشید. این از نقطه نظر سیر ظاهر است، و اما از نقطه نظر سیر باطن همه افراد بسوی خدا، بلکه تمام موجودات بازگشتشان بسوی اوست: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲

و در سوره مائده می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ

الْمَصِيرُ﴾^۳

۱- سوره الانشقاق (۸۴) آیه ۶.

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۵۳: [آگاه باش که: امور به سوی خدا بازگشت می‌کند!]

۳- سوره المائدة (۵) آیه ۱۸: [و پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است از آن خدا ⇐

و در سوره هود می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾^۱

و در سوره مریم می فرماید: ﴿إِنَّا خُنُّ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾^۲
همه تسلیم و منقاد اراده او هستند طوعاً أو کرهاً؛ در زیر خط فرمان حضرتش قرار دارند.

در سوره آل عمران می فرماید: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۳

مؤمن و منافق و کافر، مشرک و موحد، نیکوکار و زشت کردار همه باید بسوی او حرکت کنند و او را زیارت و ملاقات نمایند.

و در سوره جاثیه می فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۴

← است، و (در آخرت) بازگشت (بندگان) به سوی او است.]

۱- سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۳: [و عوالم غیب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد؛ و تمام امور بازگشتنش به سوی اوست.]

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۴۰: [و بدرستی که تحقیقاً ما خودمان زمین را با آن کسانی که بر روی آن هستند به ارث خواهیم برد، و بسوی ما بازگشت می کنند.]

۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۸۳: [آیا (پس از این همه ادله و آیات) جز دین خدا را می طلبند؟! درحالیکه هر که در آسمانها و زمین است (مؤمنین) از روی اطاعت و فرمانبری و (کفار) از روی کراهت و سختی فرمانبردار او خواهد بود، و (در قیامت) بسوی او بازگردیده می شوند.]

۴- سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۱۵: [هر کس کار نیکو کرد برای خود کرده، و هر کس بدی نموده برای خود بجا آورده، سپس شما را (در قیامت) بسوی (جزاء و سزای) پروردگارتان باز می گردانند.]

بنابراین مسلّم می‌شود که در این سیر و حرکت مقصد خداست، خواه راهرو مؤمن باشد و نیکوکار، خواه کافر باشد و بدرفتار. بنابراین همه افراد در مسافرتند از مبدئی به منتهائی. مسافر خود آنها هستند، سفر بسوی خدا، راه سفر سیر در ملکات نفس است، زمان سفر مدت خروج از منزل و وصول به مقصد است، مبدأ سفر عالم کثرت و حجاب، و منتهای سفر عالم توحید و رفع حجاب است. ولی مطلب اینجاست که با آنکه همه به شرف زیارت و ملاقات خدا می‌رسند، آنهایی که از راه مستقیم حرکت کرده و بر نفس خود ستم ننموده‌اند در تحت تجلیات جمال و عطوفت و رحمت خدا واقع می‌شوند، و آنها که از راههای کج و منحرف راه پیموده‌اند بر نفس خود ستم نموده عمر خود را به بطالت گذرانیده و نتیجه از معرفت کم به دست آورده‌اند، در تحت تجلیات جلال و قهر خدا واقع شده، مطرود و منفور و در عالم بُعد قرار می‌گیرند.

با اندک توجه به دست می‌آید که هر یک از افراد بشر راهی خاصّ از باطن خود بسوی خدا دارد. همانطوری که یک عده‌ای که در ظاهر یکجا اجتماع می‌کنند و به یک شکل و به یک نظم مانند صفّ جماعت قرار می‌گیرند لکن آرزوها و خیالات و افکار و اهداف هر یک از آنها مخالف با دیگری است و خاطرات وارده در دل‌های آنان هر یک خلاف دیگری است، همینطور سیرهای باطنی و روحی هر یک خلاف دیگری است و هر یک از آنها در مجرائی خاصّ و مسیری معین بسوی مقصد حرکت می‌کند. آن کسی که ابدأ و ابدأ شائبه خودپسندی و استکبار در نفس او نبوده، سر در مقام تسلیم نهاده و به فرمان تشریحی حضرت احدیت خاضعاً خاشعاً در راه افتد و قلب و سرّ و نفس و بدن خود را در طاعت نهد، او در صراط مستقیم و به أقصر فاصله در مدّتی کوتاه از همه سرمایه‌های خدادادی حداکثر استفاده را برده و به مقصد خواهد رسید. آنان در روز قیامت مورد رحمت خدا واقع می‌شوند و به زیارت خدا با تجلیات جمال و تحقّق به مقام حمد نائل می‌گردند، خدا را با شادی و خوشی و مسرّت و لذّت و حبور و سرور ملاقات

می‌کنند، نامه عمل از سمت راست که کنایه از سعادت و رستگاری است به آنها می‌رسد؛ چنانکه خدا فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةً * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱

این دسته که اصحاب یمینند شادان و خرم با دیگران می‌گویند: ای مردم بیائید و این نامه عمل را بخوانید، ببینید چگونه پروردگار رحیم از نوشتن ذره‌ای خودداری ننموده، و چه جزئیات از اعمال نیکوی ما را ضبط نموده است! ببینید چه نامه پر ارج و با مسرتی است که دلها را شاد و روح را خرم می‌کند! آری من چون در دنیا یقین به حساب داشتم و می‌دانستم که عالم خلقت و کاخ آفرینش سرسری نیست و بازیچه خلق نشده است قدم در راه صدق استوار نهادم و از این خطه تجاوز نمودم، خدا برای من چنین منزلگهی مقرر فرمود!

این دسته در عیش و کامرانی مورد پسند خود واقع خواهند بود، در بهشت‌های رفیع الدرجه و عالی‌مقام سکنی خواهند گزید، آنجا که دسترسی به تمام مشتهیات میسر است، ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۲؛ در چیدن

۱- سوره الحاقه (۶۹) آیات ۱۹ إلى ۲۴: [و اما آن کسی که نامه عمل از جانب راست به او داده شود (به اهل محشر با سرور و فرح) گوید: بیائید و نامه عمل مرا بخوانید! من ملاقات و میعاد چنین روزی را باور داشتم و معتقد بودم! این چنین کسی در عیش و نوش دائمی که مورد پسندش باشد پیوسته خواهد بود؛ در بهشت عالی مرتبه که میوه‌های نزدیک و در دسترس است جاودان زیست می‌نماید؛ (و از جانب فرشتگان الهی به آنان خطاب رسد که) بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما! این دستمزد و پاداشی است که در مقابل آن ایامی که در دنیا گذشت و به طاعت و اجتناب از معصیت مشغول بودید داده می‌شود.]

۲- سوره الزخرف (۴۳) قسمتی از آیه ۷۱: [و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگان‌شان از آن لذت برد موجود است.]

میوه از درخت مشکلی ایجاد نمی‌گردد، میوه‌ها رسیده و در دسترس واقعند. خطاب از جانب حضرت حق برسد: به این نعمت‌ها متنعم باشید! بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمتهای بهشتی به پاس اجر و مزد آن چند روزه موقت دنیا که با صدق قدم زدید و به امانتهای خدا که به شما سپرده بود تجاوز ننموده، آنها را صحیحاً و سالمأ به حضرت ربوبی برگردانید!

و اما آن کسانی که عقل خود را منکوب هواهای خود نموده، شهوات و نفس اماره بر آنها مستولی شده است، و در دائره خیالات و هواهای نفسی و آرزوهای باطل دور می‌زنند تا بالآخره عمرشان به پایان رسیده و از نور معرفت در دلشان چیزی نتابیده، آنهایی که در راه کج افتاده و مسیر خود را طولانی نموده، خسته و فرسوده شده و قدمی جلو نیامده‌اند، آنهایی که امانتهای خدا را خیانت کرده، از چشم و گوش و عقل و علم و قدرت و حیات بهره نبرده‌اند، و آنها را در راه باطل و خیالات فاسد نموده‌اند مورد تجلیات جلال و قهر واقع می‌شوند خدا را ملاقات می‌کنند ولی با خشم و غضب، و با لعن و طرد او مواجهند: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلِيَّتِي لِمَ أُوتِ كِتَابِي * وَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِي * يَلِيَّتَهَا كَأَنْتَ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِي * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِي﴾^۱ فریاد می‌دارند که:

ای کاش این نامه عمل از طرف چپ که کنایه از شقاوت و خذلان و جهنم است به ما نمی‌رسید ای کاش نامه عملی نداشتیم! ای کاش از حساب خود

۱- سوره الحاقه (۶۹) آیه ۲۵ إلى ۲۹: [و اما آن کسی که نامه عمل را از جانب چپ (که جانب شقاوت است) به او داده شود، پس می‌گوید: ای کاش من چنین نامه عملی را دریافت نمی‌کردم؛ و من هرگز از حساب کردارم آگاه نمی‌شدم: ای کاش نابودی و نیستی مرا در کام خود می‌برد و مرا از چنگ این غصّه و اندوه می‌رهانید؛ ای وای که آن مال و منال به درد من نخورد؛ و مرا از چنین روزی در امان نداشت و بی‌نیاز نکرد؛ ای وای که قدرت و سلطنت من نابود گشت و امروز دستی از من نگرفت.]

آگاه نمی‌شدیم! ای کاش آن مرگی که ما را ربوده بود یکسره ما را در کام خود می‌گرفت و نیست و نابود می‌گردیدیم و برای ما چنین روزی نبود! آن همه اموال ما به درد ما نخورد! قدرت و قوت‌های ما همه نیست و نابود شده، اینجا ما را تنها گذاردند با دست خالی بدون مال و شوکت و عظمت، با باری از گناه و شرمندگی وارد شدیم!

به این دسته از طرف خدا به ملائکه خطاب می‌شود: ﴿خُدُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾.^۱ «او را بگیرید و سپس به آتش دوزخ درافکنید و سپس در زنجیرهائی که طول آن هفتاد ذراعست درآویزید چون به خدای عظیم ایمان نیاورده بود و بر غذا دادن به مسکینان و مستمندان رغبتی نداشت! امروز جز آتش دوزخ و فلز گداخته توأم با چرک و خون که غذای زیانکاران است غذائی ندارد!»

بنابراین تمام افراد بشر که دارای دستجات مختلف و به گروه‌های متعدد منقسم می‌گردند و احزاب متنوعه‌ای دارند از نقطه نظر معنی از این دو دسته خارج نیستند: یا مورد لطف خدا هستند، و این اختصاص به مردان راست کردار و راست گفتار و مؤمن و موحد دارد: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲ یا کجرو و منحرف و متجاسر و متجاوز به

۱- سوره الحاقه (۶۹) آیات ۳۰ الی ۳۴.

۲- سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲: [خدا (بسبب ایمان و کردارشان در دنیا) از ایشان راضی و خوشنود است، و اینان از خدا (بسبب گرامی داشتن او آنان را در دنیا و آخرت) خوشنوداند، آن گروه لشکر خدایند، آگاه باشید محققاً لشکر خدا (به همه خیرات و نیکیهای دنیا و آخرت) همان رستگارانند.]

حقوق نفس و غیر بوده، شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا از دل آنها بیرون رفته، و این افراد داخل در حزب شیطانند: ﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

در امت پیغمبر خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دسته‌ای حزب خدا هستند که از آن حضرت به تمام معنی الکلمه تبعیت کنند؛ آنها که ایمان به ولایت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام بیاورند و در تحت تعلیمات آن حضرت به پیروی از حرکات و سکنات آن حضرت به مقصد برسند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲

این آیات که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است صراحت دارد بر آنکه: شیعیان که از خدا و رسول و مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تبعیت کنند و آن حضرت را ولی و سرپرست و صاحب اختیار خود بدانند فقط آنان حزب غالب و پیروزند و بس! آنها هستند که خدا از آنها راضی بوده و آنان نیز از خدا راضی خواهند بود! آنها هستند که در صراط مستقیم حرکت نموده و تمام نیروهای ظاهری و باطنی خود را در راه خدا به مصرف انداخته و بکار برده‌اند! پیغمبر در حدیث مجمع علیه بین شیعه و سنی فرمود که: من کتاب خدا و

۱- سوره المجادلة (۵۸) آیه ۱۹: [شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده (آنها را از توجه و روی آوردن بخدای تعالی غافل و نا آگاه گردانیده) آن گروه لشگر و یاران شیطان‌اند (ای عقلاء و خردمندان) آگاه باشید لشگر شیطان همان زیانکاران‌اند (که نعمت همیشگی را از دست داده و خود را به عذاب جاوید گرفتار کرده‌اند).]

۲- سوره المائدة (۵) آیه ۵۵ و ۵۶: [این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده؛ اقامه نماز می‌کنند؛ و در حال رکوع آداء زکات می‌نمایند. و هر کس که ولایت خدا و رسول خدا و مؤمنان را بپذیرد، پس حَقًّا، حزب خدا غلبه کنندگانند.]

عترت خود را که اهل بیت منند در میان شما به خلافت می گذارم، و این دو قابل تفکیک نیستند تا هر دو با هم روز بازپسین کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و فی «الإحتجاج»^۱ فی رسالته أبا الحسن الثالث علی بن محمد الهادی علیهما السلام إلی أهل الأهواز - حين سئلوه عن الجبر والتفویض - إلی أن قال علیهما السلام: وأصحُّ خبر ما عُرِفَ تحقیقه من الكتاب مثل الخبر المجمع علیه من رسول الله صلی الله علیه و آله، [حيث] قال: إني مُستخلفٌ فيكم خليفَتين: كتاب الله و عترتي؛ ما إن تمسَّكتم بهما لن تضلُّوا بعدي، و إنهما لن يفتريا حتى يردا عليَّ الحوض! و اللفظة الأخرى عنه في هذا المعنى بعينه قوله صلی الله علیه و آله و سلم: إني تاركٌ فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفتريا حتى يردا عليَّ الحوض؛ ما إن تمسَّكتم بهما لن تضلُّوا!^۲

۱- علی ما نقل عنه فی تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۸ - ۱۷.

۲- نقل فی سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۹، عن الشيخ الطوسی (ره) عن علی بن أبي طالب علیه السلام، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: إن أمة موسى افرقت بعده على إحدى وسبعين فرقة، فرقة منها ناجية و سبعون في النار؛ و افرقت أمة عيسى بعده على اثنتين و سبعين فرقة، فرقة منها ناجية و إحدى و سبعون في النار؛ و إن أمتي ستفرق [بعدي] على ثلاثة و سبعين فرقة، فرقة منها ناجية و اثنتان و سبعون في النار! و بمضمونها روايات كثيرة.

[در کتاب احتجاج در نامه‌ای از امام هادی علیه السلام به مردم اهواز ضمن پاسخ به سؤال از جبر و تفویض می فرماید: صحیح ترین خبری که از حیث اتقان با کتاب الهی مشابهت دارد و خبری است که تمامی فرقه‌ها بر آن شهادت می دهند، روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: من دو جانشین پس از خود در میان شما باقی می گذارم: کتاب الهی و عترت خودم. مادامی که به آن دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و عبارت دیگر از رسول خدا در این مورد اینست: من در میان شما دو چیز گرانسنگ باقی می گذارم اول کتاب خدا و دوم عترت و اهل بیت من. و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، تا مادامی که به این دو تمسک بجوئید گمراه ↯

بنابراین کسانی که گفتند: کَفَانَا كِتَابَ اللَّهِ دروغ گفتند؛ چون کتاب الله از عترت جدا نمی‌شود. آنها نه کتاب را گرفتند نه عترت را، دستشان از همه جا خالی ماند، چون کتاب الله که مجموعه بین الدفتین نیست، ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۱ بنابراین دستشان از دامن راسخین در علم که کوتاه شد دستشان از کتاب خدا کوتاه شد، گرچه شبانه روز با پیغمبر بودند و در صفا اول نماز با پیغمبر حاضر می‌شدند، ولی چه فایده که دل‌های آنان کور و بر گوش‌های آنان وقر و پارگی رخ داده از درک حقایق محروم بودند.

اما شیعیان و پیروان علی بن ابی‌طالب در همان زمان رسول خدا فائز و ناجح بوده، دل‌های آنان روشن و قلوب آنان طاهر بود.

اویس قرنی به خدمت پیغمبر مشرف نشد؛ در زمان حیات رسول الله آن حضرت را دیدار نکرد، مرد شترچرانیست در یمن که مردم شتران خود را به او می‌سپردند، و او آنها را اجاره می‌کرد و با مادرش از درآمد آن ارتزاق می‌نمود. ولی چنان قلبش روشن و چنان به انوار ملکوتیه آشنا شده بود. چنان نور خدا در دلش تابان و به اسرار و رموز قرآن و ولایت امیرالمؤمنین واقف گشته بود که پیغمبر به زیارت و دیدار او اظهار اشتیاق می‌فرمود! این مرد برای درک محضر مقدس مولای متقیان از یمن حرکت کرد و در سنه ۳۸ هجری در کوفه آمد و در رکاب مقدس مولی الموالی در جنگ صفین شربت شهادت نوشید؛ هنیئاً له. نه از او سری بود نه صدائی، مرد آرام بی‌هوا؛ آری خواجه لولاک فرمود:

↳ نخواهید شد. مترجم]

۱- سوره العنکبوت (۲۹) صدر آیه ۴۹: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادله واضح و مبرهن است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است، و کسی نیست که آیات ما را انکار کند مگر ظالمان و ستم پیشگان.]

أُولِيَّائِي تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.^۱

هرم بن حیّان گوید: اویس که در کوفه وارد شد هیچکس او را نمی‌شناخت و از احوال او خبری نداشت، ولی چون من شنیده بودم که پیغمبر فرموده است که این مرد یمّنی به اندازه طایفه ربیع و مضر را شفاعت می‌کند، آتش عشق او در دل من زبانه کشید. به جستجوی او رفتم و دیدم در کنار شطّ کوفه وضو می‌ساخت و جامه‌های خود را می‌شست. او را همانطور که شنیده بودم یافتیم. سلام کردم، جواب داد و در من نگریست. خواستم دستش بگیرم دست به من نداد. گفتم: رَحِمَكَ اللهُ يَا أُوَيْسُ وَ غَفَرَ لَكَ! چگونه‌ای اویس؟ او نیز بر من نظر نموده، گفت: حَيَّاكَ اللهُ يَا هَرَمَ بْنَ حَيَّانٍ! چگونه‌ای؟ گفتم: نام مرا و نام پدر مرا از کجا دانستی؟ گفت: نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ؛ آن کسی که هیچ چیز از علم او خارج نیست! گفتم: به من از رسول الله حدیثی بگو! گفت: من او را دریافته‌ام، اخبار وی از دیگران شنیده‌ام و نخواهم که راه حدیث بر خویش گشایم، و نخواهم که محدث و مفتی و مدکر باشم که مرا خود شغلی هست که بدان مشغولم. گفتم: آیه‌ای از قرآن بر من تلاوت کن! گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و زار بگریست، و گفت: چنین می‌فرماید خدای جلّ جلاله: ﴿وَمَا خَلَقْتُمُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِنَعْبُدَنَّ﴾^۳، ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ تا اینجا که ﴿هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾^۴.

۱- تذکرة الأولیاء، ص ۲۶.

۲- سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۶: [و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت نمایند].

۳- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۶: [و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر نبوده‌ایم (به بازیچه نیافریده‌ایم)].

۴- سوره الدخان (۴۴) آیه ۳۹: [و ما در خلقت آسمانها و زمین را نیافریدیم مگر بحقّ و درستی ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند].

۵- تذکرة الأولیاء، ص ۳۰.

باری^۱ این مرد زنده دل به حقیقت کتاب خدا آشنا شده و به سرّ ولایت رسید، و لذا از شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. ما نیز نگوئیم که حضرت قائم آل محمد حجّة بن الحسن المهدی غائب است و ما نمی‌توانیم استفاده کنیم! او از ما غائب است نه ما از او؛ او همه جا هست و بر هر موجود حاضر و ناظر. حجاب از طرف ماست که بر دل‌های ما چرک گرفته و دیده‌های قلب ما را کور نموده، نمی‌گذارد چشممان به جمال دل آرای او بیفتد. اگر در مقام تزکیه و طهارت برآئیم و قدم در راه صدق گذاریم و مرسل العنان خود را به دست هوی نسپاریم این حجاب کنار برود و جمالش را زیارت کنیم و به حقایق اسرار عالم و حقیقت آن حضرت واقف گردیم، گو که ظهور نوعی و عمومی بشود یا نشود. خدا این راه را بر احدی نبسته و کسی را به علت فساد و گناه غیر، از زیارت آن حضرت محروم ننموده است. شاید با لطف خدا این حقیقت جلوه‌گر شود و دل‌های خسته را به نور خود راحتی و زخم‌های جانکاه را با دست خود مرهمی بنهد.

امروز که روز عید است علاوه بر غسل و نماز عید و اخراج فطره، خواندن دعای ندبه مستحب است. دعای ندبه یعنی گله و شکوه‌ای که مؤمن در زمان غیبت می‌کند، و آه و درد و ناله‌ای که در حال فرقت أنوار جمال ولی خدا دل او را آتش می‌زند؛ همه امروز دعای ندبه را بخوانیم:

أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَّةِ! أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ! أَيْنَ الْمُتَخَيِّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ! أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ! أَيْنَ مُعَزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُنْذِلُّ الْأَعْدَاءِ! أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى! أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي

۱- در اختصاص، مفید، ص ۷: ذکر جعفر بن الحسین أنه كان (يعني اويس بن انيس القرني) من أميرالمؤمنين عليه السلام بمنزلة سلمان من رسول الله.

مِنْهُ يُؤْتَى! أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ! أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ
 الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ! أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى! أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمَلِ
 الصَّلَاحِ وَالرِّضَا! أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْإِنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ! أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ
 الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ! أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى! أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى
 وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى!

۱- فقراتی از دعای ندبه: [کجاست بقیة الله که از عترت و اهل بیت هدايتگر جدا نیست!
 کجاست آن ذخيره‌ای که خدای متعال برای تجديد واجبات و سنتها مقرر فرموده است!
 کجاست آن برگزیده برای بازگرداندن ملت اسلام و شریعت پیامبر بر محور اصلی و واقعی
 خود! کجاست زنده کننده حقائق و مبانی دین و اهل آن! کجاست درب حریم الهی که از
 آنجا باید وارد گردید! کجاست آن مظهر اتم الهی که اولیاء متوجه او می‌باشند! کجاست
 ریسمان اتصال فیض خداوند با زمین و آسمان! کجاست صاحب روز رستگاری و انتشار
 دهنده پرچم هدایت! کجاست پیوند دهنده پراکندگی صلاح و خوشنودی! کجاست طلب
 کننده ستمها و کینه‌هایی که بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب کننده خون
 شهید کربلاء! کجاست برترین خلائق نیکوکار و نیکو سرشت! کجاست فرزند پیامبر
 مصطفی و فرزند علی مرتضی! مترجم]

مجلس هشتم:

تفسیر آیه:

﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمن را بخوانید، هر چه را که بخوانید اسم اوست! برای خدا أسماء حسنائست، خدا را با أسماء حسنای او بخوانید!»
شک نیست که ذات مقدس لایزالی که مافوق تصور و مافوق اسم و رسم است هیچ صفتی به حدودها منطبق بر او نیست، بلکه آن ذات خارج از حیطه تعینات أسماء و صفاتست؛ فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام:
وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ
شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ؛^۲ الخ.

۱- سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۱۱۰.

۲- نهج البلاغة، عبده، الخطبة الأولى، ج ۱، ص ۱۵: [و کمال إخلاص برای خداوند نفی صفات از اوست. زیرا هر صفتی خود گواه بر مغایرت با موصوف خود است و هر موصوفی گواه بر جدائی او از صفت خود است. پس کسی که خدا را توصیف کند برای او همانند و مثل قرار داده است. مترجم]

ولکن در مرتبه اول تعینات ذات مقدسه با اسم «هو» و «الله» و سپس در مراتب دیگر با اسم «حی» و «قادر» و «عالم»، و سپس با تعینات این اَسْمَاء در مراتب دیگر با اسم «الرَّحْمَن» و «الرَّحِيم» و «الخالق» و «المبدأ» و «المعید»، و همچنین در مراتب نازلتری با اسم «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» و «شدید العقاب» و غیر ذلك متعین می‌گردد.

بنده پروردگار در هر حالی که هست و خود را در تحت هر اسمی که می‌بیند باید خدا را از راه آن اسم بخواند. مثلاً شخصی که احتیاج به رزق دارد، گرسنه است نان می‌خواهد یا تشنه است آب طلب می‌کند باید خدا را با اسم «رازق» بخواند، نه با اسم «القهار» و «الخالق» مثلاً؛ و کسی که فرزند ندارد و دنبال فرزند می‌گردد باید خدا را با اسم «الخالق» و «البارئ» و «المصور» و «المکون» طلب کند، نه با اسم «الغفور» و «توَّابُ الذُّنُوبِ» مثلاً. کسی که از دست دشمنی شکوه دارد و می‌خواهد خدا او را خلاص کند و دشمن را هلاک گرداند باید خدا را با اسم «المخلص» و «المنجی» و «شدید العقاب» بخواند. کسی که از گناهان خود شکوه دارد و طلب آمرزش می‌کند باید خدا را به اسم «الرَّحِيم» و «الغفار» بخواند نه با اسم «الخالق» و «القهار» مثلاً. و اگر هم لفظاً با این اَسْمَاء نخواند، بلکه اشتباهاً با اَسْمَاء مخالف آن بخواند باز دعایش مستجاب می‌شود؛ چون در حقیقت معنی همان اسمی را که قلبش از آن اسم مدد می‌طلبد در نظر آورده است و به حقیقت همان اسم دل داده و تمسک جسته، نه به حقیقت این اسمی را که خطاء بر زبان جاری ساخته است ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱. بنابراین حتماً باید استمداد از ذات لایزالی برای قضاء حوائج مختلفه با

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰: [از برای خداوند اَسْمَاء نیکوترین و نامهای بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اَسْمَاء و نامهای بهترین بخوانید!]

أسماء مختلفة باشد، و به خدا از راه آن اسم تمسک جست. ادعیه مختلفی که در شرع مقدّس از ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده است بر این منظور است. هر دعا خاصیتی مخصوص به خود برای استجاب دعوت خاصی دارد. مؤمن باید حال خود را بسنجد و ببیند که قلب او در تحت کدام اسم واقعست، به همان ذکر و دعا متذکر و داعی شود. در این صورت ترقی می‌کند. و الاً عروج و صعودی ندارد و در همانجا می‌ماند و یا سیر قهقری می‌نماید.

بعضی از اولیاء خدا که در مقام سیر روحی از أسماء تعیینیه عبور کرده‌اند و قدرت و علم و حیات خدا را محیط بر جمیع کائنات بالمشاهده و المعاینه درک نموده‌اند و در تحت اسم «الله» یا اسم «هو» قرار گرفته، محو انوار ذات ذوالجلال واقع شده‌اند، دیگر در آن حال نمی‌توانند خدا را به اسم خاصی بخوانند، بلکه به آن ذات واجب الوجود بدون تعیین در صفت و اسمی عارف شده و تجلیات انوار ذات بدون تحدّد و تقید به اسم خاصی بر آنان جلوه‌گر است؛ آنها کسانی هستند که دائماً متوجّه و ذاکر خدا بوده، محو و غرق انوار او هستند و مات و مبهوت و متحیر، در آن عظمت دریای بی‌کران توحید مدهوشند. در اینجاست که مولی محمد رومی بلخی رحمة الله علیه گوید:

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیاء که دهانشان بسته باشد از دعا^۱
اینجاست که تلذذ عبد به حمد خدا و تعظیم شأن خدا و اعتراف به احسان
خدا صدها برابر لذتش از دعا بیشتر است.

قال السید الأجلّ علی بن طاووس:

فَيَكُونُ تَلَذُّذُكَ بِحَمْدِهِ وَ تَعْظِيمُ شَأْنِهِ وَ الْإِعْتِرَافُ بِإِحْسَانِهِ أَحَبُّ إِلَيْكَ فِي أَوْقَاتِ
الدُّعَاءِ مِنْ ذِكْرِ حَوَائِجِكَ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ مُهِمَّاتِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ أَوْ لِدَفْعِ أَعْظَمِ
الْبَلَاءِ؛ فَإِنَّكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ لَوْ عَرَفْتَهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَى الْيَقِينِ عَرَفْتَ أَنَّ اشْتِغَالَكَ بِحِفْظِ

۱- مثنوی معنوی، جلد سوم، طبع میرخانی، ص ۲۴۹، سطر ۱۷.

حُرْمَتِهِ وَ حَقِّ رَحْمَتِهِ أَبْلَغَ فِيمَا تَرَاهُ مِنْ إِجَابَتِهِ وَ مُسَاعَدَتِهِ. [ثُمَّ قَالَ:] كَمَا رُوينا بِإِسْنَادِنَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبِ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ [عَنْ أَبِي بَصِيرٍ] عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شَغَلَ بَذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي. [ثُمَّ قَالَ:] أَقُولُ أَنَا: أَمَا عَرَفْتَ هَذَا الْمَقَامَ عَنْ أَهْلِ الْقُدْوَةِ مِنْ أُمَّةِ الْإِسْلَامِ إِنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ قَالَ: أَفْضَلُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَ دُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي؛ ثُمَّ ذَكَرَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا وَ تَحْمِيدًا. فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنَاهُ أَيْنَ هَذَا مِنَ الدُّعَاءِ؟ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ [وَ عَلَيَّ] مَنْ تَقَدَّمَ وَ تَأَخَّرَ عَنْهُ مِنَ الْأَصْفِيَاءِ مَا مَعْنَاهُ: فَأَيُّمَا أَعْرِفُ بِمِرَادِ الدَّاعِي وَ السَّائِلِ وَ أَكْمَلُ فِي طَلَبِ الْفَضَائِلِ؟ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ؟ حَيْثُ مَدَحَهُ أُمِّيَّةٌ بِنُ أَبِي الصَّلْتِ، فَقَالَ:

أَذْكَرُ حَاجَتِي أَمْ قَدْ كَفَانِي حَيَاؤُكَ إِنْ شِئِمْتَكَ الْحَيَاءُ
إِذَا أَتَى عَلَيْكَ الْمَرْءُ يَوْمًا كَفَاهُ مِنْ تَعَرُّضِهِ الثَّنَاءُ^۱

۱- *فلاح السائل*، ص ۳۱ و ۳۲: [پس لذت تو به حمد و تعظیم مقام و منزلت و اعتراف به احسان پروردگار گواراتر است از اینکه در اوقات دعا حاجت‌های دنیوی را به خدای متعال عرضه بداری گرچه آن حاجات از امور مهمه در دنیای فانی و یا برای برطرف شدن عظیم‌ترین ابتلائات باشد. پس به تحقیق ای بنده اگر خدای جلّ جلاله را به معرفت یقینی می‌شناختی متوجه می‌شدی که مشغول شدن به حفظ حرمت او و پرداختن به رحمت و اسعه و شامل او از اجابت دعاها و کمک به رفع گرفتاریهای تو سزاوارتر و مناسب‌تر است. چنانچه روایتی با سند خود از محمد بن یعقوب کلینی... از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنیم که فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: کسی که بجای درخواست حاجت‌های شخصی به ذکر و یاد من اشتغال ورزد عطایم را به او بیشتر از کسی قرار می‌دهم که از من درخواست نماید.

و من می‌گویم آیا این مقام را از پیشوایان از ائمه معصومین علیهم السلام نمی‌شناسی که پیامبر که با فضیلت‌ترین سلام بر او باد فرمود: با فضیلت‌ترین دعا دعاء بر من و دعاء بر

البته اگر بنده‌ای که به اسم اعظم حق متحقق نشده و فانی در ذات الهی نگشته است، ذات خدا را در نظر آورد و به ثناء و حمد او مشغول گردد چه بهتر، ولی آن کسی که فانی در اسم اعظم شده است ابداً قدرت ندارد در آن حال خدا را به اسم خاصی بخواند.

در حالات حضرت ابراهیم خلیل سلام الله علیه آورده‌اند که چون او را منجنیق گذاردند، آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین بود از فرشتگان - مگر ثقلین - صیحه زدند^۱ به یک صیحه واحد، که ای پروردگار ما، در روی زمین غیر از ابراهیم کسی نیست که تو را بپرستد، ما را امر کن تا او را یاری کنیم!

فَقَالَ تَعَالَى: إِنَّ اسْتِغَاثَ بِأَحَدٍ مِنْكُمْ لِيَنْصُرَهُ فَقَدْ أَذِنْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ، وَ إِنَّمَا يَدْعُ فَأَنَا أَعْلَمُ بِهِ؛ وَأَنَا وَلِيُّهُ فَخَلُّوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَإِنَّهُ خَلِيلِي لَيْسَ لِي خَلِيلٌ غَيْرُهُ، وَأَنَا إِلَهُهُ لَيْسَ لَهُ إِلَهٌ غَيْرِي! فَلَمَّا أَرَادُوا إِتْقَاءَهُ فِي النَّارِ أَتَاهُ خَازِنُ الرِّيَّاحِ، فَقَالَ: إِنَّ شَيْتَانَ طَيَّرْتُ النَّارَ فِي الْهَوَاءِ! وَأَتَاهُ خَازِنُ الْمِيَاهِ، فَقَالَ: إِنَّ أَرْدَتَ أَخْمَدْتُ النَّارَ! فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَيْكُمْ! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ فِي السَّمَاءِ وَ أَنَا الْوَاحِدُ فِي الْأَرْضِ، لَيْسَ فِي الْأَرْضِ مَنْ يَعْبُدُكَ غَيْرِي،

↳ انبیاء قبل از من است سپس حضرت تهلیل و تمجید و حمد خدا را بجای آوردند، بعضی عرض کردند اینها کجای از دعاء است، حضرت ادامه دادند و بر اصفیاء و برگزیدگان از عباد چه آنها که قبلاً بودند و چه آنها که پس از این خواهند آمد. معنای این کلمات اینست که: کدام فرد به مراد و خواسته دعا و تقاضا کننده آگاه‌تر است و در طلب فضیلتها بطور کامل‌تر اقدام می‌نماید؟ خداوند یا عبدالله بن جذعان در وقتی که امیة بن اَبی الصَّلْتِ او را مدح نمود و چنین گفت:

آیا حاجتم را بیان کنم یا همین احساس شرم و حیاء تو مرا کفایت می‌کند به تحقیق که روش و مرام تو حیاء و شرم است. اگر روزی فردی ترا مدح و ثناء گوید همین که خود را در موقعیت مدح و ثناء تو قرار می‌دهد او را کفایت می‌کند. مترجم]

۱- تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ۴۹۸.

حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ! إِلَى أَنْ قَالَ:
 إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَدْرَكُهُ فِي الْهَوَاءِ فَأَمْتَحَنَهُ بِقَوْلِهِ: هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ وَ مَا
 كَانَ فِيهِ مِنَ الْوَجُودِ مَا تَتَعَلَّقُ بِهِ الْحَاجَةُ. فَقَالَ: أَمَا إِلَيْكَ فَلَا! قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: سَلْ
 رَبَّكَ - امْتِحَانًا لَهُ - فَأَخْفَى سِرَّهُ عَنْ جِبْرَائِيلَ غَيْرَةً عَلَى حَالِهِ، فَقَالَ: حَسْبِيَ مِنَ
 سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي.^۱

شاید اشاره به بعضی از نظایر این حالات باشد^۲ آنجا که شیخ مصلح الدین

۱- تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ص ۴۹۸: [پس خداوند خطاب کرد: اگر ابراهیم به یکی از شما استغاثه کرد برای یاری، من این اجازه و اذن را به شما می‌دهم و اگر از شما درخواست و تقاضا نکرد پس من بهتر می‌دانم با او چه کنم درحالیکه من ولی او هستم پس بین من و او فاصله میندازید زیرا او دوست من است و من دوستی جز او ندارم و من خدای اویم و جز من برای او خدائی نیست. پس وقتی خواستند او را در آتش اندازند فرشته موکل بر باد نزد او آمد و گفت: اگر می‌خواهی آتش را در فضا پراکنده سازم، و فرشته موکل بر آب آمد و گفت: اگر مایلی آتش را بوسیله آب خاموش گردانم. پس ابراهیم گفت: هیچ نیازی به شما ندارم، آنگاه سرش را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا توئی واحد در آسمان و من واحد در زمین کسی جز من ترا در زمین عبادت نمی‌کند. خداوند مرا کفایت می‌کند و اوست بهترین متولی و کفالت کننده. حضرت ادامه دادند تا اینکه فرمودند:

جبرائیل در میان هوا به سراغش آمد و خواست او را امتحان کند و گفت: آیا حاجت و تقاضائی از من داری؟ درحالیکه هیچ حاجتی در عالم وجود جز نجات از مرگ برای او وجود نداشت. پس به جبرائیل گفت: اگر قرار باشد تو روا کنی من نمی‌خواهم. جبرائیل گفت: پس از خدایت بخواه (می‌خواست او را امتحان کند) ابراهیم مکنون خاطر و سرش را از جبرائیل کتمان نمود زیرا خوش نداشت که ارتباط و تعلق خود را به خدای متعال برای احدی فاش سازد، سپس گفت: آگاهی او بر من مرا از درخواست و تقاضا کفایت می‌کند. مترجم]

۲- در تفسیر مجمع البیان ج ۷، ص ۹۹: ﴿يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَمًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ ⇨

سعدی گوید:

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبه فرو برده و در بحر مکاشفه مستغرق شده، حالی که از این معامله باز آمد یکی از محبان گفت: از این بستان که بودی تحفه‌ای کرامت کن! گفتا: به خاطر داشتم که اگر به درخت گل برسم دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را برم؛ چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!^۱

آری در آن حال حقیقت دعا مستجاب می‌شود به اضعاف مضاعفه، چون خدا که به دست آید هر چه هست در دست آید.

گویند^۲ پادشاهی غلامی داشت بسیار محبوب و ارجمند، این غلام در نزد سلطان بسیار گرامی بود و هر حاجتی که داشت بدون درنگ سلطان اجابت می‌نمود، لکن هر وقت خدمت سلطان می‌رسید از شدت عشق و علاقه‌ای که به سلطان داشت بیهوش بر روی زمین می‌افتاد. مردم چون قدر و منزلت او را در خدمت سلطان دانستند حاجات خود را بدو عرضه می‌داشتند که به سلطان گوشزد نموده و او اجابت کند. و چون خود غلام می‌دانست که در پیشگاه سلطان یارای تکلم و سخن گفتن ندارد به مردم می‌گفت: حاجت خود را در

آورده است که: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا أُجْلِسَ إِبْرَاهِيمُ فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَأَرَادُوا أَنْ يَرْمُوا بِهِ فِي النَّارِ أَتَاهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ فَقَالَ: أَمَا إِلَيْكَ فَلَا! فَلَمَّا طَرَحُوهُ دَعَا اللَّهُ فَقَالَ: يَا اللَّهُ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ! فَحُسِرَتِ النَّارُ عَنْهُ وَ إِنَّهُ لَمُحْتَبٌ وَ مَعَهُ جِبْرَائِيلُ وَ هُمَا يَتَحَدَّثَانِ فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءَ.

از این روایت و تمسک حضرت ابراهیم به این اسماء مبارکه خوب استفاده می‌شود که آن حضرت فانی در اسماء کلّیه بوده‌اند، و در این حال دعا همان تحقق به این اسماء است.

۱- گلستان، دیباچه، ص ۴، چاپ عبدالعظیم گرگانی.

۲- حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد روحی فداه نقل کردند.

کاغذی بنویسید و در پاکتی بگذارید و بیاورید. مردم حاجات خود را می‌نوشتند و در پاکتها گذارده و به او می‌دادند، و او هم همه را در کیف خود می‌گذارد و کیف را به دست گرفته و به حضور سلطان می‌شتافت؛ همین که نظرش بر جمال سلطان می‌افتاد یکباره مدهوش می‌شد و به زمین می‌افتاد.

سلطان در آن حال خود به بالین او می‌آمد و سر او را به دامان می‌گرفت و در آن عالم بیهوشی بس نوازش می‌نمود، و کیف را باز می‌کرد و پاکتها را یک به یک مطالعه می‌نمود و در زیر هر کاغذی را امضا نموده، و حاجات آنها را برمی‌آورد؛ و سپس کاغذها را در پاکت‌های خود گذارده و مانند حالت قبل در کیف می‌گذارد. تا زمانی که غلام به هوش می‌آمد پادشاه رفته بود. غلام خیال می‌کرد که نامه‌های مردم به عرض شاه نرسیده است؛ کیف را دست می‌گرفت و به منزل برمی‌گشت. مردم دسته دسته برای ملاقات غلام می‌آمدند و تقاضای جواب می‌نمودند. غلام می‌گفت: من نتوانستم سلطان را ببینم، دیدگانم تاب تحمل شعاع نور او را نداشت، لذا برگشتم؛ شما کاغذهای خود را از داخل کیف بردارید! مردم یک یک بسوی کیف آمده، کاغذهای خود را برمی‌داشتند و چون باز می‌کردند همه را امضاء شده می‌یافتند.

آری در دعاهای حضرت سجّاد علیه السّلام وارد است:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا! وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ [أَنَسَ] بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَى عَنْكَ حَوْلًا!^۱

مقربین درگاه حضرت احدیت خود را در حرم امن و امان الهی مشاهده می‌کنند و پیشانی تضرع و تخشع بر زمین می‌سایند، و فقط و فقط خود را با حال

۱- مناجات نهم از مناجات خمس عشر حضرت زین العابدین علیه السّلام: [بار پروردگارا: کیست که شیرینی محبت ترا چشیده باشد و غیر ترا برای خود اختیار نماید و کیست که لذت انس و قرب ترا بدست آورده و از تو روی گرداند. مترجم]

استکانت محتاج و ذلیل دربار حضرت ربوبی می بینند، بدون آنکه چیزی طلب کنند.

طاووس یمانی می گوید: نصف شبی داخل حجر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین العابدین در سجده است و کلامی را تکرار می کند؛ چون گوش فرا دادم این دعا بود:

إلهی عُبَّيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ! ^۲

۱- [ای خدای من بنده کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی به درگاه تو آورده و درخواست کننده از تو سر به عتبه خانه تو گذارده است. مترجم]
 ۲- در «کشف الغمّة» طبع سنگی، ص ۲۰۰، در ضمن بیان احوال حضرت سجاد علیه السلام گوید: وَ قَالَ طَاوُوسٌ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَاجِدًا فِي الْحِجْرِ، فَقُلْتُ: رَجُلٌ صَالِحٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ طَيْبٍ؛ لَا سَمْعَنَ مَا يَقُولُ! فَأَصَغَيْتُ إِلَيْهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَبْدُكَ (عُبَّيْدُكَ) - نَسْخَهُ بَدَل (بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ! فَوَاللَّهِ مَا دَعَوْتُ بِهِنَّ فِي كَرْبٍ إِلَّا كُشِفَ عَنِّي!

آیه الله سید محسن عاملی در «صحیفه خامسه سجادیه» ص ۳۳۰ و ۳۳۱ پس از بیان مطالب فوق از «کشف الغمّة» و «مطالب السؤل» رسلاً گوید:
 و در «الفصول المهمّة فی معرفة الائمه» رسلاً از طاووس یمانی روایت کرده است که وی گفت: شبانگاه داخل حجر اسماعیل شدم، ناگهان علی بن الحسین - رضی الله عنه - داخل شد، و بپا خاست تا جایی که می توانست نماز گزارد؛ سپس سجده ای نمود و آنرا طولانی کرد. با خود گفتم: مردی است صالح از بیت نبوت، حتماً باید گوش فرا دارم تا بشنوم چه می گوید! چون إصغاء نمودم شنیدم که می گفت: - و همین دعا را به عینه ذکر کرده است. صاحب «فصول المهمّة» می گوید: طاووس گفت: قسم به خداوند که هیچگاه نماز نگزاردم که در پی آن این دعا را برای اندوهی و مشکلی بخوانم مگر اینکه خداوند آن مهم را برگشود. و در «تذکره الخواص» رسلاً از زهری از عائشه روایت است که او گفت: علی بن الحسین را در حجر به حال سجده دیدم که می گفت: - و این دعا را ذکر کرده مگر آنکه عُبَّيْدُكَ را به صیغه تصغیر آورده، و جمله فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ را ذکر نکرده است. عائشه می گوید: من آنرا <

↳ در هیچ مشکلی نخواندم الا اینکه خدا آنرا برای من حل نمود.
و در کتاب «ارشاد» مفید گوید: خبر داد به من ابو محمد حسن بن محمد از جدش از سلمة بن شبيب از عبدالله بن محمد التیمی (التیمی - خ ل) که گفت: شنیدم شیخی را از عبدقیس که می گفت: طاووس گفت: شبی وارد حجر گردیدم؛ پس نگریستم که علی بن الحسین داخل شد و ایستاد که نماز بخواند؛ و او تا جایی که می توانست نماز گزارد و پس از آن سجده کرد. من با خود گفتم: مرد صالحی است از اهل بیت، بروم و دعایش را بشنوم. چون گوش فرا دادم شنیدم که می گفت در سجودش: **عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ.** - تا آخر ص ۳۳۲ که مرحوم امین در همین موضوع آورده است.

و در نسخه «صحیفه سجادیه» خطی حقیر که با حواشی محقق فیض - رضوان الله علیه - است و تاریخ کتابتش سنه ۱۰۹۱ می باشد، در ملحقات آن که اثر ملا تقی صوفی زیابادی قزوینی است که از شاگردان شیخ بهائی است و صحیفه را نزد او خوانده و اجازه روایت آنرا گرفته است؛ در دعای دوم از آن ملحقات که ابتدایش **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْقُلُوبِ بِالْعِظْمَةِ، وَ احْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ بِالْعِزَّةِ*** می باشد، دعا را ذکر می کند تا می رسد به فقرات **هُوَ الْاِلَهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الدَّائِمُ الْقَدِيمُ الْقَادِرُ الْحَكِيمُ***** و در اینجا آورده است: **اِلَهِي عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ؛ ثَلَاثًا.** و سپس بقیه دعا را با **اِلَهِي لَكَ يَرْهَبُ الْمُتْرَهَبُونَ، وَ اِلَيْكَ اَخْلَصَ الْمُبْتَهَلُونَ***** با چند فقره مشابه آن ذکر کرده است. اما میرزا عبدالله اصفهانی أفندی که در صحیفه ثلثه خود این دعا را تحت عنوان دعای دوم از ملحقات، ص ۲۸ تا ص ۳۰؛ و آقا سید محسن امین عاملی که در صحیفه خامسه خود آنرا تحت عنوان دعای اول از ملحقات و **مِمَّا اسْقَطَتْ مِنَ الصَّحِيفَةِ،** از ص ۲۰ تا ص ۲۲ آورده اند، در آنها از عبارت **عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ** تا آخر دعا، بدین نحو موجود نمی باشد.***

*- [حمد مختص خدائی است که به عظمت خود بر قلوب جلوه نموده است و از چشمان بواسطه عزت پنهان گشته است. مترجم]

** - [او است خدای زنده و قوام دهنده موجودات و ابدی و قدیم و قادر و حکیم. مترجم]

*** - [ای خدای من فقط برای تو عبادت کننده گان به عبادت بر می خیزند و بسوی تو

خالص می گردانند متحیرین و سرگردانان وجهه و مقصد خود را. مترجم]

*** - روح مجرد، تعلیقه، ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

بعد از آن هر گونه بلا و المی و مرضی که مرا پیش می آمد چون نماز کردم و سر به سجده گذاردم و این کلمات را گفتم مرا فرجی و خلاصی روی داد.^۱

در قرآن مجید وارد است که: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ﴾^۲ راجع به این مطلب است که: کسی که توکل بر خدا دارد خدا مزد اوست؛ او خدا را دارد و بنابراین خدا برای او کافیهست! دیگر به چه چیز نیاز دارد؟ کسی که خدا را دارد همه چیز را دارد، و کسی که خدا را ندارد هیچ چیز ندارد.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرماید:

أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِثُوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَيَّ غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشْتَهُمُ الْعَوَالِمَ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ! مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ! لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا، وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوِّلًا! كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَ أَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْإِحْسَانَ، وَ كَيْفَ يُطَلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ مَا بَدَّلْتَ عَادَةَ الْإِمْتِنَانِ! يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَ يَا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ! أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَ أَنْتَ الْبَادِي بِالْإِحْسَانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعَابِدِينَ، وَ أَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطَّالِبِينَ، وَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ثُمَّ لِمَا وَهَبْتَ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ! الخ.^۳

۱- نقل عنه في *منتهى الآمال*، ج ۲، ص ۸، نقلًا عن كتاب *حديقة الشيعة*.

۲- سورة الطلاق (۶۵) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکل بر خدا کند؛ پس خود خدا برای او کافی است؛ و حقا که خداوند امر و تقدیرش را می رساند (و برای هر چیزی که امر او تعلق گرفته است؛ برای تحقق آن نفوذ و قدرتش همراه است).]

۳- در دعای عرفه آن حضرت علی ما فی *الاقبال* للسید بن طاووس، ص ۳۴۹، طبع سنگی؛ ⇐

حضرت سید الشہداء علیہ السلام هیچ در روز عاشورا و نه قبل از آن دعا بر خلاصی و نجات نمودند، بلکه چون طایفه فرشتگان و آجانین برای نصرت آمده بودند حضرت به آنها دعای خیر نمودند و از آنها استمدادی نطلبیدند. تمام توکل خود را به خدای خود داشته و امور را یکسره به ید با قدرت او سپردند و در این صورت خدا با آن حضرت بود، دیگر چه باک داشتند از قتل و عطش و ذبح و اسارت و غیرها.

از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که آنہ قال:

﴿بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶: [تو آن ذات و وجودی هستی که انوار خود را در دلہای اولیائت تابانیدی تا بدین وسیله تو را شناختند و توحید تو را به جای آوردند و تو آن کسی هستی که بیگانگان را از دلہای محبین خود دور ساختی تا اینکه جز تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو روی نیاورند. تو فقط انیس ایشان می باشی در وقتی که خلائق آنها را به وحشت اندازند و تو آن کسی هستی که آنان را هدایت می نمائی در جائی که نشانه های معرفت برای آنان نمایان شود، چه چیزی را بدست آورده کسی که تو را از دست داده است و چه چیزی را از دست داده کسی که تو را بدست آورده است. بدبخت و بیچاره است آنکه به غیر تو رضایت دهد و او را بر تو ترجیح دهد. و زیان کار آن کسی که از جانب تو به سمت دیگری روی گردان شود، چگونه به غیر تو امید داشته باشیم درحالی که تو هیچگاه احسانت را قطع ننمودی و چگونه از غیر تو درخواست شود درحالی که تو هیچگاه عادت خود را در منت بر نعمتہای خود بر ما تغییر نداده ای.

ای کسی که به دوستداران خود لذت شیرینی انس و قرب خود را چشانیده پس آنان در پیشگاه او به حال توقع زیادہ ایستاده اند. و ای کسی که بر قامت اولیاء خود لباس ہیبت و جلال و عظمت خود را پوشانده پس آنان در پیشگاه او به حال استغفار و طلب عفو و بخشش قرار گرفته اند. تو قبل از اینکه دیگران یاد تو را کنند، یاد می کنی و قبل از توجه عبادت کنندگان ابتداء به احسان می نمائی. و قبل از درخواست تقاضا کنندگان مبادرت به عطاء و بخشش می کنی و تو بخشنده ای پیش از آنکه قرضمندان از تو تقاضای رفع عسر و تنگدستی نمایند. مترجم]

لَمَّا أَصْبَحَتْ الْخَيْلُ، الْحُسَيْنُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتَبِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ
رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ! كَمْ مِنْ هَمٍّ
يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ وَ يَخْذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ
أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَ كَشَفْتَهُ!
فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ!^۱

این دعا را آن حضرت اول صبح عاشورا هنگام تسویه صفوف و تعیین
میمنه و میسره و قلب انشاء کردند. و اما آخرین دعای آن حضرت نیز معلومست
که در آخرین لحظات حیات در حال آرامش و سکون صورت بروی خاک نهاده
می گفت: إلهي رضى بقضائك تسليمًا لأمرِك لا معبودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.^۲

۱- ضجَّت (خ ل).

۲- الارشاد، للمفيد، ج ۲، ص ۹۶: [امام سجّاد علیه السلام فرمودند: وقتی که در روز
عاشوراء لشکر آماده شدند حضرت سیدالشهداء علیه السلام دستانشان را بسوی آسمان بلند
کردند و عرضه داشتند: خداوندا تو پشت و پناه من هستی در هر گرفتاری و امید من در
هر تنگنایی و تو فقط برای من می مانی در هر حادثه ای که بر من فرود آید از جهت اعتماد
و دلگرمی.

چه بسیار از گرفتاریها که قلب انسان را به ناتوانی می افکند و چاره را از انسان سلب
می نماید و دوست را نسبت به انسان بی توجه و بی اعتناء می سازد و دشمن را به شماتت و
سرزنش می اندازد به پیشگاه تو آوردم و شکایت به سوی تو نمودم زیرا جز تو کسی را
برای حل آنها نیافتم و تو آنها را باز نمودی و رفع گرفتاری و شدائد کردی. پس فقط تو
صاحب اختیار و ولی هر نعمتی هستی و صاحب هر امر خیر و نیکو تو می باشی و نهایت
هر میل و آرزو تو هستی. مترجم]

۳- [ای خدای من، من راضی به قضاء و حکم تو هستم و تسلیم امر و اراده تو می باشم.

هیچ معبودی جز تو نمی باشد ای پناه هر پناه جوئی. مترجم]

مجلس نهم:

تفسير آية:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ * وَلَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ
الْمُحْسِنِينَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ حَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ^۱

برای دعا نمودن آداب و شرائطی است؛ چنانچه انسان دعا را با آن آداب و شرائط بجای آورد به مراتب به مرحله قبول و استجابت نزدیکتر است. حجة الاسلام غزالی در «إحياء العلوم» ده شرط برای دعا شمرده است و مرحوم فیض کاشانی ده شرط دیگر به آنها اضافه نموده است.

در کتب ادعیه مانند «عدة الداعی» و «فلاح السائل» شرائطی برای دعا و صفات دعا کننده ذکر نموده اند، و ما در اینجا مجموع آن شرائط و آداب را با بعضی از شرائط و آداب دیگری که از روایات استفاده می شود ذکر می نمائیم.

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۵۵ و ۵۶: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرع و در پنهانی، چرا که او متجاوزان را دوست نمی دارد. و در زمین فساد ننماید بعد از آنکه اصلاح شده است و او را از روی ترس و امید بخوانید به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است.]

شرط اول: ملاحظه نمودن اوقات است؛ چون در بعضی از مواقع دعا مستجاب است مانند: روز عرفه و ماه رمضان و شبهای قدر و شب و روز جمعه و شب مبعث و شب نیمه شعبان و عصر روز نیمه رجب و غیر ذلک از اوقات شریفه؛ و در شبانه روز بهترین اوقات وقت سحر است، قال الله تعالی: ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۱.

روایت کرده است محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فی قول یعقوب لینیّه: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾، قال: أَخْرَاهَا إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.^۲

و روایت کرده است عبدُ العظیم بن عبدِ الله الحَسَنِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ! وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ! إِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنْزِلُ مَلَكًا إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، وَ يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ! فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ

۱- سوره الذاریات (۵۱) آیه ۱۸: [و در سحرها و نزدیک صبحها (از پروردگارشان) آمرزش درخواست می کردند.]

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۲: [امام صادق علیه السلام راجع به کلام یعقوب به فرزندانش که گفت: بعداً از خدا برای شما طلب بخشش می کنم، فرمودند که: یعقوب استغفار را تا سحر شب جمعه به تأخیر انداخت. مترجم]

السَّمَاءِ. حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَن جَدِّي عَن أَبِيهِ عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۱

و روایت کرده است أَبُو بصیر عَن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُنَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ: أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَدْعُونِي لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهُ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَجِيبَهُ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَتُوبُ إِلَيَّ مِنْ ذُنُوبِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاتُوبَ عَلَيْهِ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَدِ قَتَرْتُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ يَسْأَلُنِي [الزِّيَادَةَ فِي رِزْقِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَوْسَعُ عَلَيْهِ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ سَقِيمٌ يَسْأَلُنِي] أَنْ أَشْفِيَهُ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَعَافِيَهُ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ [مَحْبُوسٌ مَعْمُومٌ يَسْأَلُنِي أَنْ أُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِهِ فَأُخَلِّي سَرَبَهُ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ] مَظْلُومٌ يَسْأَلُنِي أَنْ أَخُذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاِنْتَصِرَ لَهُ وَ أَخُذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ! قَالَ: فَمَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ.^۲

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۱: [ابراهیم بن اَبی محمود گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا درباره روایتی که مردم از رسول خدا نقل می کنند چه می فرمائید که فرمودند: خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا پائین می آید؟ حضرت فرمودند: خداوند لعنت کند کسانی را که سخنان را در غیر از جای خود قرار می دهند. قسم به خدا که رسول الله این چنین نفرمود. بلکه فرمود: خداوند در آخر هر شب و در اول شب جمعه فرشته ای را بسوی آسمان دنیا پائین می فرستد و به او دستور می دهد که ندا در دهد: آیا سؤال کننده ای هست تا به او عنایت کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا طلب بخشش کننده ای هست تا گناهانش را ببامرزم؟ ای جوینده کار خیر پیش آی و ای جوینده کار زشت دست باز دار. و او همین طور نداء می کند تا فجر طلوع کند و هنگامی که فجر طلوع کرد او به جایگاه خود در ملکوت باز خواهد گشت. این حدیث را پدرم از جدم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند. مترجم]

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۰: [امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال از ابتدای شب جمعه تا آخر آن از بالای عرش ندا می کند: آیا بنده مؤمنی نیست که امشب تا قبل از طلوع فجر مرا برای صلاح آخرت و دنیای خود بخواند و من اجابت نمایم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که در امشب قبل از طلوع فجر بسوی من توبه نماید تا من توبه او را قبول کنم؟

و در ضمن خطبه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه فرمودند:

وَفِيهِ سَاعَةٌ مُّبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ.^۱

و از حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که:

مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَطْلُبْهَا فِي الْعِشَاءِ [الْآخِرَةِ] فَإِنَّهَا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ، يَعْنِي الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ.^۲

و در روایت دیگر است که: فِي السُّدُسِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّصْفِ الثَّانِي.^۳

در «عِدَّة الدَّاعِي»^۴ فرموده است که: شاهد و معاضد این مطلب روایاتیست

که در ترغیب و فضل نماز شب در وقت خواب بودن مردم وارد شده است، و روایاتی که درباره ذکر وارد شده است که باید در حال غفلت مردم بجای آورده شود. چون شکی نیست که غالباً مردم در نصف اول شب بیدارند، و در آخر شب نیز چه بسا برای معایش خود و برای سفر بیدار می‌شوند؛ و اما ساعت اول از

﴿نمایم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که قبل از طلوع فجر توسعه در رزق خود را بخواهد تا من ضیق و تنگدستی را که بر او تقدیر کرده‌ام از او بردارم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که شفای بیماری خود را از من بخواهد تا او را عافیت بخشم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که رفع حبس و اندوه خود را از من بخواهد تا او را از زندان و گرفتاری نجات بخشم و راه او را هموار نمایم؟ آیا بنده مؤمنی که مظلوم واقع شده است از من نمی‌خواهد که حق او را از ظالم بازستانم قبل از طلوع فجر تا من او را یاری نمایم و حقش را به او بازگردانم. حضرت فرمودند: خداوند همینطور نداء می‌کند تا اینکه فجر طلوع نماید. مترجم]

۱- همان مصدر، ج ۱، ص ۴۳۱: [در روز جمعه ساعتی است مبارک که هر چه را بنده

مؤمن در آن ساعت از خدا تقاضا کند برآورده خواهد شد. مترجم]

۲- عِدَّة الدَّاعِي، ص ۳۹: [کسی که حاجتی دارد آن را در وقت نماز عشاء از خدا بخواهد، این

وقت زمانی است که به هیچ یک از امتهای گذشته چنین فرصتی داده نشده است. مترجم]

۳- همان مصدر: [در یک ششم اول از نیمه دوم شب. مترجم]

۴- همان مصدر.

نیمه دوم شب وقت استیلاء خواب بر همه افراد و وقت غفلت عمومی است، و آن وقت مخّ اللیل است و برای فراغت قلب برای عبادت مفید است. و علاوه در آن وقت که خواب بر شخص غلبه می کند مجاهده بیشتری برای رفع نوم باید بنماید، و پهلوی تهی نمودن از رختخواب مشکل تر است، و خلوت کردن با مالک العباد و سلطان دنیا و المعاد بهتر است؛ و مقصود از جوف اللیل که در بعضی از روایات وارد شده، مقصود همین ساعت است.

و هی ما رواه عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ سَاعَةً مَا يُوَافِقُ فِيهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ [مُسْلِمٌ ثُمَّ] يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ [فِي كُلِّ لَيْلَةٍ]. قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! وَ أَىُّ سَاعَةِ اللَّيْلِ هِيَ؟ قَالَ: إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَ بَقِيَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنَ أَوَّلِ النِّصْفِ [الثَّانِي].^۱
ثُمَّ قَالَ فِي الْعُدَّةِ وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الْأَخِيرُ فَمُتَوَاتِرٌ.^۲

قال صلى الله عليه و آله: إذا كان آخر الليل يقول الله سبحانه و تعالى: هل من داع فأجيبه؟ و هل من سائل فأعطيته سؤله! هل من مستغفر فأغفر له؟ هل من تائب فأتوب عليه؟!^۳

و در «کافی» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام با إسناد خود روایت کرده است که:

۱- همان مصدر، ص ۳۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸ با اندکی اختلاف: [عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: در شب ساعتی است که اگر بنده مؤمن نماز بخواند و خدا را در آن ساعت بخواند خداوند اجابت خواهد نمود. عرض کردم: خداوند سلامت بدارد شما را، این ساعت در چه موقعی است از شب؟ فرمودند: هنگامی که شب از نیمه گذشت در همان یک ششم اول از نیمه دوم. مترجم]

۲- [سپس در عده الداعی گفته است: و اما یک سوم آخر از شب به تواتر رسیده است. مترجم]

۳- عده الداعی، ص ۴۰.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ [عَبْدٍ] دَعَا. فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي السَّحْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تَفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَتُقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ!^۱

و مرحوم صدوق - رضوان الله عليه - در «معانی الأخبار» روایت می کند که:

إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً لَا يُرَاقِبُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.^۲

و در حدیث دیگری وارد است که: لَا يُصَادِفُهَا عَبْدٌ يُصَلِّي.^۳

این خبر را که غزالی نقل کرده است، سپس فرموده که: در این ساعت اختلاف است؛ بعضی گویند وقت طلوع شمس است، و بعضی گویند هنگام زوال است، و بعضی گویند با اذان است، و بعضی گویند هنگام بالا رفتن خطیب به منبر و شروع در خطبه است، و بعضی گویند وقت قیام مردم به نماز است، و بعضی گویند آخر وقت عصر است، و بعضی گویند قدری قبل از غروب شمس است.

وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تُرَاعِي ذَلِكَ الْوَقْتَ وَ تَأْمُرُ خَادِمَتَهَا أَنْ تَنْظُرَ الشَّمْسَ فَتُؤَدِّيَهَا بِسُقُوطِهَا فَتَأْخُذَ فِي الدُّعَاءِ وَ الْاسْتِغْفَارِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ، وَ تَخْبِرَ بِأَنَّ تِلْكَ السَّاعَةَ هِيَ الْمُنْتَظَرَةُ وَ تَأْتُرُ عَنْ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.^۴

شرط دوّم: انتخاب مکانهای شریف [است] برای دعا؛ مانند: مسجد الحرام

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲، و تعلیقه المحشی ذیل الصفحة.

۳- إحياء العلوم، علی ما نقله عنه فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲.

۴- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲، و تعلیقه المحشی ذیل الصفحة: [عادت حضرت فاطمه سلام الله عليها این بود که همیشه به ابتدای غروب اهتمام می ورزید و به خدمتکار می فرمود: هرگاه خورشید می خواست از افق پنهان شود او را آگاه نماید و حضرت مشغول دعا و استغفار می شد تا این که کاملاً غروب می کرد و می فرمود: در این وقت، حالت انتظار مؤمن برای دعا کردن می باشد و آن را از پدرش رسول خدا آموخته است. مترجم]

و مسجد النبیّ و مسجد کوفه و سایر مساجد، و در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهداء علیهما السلام و سایر ائمه گرام. راجع به حضرت سیدالشهداء علیه السلام [وارد است] که:

وَ إجابة الدعاء تحت قبته^۱.

و مرحوم سید علی بن طاووس - رضوان الله علیه - فرموده که: مستحبّ است پس از زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام و خواندن دعائی که نقل فرموده، ضریح را ببوسد و دو طرف رو را بر ضریح بگذارد و بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَشْهَدٌ لَا يَرْجُو مَنْ فَاتَتْهُ فِيهِ رَحْمَتُكَ أَنْ يَنَالَهَا فِي غَيْرِهِ، وَ لَا أَحَدٌ أَشَقَى مِنْ أَمْرِي قَصْدَهُ مُؤَمَّلًا فَآبَ عَنْهُ خَائِبًا! اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْإِيَابِ وَ خِيبةِ الْمُتَقَلِّبِ وَ الْمُنَاقِشَةِ عِنْدَ الْحِسَابِ! وَ حَاشَاكَ يَا رَبُّ أَنْ تَقْرَنَ طَاعَةَ وَ لِيكَ بِطَاعَتِكَ وَ مَوَالَاتَهُ بِمَوَالَاتِكَ وَ مَعْصِيَتَهُ بِمَعْصِيَتِكَ، ثُمَّ تُؤَيِّسَ زَائِرَهُ وَ الْمُتَحَمَّلَ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ إِلَى قَبْرِهِ! وَ عَزَّتْكَ يَا رَبُّ لَا يَنْعَقِدُ عَلَيَّ ذَلِكَ ضَمِيرِي إِذْ كَانَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ تُشِيرُ!^۲

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۱: [و برآورده شدن دعا زیر بقعه آن حضرت است. مترجم]
 ۲- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۷۲، به نقل از مصباح الزائر، سید بن طاووس، ص ۲۴۲ الی ۲۴۴؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۵۴: [خداوندا اینجا جایگاهی است که کسی که از رحمت تو در این مکان نصیبی نداشته است امید به حصول آن را در غیر از این مکان نخواهد داشت و هیچ فردی شقی تر از آن کس نیست که به نیت و قصدی رو بسوی اینجا آورده ولیکن سرافکنده و خسران زده با دست خالی باز گردد. خداوندا پناه می‌برم به تو از شرّ بازگشت به آن دنیا و از سرشکستگی دگرگونی حیات و شروع زندگانی جدید در عالم برزخ و قیامت و از حسابرسی اعمال و کردار در روز قیامت و حساب. و منزهی ای پروردگار از اینکه طاعت ولی خود را (امام علیه السلام) در کنار طاعت خود و موالات او را در کنار موالات و سرسپردگی به خود و مخالفت او را در کنار مخالفت خود قرار دهی، آنگاه زائر او را و کسی که تحمل مشقت و دوری سفر را از بلاد بعیده کشیده و خود را به قبر ولایت >

منظور آنست که در حریمهای مطهره و قرب جوار ابدان مطهره ائمه هدی علیهم السلام خداوند دعا را مستجاب می‌فرماید؛ بلکه بر سر قبور اولیای خدا و اصحاب معرفت و ارباب توحید و علماء بالله خداوند دعا را مستجاب می‌کند.

شرط سوّم استجاب دعا: ملاحظه حالات شریفه است، که در آن حالات غالباً توجه به خدا و انقطاع به حضرت او و قطع علاقه از غیر او بیشتر است؛ مانند تشکیل صفوف مسلمین در میدان حرب و وقت اقامه نماز و بعد از نماز و ما بین اذان و اقامه و در حالت روزه و هنگام نزول باران.

محمد بن یعقوب کلینی با إسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

اطلُبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيحِ، وَ زَوَالِ الْأَفْيَاءِ، وَ نُزُولِ الْمَطَرِ [الْقَطْرِ]، وَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تَفْتَحُ عِنْدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.^۱

و نیز روایت نموده است از امیرالمؤمنین علیه السلام:

اغْتَمِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التَّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ.^۲

↳ رسانیده است مایوس و ناامید گردانی. و قسم به عزّت تو ای پروردگار که هیچگاه ضمیر و سویدای من این مسأله را قبول نخواهد کرد زیرا دلهای ما همگی ترا به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت و عطوفت نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند). مترجم]

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶: [دعاء را در چهار موقع بجای آورید. هنگام وزش باد و در وقت قرار گرفتن خورشید در وسط آسمان و هنگام نزول باران و در هنگام ریختن اول قطره خون مؤمن بر زمین، بدرستی که درهای آسمان در این چهار موقع باز خواهد شد. مترجم]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷: [در چهار وقت دعاء را غنیمت بشمارید. هنگام قرائت قرآن، و در وقت اذان، و هنگام نزول باران، و در وقت برخورد و رو برو شدن لشکر اسلام با لشکر مخالفین برای شهادت. مترجم]

و همچنین روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام:
 يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ: فِي الْوَتْرِ، وَ بَعْدَ الْفَجْرِ، وَ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَ بَعْدَ
 الْمَغْرِبِ.^۱

و فی «المُحَجَّة» قال أبو حامد:

و در حقیقت شرافت اوقات راجع می‌شود به شرافت حالات؛ چون وقت
 سحر وقت صفاء قلب و اخلاص دل و فراغ او از مشوشات است، و روز عرفه و
 روز جمعه وقت اجتماع نفوس و همتهای آنان و تعاون قلوب است برای استندرار
 رحمت و استفاضه از خدا. این معنی یکی از اسباب شرف اوقات است؛ غیر از
 اسراری که بشر اطلاع و احاطه به آن ندارد. و حالت سجده نیز سزاوار برای
 دعاست. لقله صلی الله علیه و آله و سلم:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ؛ فَأَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ الدُّعَاءِ.^۲

شرط چهارم دعا آنست که: قبل از دعا انسان قدری تصدق دهد؛ و بر
 این معنی روایاتی وارد است، مثل ما فی «الکافی» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
 فِي الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ الطَّالِبُ مِنْ رَبِّهِ قَالَ:

تَصَدَّقْ فِي يَوْمِكَ عَلَى سِتِّينَ مِسْكِينًا عَلَى كُلِّ مِسْكِينٍ صَاعٌ بِصَاعِ النَّبِيِّ، صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ اغْتَسَلْتَ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي وَ لَبِستَ أَدْنَى مَا
 تَلَبَسُ مَنْ تَعُولُ مِنَ الثِّيَابِ إِلَّا أَنْ لَكَ فِي تِلْكَ الثِّيَابِ إِزَارًا؛ إلخ.^۳

۱- همان مصدر: [دعاء در چهار موقع مستجاب می‌شود در نماز و تَر (رکعت آخر نماز
 شب) و پس از طلوع فجر و بعد از ظهر و پس از مغرب. مترجم]

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۷: [نزدیکترین حالت بنده به پروردگارش حالت سجده
 است. پس در این حال بسیار دعا کنید. مترجم]

۳- الکافی، ج ۳، ص ۴۷۹: [امام صادق علیه السلام در مورد هر قضیه‌ای که طالب آن را از
 خدا درخواست می‌کند می‌فرماید:

و نیز شیخ در «تهذیب» از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، که قال: **إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَرَضَ دَعَا الطَّيِّبَ وَ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا كَانَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى سُلْطَانٍ رَشَاءِ الْبُؤَابِ وَ أَعْطَاهُ، وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَدَحَهُ أَمْرٌ فَرِغَ [فَرِغَ] إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَتَطَهَّرَ وَ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ قَلَّتْ أَوْ كَثُرَتْ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ عَافَيْتَنِي مِنْ مَرَضِي أَوْ رَدَدْتَنِي مِنْ سَفَرِي أَوْ عَافَيْتَنِي مِمَّا أَخَافُ مِنْ كَذَا وَ كَذَا؛ إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ، وَ هِيَ الْيَمِينُ الْوَاجِبَةُ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الشُّكْرِ.**^۱

و شرط پنجم استجاب دعا آنست که: انسان رو به قبله دعا کند، و دستهای خود را با حال ذلت و مسکنت به پیشگاه قادر متعال دراز کند و مانند فقیری محتاج و گدائی سراپا احتیاج که به دربار شاهی روی آورده، دست نیاز

﴿ در روزی که قصد دعا و درخواست از خدا را داری به شصت مسکین صدقه بده به هر نفر یک چارک (ده سیر) مانند میزانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقرر نموده بود. سپس شب هنگام در ثلث باقیمانده از شب غسل بجای آور درحالیکه لباس کم ارزش و غیر قابل توجهی را که برای خدمتکاران و امثال آنان در نظر گرفته می شود، می پوشی مگر اینکه در بین این لباسها ازار داشته باشی که همان کفایت است... تا آخر روایت. مترجم]

۱- تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۸۲: [امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر یکی از شما بیمار شود به دنبال طیب می فرستد و اجرتش را می پردازد و اگر حاجتی به سلطان داشته باشد به دربان رشوه می دهد تا او را راه دهد و اگر برای یکی از شما امر ناخوشایندی پیش آید باید بسوی خدا روی آورد، ابتداء خود را طاهر گرداند سپس صدقه ای به فقیر بدهد کم یا بسیار، آنگاه داخل مسجدی رفته دو رکعت نماز بجای آورد سپس حمد خدا را بجای آورد و او را به نعمتهای خود بر بندگانش ستایش نماید و بر پیامبر و اهل بیت او صلوات بفرستد، آنگاه بگوید: خداوندا از تو می خواهم که مرا از بیماری رها سازی و از سفر به سلامت باز گردانی و از آنچه در بیم و هراسم به عافیت بیرون آوری. قطعاً خداوند حاجت او را بر آورده خواهد ساخت و این قسمی است که محقق خواهد شد و شکر آنرا باید بجای آورد. مترجم]

خود را به درگاه غنی علی الاطلاق بلند کند.

در «کافی» با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که: قال: ما أبرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صِفْرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدَكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ.^۱

و در «عده‌الداعی» می‌فرماید:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا ابْتَهَلَ وَ دَعَا كَمَا يَسْتَطِيعُ الْمِسْكِينُ.

وَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيَ كَفَيْكَ ذُلًّا بَيْنَ يَدَيَّ كَفَعَلَ الْعَبْدِ الْمُسْتَصْرِخِ إِلَى سَيِّدِهِ؛ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ رُحِمْتَ وَ أَنَا أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ وَ أَقْدَرُ الْقَادِرِينَ. يَا مُوسَى! سَلْنِي مِنْ فَضْلِي وَ رَحْمَتِي فَإِنَّهَا بِيَدِي لَا يَمْلِكُهَا غَيْرِي! فَانظُرْ حِينَ تَسْأَلُنِي كَيْفَ رَعَبْتِكَ فِيمَا عِنْدِي! لِكُلِّ عَامِلٍ جَزَاءٌ وَ قَدْ يُجْزَى الْكُفُورُ بِمَا سَعَى.^۲

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱: [هیچ بنده‌ای دستش را بسوی خدای عزیز و جبار دراز نمی‌کند مگر اینکه خداوند حیا می‌کند دستش را خالی برگرداند تا اینکه از فضل رحمت خود آنچه را بخواهد در آن قرار می‌دهد. پس اگر کسی از شما دعائی کرد دستانش را پس از دعا بر صورت و سرش بمالد. مترجم]

۲- عده‌الداعی، ص ۱۸۳، و اصل هذا الخبر في روضة الكافي، ص ۴۶: [و رسول خدا هنگام دعا دستش را به ابتهال به پیشگاه خداوند بالا می‌برد چنانکه مسکین هنگام تقاضای غذا چنین می‌کند. و در ضمن آنچه خداوند بر حضرت موسی علیه السّلام وحی فرستاده است می‌فرماید: مانند بنده‌ای که با حالت التماس و تضرع دستانش را بسوی مولای خود دراز نموده است تو در برابر من اینچنین دستانت را به حالت ذلت دراز کن. پس اگر چنین کردی مورد رحمت من قرار می‌گیری درحالیکه من از تمامی افراد کریم با کرم‌تر و از همه قدرتمندان تواناترم. ای موسی! از فضل و رحمت من تقاضای حوائج خود را بنما که رحمت در دست من است و کسی جز من دارای آن نمی‌باشد. و بنگر در وقتی که از من ←

و أبو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند از دعا و بالا بردن دستها فقال:

عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ: أَمَا التَّعَوُّذُ فَتَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِبَاطِنِ كَفِّكَ، وَ أَمَا الدُّعَاءُ فِي الرِّزْقِ فَتَبْسُطُ كَفِّكَ وَ تُفَضِّي بِبَاطِنِهِمَا إِلَى السَّمَاءِ، وَ أَمَا التَّبَتُّلُ فَأَيَّمَاءُ بِإِصْبَعِكَ السَّبَّابَةِ، وَ أَمَا الْإِبْتِهَالُ فَرَفَعُ يَدَيْكَ تُجَاوِزُ بِهِمَا رَأْسَكَ؛ وَ دُعَاءُ التَّضَرُّعِ أَنْ تُحَرِّكَ إِصْبَعَكَ السَّبَّابَةَ مِمَّا يَلِي وَجْهَكَ وَ هُوَ دُعَاءُ الْخَيْفَةِ.^۱

و محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم با إسناد خود روایت می کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَرَّ بِي رَجُلٌ وَ أَنَا أَدْعُو فِي صَلَاتِي بِيَسَارِي، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِيَمِينِكَ! فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَقًّا عَلَى هَذِهِ كَحَقِّهِ عَلَى هَذِهِ. وَ قَالَ: الرَّغْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ تُظْهِرُ بَاطِنَهُمَا، وَ الرَّهْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ تُظْهِرُ ظَهْرَهُمَا، وَ التَّضَرُّعُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُمْنَى يَمِينًا وَ شِمَالًا، وَ التَّبَتُّلُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُسْرَى تَرْفَعُهَا فِي السَّمَاءِ رِسْلًا وَ تَضَعُهَا، وَ الْإِبْتِهَالُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ ذِرَاعَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ الْإِبْتِهَالُ حِينَ تَرَى أَسْبَابَ الْبُكَاءِ.^۲

↳ درخواست می کنی چگونه به الطاف و عنایت من اشتیاق و رغبت داری. هر کس به مقدار عملش پاداش می گیرد حتی شخصی که کفران مرا نموده به مقدار سعیش پاداش دارد. [مترجم]

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۰؛ [بالا بردن دستها بر چهار قسم می باشد. در مورد استعاذه و پناه بردن به خدای تعالی از شرور پس رو به قبله قرار می گیری و دستانت را به سمت آسمان قرار می دهی. و اما در مورد دعا در رزق دستانت را باز می کنی و آنها را بسوی آسمان بالا می بری و اما در صورت انقطاع از دنیا و توجه به پروردگار پس با انگشت سبابه باید اشاره نمود. و اما در صورت ابتهاال و زاری بدرگاه خدا دستها به موازات سر بالا برود. و دعا در وقت تضرع به این نحو است که انگشت سبابه را نزدیک صورت به حرکت درآورد و آن دعا خوف و خشیت از پروردگار است. مترجم]

۲- همان مصدر: [شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: شخصی بر من گذشت ↳

و از سعید بن یسار روایت است که، قال:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَكَذَا الرَّغْبَةُ، وَ أُبْرَزَ بَطْنَ رَاحَتَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ وَ هَكَذَا الرَّهْبَةُ، وَ جَعَلَ ظَهْرَ كَفِّهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ وَ هَكَذَا التَّضَرُّعُ، وَ حَرَّكَ أَصَابِعَهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا؛ وَ هَكَذَا التَّبْتُلُ، يَرْفَعُ أَصَابِعَهُ مَرَّةً وَ يَضَعُهَا أُخْرَى؛ وَ هَكَذَا الْإِبْتِهَالُ، وَ مَدَّ يَدَهُ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ. وَ قَالَ: لَا تَبْتَهَلْ حَتَّى تَجْرِيَ الدَّمْعَةُ.^۲

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ:

الاسْتِكَانَةَ فِي الدُّعَاءِ أَنْ يَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكَبَيْهِ.^۳

مرحوم ابن فهد حلّی پس از آنکه این روایات را در کتاب خود «عدة الداعی» نقل کرده است، سپس فرموده است: «تنبيه»؛ و در این تنبيه بعضی از علل و جهات این کیفیات را نقل کرده، و ما حاصل آن گفتار را در اینجا می‌آوریم. فرموده است که: یا این کیفیات تعبد محض است که ما نمی‌دانیم، و یا

⇐ درحالیکه من در نماز با دست چپ مشغول دعا بودم، آن شخص عرض کرد: ای ابا عبدالله با دست راست دعا کنید. پس من گفتم: ای بنده خدا! همانطور که برای خداوند حقّی است بر دست راست بر دست چپ هم او حقّی دارد. سپس حضرت فرمودند: در حال رغبت دستانت را باز می‌کنی و کف دست را بسوی آسمان قرار می‌دهی و در رهبت دستانت را باز می‌کنی و پشت دست را بسوی آسمان قرار می‌دهی و در تضرّع انگشت سبّابه را به راست و چپ حرکت می‌دهی. و در تبّتل انگشت سبّابه چپ را بسوی آسمان بالا می‌بری و پائین می‌آوری و در ابتهال دست و بازویت را بسوی آسمان بالا می‌بری و ابتهال در وقتی است که آثار گریه هویدا می‌شود. مترجم]

۱- در *عدة الداعی* و *کافی* أصابع را بصیغه جمع آورده، ولی در *محرّج البیضاء*، ج ۲، ص ۲۹۰ به صیغه مفرد آورده است، و چنین گوید: يَرْفَعُ الصَّبْعَةَ مَرَّةً وَ يَضَعُهَا أُخْرَى.

۲- *عدة الداعی*، ص ۱۸۴، و ذکره أيضاً فی *الکافی* ج ۲، ص ۴۸۰، عمّن ذکره عن الصادق علیه السلام مع اختلاف قلیل فی اللفظ.

۳- همان مصدر.

مراد از بسط کفّ در دعای رغبه اقرب بودن او به حال داعی در بسط آمال و حسن ظنّ اوست در امیدواری به کرم خدا و عطایای او به شخص راغب که هنگام سؤال از حوائج خود دستهای خود را برای احسان می‌گشاید.

و مراد از دعای رهبة و قرار دادن پشت دستها بسوی آسمان، با لسان ذلّت و احتقار به عالم السرّ و الخفیات ابراز و اظهار کردن است، که من اقدام بر بسط ید نمی‌کنم و روی دست خود را به جهت زمین قرار می‌دهم از شدت خجالت و شرمندگی.

و مراد از تضرّع در حرکت دادن دستها به طرف راست و چپ تأسّی کردن به شخص مصیبت زده در مواقع شدت است؛ چون او دستهای خود را از شدت پریشانی به راست و چپ حرکت می‌دهد.

و مراد از تبّیل به بالا بردن انگشتان و پائین آوردن آنها به اینست که معنی تبّیل انقطاع است، و شخص منقطع برای وصول به مقصود و برآورده شدن حاجات خود با لسان حال می‌گوید و با انگشت اشاره می‌کند که: من بسوی تو ای خدا منقطع شدم، چون سزاوار اتکاء و اعتماد هستی! و با یک انگشت نه با همه انگشتان بسوی وحدانیت او اشاره می‌نماید.

و مراد از ابتهال به دراز نمودن دستها مقابل صورت به سمت قبله یا به دراز کردن دستها و ذراعین بسوی آسمان یا به بالا بردن دستها و از سر نیز بلندتر نگاهداشتن، بر حسب اختلاف روایاتی که ابتهال را تفسیر کرده است، مراد نوعی از انواع عبودیت و حقارت و ذلّت است؛ مانند غریقی که دستهای خود را بلند می‌کند و ذراعین خود را مکشوف می‌دارد و متشبّث به اذیال رحمت خدا می‌گردد، و بر ریسمانهای رحمت و رأفت او آویزان می‌شود، رحمت آن کسی که مکروبین و گرفتاران را نجات می‌دهد. و این مقام منیعی است که بنده نمی‌تواند ادّعا کند مگر در حال ذلّ و استکانت، و در حال فیضان اشک و بلند شدن ناله و

آه، و وقوف او در موقف عبد ذلیل و مشغول شدن به خالق جلیل، و فراموش نمودن حاجات و آمال خود را در این موقف شریف.

و مراد به استکانت به بلند کردن دستها به روی شانه‌ها آنست که مانند عبد جنایتکار در وقتی که او را بسوی مولایش می‌کشند و گناه و معصیت شانه‌های او را سنگین نموده است، و با زنجیرها او را کشان کشان می‌برند، به لسان حال می‌گوید: این دو دست پر معصیت من است که من بر روی شانه‌هایم غلّ نمودم، و در مقابل عظمت تو ای خدای بزرگ اعتراف به جرم و جرأت خود بر تو آوردم!^۱

شرط ششم: آهسته دعا نمودن [است]، نه آنقدر آهسته که خود نشنود، و

نه آنقدر بلند که جنبه ریا و سمعه به خود گیرد، لقله تعالی: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۲.

روایت کرده است إسماعیل بن همام از حضرت أبوالحسن الرضا علیه السلام قال:

دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً.^۳

و فی روایة أُخری:

دَعْوَةٌ تُخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا.^۴

و از أبوالأسود دثلی از ابي ذر غفاری روایت شده است که قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أباذر! إن الصلاة النافلة تفضل في السر على العلانية كفضل الفريضة على النافلة؛ إلى أن قال: يا أباذر! إن ربك عز وجل يبهي

۱- عده الداعي، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- سورة الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرع و در پنهانی].

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶: [یک دعاء از بنده در حال خفاء به اندازه هفتاد دعاء در حال آشکارا است. مترجم]

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶.

المَلَائِكَةُ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ: رَجُلٌ يُصْبِحُ فِي أَرْضٍ قَفَرٍ فَيُؤَدِّنُ [ثُمَّ] يُقِيمُ ثُمَّ يُصَلِّي، فَيَقُولُ رَبُّكَ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلَائِكَةِ: اِنظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي، يُصَلِّي وَ لَا أَرَاهُ [يَرَاهُ] أَحَدًا غَيْرِي! فَيَنْزِلُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ وَرَاءَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى الْعَدَمِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.^۱

تا اینجا را در «مستدرک» نقل می‌کند، و از اینجا به بعد را در «محبجة» نقل

می‌کند:

وَ رَجُلٌ قَامَ فِي اللَّيْلِ يُصَلِّي وَحَدَّهُ فَسَجَدَ وَ نَامَ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَيَقُولُ: اِنظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي، رُوحُهُ عِنْدِي وَ جَسَدُهُ سَاجِدٌ لِي! وَ رَجُلٌ فِي زَحْفٍ فَيَفِرُّ أَصْحَابُهُ وَ ثَبَتَ هُوَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ.^۲

و علاوه بر این روایات و آیه مذکوره در سابق، کریمه مبارکه: ﴿وَلَا تَجْهَرْ

بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافَتْ بِهَا وَابْتِغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۳ بر این معنی دلالت دارد؛ چون

۱- [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای اباذر! نماز نافله در خفاء افضل است از آشکارا مانند فضیلت نماز واجب بر مستحب تا اینکه فرمودند: ای اباذر! بدرستی که پروردگارت به سه نفر بر ملائکه افتخار می‌کند: مردی که صبح در بیابان بی آب و علف برای نماز صبح اذان بگوید سپس نماز بخواند. پس خدای تعالی به ملائکه می‌گوید: نگاه کنید به بنده من چگونه نماز می‌خواند و کسی غیر از من او را نمی‌بیند. پس هفتاد هزار ملک از آسمان بزیر می‌آیند و در پشت سر او به نماز می‌ایستند و تا بر آمدن خورشید برای او طلب مغفرت می‌کنند. مترجم]

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۸، رواه عن الشيخ الطوسي في أماليه و في المحبجة البيضاء أيضاً ج ۲، ص ۲۹۱: [و مردی که به نماز شب برمی‌خیزد و به تنهایی نماز می‌خواند و به سجده می‌رود و در سجده خواب بر او غلبه می‌کند. پس خدای تعالی می‌گوید: نگاه کنید به بنده من، روح او نزد من است و بدن او در حال سجده برای من است. و نیز مردی که در میدان کارزار رفقایش فرار را بر قرار ترجیح داده او را تنها می‌گذارند و او همچنان پابرجا می‌ایستد تا به شهادت برسد. مترجم]

۳- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۱۰: [و نمازت را با صدای بلند نخوان، و با صدای آهسته نخوان؛ و میان بلندی و آهستگی راهی میانه را بجوی!]

صلاة به معنی مطلق دعاست، بنابراین با عمومیتش شامل نمازهای مفروضه و سایر ادعیه می شود.

شرط هفتم: أَنْ لَا يَتَكَلَّفَ السَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ. مراد از سجع آنست که داعی خود را به تکلف اندازد؛ این در دعا مذموم است، چه به تکلف ظاهری مثل آنکه در عبارات و قافیه و وزن کلمات خود را مقید کند و توجه خود را بدان معطوف دارد بطوری که از توجه به خدا به توجه محض، به عبارات نیز التفات داشته باشد، و یا تکلف باطنی مثل آنکه خارج از سنن غیر مبدله حق یا خارج از حدود و سعه خود چیزی طلب کند. دعای بدون سجع آنست که طبق مقتضای حال بوده و تمام توجه به خدا بوده، و از عبارت غافل شود و عبارات را سهل و آسان طبق افاده مرام خود ادا کند.

در «عده الداعی» مرحوم ابن فهد فرموده است:

إِنَّ [و] مِنَ الشَّرْطِ أَنْ لَا يَسْأَلَ مُحَرَّمًا وَلَا قَطِيعَةً رَحِمَ وَلَا مَا يَتَضَمَّنُ قَلَّةَ الْحَيَاءِ وَإِسَاءَةَ الْأَدَبِ. [و] قَالَ الْمُفَسِّرُونَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى [و]: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً»،^۱ أَيْ تَخَشُّعًا وَتَذَلُّلاً وَسِرًّا «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»، أَيْ لَا يَتَجَاوَزُ الْحَدَّ فِي دُعَائِهِ، كَانَ يَطْلُبُ [فِي دُعَائِهِ] مَنَازِلَ الْأَنْبِيَاءِ. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَلَا يَحِلُّ؛ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحَرَمَانَ؛^۲ - إِنْ تَهَيَّأَ مَا فِي الْعُدَّةِ.

۱- سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

۲- *عده الداعی*، ص ۱۳۹ و ۱۴۰: [قطعاً یکی از شروط اینست که حاجتش حرام نباشد و نیز قطع رحم نباشد و چیزی که در آن بی حیائی و اسائه ادب نسبت به شخصی است نباشد. مفسرون درباره این آیه «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» گفته اند: مقصود خشوع و حالت ذلت و مسکنت و در خفاء بودن است و منظور از تتمه آن که می فرماید: خداوند معتدین را دوست ندارد، یعنی کسی نباید از حدودش در دعاء تجاوز کند. مثل اینکه جایگاه پیامبران

غزالی گوید: سزاوار است که در موقع دعا از دعاهائی که روایت شده تجاوز نکند، چون ممکن است انسان چیز دیگری بخواهد که مصلحت او در آن نباشد؛ و روی همین معنی در خبر یا در اثر وارد است که به علماء حتی در بهشت هم مردم نیازمندند. به علت آنکه چون به مردم در بهشت گفته شود چه می خواهید و چه تمنی دارید؟ نمی دانند چه تمنی کنند، مگر آنکه از علماء بپرسند. و [قد] قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِيَّاكُمْ وَالسَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ؛ حَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ!^۱

تا آنجا که می گوید: بدان مراد از سجع همان تکلف و زحمت سیاق عبارات است؛ این منافات با تضرع و تخشع دارد، نه آنکه مراد کلمات متوازنه باشد. اگر انسان در دعا کلمات فصیح و بلیغی متوازن و متشابه با قافیه های صحیح نیز بیاورد ولی بدون تکلف باشد و به خضوع و خشوع او ضرری نرسد به هیچ وجه اشکال ندارد؛

كَقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْخُلُودِ وَ مَعَ الْمُقَرَّبِينَ الشُّهُودِ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ وَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعُهُودِ إِنَّكَ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ!^۲

⇐ را از خدا بخواهد. أميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: ای کسی که دعا می کنی، هیچگاه چیزی را که انجام نخواهد شد از چیزی که جائز و حلال نیست را از خدا نخواه. و نیز فرمودند: کسی که بیش از اندازه اش بخواهد، شایسته جرمان و فقدان آن خواهد بود. [مترجم].

۱- [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مبدا در دعا بخواهید به وزن و قافیه الفاظ بپردازید و همین مقدار که بگوئید: خداوندا از تو درخواست می کنم بهشت را نصیب فرمائی و آنچه مرا از گفتار و عمل به آن می رساند روزی نمائی و پناه می برم به تو از آتش دوزخ و آنچه از گفتار و کردار که مرا به آن نزدیک می سازد. مترجم].

۲- [مانند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: خداوندا از تو درخواست امان ⇐

و امثال این ادعیه که با عبارات روان و فصیحی با قافیه‌های لطیف در ادعیه مأثوره بسیار وارد است؛^۱ انتهی.

شرط هشتم دعا: تضرع و تخشع و رغبت و رهبت است. مراد از خشوع، شکستن دل و ذلت قلب است؛ و مراد از تضرع، ناله و زاری کردن؛ و مراد از رغبت امید داشتن و میل نمودن؛ و مراد از رهبت خوف و ترس داشتن در مقابل مقام عظمت حق جلّ شأنه: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾^۲ و همچنین می‌فرماید: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۳ و در ضمن دعای چهل و هشتم از صحیفه سجادیّه علیه السلام که دعای روز جمعه و اضحی است وارد است که:

و لا يُنجيني منك إلا التضرع إليك!

و خدای علی‌اعلیٰ به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام

خطاب فرماید:

یا موسی! کُنْ إِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفًا مُشْفِقًا وَجَلًّا، [و] عَفْرًا وَجَهَكَ لِي فِي التُّرَابِ، و

﴿می‌کنم در روز هول و هراس، و بهشت را تقاضا می‌کنم در روز بی‌پایان قیامت، و مصاحبت با مقربین که شاهد مراتب فضل و اکرام تو هستند، و هم‌نشینی با رکوع کنندگان و سجده کنندگان را، و کسانی که به عهد با پروردگار خویش ثابت و استوار باقی ماندند. بدرستی که تو رحیم و بسیار با محبت و لطف هستی. و تو هرچه را که مشیت تعلق بگیرد، انجام خواهی داد. مترجم﴾

۱- علی ما فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲- سوره الأنبیاء (۲۱) قسمتی از آیه ۹۰: [و ما را از روی رغبت و خواهان بودن (ثواب و پاداش) و ترس و بیم (از عقاب و کیفر) می‌خواندند، و برای ما خشوع و فروتنی می‌نمودند].

۳- سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

۴- الصحیفه السجادیّه، ص ۲۸۳، دعای ۴۸: [و هیچ چیز مرا از عذاب تو نجات نمی‌دهد،

مگر تضرع بسوی تو. مترجم]

اسجُدْ لِي بِمَكَارِمِ بَدَنِكَ، وَاقْنُتْ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْقِيَامِ، وَنَاجِنِي حِينَ تَنَاجِينِي بِخَشِيَّةٍ
مِنْ قَلْبٍ وَجَلٍّ، وَاحْيَ بَتَوْرَاتِي أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَعَلِّمِ الْجُهَّالَ مَحَامِدِي وَذَكَرَهُمْ
الْآيِي وَنِعْمَتِي، وَقُلْ لَهُمْ: لَا يَتِمَادُونَ فِي غَيِّ مَا هُمْ فِيهِ، فَإِنَّ أَخَذِي أَلِيمٌ شَدِيدٌ!^۱

و خداوند به حضرت عیسی بن مریم فرماید:

يَا عِيسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ... يَا عِيسَى! صَبِّ لِي
الدَّمُوعَ مِنْ عَيْنَيْكَ وَ اخْشَعْ لِي بِقَلْبِكَ... يَا عِيسَى! أَذِلَّ قَلْبَكَ بِالْخَشِيَّةِ وَ انظُرْ إِلَيَّ
مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ ذَنْبٍ
هُوَ حُبُّ الدُّنْيَا فَلَا تُحِبِّهَا فَإِنِّي لَا أَحِبُّهَا. يَا عِيسَى! أَطِبَّ لِي قَلْبَكَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرِي فِي
الْخَلَوَاتِ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبْصِصَ إِلَيَّ، كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا!^۲

شرط نهم: امید اجابت و جازم بودن به دعا است. چون حاجت بسوی

۱- الکافی، ج ۸، ص ۴۴: [ای موسی وقتی که مرا می‌خوانی خود را خائف و در بیم و هراس و مضطرب بنما و صورتت را بخاطر من بر خاک بگذار، و برای من مواضع با ارزش بدنت را سجده‌گاه قرار ده، و هنگام ایستادن دستانت را در حال قنوت قرار ده و وقتی که با من مناجات می‌کنی، با حال خشیت و خوف از قلب مضطرب باش. و زندگانت را به تورات من و عمل به دستورات آن زنده بدار و به نادانان مواقع حمد و موارد ستایش مرا تعلیم نما و بخششها و نعمتهای مرا بر آنان یادآور شو. و به آنها بگو: اینقدر در مسایل دنیا و هواهای نفسانی غوطه‌ور نشوند زیرا این گرفتار کردن من ایشان را برای آنها گران تمام خواهد شد. مترجم]

۲- همان مصدر، ص ۱۳۸ الی ۱۴۱: [ای عیسی! مانند غریق غمگین که هیچ فریادرسی ندارد مرا بخوان. ای عیسی! اشک از دیدگانت برای من ببار و قلبت را برای من خاشع گردان. ای عیسی قلبت را به واسطه خشیت ذلیل گردان و همیشه به پائین‌تر از خود بنگر نه به بالاتر از خودت و بدان که اصل و بالای هر کار خطا و گناه محبت دنیا است. پس دنیا را دوست نداشته باش، زیرا من آن را دوست ندارم. ای عیسی قلبت را برای من پاک گردان و یاد مرا در خلوت‌های خودت زیاد گردان و بدان که خوشحالی من در اینست که همچون مساکین که با الفاظ و عبارات در صدد به دست آوردن دل مولای خود هستند، با من اینطور باش. در این مورد بسیار سرزنده و با جدیت باش نه مانند مردگان. مترجم]

خداست و او فعّال ما یشاء است و هیچ چیز مانع از اراده او نیست؛ بنابراین علّت نومیدی و حرمان جز ضعف نفس داعی و عدم اتّکال او به خدا وجه دیگری ندارد. اگر دعا کننده جدّی مطلب خود را طلب کند و خدا را قادر بر قضاء حاجت خود ببیند، و اراده خود را جدّاً به اراده خدا متّصل ببیند، دعای او مستجاب خواهد شد.

یک علّت مهمّ عدم استجابت غالب دعاها سستی و نومیدی و شکّ و تردیدی است که در دعا کننده وجود دارد؛ او با خود می گوید: دعا کردن که ضرر ندارد، دعا می کنیم شد یا نشد! همین سستی نیت است که استعداد را در داعی ضعیف نگاه می دارد؛ و چون افاضه خدا بر انسان به اندازه استعداد اوست، بنابراین کسی که همیشه خود را ضعیف النفس و شکاک بار آورده، همینطور که در امور ظاهری قدم های بلند و جدّی نمی تواند بردارد و در امور اجتماعی پیوسته ذلیل و مغلوب و منفعل از افعال غیر و متأثر به آثار غیر است، همینطور از نقطه نظر ارتباط به عوالم معنی ضعیف بوده و بواسطه تردید و شکّی که دارد نمی تواند خود را به منبع عوالم معنی و خزائن عالم تقدیر برساند و دعای خود را به آن عالم پیوست دهد، و معلومست که: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۱

تقدیرات این عالم نزول اراده و فیضی است از عالم غیب، و این نزول بر حسب استعداد ذاتی و اکتسابی افراد خواهد بود. بنابراین اگر این استعداد که سرمنشأش یقین به خدا و صفات اوست قوی باشد، تقدیرات پر بهره و پر فیض و وسیع و پر دامنه بوده، محیط بسیار وسیعی با شعاع بلندی محلّ ظهورات آثار این فرد قرار می گیرد؛ و اگر این استعداد ضعیف باشد - و ضعف او هیچ علّتی ندارد به جز تردید و شکّ در خدا و صفات و أسماء حسناى او- در این صورت

۱- سوره الحجر (۱۵) آیه ۲۱: [و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه هایش نزد ماست، ولیکن ما آنرا پائین نمی آوریم مگر به اندازه معین].

تقدیرات کوچک و محدود و متعین به تعینات ضیقّه بوده، محیط ظهورات بسیار کوچک، و فرد از زندان تاریک نفس و آمال مادیّه نمی‌تواند قدمی برون گذارد. بنابراین گرچه تمام اراده‌ها تابع اراده خداست، لکن اراده خدا نیز عبث نیست بلکه بر طبق مصلحت و حکمت و بر طبق استعداد افاضه می‌کند. شخص حکیم به هر موجودی طبق خواست باطنی و معنوی آن موجود به آن موجود فیض می‌بخشد، زیاده از آن خلاف حکمت است. یک مشک آب را در یک کوزه کوچک ریختن، یا اتلاف آبست و یا شکستن در اثر فشار بر کوزه خواهد بود، و این هر دو خلاف حکمت است؛ لذا دیده می‌شود که در افراد صاحب یقین دعا مستجاب است بلا تردید.

از پیغمبران معجزات سرمی‌زده است؛ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شق القمر فرمود. حضرت موسی عصا اژدها کرد و ید بیضا آورد، حضرت عیسی مرده زنده کرد و اُکمه و اُبرص شفا داد و در کالبد مرغ گلی روح دمید و به پرواز آورد. از اولیای خدا کارهای عجیب سرمی‌زند؛ خارق عادت که ابداً از افراد عادی سر نمی‌زند این بواسطه یقین آنهاست به خدا. بنابراین شخص دعا کننده باید در حال دعا خود را واجد چنین حالی ببیند و قدرت و عظمت خود را در مقابل خدا صفر بداند، و او را دارای قدرت نامتناهی فعّالٌ لما یشاء و حاکمٌ لما یرید بداند، و از محلّ تردید و شکّ پا برون نهاده در افق یقین اراده خود را به خزائن عالم تقدیر برساند، و نزول تقدیرات را حسب اراده پروردگار بر طبق استعداد خود در حال دعا تمنی نماید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

إِذَا دَعَوْتَ فَظُنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ^۱

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳: [وقتی که دعا می‌کنی این چنین گمان کن که هم اکنون ⇐

و از سلیمان بن عمرو روایت است:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ؛ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ.^۱

و همچنین ابن قلداح از حضرت اَبی عبدالله علیه السلام روایت می کند که، قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ. وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ لِلْمَيِّتِ فَلَا يَدْعُو لَهُ وَ قَلْبُهُ لَاهٍ عَنْهُ، وَلَكِنْ لِيَجْتَهِدَ لَهُ فِي الدُّعَاءِ.^۲

و نیز از حضرت اَبی عبدالله علیه السلام روایت است که:

إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ وَ ظَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ.^۳

و سابقاً روایتی^۴ از حضرت رسول الله نقل شد که چون آن حضرت طلب باران نمودند و باران بارید و مردم سیراب شدند به حدی که از غرق شدن بیم نموده و گفتند: یا رسول الله می ترسیم هلاک شویم! و حضرت با دست خود

↳ درخواست کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

۱- همان مصدر: [گفت شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند دعائی را که از روی قلب سیاه برخواسته است، اجابت نمی کند، پس وقتی که دعا کردی، با تمام قلب خود روی آور آنگاه یقین بدان که اجابت خواهد شد. مترجم]

۲- و فی بعض النسخ و كان علی بن الحسین علیهما السلام یقول؛ الخ.

۳- همان مصدر: [امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند دعائی را که از قلب مشغول به لهُو و هوسرانی است مستجاب نمی کند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: وقتی یکی از شما برای مرده ای دعا می کند، نباید از روی قلب هوسران باشد ولیکن باید برای او در دعا کوشا باشد. مترجم]

۴- همان مصدر: [وقتی که دعا می کنی با تمام قلب متوجه بوده و این چنین گمان کن که هم اکنون درخواست کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

۵- همان مصدر، ص ۴۷۴.

اشاره به ابرها نموده، فرمودند: در حوالی ما بروید ببارید و بر ما دیگر نبارید! در این حال مردم گفتند: یا رسول الله چه شد که یکبار دیگر شما طلب باران نمودید و باران نبارید و این بار که طلب باران کردید تا این سرحد باران ببارید؟! حضرت در پاسخ آنان فرمودند: در آن بار که من استسقا نمودم و طلب باران کردم نیت نداشتم (یعنی اراده جدی در کار نبود) ولی در این مرتبه که دعا کردم نیت داشتم و بدین جهت باران ببارید.

شرط دهم: إلحاح و إصرار در دعاست؛ بطوری که انسان تا مطلب خود را نگیرد دست بر ندارد، دو بار و سه بار و یا بیشتر دعا کند.

الولید بن عُقَبَةَ الْهَجْرِيّ روایت می کند که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ!^۱

و اَبِي الصَّبَّاحِ از حضرت صادق عليه السلام حديث می کند که:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْحَاحَ النَّاسَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطَلَّبَ مَا عِنْدَهُ.^۲

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمودند:

قال: لا والله لا يُلِحُّ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ!^۳

۱- همان مصدر، ج ۲، ص ۴۷۵: [شنیدم از امام باقر عليه السلام که فرمود: قسم به خدا که هیچگاه بنده مؤمن در درخواستش نسبت به خدای عزوجل اصرار نمی کند مگر اینکه خداوند حاجتش را برآورده می سازد. مترجم]

۲- همان مصدر: [به درستی که خداوند خوش ندارد مردم برای مسایل مادی به یکدیگر اصرار کنند اما این اصرار را نسبت به خود روا می دارد. به تحقیق خداوند دوست دارد اینکه از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست مردم بخواهند. مترجم]

۳- همان مصدر: [فرمود: قسم به خدا در هیچ موردی بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمی ورزد مگر اینکه خداوند اجابت می کند. مترجم]

و ابن قداح روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً
 فَأَلَحَّ فِي الدُّعَاءِ، اسْتَجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ [لَهُ]! وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَادْعُوا رَبِّي
 عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾^۱.

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّائِلَ اللَّحُوحَ^۳.

و در «محنة البيضاء» آورده است:

وَ فِي الْوَحْيِ الْقَدِيمِ: لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنِّي لَا أَمَلُّ مِنَ الْإِجَابَةِ^۴.

و اسحاق بن عمار حدیث می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:
 إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَخْرُوا إِجَابَتَهُ، شَوْقًا
 إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ. فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِي! دَعَوْتَنِي
 فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَ
 ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّي الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا
 يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ^۵.

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸: [پروردگار خود را می‌خوانم (می‌پرستم) امید است بخواندن و

پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی‌بهره نباشم.]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از خدا حاجتی بطلبد و در دعا اصرار ورزد چه اینکه مستجاب شود یا نشود و این آیه را تلاوت فرمودند... مترجم]

۳- عده الداعی، ص ۱۸۹: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند سائل اصرار کننده را دوست دارد. مترجم]

۴- المحنة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۶: [در وحی برای پیامبران گذشته آمده است: هیچگاه از دعا کردن خسته نشو، زیرا من هیچگاه از اجابت خسته نمی‌شوم. مترجم]

۵- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰: [مؤمن از خدا در حاجتی درخواست می‌کند، خداوند به ملائکه

بلکه از روایات استفاده می‌شود که زود از دعا دست برداشتن و نومید شدن حزازت و منقصت دارد و مکروه است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که، قال:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَجَلَ فَتَقَامَ لِحَاجَتِهِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنِّي أَنَا
اللَّهُ الَّذِي أَقْضِي الْحَوَائِجَ!^۱

و همچنین ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که، قال:
لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَرَجَاءٍ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ، فَيَقْنَطَ وَ
يَتْرَكَ الدُّعَاءَ. قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَعْجَلُ؟ قَالَ: يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا
أَرَى الْإِجَابَةَ.^۲

شاید یک علت اصرار بر دعا همان تقویت جنبه یقین باشد؛ چون در هر مرتبه که انسان دعا می‌کند، روحی به او دمیده می‌شود و نشاطی الهی پیدا می‌کند

↳ خطاب می‌کند اجابت دعای او را به تأخیر اندازید، به جهت اینکه می‌خواهد بیشتر صدا و درخواست او را بشنود. و هنگامی که روز قیامت رسید، خداوند به آن بنده خطاب می‌کند ای بنده من! من اجابت درخواست تو را در دنیا به تأخیر انداختم و اکنون بیا و ثواب و اجر آن تأخیر را مشاهده کن. و در آن مورد دیگر اجابت را به تأخیر انداختم، اکنون بیا و ثواب آن را ببین، در این هنگام مؤمن آرزو می‌کند ای کاش هیچ درخواست من از خداوند در دنیا اجابت نمی‌شد تا در عوض از این ثواب محروم نمی‌شدم. مترجم]

۱- همان مصدر، ص ۴۷۴: [بنده زمانی که عجله کند برای درخواستش از پروردگار، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: آیا بنده من نمی‌داند که من آن خدائی هستم که حوائج را به انجام می‌رسانم؟ مترجم]

۲- همان مصدر، ص ۴۹۰: [پیوسته مؤمن در خیر و امید به رحمت خدا بسر می‌برد تا مادامی که عجله نکند و ناامید از اجابت دعا نشود و دعا را ترک نکند. عرض کردم: چگونه عجله می‌کند؟ حضرت فرمودند: با خود می‌گوید: مدتی است که دعا می‌کنم اما اجابت نمی‌شود.

[مترجم]

و این معنی چنانچه مکرر شود ایجاد یک یقین ثابت نموده و بر قلب او مهر می‌خورد، و این یقین دارای حسن و ثوابی است که هیچ چیز به او نمی‌رسد. و لذا مؤمن در روز قیامت تمنی می‌کند که ای کاش دعای من در دنیا مستجاب نشده بود تا دائماً دعا می‌کردم و به این نتایج مهم می‌رسیدم!

شرط یازدهم: تسبیح و تمجید و تحمید و ثناء خداست؛ قبل از شروع

به دعا نمودن سزاوار است که شخص خدا را ثنا گوید.

قَالَ سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ: مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَفْتَحُ بِالْدُعَاءِ [الدُّعَاءِ] إِلَّا اسْتَفْتَحَهُ، فَقَالَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ.^۱

ثنا گفتن به خدا و تحمید و تمجید و تسبیح نوعی از اعتراف به قدرت و عظمت و انحصار صفات حسنی و امثال علیای اوست؛ و این اعتراف شخص داعی را متذکر و متوجه به جلال و عظمت او می‌نماید. بنابراین از خدا جداً درخواست می‌کند، نه آنکه خداوند محتاج به تحمید باشد و این ثنا گفتن - و العیاذ بالله - به عنوان تقدیم رشوه به ساحت مقدس او واقع شود. و معلومست که هرچه در ابتدای دعا ثنا بیشتر و بهتر گفته شود جلوات حضرت حق بیشتر شده و روح تجرد و التماس در دعا کننده زنده‌تر و قویتر خواهد شد.

ابن بکیر از محمد بن مسلم روایت می‌کند که، قال:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَمَجِّدْهُ! قُلْتُ: كَيْفَ أُمَجِّدُهُ؟ قَالَ: تَقُولُ: يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَالاً لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ

۱- *إحياء العلوم*، علی ما نقله عنه في *المحجة البيضاء*، ج ۲، ص ۲۹۶: [سلمة بن اكوع گفت: هیچگاه ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دعائی را شروع کند، مگر اینکه قبل از آن می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ. «منزه است پروردگار من که بلند و بلندمرتبه و بخشنده است.» مترجم]

المرء و قلبه، یا من هو بالمنظر الأعلى، یا من هو لیس کمثله شیء!^۱

و همچنین روایت نموده است معاویه بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

إنما هي المدحة ثم الثناء ثم الإقرار بالذنب ثم المسألة. إنه والله ما خرج عبد من ذنب إلا بالإقرار.^۲

و روایت نموده است عیص بن قاسم، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا طلب أحدكم الحاجة فليئن على ربه و ليمدحه، فإن الرجل إذا طلب الحاجة من السلطان هيا له من الكلام أحسن ما يقدر عليه، فإذا طلبتم الحاجة فمجّدوا الله العزيز الجبار و امدحوه و أثنوا عليه، تقول: يا أجود من أعطى و يا خير من سئل، يا أرحم من استرحم، يا أحد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد، يا من لم يتخذ صاحبة و لا ولدًا، يا من يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يقضى ما أحب، يا من يحول بين المرء و قلبه، يا من هو بالمنظر الأعلى، يا من لیس کمثله شیء، یا سمیع یا بصیر! و أكثر من أسماء الله عزوجل فإن أسماء الله كثيرة؛ صل على محمد و آله و قل: اللهم أوسع على من رزقك الحلال ما أكف به وجهي و أودى به عن أمانتي و

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۸۴: [در کتاب أميرالمؤمنين عليه السلام نوشته شده است که: قبل از درخواست باید مدح و ستایش باشد. پس وقتی خواستی دعائی بکنی، ابتدا او را تمجید نما. عرض کردم چگونه تمجید نمایم؟ فرمود: می گوئی: ای کسی که او از رگ گردن به من نزدیکتر است، ای کسی که بر هرچه اراده کند قادر و توانا است، ای کسی که بین انسان و قلب او قرار گرفته است، ای کسی که از جایگاه بلند مرتبه به نظاره و تماشای مخلوقات می پردازد، ای کسی که مانند او چیزی وجود ندارد. مترجم]

۲- همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: مراتب دعا عبارت است از: مدح پروردگار و ستایش او، و پس از آن اقرار و اعتراف به گناه و در مرتبه آخر درخواست حاجت. به خدا قسم هیچ بنده ای از گناه خارج نمی شود مگر به واسطه اقرار. مترجم]

أَصِلْ بِهِ رَحِمِي وَ يَكُونُ عَوْنًا لِي فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ^۱

شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمد و آل محمد فرستادن است. بر اهل ظاهر معلومست که از نقطه نظر تربیت دینی آنچه عالم بشریت مرهون آنست همان تعلیم و تربیت حضرت محمد صلوات الله علیه و خاندان اوست. مجاهدات و رنجهایی که آن ذوات مقدسه در این راه متحمل شدند عقول را حیران کرده است؛ بنابراین دعا و توجه به خدا که خود این نیز از برکات آن ذوات مقدسه و تعالیم آن نواحی مبارکه است از برکت آنهاست، و شرط شکر آنست که اعتراف به نعمت شود و الا کفران نعمت خواهد شد. صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین اعتراف بر این نعمت بزرگ و این موهبت سترگ است. و اما از نقطه نظر واقع، بر اهل باطن و معرفت پوشیده نیست که آن

۱- همان مصدر، ص ۴۸۵: [امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما درخواستی از خدا دارد، ابتدا او را ستایش نماید و مدح او را بجای آورد. زیرا کسی که حاجتی را از سلطان تقاضا می‌کند، سعی می‌کند بهترین کلام و جملات را در برابر او بکار ببرد، پس شما هم وقتی تقاضایی از خداوند داشتید، خدا را تمجید کنید، که او عزیز و با جبروت است. و او را مدح و ستایش نمائید، و اینطور می‌گوئی: ای کسی که از همه بخشندگان بخشنده‌تری و ای کسی که از همه درخواست شدگان بهتر و برتری، و ای کسی که از تمامی آنها که طلب رحمت می‌شود، راحم‌تری، ای ذات یکتا و بی‌نیاز، ای کسی که نزاید و زائیده نشده است، و برای او ماندی متصور نیست. ای کسی که زن و فرزند را بر نمی‌تابی و ای کسی که هرچه اراده نمائی به انجام آوری و به هرچه خواستت تعلق پذیرد، حکم می‌رانی و آنچه را که دوست می‌داری انجام می‌دهی، ای کسی که از جایگاه بلند نظاره می‌کنی و ای کسی که مانند او موجودی نمی‌باشد، ای شنوا و ای بینا؛ و از اسماء الهی زیاد بر زبان آور، زیرا اسماء پروردگار بسیار است. و بر محمد و آل او درود فرست، و بگو: خداوندا از رزق حلال آنقدر بر من عطا کن تا آبروی خود را حفظ نمایم و آنچه را که متکفل می‌باشم رفع نیاز نمایم و خویشانم را یاری رسانم و برای حج و عمره من ذخیره و توشه گردد. مترجم]

ذوات مقدسه منبع فیض و واسطه در رحمت و ایجاد موجودات اند (البته حقائق و ارواح مبارکه آنها نه مقصود اجساد آنها) چون ارواح آنها روح متحد و انوار آنها نور واحدند و در آن عالم کثرت و تعددی و تفرقی نیست؛ آن نور واحد مرکز تجلیات ذات خدا و منبع انتشار صفات و اسمای حسناى اوست. بنابراین اصل موهبت حیات و علم و قدرت از این آیات مبارکات است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾^۱

بنابراین در ابتدای دعا و درخواست از ذات مقدس او، استمداد نمودن از آن ذات لایزال بواسطه این آیات مبارکات و از شبکه‌های این ذوات مقدسه و این آئینه‌های تمام نمای صفات حضرت حق جل جلاله چقدر صحیح و پر منفعت است! درود فرستادن و تقدیم تحیت و اهداء سلام و صلوات نه تنها تمجید ظاهری است بلکه اتصال باطنی به حقائق آن ذوات مقدسه خواهد بود، و تماشا کردن قدرت و عظمت خدا را در آن مجالی و مظاهر بی‌حد و لایتناهی است، و معلوم است که در این حال اثر دعا تا چه حد افزایش خواهد یافت.

۱- سوره نور (۲۴) آیه ۳۵: [خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حباب آبگینه‌ای گویا همچون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از ماده زیتونی درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب. (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد.) به قدری آن روغن زیتون که ماده برافروختگی این چراغ می‌باشد، درخشنده و پر لمعان و نور افزاست که اگر آتشگیرانه‌ای با آن تماس حاصل نکند باز هم شعله‌ور است. آن حباب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ.]

غزالی حدیث می‌کند که: **أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:**
إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ حَاجَةً فَأَبْدُوهُا بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ
حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيُرُدُّ الْأُخْرَى. - رَوَاهُ أَبُو طَالِبٍ الْمَكِّيُّ.^۱
 و در «عدة الداعي» از حارث بن مغيرة روايت کرده است، قال:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ
حَوَائِجِ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمَدْحَةِ لَهُ وَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَتَهُ [حَوَائِجُهُ]!^۲

و حضرت صادق عليه السلام فرمودند:

إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَجَلَّ [أَعْجَلَ] الْعَبْدُ رَبَّهُ! وَ جَاءَ آخِرُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ
أَثْنَى عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ [وَآلِهِ]، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ: سَلْ تُعْطَ!^۳

۱- **المحجة البيضاء**، ج ۲، ص ۲۹۶: [وقتی از خدا حاجتی را طلب می‌کنید ابتداء بر من صلوات بفرستید زیرا کرم خداوند بالاتر از آنست که از میان دو حاجت یکی را برآورده نماید و دیگری را رد کند. این روایت را ابوطالب مکی نقل کرده است. مترجم]

۲- **عدة الداعي**، ص ۱۴۷؛ و اصله فی **الكافي**، ج ۲، ص ۴۸۴: [شنیدم از امام صادق عليه السلام که می‌فرمود: وقتی که یکی از شما حاجتی از حوائج دنیا را از خدایش طلب می‌کند مبدا بدون ثناء و مدح بر پروردگار و صلوات بر پیامبر از خداوند بخواهد بلکه باید سؤال او پس از این باشد. مترجم]

۳- **همان مصدر**، ص ۱۴۸؛ و اصله فی **الكافي**، ج ۲، ص ۴۸۵: [شخصی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند سپس از خدا تقاضائی نمود، حضرت رسول فرمودند: عجله کرد نسبت به خداوند. و شخص دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس ثناء بر خداوند گفت و بر پیامبر صلوات فرستاد. حضرت فرمودند: هرچه می‌خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد. مترجم]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هشام بن سالم روایت می کند که:
 قال: لا يزالُ الدعاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.^۱
 و سکونی از حضرت صادق علیه السلام حدیث می کند که:
 مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكَرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَفَرَفَ الدُّعَاءُ عَلَيَّ رَأْسِهِ، فَإِذَا
 ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رُفِعَ الدُّعَاءُ.^۲

و همچنین از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:
 مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [وَ
 آلِهِ] ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
 أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدْعَ الْوَسْطَ، إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ لَا تُحِجُّ عَنْهُ.^۳

شرط سیزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم عباد و حقوق بندگان
 است. چون توبه رجوع به خداست و دعا طلب از خداست، و معلومست که

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱: [پیوسته دعاء در انتظار اجابت می ماند تا صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده شود. مترجم]

۲- همان مصدر: [کسی که دعا کند ولی بر پیامبر درود نفرستد این دعا همینطور بر بالای سر او به گردش درمی آید و اگر شخص صلوات بفرستد بالا می رود. مترجم]

۳- در شرح دعای کمیل، حاج محمد رضا کلباسی ص ۴۸۵ از نهج البلاغه نقل می کند که: إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي أَحَدَهُمَا وَ يَمْنَعُ الْآخَرَ.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴: [کسی که می خواهد حاجتی را به پیش خداوند عرضه بدارد ابتداء صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد سپس حاجت خود را بخواهد باز صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. خداوند کریم تر است از اینکه دو طرف دعا را اجابت کند و خود آن را که وسط است ردّ نماید. وقتی که صلوات بر محمد و آل محمد باشد هیچ حاجتی از خداوند نادیده گرفته نمی شود. مترجم]

طلب از خدا بدون رجوع به خدا و حرکت به سمت او و انابه بسوی او اثری ندارد. دعا هنگامی مستجاب است که دعا کننده خود را به عالم معنی رسانیده و از رُوح و رحمت خدا استمداد کند؛ و شخص معصیت‌کار بدون توبه از رحمت خدا دور و از عالم معنی و تجرّد مهجور است. ندای او از دایره هوی و نفس تجاوز ننموده، و دعای او به سمع موجودات مجرّده و مدبّرات عالم و فرشتگان سماوی نمی‌رسد؛ و در این صورت حقّاً این دعا با یأس و نومیدی ادا شده است. ولی چون توبه صورت گیرد رجوع به خدا صورت می‌گیرد، برای آنکه حقیقت توبه رجوع است. معصیت‌کار چون رجوع نمود خود را از زندان تاریک غفلت عبور داده و با توجّه به عالم معنی و اتّصال به مدبّرات امور عالم نزدیک به خدا می‌گردد و دعای او مستجاب می‌شود.

و اما ردّ مظالم و احقاق حقوق به جهت آنست که خدائی را که انسان بدو متوسّل می‌شود و از او حاجت می‌طلبد تنها خدای او نیست بلکه خدای تمام مردم بلکه جمیع حیوانات است و همان نظر رحمتی را که به داعی دارد به همه مخلوقات خود دارد، چگونه راضی می‌شود که بر داعی نظر رحمت کند در صورتی که این داعی به مخلوقات دیگر او ستم نموده و حقوق آنها را ضایع کرده است! و از این گذشته نفوس کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند در عالم معنی جلوی دعای این داعی را می‌گیرند و نمی‌گذارند به عالم تجرّد و ملکوت عبور کند. همانطور که در موجودات مادی کسری و انکساری است همچنین در موجودات روحی و معنوی تدافع و تقابلی است؛ دعا به مرحله اجابت بالا می‌رود در صورتی که در سر راه او به مانعی برخورد نکند. نفوس و گرفتگی مظلومان سدّ عجیبی است در عالم معنی برای ارتقاء دعا، و باید این سدّ را به توبه و ردّ مظالم آنها شکست. پدر و مادر را از خود خشنود نمود چون دعای عاق والدین بالا نمی‌رود، همسایه و عالم و کل ذی حقّ را خشنود نمود، مال مغضوب و یتیم

را به دست صاحبش رساند، اگر از کسی غیبت نموده یا تهمت زده و آن کس مطلع شده حتماً از او رضایت طلبید، و اگر مطلع نشده است ابداً به او اظهار نکند و حلال بودی نطلبید، چون نفس این اظهار موجب تأثر و بدبینی آن طرف می‌گردد و این یک گناهی تازه خواهد بود، بلکه برای او استغفار کند و در پشت سرش دعا کند و از خدا ارتقاء درجات و حسنات و تخفیف سیئات را برای او بخواهد.

به هر حال چون حقوق ذوی الحقوق را سپرد هم جلوی سدّ معنوی نفوس آنها را گرفته و راه را برای خود باز نموده است، و هم خدای خالق تمام مخلوقات را که به همه آنها نظر رحمت دارد از خود خشنود نموده است. بلکه باید حیوانی را نرنجاند و دانه‌ای از دهان مورچه‌ای یا برگی از دهان ملخی نگیرد، زیرا همه اینها مخلوق ذات مقدّس او هستند و ابداً پروردگار رضایت ندارد نسبت به موری ستم شود، و چه بسا دعا را بواسطه یک غفلت کوچک محجوب می‌گرداند.

در حدیث قدسی وارد است که:

فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَ عَلَى الْإِجَابَةِ، فَلَا تَحْتَجِبْ عَنِّي دَعْوَةً إِلَّا دَعْوَةَ آكِلِ الْحَرَامِ.^۱

و از حضرت رسول الله روایت شده است که:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ كَسْبَهُ.^۲

و نیز از آن حضرت روایتست که، قال لمن قال له أحبّ أن يستجاب دعائي:

طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ!^۳

و علی بن أسباط از حضرت صادق علیه السلام حدیث می‌کند که:

۱- *عده الداعی*، ص ۱۲۸: [پس از تو است دعا کردن و بر من اجابت است. پس هیچ

درخواستی از من نادیده گرفته نمی‌شود مگر درخواست کسی که مال حرام می‌خورد. مترجم]

۲- *همان مصدر*: [کسی که می‌خواهد دعایش مستجاب شود باید طعام و کسب خود را حلال نماید. مترجم]

۳- *همان مصدر*: [غذایت را طاهر نما و در شکم خود حرام داخل منما. مترجم]

من سرّه أن یتستجاب دعائیه فلیطیب کسبه [مکسبه]! قال علیه السّلام: تَرُکُ لُقْمَةِ الْحَرَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْفَقْرِ رُكْعَةً تَطَوُّعًا.

وَ [عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:] رَدُّ دَائِقِ حَرَامٍ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ حِجَّةً مَبْرُورَةً.^۱

و از اهل بیت علیهم السّلام روایتست:

فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى! قُلْ لِظُلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: غَسَلْتُمْ وُجُوهَكُمْ وَ دَنَسْتُمْ قُلُوبَكُمْ! أَبِي تَغْتَرُّونَ أَمْ عَلَيَّ تَجْتَرُّونَ؟! تَطَيَّبُونَ بِالطَّيِّبِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَجْوَأَكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجَيْفِ الْمُنْتِنَةِ، كَانَكُمْ أَقْوَامٌ مَيِّتُونَ. يَا عِيسَى! قُلْ لَهُمْ: قَلَّمُوا أَظْفَارَكُمْ مِنْ كَسْبِ الْحَرَامِ وَ أَصِمُّوا أَسْمَاعَكُمْ مِنْ ذِكْرِ الْخَنَا [الْفَحْشَاءِ] وَ أَقْبِلُوا عَلَيَّ بِقُلُوبِكُمْ، فَإِنِّي لَسْتُ أُرِيدُ صُورَكُمْ. يَا عِيسَى! قُلْ لِظُلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْعُونِي وَ السُّحْتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ [أَقْدَامِكُمْ] وَ الْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنِّي آلَيْتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أَجْعَلَ إِيَابَتِي إِيَاهُمْ لَعْنَا لَهُمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.^۲

۱- همان مصدر: [کسی که می‌خواهد دعایش مستجاب شود باید کسبش را حلال نماید. امام علیه السّلام فرمود: ترک یک لقمه حرام نزد خداوند بهتر است از هزار رکعت نماز مستحبی و باز از امام علیه السّلام روایت است: رد کردن یک دایق از حرام نزد خداوند با هفتاد حج پذیرفته شده برابری می‌کند. مترجم]

۲- همان مصدر: [در ضمن موعظه‌های خداوند به حضرت عیسی علیه السّلام می‌فرماید: ای عیسی! به ظالمان بنی اسرائیل بگو: صورتهای خود را شسته‌اید ولی دل‌های خود را آلوده نموده‌اید. آیا توقع بیجا از من دارید یا بر من جرأت ورزیده‌اید. خود را برای اهل دنیا به بوی خوش معطر می‌نمائید درحالیکه شکم‌های شما نزد من همانند مردار گندیده است. گویا شما گروه مردگان هستید. ای عیسی! به آنها بگو: ناخن‌های خود را از فرو رفتن در کسب حرام کوتاه کنید (دست‌های شما به مال حرام آغشته نشود). و گوش‌های خود را از شنیدن صدای قبیح ببندید. و با دل‌های خود به سمت من روی آورید. بدرستی که من نیازی به دیدن صورت و روی شما ندارم.

ای عیسی! به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: مرا نخوانید درحالیکه بر مال حرام قرار گرفته‌اید و آن را به حیطة استفاده خود وارد کرده‌اید. و بتها را در خانه قرار داده‌اید. (مجسمه‌ها را در

و از حضرت رسول الله روایتست که:

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَوْحَى [اللَّهُ تَعَالَى] إِلَيَّ أَنْ يَا أَخَا الْمُرْسَلِينَ يَا أَخَا الْمُنْذَرِينَ! أَنْذِرْ قَوْمَكَ لَا يَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بُيُوتِي وَلَا أَحَدٍ مِنْ عِبَادِي عِنْدَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَظْلَمَةٌ، فَإِنِّي أَلْعَنُهُ مَا دَامَ قَائِمًا يُصَلِّي بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى يَرُدَّ تِلْكَ الْمَظْلَمَةَ، فَأَكُونُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَأَكُونُ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَكُونُ مِنْ أَوْلِيَائِي وَأَصْفِيَائِي، وَ يَكُونُ جَارِي مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ [وَالصَّالِحِينَ] فِي الْجَنَّةِ.^۱

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایتست که:

أَوْحَى اللهُ إِلَيَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بُيُوتِي إِلَّا بِأَبْصَارٍ خَاشِعَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ وَ أَيْدٍ نَقِيَّةٍ، وَ أَخْبِرْهُمْ أَنِّي لَا أَسْتَجِيبُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ دَعْوَةً وَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي لَدَيْهِمْ [لَدَيْهِ] مَظْلَمَةٌ.^۲

↳ خانه خود به عنوان زینت گذاشته‌اید) بدرستی که من قسم خورده‌ام دعوت کسی که مرا بخواند اجابت نمایم و اجابت خود را نسبت به این افراد لعنت خود بر اینها قرار می‌دهم تا اینکه متفرق شوند. مترجم]

۱- همان مصدر، ص ۱۲۹: [از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: خداوند به من وحی فرستاد ای برادر فرستاده‌شدگان و ای برادر بیم‌دهندگان! ملت خود را بیم ده که داخل خانه‌های من (مساجد) نشوند درحالیکه ظلمی بر یکی از بندگان من روا داشته‌اند. زیرا تا وقتی که او مشغول نماز در پیشگاه من است من او را لعنت می‌کنم تا اینکه آن ظلم را از آن شخص برطرف گرداند در این صورت من گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود و چشم او خواهم شد که با آن می‌بیند و او از اولیاء و برگزیدگان من خواهد شد و او همسایه من با پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین در بهشت می‌باشد. مترجم]

۲- همان مصدر، ص ۱۳۰: [خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرستاد: به بنی اسرائیل بگو: داخل خانه‌ای از خانه‌های من نشوند مگر با چشمانی حاکی از خشوع و مسکنت و دل‌هایی طاهر و دستانی پاک و به آنان خبر ده که من درخواست کسی را که بر یکی از مخلوقات من ظلمی روا داشته است برآورده نخواهم کرد. مترجم]

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایتست که:
 لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأوتارِ وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِيا لَمْ يَقْبَلِ اللهُ مِنْكُمْ
 إِلَّا بَوْرَعٍ حَاجِزٍ.^۱

و همچنین از آن حضرت روایتست که:

العِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ؛ وَقِيلَ عَلَى الْمَاءِ.^۲

شرط چهاردهم استجاب دعا: اعتراف به گناه است؛ چون در این
 اعتراف مشاهده ذلت نفس و خضوع اوست، و موجب انقطاع بسوی خداست.

مرحوم فیض کاشانی فرماید:

و مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ «و هُوَ عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ». رُؤِيَ أَنَّ عَابِدًا عَبَدَ اللهُ
 سَبْعِينَ عَامًا صَائِمًا نَهَارُهُ قَائِمًا لَيْلُهُ فَطَلَبَ إِلَى اللهِ حَاجَةً فَلَمْ تُقَضَّ، فَأَقْبَلَ عَلَى نَفْسِهِ
 فَقَالَ: مِنْ قِبَلِكَ أُتِيَتْ لَوْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ قُضِيَتْ حَاجَتُكَ. فَأَنْزَلَ اللهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَقَالَ: يَا
 ابْنَ آدَمَ سَاعَتِكَ الَّتِي أُرِيتَ^۳ فِيهَا عَلَى نَفْسِكَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِكَ الَّتِي مَضَتْ.^۴

۱- نقله فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۱، عن عدّة الداعی: [اگر آنقدر نماز بخوانید تا
 همچون ریسمان شوید و آنقدر روزه بگیرید تا چون تَرکة نازک، خمیده شوید خداوند از
 شما قبول نخواهد کرد جز با تقوائی که مانع از گناه گردد. مترجم]

۲- همان مصدر: [عبادت با لقمه حرام مانند ساختمان بر زمین رمل است و یا بر آب. مترجم]
 ۳- الازراء: التهاون بالشیء.

۴- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۴: [و کسی که برای خدا تواضع کند خداوند او را بالا
 خواهد برد و خداوند نزد دل‌های شکسته است. در خبر است که عابدی هفتاد سال خدا را
 عبادت کرد درحالی‌که روزها را به روزه و شبها را تا به صبح به عبادت می‌گذراند. آنگاه از
 خدا حاجتی خواست ولی برآورده نشد. پس با خود حدیث نفس کرد: هرچه هست از
 خود تو است اگر کار تو بر خیر بود خداوند تقاضایت را اجابت می‌کرد. در این وقت
 خداوند ملکی را به سوی او فرستاد و گفت: ای آدمیزاد آن ساعتی که نفس خود را کوچک
 و پست شمردی نزد خداوند از عبادت هفتاد سال بافضیلت‌تر است. مترجم]

و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که:

إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ، فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرِقُّ حَتَّى يَخْلُصَ.^۱

شرط پانزدهم دعا: توجه به خدا و اقبال به قلب است. معلومست که چنانچه انسان به کسی اقبال نداشته باشد او نیز به انسان اقبال نخواهد داشت، و انسان نیز استحقاق اقبال او را نخواهد داشت. مثل کسی که با انسان صحبت می‌کند و مذاکره و گفتگو می‌نماید و انسان می‌داند که دل او از انسان غافل است و توجهش به جای دگر است، در این صورت انسان از او إعراض می‌کند و از مخاطبه با او خودداری نموده و از پاسخ او و برآوردن حاجات و تقاضای او إباء و امتناع می‌نماید؛ چون این تقاضا به ظاهر است نه به قلب، و ظاهر بدون باطن قدری و قیمتی ندارد بلکه به مسخره و استهزاء آشفه است، ولی وقتی با دل توجه و با قلب اقبال بوده باشد مسلماً عنایتی خواهد شد.

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ مَنَزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ مَنَزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا يُنْزِلُ الْعَبْدُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ.^۲

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ.^۳

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷: [وقتی که قلب شما رقیق و لطیف گشت دعا کنید. بدرستی که

قلب رقیق نمی‌شود تا اینکه خالص گردد. مترجم]

۲- عده الداعی، ص ۱۶۷: [کسی که می‌خواهد جایگاهش را نزد خداوند ببیند پس ببیند که جایگاه خدا در نزد او چگونه است، زیرا خداوند با بنده خود همان برخورد را دارد که بنده با خدای خود آن را دارد. مترجم]

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳: [خداوند دعاء قلبی که در لاه و بیهوده طلبی است قبول

نمی‌کند. مترجم]

و سیف بن عمیره از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

إِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ!^۱

و در «عدة الداعي» روایتست که:

و فیما أوحى الله الى عيسى عليه السلام: لا تدعنى إلا متضرعاً إلیّ و همك همّاً

واحدًا، فإنك متى تدعنى كذلك أجبك!^۲

شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و حادثه دعا نمودن است. یعنی

انسان همیشه باید به خدا متوجه باشد و از او بخواهد رفع گرفتاریها و برداشتن موانع و نزول رحمت و برکت را. اگر انسان از خدا معرض باشد و هنگام بلا فقط بسراغ خدا رود ملائکه می‌گویند: ما این صدا را نمی‌شناسیم! ای دعا کننده قبل از امروز کجا بودی؟!

مرحوم شیخ طبرسی در «مکارم الأخلاق» وصیت مفصّلی از حضرت رسول الله به ابی ذر غفاری نقل می‌کند، تا آنجا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

أ لَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَحْفَظْ

اللَّهِ [يَحْفَظُكَ اللَّهُ] تَجِدَهُ أَمَامَكَ، تَعْرِفُ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي

الشَّدَّةِ؛ الْحَدِيثُ.^۳

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۷۳: [وقتی که خدا را می‌خوانی با دل و باطنت بخواه. مترجم]

۲- عدة الداعي، ص ۱۶۸: [از جمله وحی‌های خداوند بر حضرت عیسی علیه السلام: مرا نخوان مگر با حال تضرع و بیچارگی و نیت و قصدت یک نیت باشد پس اگر این چنین مرا خوانی اجابت می‌کنم. مترجم]

۳- مکارم الأخلاق، طبع سنگی، ص ۲۵۵: [آیا نمی‌خواهی مطالبی را به تو بیاموزم تا خداوند بواسطه آنها به تو نفعی برساند؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمودند: پیوسته خدا را در نظر بیاور، او را جلوی خود خواهی یافت. در حال انبساط و فراخی خدا را بشناس (از او غافل مباش) او تو را در حال گرفتاری بیاد خواهد آورد. مترجم]

و هارون بن خارجه از حضرت صادق عليه السلام نقل می کند، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ لَيْسَتْخَرُجُ الحَوَائِجُ فِي البَلَاءِ.^۱

و نیز از آن حضرت روایتست که:

مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ البَلَاءُ، وَ قِيلَ [قَالَتِ المَلَائِكَةُ]: صَوْتُ مَعْرُوفٌ وَ لَمْ تَحْجِبْ [يُحْجَبُ] عَنِ السَّمَاءِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ البَلَاءُ، وَ قَالَتِ المَلَائِكَةُ: إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ.^۲

و همچنین از آن حضرت مرویست که، قال:

كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ العَبْدَ إِذَا كَانَ دَعَاءً فَنَزَلَ اللهُ بِهِ البَلَاءُ فَدَعَا، قِيلَ: صَوْتُ مَعْرُوفٌ؛ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءً فَنَزَلَ بِهِ البَلَاءُ [بَلَاءٌ] فَدَعَا، قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ اليَوْمِ؟^۳

و نیز از حضرت صادق عليه السلام روایتست، که:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ البَلَاءُ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ.^۴

و نیز از آن حضرت روایتست که قال:

مَنْ تَخَوَّفَ مِنْ بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ البَلَاءُ أَبَدًا.^۵

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۷۲: [دعا در حال فراخی موجب برآورده شدن حاجات در گرفتاری می شود. مترجم]

۲- همان مصدر: [کسی که پیوسته دعا نماید هنگام نزول بلاء حاجتش مستجاب می شود و ملائکه می گویند: این صدا را می شناسیم و دعایش به آسمانها می رود و کسی که در حال گشایش دعا نماید هنگام ابتلاء گرچه دعا کند ولی مستجاب نمی شود. و ملائکه می گویند: صاحب این صدا را نمی شناسیم. مترجم]

۳- همان مصدر.

۴- همان مصدر: [امام سجّاد عليه السلام می فرمود: دعاء پس از نزول بلاء فائده ای ندارد. مترجم]

۵- همان مصدر: [کسی که از بلائی نگران باشد و قبل از آن دعاء نماید خداوند او را مبتلاء نخواهد کرد. مترجم]

شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت است. روایت کرده است ابو عبدالله فرآ از حضرت صادق علیه السلام، قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ وَلَكِنَّهُ يُجِبُّ أَنْ تُبَثَّ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ.^۱

و نیز روایت شده است که:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ: يَا مُوسَى! إِنِّي لَسْتُ بِغَافِلٍ عَن خَلْقِي وَلَكِنْ أَحِبُّ أَنْ يَسْمَعَ مَلَائِكَتِي ضَجِيجَ الدُّعَاءِ مِنْ عِبَادِي وَ تَرَى حَفَظَتِي تَقْرُبُ بَنِي آدَمَ إِلَيَّ بِمَا أَنَا مُقَوِّبُهُمْ عَلَيْهِ وَ مُسَبِّبُهُ لَهُمْ.^۲

شرط هجدهم: عمومیت دادن مورد دعاست؛ بطوری که انسان تنها برای خود دعا نکند بلکه برای جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا بنماید.

ابن قلداح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال: قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعَمِّمْ فَإِنَّهُ أَوْجِبَ لِلدُّعَاءِ.^۳ و سابقاً در ص ۲۲۲ نقل کردیم از «کافی» از عبدالله بن جنذب که در عرفات دعا می نمود بطوری که از چشمان او اشک می ریخت، چون مردم متفرق شدند از او پرسیده شد که: ای عبدالله موقعی از موقف تو بهتر نبود!

۱- همان مصدر، ص ۴۷۶؛ [بدرستی که خداوند می داند حاجت بنده اش را ولیکن دوست دارد حاجتها بسوی او سوق داده شود. مترجم]

۲- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۲؛ [در تورات نوشته شده است: ای موسی! من غافل از مخلوق خود نیستم ولی دوست دارم فرشتگانم صداها را بلند شده به دعا را از بندگانم بشنوند و پاسداران عوالم غیب نزدیکی فرزندان آدم را به من مشاهده نمایند و ببینند که من آنان را تقویت نموده و به دعا وا داشته ام. مترجم]

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷؛ [رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: اگر خواستید دعا کنید بطور عموم انجام دهید تا برآورده شود. مترجم]

قال [لا] والله ما دَعَوْتُ [فيه] إلا لإخواني! و ذَلِكَ لِأَنَّ [أَنَّ] أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى [ابن جعفر] عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ: وَ لَكَ مِائَةٌ أَلْفٍ ضِعْفٍ مِثْلِهِ! وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعَ مِائَةَ أَلْفٍ ضِعْفٍ [مَضْمُونَةٌ] لِوَاحِدٍ لَا أَدْرِي يُسْتَجَابُ أَمْ لَا.^۱

و از همین شخص (عبدالله بن جنذب) روایت است که: چون از عرفات افاضه کردم نزد ابراهیم بن شعیب آمدم و سلام دادم، و گفتم: یک چشم تو نابینا شده است و آنقدر گریه نموده‌ای که یک چشم دیگرت مانند پاره خون گردیده است و من نگرانم که او نیز نابینا گردد، کاش قدری گریه کمتر می نمودی!

قال: [لا] و الله يا ابا مُحَمَّدٍ ما دَعَوْتُ لِنَفْسِي الْيَوْمَ بِدَعْوَةٍ! قُلْتُ: فَلِمَنْ دَعَوْتُ؟ قال: دَعَوْتُ لِإِخْوَانِي، لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ: وَ لَكَ مِثْلَهُ! فَأَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا [إِنَّمَا] أَدْعُو لِإِخْوَانِي وَ الْمَلَكُ يَدْعُو لِي، لِأَنِّي فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِي لِنَفْسِي وَ لَسْتُ فِي شَكٍّ مِنْ دُعَاءِ الْمَلَكِ [لِي].^۲

شرط نوزدهم دعا: مجتمعاً دعا نمودن است. ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ﴾.^۳

و روى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قال:

الدَّاعِي وَ الْمُؤْمِنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ.^۴

۱- الكافي، ج ۴، ص ۴۶۵.

۲- همان مصدر، ص ۴۶۶.

۳- سوره الكهف (۱۸) آیه ۲۸: [و پیوسته جان و اراده خود را با آنان که پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان می خوانند، و او را می جویند، نگاهدار؛ و با صبر و شکیبایی با آنان هماهنگ باش!]

۴- الكافي، ج ۲، ص ۴۸۷.

و روی ابو خالد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من رهطٍ أربعين رجلاً اجتمعوا فدَعَوْا اللهَ [عَزَّوَجَلَّ] في أمرٍ إلا استجابَ [الله] لَهُمْ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعِينَ فَأَرْبَعَةً يَدْعُونَ اللهَ [عَزَّوَجَلَّ] عَشْرَ مَرَّاتٍ إِلَّا استجابَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعَةً فَوَاحِدٌ يَدْعُو اللهُ أَرْبَعِينَ مَرَّةً، يَسْتَجِيبُ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ لَهُ.^۱

و روایت نموده است عبدالاعلی از حضرت صادق علیه السلام، قال:

ما اجتمعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ قَطُّ عَلَى أمرٍ وَاحِدٍ فدَعَوْا [الله] إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ إجابة.^۲

و روایت نموده است علی بن عقبه عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

كانَ أبي [عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا حَزَنَهُ أمرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَ الصِّبْيَانَ ثُمَّ دَعَا وَ أَمَّنُوا.^۳

همینطوری که در عالم طبیعیات و مادیات چنانچه قوه تزايد یابد می تواند بار سنگین تری را بکشد (مانند قوه چهار مرد یا چهل مرد که می تواند چهار یا چهل برابر بار مردی واحد را حمل کند، و بلکه بعضی از اوقات تضاعف پیدا می کند و چهل مرد می توانند کاری را انجام دهند که توان آن از چهل واحد نیز بیشتر است) همینطور در عالم معنویات و انفس چنانچه دو اراده یا بیشتر مجتمع گردند می توانند مانعی عظیم را از سر راه بردارند؛ و چنانچه تعداد آن به چهار نفر یا ده یا چهل برسد آنچه متصور است از مشکلات و موانع برطرف می گردد.

۱- همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ گروهی که چهل نفر باشند برای دعا اجتماع نمی کنند مگر اینکه خداوند دعای آنان را مستجاب می گرداند پس اگر چهل نفر نباشند چهار نفر هم می توانند دعا را ده بار تکرار کنند و خداوند قطعاً اجابت خواهد کرد و اگر چهار نفر نباشند یک نفر هم می تواند چهل بار خدا را بخواند تا خداوند عزیز و جبار او را اجابت کند. مترجم]

۲- همان مصدر.

۳- همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم هرگاه از مسأله ای غمگین می شد زنان و بچه ها را جمع می کرد و او دعا می کرد و آنان آمین می گفتند. مترجم]

لذا مستحب است نماز که خود نیز شامل ادعیه فراوانی است در جماعت خوانده شود. و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصاری نجران با امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام حاضر شدند، که مجموعاً دعا کنند و مباحله نمایند. لذا در آیه مبارکه قرآن دیده می شود که مؤمنین را امر به تصابر نموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.^۱ معنی تصابر ارتباط دلها و اراده‌ها و استقامت اجتماعی در برابر مشکلات و رفع موانع است؛ و معلومست که دعا چون طلب امری است از خدا، چنانچه نفوسی متحدالقلب با هم دور هم گرد آیند و دعا کنند اثر آن به مراتب شدیدتر و به استجابت نزدیکتر خواهد شد.

در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته‌اند که هنگام جنگ متعمداً جنگ را تا عصر جمعه تأخیر انداخت تا مسلمین هر کجا بوده‌اند و در نمازهای جمعه در بلاد حاضر شده‌اند و برای جنگجویان و سرحدداران دعا نموده‌اند از دعای خود فارغ شوند، در این هنگام که دعاهای آنها مستجاب شده است اقدام به جنگ نمود و فاتح شد. و داستانهای عجیب از اثر دعاهای دسته‌جمعی بسیار وارد شده و تجربه نیز شاهد آن است.

شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعاست.

در «عده الدعای»^۲ این ادب را سید الآداب شمرده است، ثُمَّ قَالَ:

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰۰: [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در کارهایتان شکیبا باشید؛ و نیز شکیبائی و صبرتان را به یکدیگر پیوند دهید، و شکیبائی اجتماعی داشته باشید. و نیز دلهایتان را به هم مرتبط سازید، و نفوس و جانهایتان را با هم ربط دهید؛ یعنی ترابط و پیوند عمومی و اجتماعی داشته باشید. و در تقوی و مصونیت الهی در آئید، به امید آنکه به فلاح و نجات برسید!]

۲- عده الدعای، ص ۱۵۴.

اما اولاً: چون معلومست که اخلاص در دعا علامت اجابت است، و گریه دلالت بر رقت قلب دارد که او دلیل اخلاص است قال الصادق علیه السلام: إذا اقشعرت جلدك و دمعت عينك [و وجل قلبك] فدونك دونك^۱ فقد قصد قصدك^۲. چون جمود عین و خشکی چشم علامت قساوت قلب و مشعر به بُعد از رحمت خداست. خدا به حضرت موسی خطاب فرموده است:

يا موسى لا تطول في الدنيا أملك فيقسو قلبك و قاسي القلب مني بعيد^۳.

و کسی که قساوت قلب داشته باشد دعای او مردود است، لقوله علیه السلام:

إن الله عزوجل لا يستجيب دعاء يظهر قلب قاس^۴.

و اما ثانياً: به علت آنکه در اشک چشم زیادی خشوع و انقطاع بسوی خداست. قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

إذا أحبب الله عبداً نصب في قلبه نائحة من الحزن، فإن الله تعالى يحب كل قلب حزين و إنه لا يدخل النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن إلى الضرع و أنه لا يجتمع غبار في سبيل الله و دخان في جهنم في منخرى مؤمن أبداً؛ و إذا أبغض الله عبداً جعل في قلبه ميزماراً من الضحك و إن الضحك يميت القلب، و

۱- فدونك دونك أى خذه فهو قريب منك؛ و يُقال: هذا دونه أى قريب منه؛ و القصد إتيان الشيء. و المعنى إن الله تعالى أقبل عليك بالرحمة و توجه نحوه بالإجابة؛ و قصدك مفعول مطلق للتأكيد.

۲- اصله فى الكافى، ج ۲، ص ۴۷۸: [چون پوستت جمع شود و چشمانت به اشک بنشیند و قلبت به خوف و خشیت درآید پس آماده باش آماده باش که نیتت مقرون به اجابت شده است. مترجم]

۳- اصله فى الكافى، ج ۲، ص ۳۲۹: [ای موسی آرزویت را در دنیا طولانی مکن تا قلبت سفت و سخت گردد و کسی که قلبش قاسی باشد از من دور است. مترجم]

۴- همان مصدر، ج ۲، ص ۴۷۴: [خداوند عزوجل دعای فردی که دل سخت و قاسی است اجابت نمی کند. مترجم]

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ^۱.

و اما ثالثاً: به علت آنکه گریستن در حال دعا موافقت امر خداست؛ چون خدا در وصیتهای خود به پیمبرانش دستور گریستن داده است، حیث یقول^۲ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام:

يَا عِيسَى! هَبْ لِي^۳ مِنْ عَيْنِكَ الدَّمُوعَ وَ مِنْ قَلْبِكَ الْخَشْيَةَ [الْخُشُوعَ]؛ الحديث^۴.

و لموسى عَلَيْهِ السَّلَام:

وَ نَاجِنِي حَيْثُ تُنَاجِنِي بِخَشْيَةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجَلٍّ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: صِحَّ إِلَيَّ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ صِيحَ الْهَارِبِ مِنْ عَدُوِّهِ^۵.

و اما رابعاً: چون در گریه از فضایل و شرف خصوصیات است که در طاعات دیگر نیست.

۱- قال فی تعلیقة المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۳: روی صدره الدیلمی فی الارشاد باب الحزن و تمامه فی باب البكاء من خشية الله: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد در قلبش مقداری از غم و اندوه را باقی می‌گذارد زیرا خداوند هر قلب غمناکی را دوست می‌دارد. و بنده‌ای که از خوف خدا بگرید هیچگاه داخل آتش نخواهد شد مگر اینکه شیر به پستان باز گردد. و هیچگاه غبار در راه خدا با دود ناشی از آتش جهنم در گلوی مؤمن جمع نمی‌شود و هنگامی که خداوند بر بنده‌ای غضب نماید در قلب او آهنگی از خنده قرار می‌دهد. و خنده قلب را می‌میراند و خداوند خنده‌کنندگان را دوست ندارد. مترجم]

۲- الکافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

۳- فی الکافی، صَبَّ مَكَانَ هَبَّ وَلَكِنْ فِي الْمُسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ، ج ۱۱، ص ۲۴۳ رواه بهذا اللفظ.

۴- [ای عیسی از چشمان خود گریه را به من هدیه بده و از قلبت خشوع را. مترجم]

۵- [و به موسی علیه السلام فرمود: هنگام مناجات با من با قلب خاشع و نگران با من مناجات نما. تا اینکه می‌فرماید: صدای استغاثه خود را به من از زیادی گناهان بلند نما مانند صدای کسی که از دست دشمنش در حال فرار است. مترجم]

و قَدْ رُوِيَ: أَنْ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَقَبَةٌ لَا يَجُوزُهَا إِلَّا الْبَكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى. وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْبَرَنِي، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي! مَا أَدْرَكَ الْعَابِدُونَ مِمَّا أَدْرَكَ الْبَكَاءُ عِنْدِي شَيْئًا، وَإِنِّي لَأَبْنِي لَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى قَصْرًا لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ غَيْرُهُمْ. وَفِيمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَابِكِ عَلَيَّ نَفْسِكَ مَا دُمْتَ فِي الدُّنْيَا وَتَخَوَّفَ الْعَطْبَ وَالْمَهَالِكَ وَ لَا تَغُرَّتْكَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتُهَا! وَ إِلَى عِيسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَا عِيسَى بْنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ! ابِكِ عَلَيَّ نَفْسِكَ بُكَاءً مَنْ قَدْ وَدَّعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى^۱ الدُّنْيَا وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ.^۲

و عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ] قَالَ: إِلَهِي! مَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ آمَنُهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ.^۳

۱- قَلَى يَقْلِي كَرَمَى يَرْمِي: أَبْغَضَهُ.

۲- [و در خبر است: بین بهشت و جهنم گذرگاهی است بسیار سخت که جز گریه کنندگان از خشیت و خوف خدا کسی از آن عبور نمی‌تواند بکند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: پروردگرم تبارک و تعالی به من خبر داده است و فرموده: قسم به عزت و جلال خود، از آنچه گریه کنندگان از من دریافت خواهند کرد عبادت کنندگان را خبری نیست و من برای گریه کنندگان در جوار خود قصری خواهم ساخت که کسی دیگر در آن راه ندارد و از جمله وحی‌های خداوند بر حضرت موسی علیه السلام این است که: گریه کن بر خود تا مادامی که در دنیا هستی و از هلاکت و موارد نابودی بترس و جاذبه‌های زندگی دنیا و زرق و برق‌های آن تو را نفریبد.

و به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرستاد: ای عیسی فرزند زنی دوشیزه و پاک! بر خود گریه کن مانند کسی که از عیال و فرزندانش خداحافظی می‌کند و دنیا را مبعوض می‌دارد و آن را برای اهل و عیالش ترک می‌نماید و میل و خواستش به سمت و سوی خداوند جهت پیدا کرده است. مترجم]

۳- [و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است: وقتی که خداوند با موسی علیه السلام ⇐

و قال الصادق عليه السلام:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ عَيْونَ: عَيْنٌ غَضَّتْ عَن مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ.^۱

و عنه عليه السلام:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ أَوْ وَزَنٌ إِلَّا الدَّمُوعَ فَإِنَّ القَطْرَةَ مِنْهَا تُطْفِئُ بَحَارًا مِنَ النَّارِ، وَ إِذَا اغْرورقتِ العَيْنُ بِمَائِهَا لَمْ يَرَهَقْ وَجْهَهُ قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرُحِمُوا.^۲

و عنه عليه السلام:

مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ، وَ مَا اغْرورقتِ عَيْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ سَائِرَ جَسَدِهِ بِالنَّارِ، وَ لَا فَاضَتْ عَلَى حَدِّهِ فَرَهَقَ ذَلِكَ الْوَجْهَ قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ أَوْ وَزَنٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فَإِنَّ اللَّهَ يَطْفِئُ بِالْيَسِيرِ مِنْهَا الْبَحَارَ مِنَ النَّارِ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.

↳ صحبت می کرد عرض کرد: ای خدای من! پاداش کسی که چشمانش از خوف تو گریان است چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی صورتش را از گرمای آتش حفظ خواهم نمود و او را در روز نگرانی و اضطراب عظیم در امان قرار می دهم. مترجم]

۱- [امام صادق علیه السلام فرمودند: تمامی چشمها در روز قیامت گریانند مگر سه گروه: چشمی که نگاه به نامحرم نکرده باشد. و چشمی که در طاعت خدا شبها را بیدار گذرانده باشد و چشمی که در دل شب از خشیت و خوف خدا بگرید. مترجم]

۲- [امام صادق علیه السلام فرمودند: برای هر چیزی وزن و مقداری است جز اشکهایی که از چشمان بندگان خدا می بارد. به درستی که یک قطره از آن دریاها را از آتش دوزخ را خاموش می نماید. و اگر اشک چشم را نمناک نماید، هیچگاه اندوه و ذلت بر آن چهره عارض نخواهد شد و وقتی که از چشم اشک سرازیر شود، خداوند آتش را بر آن حرام گرداند و اگر چشمی گریان در میان گروهی باشد خداوند به برکت آن رحمت خود را بر آنها می فرستد. مترجم]

و اخبار کثیر دیگری را که مرحوم ابن فهد در «عده» ذکر فرموده است؛^۱ و سپس اخباری را راجع به تباهی در صورت عدم بکاء ذکر فرموده است؛ لقول الصادق علیه السلام:

و إن لم یکن بک بکاء فلتتباک!^۲

و عن سعید بن یسار قال:

قلت لأبی عبدالله علیه السلام: أ تباکی فی الدعاء و لیس لی بکاء؟ قال علیه السلام: نعم و لو مثل رأس الذباب!^۳

و عن أبی حمزة قال:

قال أبو عبدالله علیه السلام لأبی بصیر: إن خفتَ أمراً یكونُ أو حاجةً تُریدُها فابدأ بالله فمجدّه و أثنِ علیه كما هوَ أهله و صلِّ علی النبیِّ و آله [علیهم السلام] و تباک و لو مثل رأس الذباب، إنَّ أبی کان یقولُ أقربُ ما یكونُ العبدُ من الرَّبِّ و هوَ ساجدٌ یبکی.^۴

و عنه علیه السلام:

۱- آن اخبار در ص ۱۵۴ و ص ۱۶۰ *عده الداعی* مذکور است.

۲- [و نیز از امام صادق علیه السلام وارد است: و اگر اشک از چشمانت نمی بارد، خود را به هیأت گریه کننده در آور. مترجم]

۳- [سعید بن یسار گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر گریه ام نمی آید آیا در دعاء خود را حالت گریه کننده در آورم؟ حضرت فرمودند: بلی گرچه نمی به اندازه سر مگسی باشد. مترجم]

۴- [أبی حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السلام به أبی بصیر فرمودند: اگر از مسأله ای نگرانی یا توقع برآورده شدن حاجتی را داری، ابتداء تمجید خدای تعالی و ثنا بر او را چنانکه سزاوار اوست، بجای آور و بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست و خود را به حال گریه کننده در آور گرچه به اندازه سر مگسی باشد. بدرستی که پدرم می فرمود: نزدیک ترین حالت بنده نسبت به پروردگار در حالت سجده همراه با گریه می باشد. مترجم]

إِنَّ لَمْ يَجِئَكَ [يَجِبُكَ] الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ فَإِنَّ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ، فَبِحِّ بَحٍّ!^۱
 و سپس به عنوان تنبیه فرموده است: بدان که گریه و ناله برای پاک شدن
 گناهان بسیار مفید است، لکن با اصرار بر گناه و عدم تصمیم بر توبه نتیجه‌ای ندارد.
 قال سیّد العابدین علی بن الحسین علیه السلام:

و لَيْسَ الْخَوْفُ مَنْ بَكَى وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي
 اللَّهِ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ خَوْفٌ كَاذِبٌ.^۲

و عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:

مَرَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ انصَرَفَ مِنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ
 سَاجِدٌ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَتْ حَاجَتُكَ بِيَدِي لَقَضَيْتُهَا لَكَ! فَأَوْحَى اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلْتَهُ، أَوْ يَتَحَوَّلَ عَمَّا أَكْرَهُ
 إِلَيَّ مَا أَحَبُّ!

وَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِرَجُلٍ وَ هُوَ يَبْكِي ثُمَّ رَجَعَ وَ هُوَ
 يَبْكِي، فَقَالَ: إِلَهِي عَبْدُكَ يَبْكِي مِنْ مَخَافَتِكَ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُوسَى لَوْ بَكَى
 حَتَّى نَزَلَ دِمَاعُهُ مَعَ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ لَمْ أَغْفِرْ لَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ الدُّنْيَا! إِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَهُ
 فِي الْعِدَّةِ.^۳

۱- عِدَّة الداعی، ص ۱۶۰.

۲- [امام سجّاد علیه السلام فرمودند: ترس از خدا این نیست که شخص بگرید و اشکش
 سرازیر شود تا وقتی که دارای تقوی و ورع از معصیت‌ها و محرّمات خدا نباشد بلکه این
 ترس یک ترس دروغین است. مترجم]

۳- عِدَّة الداعی، ص ۱۶۳: [و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: حضرت
 موسی علیه السلام به یکی از اصحاب خود عبور کرد دید او در حال سجده است و وقتی
 که حاجتش را انجام داد در مراجعت دید هنوز آن شخص در سجده است، پس به آن
 شخص گفت: اگر حاجتت به دست من بود تا به حال برآورده کرده بودم. در این حال
 خداوند به موسی وحی فرستاد: ای موسی اگر آنقدر گریه کند تا مغز سرش با چشمانش ←

و این مطالبی است که با تأمل سرّش واضح است.

شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی دعا نمودن و التماس دعا از آنهاست.

در «کافی» با إسناد خود از هشام بن سالم روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ.^۱

و تأکید دعا نمودن بر چهل مؤمن در نماز شب بسیار است؛ و روایت شده است که:

أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ لَمْ تَعْصِنِي بِهِ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي لِي بِذَلِكَ؟ فَقَالَ: ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ غَيْرِكَ!^۲
و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

لَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لِنَائِبٍ.^۳

و روایت نموده است فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، قال:

⇐ خارج شود حاجت او را برآورده نخواهم کرد زیرا او دنیا را دوست می‌دارد... [مترجم]
۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که چهل مؤمن را دعا کند سپس حاجت خود را عرض کند مستجاب خواهد شد. مترجم]

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [خداوند به موسی وحی فرستاد ای موسی! مرا با زبانی بخوان که با آن گناه نکرده باشی. موسی عرض کرد: کجا می‌توانم این مسأله را انجام دهم؟ خداوند فرمود: مرا با زبان غیر خودت بخوان. مترجم]

۳- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ حاجتی زودتر به اجابت نمی‌رسد از دعای شخصی که غایب است برای فردی که او نیز حاضر نیست. مترجم]

أَوْشَكَ دَعْوَةً وَأَسْرَعَ إِجَابَةً دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ.^۱

و نیز از آن حضرت مرویست که:

أَسْرَعَ الدُّعَاءَ نَجَاحًا لِلْإِجَابَةِ دُعَاءِ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ؛ وَإِذَا بَدَأَ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ: آمِينَ وَ لَكَ مِثْلَاهُ!^۲

و روایت نموده است عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

دُعَاءُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ يُدْرُ الْأَرْزَاقَ وَيُدْفَعُ الْمَكْرُوهَ.^۳

و نیز از حضرت ابي عبدالله عليه السلام روایت است که، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي دَعَا لَهُمْ بِهِ، مِنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مَضَى مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ أَوْ هُوَ آتٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَسْحَبُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ: يَا رَبُّ هَذَا الَّذِي كَانَ يَدْعُو لَنَا فَشَفَعْنَا فِيهِ! فَيَشْفَعُهُمُ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] فِيهِ فَيَنْجُو.^۴

۱- الكافي، ج ۲، ص ۵۰۹: [امیدوارترین دعا و نزدیکترین آنها به اجابت دعای شخص

غائب است برای انسان. مترجم]

۲- الكافي، ج ۲، ص ۵۰۹: [سریع‌ترین دعا نسبت به اجابت و برآورده شدن دعای فردی

نسبت به برادر غایب خود است. و هنگامی که شروع به دعا برای برادرش می‌کند ملکی که موکل بر اوست آمین گفته و می‌گوید برای تو دو برابر آن می‌باشد. مترجم]

۳- الكافي، ج ۲، ص ۵۰۹: [عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که

فرمودند: دعای شخص برای برادر مؤمن خود در پنهانی موجب سرازیری ارزاق و وارد نشدن غم و اندوه خواهد شد. مترجم]

۴- عده الداعی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس

برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کند خداوند به مانند آن دعا دعای هر مؤمن و مؤمنه‌ای را از اوّل خلقت روزگار تا پایان آن برای او به حساب می‌آورد. چه بسا بنده‌ای در روز قیامت بسوی آتش هدایت می‌شود در این هنگام مؤمنین و مؤمنات عرض می‌کنند: بار پروردگارا ←

و روایت^۱ گریه و بکاء و دعای عبدالله بن جندب در عرفات و همچنین دعای ابراهیم بن شعیب که در تمام طول موقف برای خود دعا ننموده و بلکه برای برادران ایمانی خود دعا می نمودند، و دستوری را که حضرت امام جعفر صادق به ابراهیم و حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام به عبدالله بن جندب داده بودند راجع به دعا کردن به برادران دینی سابقاً بیان شد.

شرط بیست و دوم دعا: اینست در دعا ابدأ اعتماد بر غیر خدا نداشته، و تمام همّ و غمّ خود را مصروف به توجّه به خدا و فقط و فقط استمداد از فیض رحمت او بنماید. قال الله تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲

معلومست که چنانچه در حال دعا انسان اتّکاء به غیر خدا داشته باشد در حقیقت دعای او راجع به آن مورد اتّکاء بوده و دعای به خدا صوری است، و همین اتّکاء به غیر خدا حجاب و سدّ عظیمی است که بین او و مطلوب او حائل می گردد. چون حقیقت دعا توسّل و دلبستگی به خداست و اتّصال معنوی با حضرت اوست، و با وجود اتّکاء به غیر این حقیقت صورت نیندد؛ به خلاف آنکه تمام توجّه و اتّکاء به خدا باشد، در این حال نفس خود را به مقام تجرّد و معنویّت رسانیده و در حرم اراده خدا واقع شده است، البتّه دعای او مستجاب است.

حفص بن غیاث روایت می کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال:
إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَأْسَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ

۱- این شخص همان کسی است که ما را در دنیا دعا می کرد پس ما را شفیع او قرار ده. پس خداوند آنان را شفیع او قرار می دهد و بدین جهت از عذاب نجات می یابد. [مترجم]
۱- ما این دو روایت را در ص ۲۲۲، ۲۲۳ از این کتاب نقل کردیم و اصل این دو روایت در **کافی**، ج ۴، ص ۴۶۵ است.

۲- سوره الطلاق (۶۵) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکل بر خدا کند؛ پس خود خدا برای او کافی است].

لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.^۱
و در جمله مواعظی که خداوند علیّ اعلیٰ حضرت عیسیٰ علیه السّلام را
موعظه فرموده است چنین فرماید:

يا عِيسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُعِيثٌ.^۲
يا عِيسَى! سَلْنِي وَ لَا تَسْأَلْ غَيْرِي، فَيَحْسُنَ مِنْكَ الدُّعَاءُ وَ مِنِّي الْإِجَابَةُ، وَ لَا
تَدْعُنِي إِلَّا مُتَضَرِّعًا إِلَيَّ وَ هَمُّكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَإِنَّكَ مَتَى تَدْعُنِي كَذَلِكَ أُجِبُكَ.^۳

و روایت شریفی در ص ۳۱۶ از کتاب «کافی» نقل کردیم که حسین بن
علوان می‌گوید: در بعضی از سفرها نفقه من تمام شد و در مجلس علم حضور
داشتم، و بعضی از دوستان گفتند: حال به چه کسی اتکاء داری؟ گفتم: به بعضی
از دوستان. و در پاسخ من گفت به حاجت خود نخواهی رسید! الخ.
و الحقّ این روایت دارای مضامینی بس عالی است که اعتماد را فقط
منحصراً برای خدا قرار داده، و باید به کلی از غیر خدا بُرید.

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرویست که، قال:
قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِي دُونَ خَلْقِي إِلَّا ضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضَ رِزْقَهُ، فَإِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَغْفَرَنِي غَفَرْتُ لَهُ!

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر فردی از شما می‌خواهد که
از خدا درخواستی نکند مگر اینکه مستجاب شود باید از تمامی مردم ناامید گردد و هیچ
امیدی جز امید به خدا برای او نماند، در این وقت اگر خداوند این حالت را از او مشاهده
کرد هر درخواستی را اجابت می‌کند. مترجم]

۲- عدّة الداعی، ص ۱۴۶؛ و اصله فی الکافی، ج ۸، ص ۱۳۸: [ای عیسی! مرا بخوان چونان
شخص غریقی که هیچ فریاد رسی ندارد و اندوه تمام وجود او را فراگرفته است. مترجم]

۳- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۷: [ای عیسی! فقط از من بخواه و از غیر من خواه پس
چه نیکو است از تو درخواست و از من اجابت و مرا بخوان جز با حال تضرّع بسوی من
و قصد تو قصد واحد باشد پس اگر در این صورت مرا بخوانی اجابت می‌کنم. مترجم]

مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِمَخْلُوقٍ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَ أَسْبَابَ
الْأَرْضِ مِنْ دُونِهِ، فَإِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ!^۱

شرط بیست و سوم دعا: خواندن دو رکعت نماز است، برای برآورده شدن حاجت؛ بدین ترتیب که با قصد قربت دو رکعت نماز استخاره بجای آورد، و در سجده آخر یا بعد از سلام نماز صد مرتبه یا صد و یک مرتبه بگوید: استخیر الله برحمته، و امر خود را به خدا واگذار کند تا او خیرش را مقدر فرماید. و در بعضی از روایات وارد است که این نماز را نماز آخر شب قرار دهد، و یا نافله صبح قرار دهد و مستحب است غسل نیز بجا آورد به عنوان غسل استخاره و سپس این نماز را بخواند. در اخبار ائمه معصومین نسبت به این نماز بسیار توصیه شده است؛ تجربه هم شده اثر عجیبی دارد در قضاء حاجت و استجاب دعا و طلب خیر نمودن. و ما در کتاب صلاة طریق بجای آوردن این نماز را با روایات وارده نقل نمودیم؛^۲ و شاید نماز حاجت که به طرق مختلفی در کتب معتمده اخبار مانند «من لا يحضره الفقيه» و «کافی» نقل شده از مصادیق همین نماز استخاره بوده باشد، و یا آنکه آنها عنوان خاصی داشته و برای قضاء حوائج مخصوص به آن کیفیتهای خاصه وارد شده است. به هر حال، چه نماز استخاره و

۱- همان مصدر، ص ۳۰۸ و فی تعلیقها قال هذه الرواية مروية في صحيفة الرضا عليه السلام ص ۲:
[خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که فقط خود را در پناه من درآورد نه در پناه خلق من مگر اینکه آسمانها و زمین را ضامن رزق و روزی او گردانم، پس اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من درخواست کند به او عطاء می نمایم و اگر از من طلب بخشش کند او را می آمرزم. و هیچ مخلوقی نیست که به جای پناه به من به مخلوق من پناه آورد مگر اینکه تمامی راههای آسمانها و راههای زمین را بر او می بندم و در این هنگام اگر از من سؤال کند به او چیزی نخواهم داد و اگر مرا بخواند اجابت نخواهم کرد. مترجم]

۲- أنوارالملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۲۵.

چه سایر نمازهایی که برای حاجت در شریعت مقدّسه وارد شده است همه از شرائط کمال و متمّمات دعاست. روایتست از حسن بن صالح، قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا وَ سُجُودَهُمَا، ثُمَّ جَلَسَ فَأَتَنَى عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ سَأَلَ [اللَّهُ] حَاجَتَهُ فَقَدَّ طَلَبَ الْخَيْرَ فِي مَظَانِّهِ، وَ مَنْ طَلَبَ الْخَيْرَ فِي مَظَانِّهِ لَمْ يَخِبْ.^۱

و همچنین روایت نموده است حارث بن مغیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ اذْكُرْ مِنَ الْآيَةِ ثُمَّ ادْعُ تُجِبْ.^۲

و نیز همین راوی (حارث بن مغیره) روایت نموده است از امام صادق علیه السلام، قال:

إِذَا أَرَدْتَ حَاجَةً فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّ تَعْطَهُ!^۳
البته روایاتی در «کافی» و «تهذیب» وارد است که این دو رکعت نماز را با تسبیحاتی خاصّ به جای آورد و خدّین و پیشانی خود را بعد از نماز به سجده گذارد و دعاهائی بنماید مسلماً مستجاب می شود؛ این کیفیّات مخصوصه برای شدت اتّصال و انقطاع به خداست، وگرنه اصل نماز قضاء حاجت همان دو

۱- الکافی، ج ۳، ص ۴۷۸: [از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که وضوء بگیرد و آن را نیکو به پایان آورد و دو رکعت نماز بگزارد و رکوع و سجود را به نحو نیکو انجام دهد سپس بنشیند و خدا را ثناء و حمد نماید و بر پیامبر و اهل بیتش درود بفرستد و آنگاه حاجت خود را طلب نماید پس به تحقیق که امر خیری را در موقع و جایگاه اجابت قرار داده است و کسی که امر خیری را در موارد اجابت قرار دهد سر افکنده نخواهد شد. مترجم]

۲- همان مصدر، ص ۴۷۹.

۳- همان مصدر.

رکعت است که ذکر شد.

شرط بیست و چهارم دعا: یک روز یا سه روز روزه گرفتن، و سپس دعا نمودن است؛ البتّه این شرط از مکملات و متمّمات دعا است.

مرحوم شیخ طوسی از محمّد بن سهیل نقل می‌کند عن اُشیاخهما عن اُبی عبدالله علیه السّلام، قال:

إِذَا حَضَرَتْ لَكَ حَاجَةٌ مُهِمَّةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةً: الْأَرْبِعَاءَ وَالْخَمِيسَ وَالْجُمُعَةَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ [تَعَالَى] فَاغْتَسَلْ وَابْسُ ثَوْبًا جَدِيدًا ثُمَّ اصْعِدْ إِلَى أَعْلَى بَيْتٍ فِي دَارِكَ وَصَلِّ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ وَارْفَعْ يَدَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قُلْ: الْخ.^۱

و مرحوم محمّد بن یعقوب کلینی با إسناد خود نقل می‌کند از اُبی علی الخزّاز، قال:

حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَخِي بِهِ بَلِيَّةٌ أَسْتَحْيِي أَنْ أَذْكَرَهَا. فَقَالَ لَهُ: اسْتُرْ ذَلِكَ وَقُلْ لَهُ يَصُومُ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ وَيَخْرُجُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَيَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ إِمَّا جَدِيدَيْنِ وَإِمَّا غَسِيلَيْنِ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ فَيُصَلِّيَ وَيَكْشِفُ عَنْ رُكْبَتَيْهِ وَيَتَمَطَّى بِرَاحَتَيْهِ الْأَرْضَ وَجَنْبَيْهِ وَيَقْرَأُ فِي صَلَاتِهِ؛ الْخ.^۲

۱- تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۸۳: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی که حاجتی مهم برایت پیش آمد که از خدای تعالی انجامش را خواستار شدی، سه روز متوالی روزه بدار، چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه. پس در روز جمعه إن شاء الله غسل کن و لباس جدیدی بر تن نما سپس به پشت بام که بالاترین نقطه منزلت توست صعود نما، دو رکعت نماز به جای آور و دستانت را به سوی آسمان بالا ببر سپس بگو: ... مترجم]

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷: [أبوعلی الخزّاز می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم، شخصی آمد و عرض کرد: فدایت شوم، برای برادرم گرفتاری پیش آمده که از بیان آن شرمگین هستم. حضرت فرمودند: مخفی بدار و به او بگو: روز چهارشنبه و پنج‌شنبه و

و سابقاً در کیفیت نماز استسقاء و دعا برای طلب باران ذکر شد که: مستحب است سه روز روزه بگیرند و در روز سوّم که روز دوشنبه باشد برای نماز به صحرا روند. و ما در کتاب **صلاة** از «من لا یحضره الفقیه» ج ۱، ص ۵۴۴ نقل کردیم^۱ از علی بن مهزیار که می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر درخواست نمودم دستوری را برای رفع زلزله‌های کثیره در اهواز، حضرت فرمودند: سه روز روزه بگیرید: چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را، در روز جمعه برای دعا به صحرا روید و دعا کنید. ابن مهزیار می‌گوید: چنین کردیم دیگر زلزله نیامد.

و البته سرّ استحباب صیام برای قضاء حوائج از مطالب گذشته به دست می‌آید؛ چون روزه انسان را از اُنقال معنوی سبک می‌کند و موجب نشاط معنوی و توجه کامل به خدا می‌شود، لذا برای استجاب دعا مقدمه قوی است. و ملاحظه می‌شود که در طلب حوائج مهمّ چون روح دعا باید بسیار شدید باشد تا اثر کند ائمه اطهار دستور داده‌اند که سه روز روزه بگیرد تا خفت معنوی و روح تجرّد در او قوت یابد و روح بهیمیت ضعیف شود، در آن حال مسلماً دعا مستجاب است.

شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظه آداب دعاست؛ که شخص داعی باید آدابی را لحاظ بنماید، و آن ملاحظه قدرت و علم إحاطی خداست به جمیع موجودات و تقدیر مصالح عباد بر وفق حکمت، و ملاحظه مقام عبودیت محضه بنده است خاضعاً خاشعاً بین یدیه. و در این مقام هر چه خدا را عظیم‌تر و رفیع‌تر

↳ جمعه را روزه بگیرد و هنگام ظهر از منزل خارج شود و دو لباس جدید یا تازه شسته شده بپوشد و به نحوی که کسی او را نبیند و دو رکعت نماز بخواند و زانوان خود را برهنه نماید و دستان و سینه و پهلوی خود را هنگام سجده روی زمین قرار دهد و در نماز بخواند... مترجم]

۱- **أنوارالملکوت**، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۱۶.

ملاحظه نماید و بهتر او را بر کمون و سرّ خود مطلع بیاورد و خود را در پیشگاه او ضعیف‌تر ببیند به حقیقت نزدیکتر بوده و دعای او در چنین موقعی بهتر به منصفه اجابت خواهد رسید. بنده در این حال که خدا را حکیم می‌داند، در مقام عرض سؤال خواهی نخواهی امور را به دست با قدرت او می‌سپارد، و در عین آنکه دعا می‌کند و حاجت می‌طلبد ولی نفوذ قدرت قاهره و مشیت غالبه را حاکم و وارد بر دعای خود دیده، قدمی از مقام تسلیم فرو نمی‌گذارد، و خدا را در مقام عرض و سؤال استخدام ننموده و دعای او جنبه فرمان و امر را ندارد بلکه صرفاً التماس و انابه است؛ چون می‌داند که علم او إحاطه دارد بر علوم خویش، بنابراین همیشه دعاها را خود را - غیر از آنچه راجع به مغفرت و توبه و التماس درجات آخری است - مقرون به مشیت و مصلحت خدا می‌کند و اصرار و ابرام بر خصوص تقاضای محدود خود نمی‌نماید.

در «مصباح الشریعة» در باب نوزدهم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتی بس نفیس در این موضوع نقل می‌کند:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْفَظْ آدَابَ الدُّعَاءِ وَ انظُرْ مَنْ تَدْعُو وَ كَيْفَ تَدْعُو وَ لِمَاذَا تَدْعُو! وَ حَقَّقْ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاءَهُ وَ عَايِنْ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِمَا فِي ضَمِيرِكَ وَ اطَّلِعْ عَلَى سِرِّكَ وَ مَا تَكُونُ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ! وَ اعْرِفْ طُرُقَ نَجَاتِكَ وَ هَلَاكِكَ، كَيْلَا تَدْعُوَ اللَّهَ بِشَيْءٍ عَسَى فِيهِ هَلَاكُكَ وَ أَنْتَ تَظُنُّ أَنْ فِيهِ نَجَاتُكَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۱ وَ تَفَكَّرْ مَاذَا تَسْأَلُ وَ كَمْ تَسْأَلُ وَ لِمَاذَا تَسْأَلُ وَ الدُّعَاءُ اسْتِجَابَةُ الْكُلِّ مِنْكَ لِلْحَقِّ وَ تَذْوِيبُ الْمُهْجَةِ فِي مُشَاهَدَةِ الرَّبِّ وَ تَرْكُ الْاِخْتِيَارِ جَمِيعًا وَ تَسْلِيمُ الْأُمُورِ كُلِّهَا

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۱: [انسان و آدمی، (خیر و نیکی و شرّ و بدی خود را از هم تمییز نمی‌دهد و جدا نمی‌سازد، و از اینرو) به شرّ و بدی دعاء می‌کند و آن را می‌خواند مانند دعاء کردن او به خیر و نیکی، و آدمی (در کارهایش بی‌تأمل و اندیشه) بسیار شتابنده است.]

ظاهراً و باطناً إلی الله تعالی؛ فَإِنْ لَمْ تَأْتِ بِشَرْطِ الدُّعَاءِ فَلَا تَنْتَظِرِ الإِجَابَةَ فَإِنَّهُ
يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى فَلَعَلَّكَ تَدْعُوهُ بِشَيْءٍ قَدْ عَلِمَ مِنْ سِرِّكَ خِلَافَ ذَلِكَ.
قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِبَعْضِهِمْ: أَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ المَطْرَ بالدُّعَاءِ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ الحَجَرَ.
وَ أَعْلَمُ: أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ اللهُ أَمْرَنَا بالدُّعَاءِ لَكَانَ [لَكُنَّا] إِذَا أَخْلَصْنَا الدُّعَاءَ تَفَضَّلَ
عَلَيْنَا بِالِإِجَابَةِ فَكَيْفَ وَ قَدْ ضَمِنَ ذَلِكَ لِمَنْ أَتَى بِشَرَائِطِ الدُّعَاءِ!
وَ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ اسْمِ اللهِ الأَعْظَمِ، قَالَ: كُلُّ اسْمٍ مِنْ
أَسْمَاءِ اللهِ أَعْظَمُ، فَفَرَّغْ قَلْبَكَ عَنِ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ! وَ لَيْسَ فِي
الحَقِيقَةِ لِلَّهِ اسْمٌ [مِنْ] دُونَ اسْمِ بَلْ هُوَ اللهُ الوَاحِدُ القَهَّارُ.^۱

۱- [امام صادق علیه السلام فرمودند: آداب دعا را رعایت کن و بنگر چه کسی را می خوانی و چگونه می خوانی و برای چه می خوانی و عظمت خدا و بلندمرتبتگی او را در نظر آور و با قلب خود آگاهی او را به آنچه در باطن تو می گذرد و اطلاعش را بر سر و ضمیرت مشاهده نما، و آنچه که در قلب تو از حق و باطل قرار دارد و راههای رستگاری و هلاکت خود را بشناس، تا اینکه مبدا خدا را به امری بخوانی که شاید هلاکت تو در آن باشد، درحالیکه تو را گمان بر رستگاری در آن امر است. خداوند می فرماید... و فکر کن چه چیزی را درخواست می کنی و چقدر درخواست داری و برای چه درخواست می کنی و دعا طلب اجابت همه این امور است از جانب تو نسبت به خدای متعال و ذوب نمودن خون حیاتی قلب در مشاهده پروردگار و واگذار نمودن اختیار و تسلیم همه امور (چه ظاهری و چه باطنی) به خدای تعالی پس اگر شرط دعا را انجام ندادی، منتظر اجابت مباش؛ زیرا خداوند به باطن و مخفی تر از آن نیز آگاه است. ممکن است تو از او درخواستی بنمایی درحالیکه می داند باطن تو چیز دیگری را می طلبد.

بعضی از صحابه به دیگری گفت: شما با دعاء خود توقع نزول باران دارید و من توقع فرو افتادن سنگ را از آسمان.

و بدان اگر خداوند ما را امر به دعا نمی کرد، هرگاه ما دعا را از روی اخلاص انجام می دادیم، او اجابت را به ما تفضل می نمود، پس چگونه اجابت ننماید درحالیکه خداوند تضمین کرده است برای کسی که دعا را با شرایط آن انجام دهد اجابت نماید. و از رسول ﷺ

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ الدُّعَاءَ مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ! قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ إِلَّا أَعْطَاهُ فَلَْيَأْسُ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُنْ رَجَاهُ [رَجَاءَهُ] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ! فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ؛ فَإِذَا أَتَيْتَ بِمَا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ شَرَائِطِ الدُّعَاءِ وَ أَخْلَصْتَ سِرِّكَ لَوَجْهِهِ فَأَبْشِرْ بِأَحَدَى الثَّلَاثِ: إِمَّا أَنْ يُعَجِّلَ لَكَ مَا سَأَلْتَ، وَ إِمَّا أَنْ يَدْخِرَ لَكَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، وَ إِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْكَ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَوْ أَرْسَلَهُ عَلَيْكَ لَهَلَكْتَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ مَرَّةً فَاسْتَجَابَ لِي وَ نَسِيتُ الْحَاجَةَ، لِأَنَّ اسْتِجَابَتَهُ بِأَقْبَالِهِ عَلَيَّ عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أَعْظَمُ وَ أَجَلُّ مِمَّا يُرِيدُ مِنْهُ الْعَبْدُ وَ لَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ وَ نَعِيمُهَا الْأَبَدِي وَ لَيْسَ [وَ لَكِنْ لَا] يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا الْعَامِلُونَ الْمُحِبُّونَ الْعَابِدُونَ الْعَارِفُونَ صَفْوَةَ اللَّهِ وَ خَوَاصَّهُ^۱.

این مجموع بیست و پنجم شرط که برای دعا ذکر شد، همانطور که ملاحظه

﴿ خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره اسم اعظم سؤال شد، فرمود: هر اسمی از اسماء الهی اعظم است. پس قلبت را از غیر او پاک گردان آنگاه به هر اسمی می خواهی او را بخوان و در حقیقت برای خدا اسمی جدای از اسمی دیگر نیست، بلکه او خدای واحد قهار است.

۱- *مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة*، انتشارات قلم، ص ۷۶ الی ۸۰: [امام صادق علیه السلام فرمودند: یکبار اتفاق افتاده است که خدا را خوانده ام، ولی درخواستم را فراموش کردم، پس اجابت کرد آن را، زیرا اجابت پروردگار به واسطه اقبال او بر بنده اش هنگام دعا اعظم و بالاتر است، از آنچه بنده از او درخواست می کند. اگرچه آن درخواست بهشت و نعمت های ابدی آن باشد ولیکن این مطلب را درک نمی کنند، مگر عمل کنندگان و دوستداران و عبادت کنندگان و عارفان که اینان از برگزیدگان و خواص پروردگارانند. مترجم]

می‌شود تماماً متّخذ از اخبار ائمه صلوات الله علیهم أجمعین است که بعضی از آنها شرط اصل استجابت و بعضی شرط کمال و تمام استجابت است. و در تمام این شرائط توجّه تامّ به خدا و انقطاع بسوی ذات مقدّس او، و تطهیر و خلوص باطن در درجه اول از شرائط واقع است، و ملاحظه آداب ظاهری و تصدّق و صیام و صلاة و توبه و ردّ مظالم و نظایر آنها مقدمات معده برای صفای دل و آمادگی بیشتری برای توجّه به خدا و رفع موانع است. و در هر حال انسان برای قطع به استجابت خوب است به هر مقدار که متمکن است بدین شرائط قیام کند، و اگر متمکن از بعضی از آنها نبود ناامید نگردد، بلکه با اتیان بقیه آداب و شرایط دست به دعا بلند کند، **إِنَّهُ هُوَ الْكَرِيمُ** و **إِنَّهُ هُوَ الْمُجِيبُ**.

این آخر مطالب بود که در دعا بیان شد، و البتّه چون بیان این آداب و شرائط به طول انجامید آنرا در چهار موعظه روزهای جمعه در مسجد قائم متوالیاً بیان کردیم.

و الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَاً و آخِرَاً و صَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ

فهارس عامه

آیات
روایات
اشعار
اعلام
کتب
اماکن و قبائل
منابع و مصادر

فهرست آيات

الفاتحة (۱)

۵۸	۴	مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ
۱۳۰، ۱۳۰ ت	۶	﴿هُدًى لِّصِّرَاطٍ لِّمُسْتَقِيمٍ﴾

البقرة (۲)

۸۵	۱ و ۲	المر ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ
۷۱	۲۳	وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا ...
۷۲	۲۴	فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ ...
۲۲۹	۳۰	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا ...
۲۳۸	۴۰	أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ
۱۵۵	۵۰	وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأُجْجِنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا ...
۱۵۵	۵۵	وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ ...
۱۵۵	۶۱	وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامِ وَاحِدٍ
۱۵۵	۷۲	وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
۷۵ ت	۱۲۱	أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ

٤٩	١٨٥	سَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ...
٨٦	١٨٥	هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيَّنَّتْ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ
١٩	١٨٥	سَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ
٢٣٧، ٢١٥، ٢١٣	١٨٦	وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ ...
٢١٧	١٨٦	فَأِنِّي قَرِيبٌ
٢١٩	١٨٦	فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
٢٣٧	١٨٦	وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي
٢٣٧	١٨٦	أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

آل عمران (٣)

١٠٨	٧	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ ...
١٠٩	٧	وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
١٠٩	٧	وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا
١١١	٧	ءَأَمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا
١٥٣	٧	وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
٢٧٨	٣٨ الى ٤٠	هَذَا لَكَ دَعَا زَكْرِيَّا ... اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
٣٢٢	٨٣	وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...
١٨١	١٩١	الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
٢٧١	١٧٨	وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ ...
٣٩٤	٢٠٠	يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَأَمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ...

النساء (٤)

٩٥	٥٩	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
----	----	--

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ ٧١ ٣١٥

المانحة (٥)

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ٣ ٩٥
 قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ١٥ ٤٧، ٤٥
 يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ... ١٦ ٤٧
 وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ١٨ ٣٢١
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ... ٥٥ ٣٢٧، ٩٤
 وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا... ٥٦ ٣٢٧
 وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ... ٨٣ ٢٠٠، ١٠٤

الأنعاء (٦)

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ١ ٢٠٤
 قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ... ١٩ ٣٥، ٣٣
 وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوهُمْ... ٣٩ ١٠٦
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ... ٤٢ ٢٧٠
 فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا... ٤٣ ٢٧٠
 فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ... ٤٤ ٢٧٠
 فَطُغِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٥ ٢٧٠
 قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّن ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ... ٦٣ ٢٦٠
 قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ... ٦٤ ٢٦٠

الأعراف (٧)

١٣٥	٨	وَالْوَزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ...
١٣٥	٩	وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ ...
٣٥١، ٣٤٩	٥٥	ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ .
٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٧، ٣٦٩	٥٥	ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً
٣٦٧	٥٥	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ .
٣٥١، ٣٤٩	٥٦	وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا ...
٣١١	٩٦	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا ...
٢٢	١٥٧	فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ
٢٧٢	١٨٠	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ...
٢٧٢	١٨١	وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ .
٣٣٦	١٨٠	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا
٢٧٢	١٨٢	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِعَايُنِنَا سَنَسْتَدِرُّهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
٦١	١٩٦	إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
١٧١	٢٠٤	وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

الأنفال (٨)

٩١	٢	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ...
١٠٣	٤٢	لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ
	٥٣	ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعَمَةً ...

التوبة (٩)

٧٧	٣٢	يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ...
٧٨	٣٢	وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .

١٠٧	٦٤	تَحَذِّرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ ...
٩١	١٢٤	وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ ...
٩١	١٢٥	وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ...

(١٠) يونس

٢٥٦	١٢	وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ ...
٨٩	١٥	وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ ...
٨٩	١٦	قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ ...
٢٥٧	٢٢	هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ...
٢٥٧	٢٣	فَلَمَّا أَجْنَبْتُهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ...
٧٣	٣٧	وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ
٧٣	٣٨	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ...
٧٣	٣٩	بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ ...
٣٨	٥٧	يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
٣٨	٥٨	قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ...
٣٩	٥٨	فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ
٦١	٧١	ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونَ
٢٤٠	١٠٥	وَأَنْ أَقْمَرُ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
٢٤٠	١٠٦	وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ ...
٢٤٠	١٠٧	وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ ...

(١١) هود

٢٠	١	كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ
----	---	---

٧١	١٣	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَاتُوا بَعْثِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ ...
٧١	١٤	فَالْمَرِيْسْتَجِيْبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا اَنْمَّا اَنْزَلَ يَعْلَمُ اللهُ ...
٧٥	١٧	اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بِيْنَتِيْ مِنْ رَبِّيْهِ وَيَتْلُوْهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ
٧٥ ت	١٧	وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبْتُ مُوسَىٰ اِمَامًا وَرَحْمَةً اُولٰٓئِكَ يُؤْمِنُوْنَ بِهِ
٢٧٦	٦٩ الى ٧٤	وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيْمَ ... تَجْنِدُنَا فِي قَوْمِ لُوْطٍ
٣٢٢	١٢٣	وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ

يوسف (١٢)

٣٥٢	٩٨	سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْ
٣١٤	١١٠	حَتّٰى اِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوْا اَنْهُمْ قَدْ كَذَبُوْا ...

الرحمة (١٣)

١٢٩، ١٢٩ ت	٧	اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
٣١١	١١	اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ ...
١٣٦	١٧	فَاَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ حُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ ...
١٢٨، ٧٥	٤٣	قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ ...

ابراهيم (١٤)

٢٧٣	٧	لِيْن شَكَرْتُمْ لَّا اَزِيْدَنَّكُمْ
٣٧	٢٣	وَادْخُلِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ...
٣٧	٢٤	اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً ...
٣٧	٢٥	تُوْتٰى اُكْلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا ...
٣٧	٢٦	وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ ...

٣٧	٢٧	يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ...
٣٧	٢٨	أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا ...
٣٧	٢٩	جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَنسَوْنَ الْقُرْآنَ
٢٧٨	٣٩	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ ...
٤١	٤٩	وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ
٤١	٥٠	سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَتَعْنَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ

الحجر (١٥)

٩٤	٩	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
٣٧١	٢١	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

النحل (١٦)

٦٧، ٦٥	٨٩	وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ ...
٧٠	٨٩	وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ
١٧٩	٩٨	فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

الإسراء (١٧)

١٩، ١٧	٩	إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ...
٤٠٩	١١	وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا
١٦٨	٤١	وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا
٨٧	٤٥	وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ...
٨٧	٤٦	وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ...
١٨٢	٧٨	وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

٢٠	٨٢	وُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
٨٥ ٨٣	٨٢	وُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ...
١٠٣، ١٠١	٨٢	وُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ...
٧١	٨٨	قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا ...
٢٠	١٠٦	وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا
٣٣٥، ٣٣٣	١١٠	قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا ...
٣٦٦	١١٠	وَلَا تُجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَاتَّبِعُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا
٢٠٤	١١١	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ

الكهف (١٨)

٣٩٢	٢٨	وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
١٣٦	١٠٣ الى ١٠٥	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * ... يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَّا

مريم (١٩)

٣٢٢	٤٠	إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ
٢٧٥	٤٨	وَأَعْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...
٢٩١	٤٨	وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا
٢٧٥	٤٩	فَلَمَّا أَعْتَرَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...
٣٧٥	٤٨	وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا
١٤٢	٧١ و ٧٢	وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ ...

طه (٢٠)

٢٦	١٢٤	وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ...
----	-----	--

٢٦	١٢٥	قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا
٢٦	١٢٦	قَالَ كَذٰلِكَ اَتَتْكَ ءَايٰتُنَا فَنَسِيْتَهَا ...

الأنبياء (٢١)

٣٣٠	١٦	وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِيْنٍ
١٣٧، ١٣٢	٤٧	وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا
٣٤٠ ت	٦٩	يَنْتٰرُ كُوْنِيْ بَرْدًا وَسَلْمًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ
٢٦١	٩٠	اِنَّهُمْ كَانُوْا يُسْرِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ ...
٣٦٩	٩٠	اِنَّهُمْ كَانُوْا يُسْرِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ وَيَدْعُوْنَآ رَغْبًا وَرَهْبًا
٢١	١٠٧	وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ

الحج (٢٢)

٢٠٠، ١٧٣	٣٤ و ٣٥	وَنَشِيْرَ الْمُخْبِتِيْنَ * الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَّتْ قُلُوْبُهُمْ ...
١٠٥	٧٢	وَإِذَا تَتَلٰى عَلَيْهِمْ ءَايٰتُنَا يَنْتَبِهُنَّ تُعْرِفُوْنَ فِي وُجُوْهِ ...
٢٤١	٧٣	يَتَأْتِيْهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوْا لَهُ ...

المؤمنون (٢٣)

٢٩٣	١٠١	فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
-----	-----	---

النور (٢٤)

٣٨٠	٣٥	اللّٰهُ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكُوْتٍ ...
-----	----	---

الفرقان (٢٥)

٧٧	٣١	وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِيْنَ ...
----	----	---

١٠٤	٧٣	وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ تَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا
٣٠٩، ٣٠٧	٧٧	قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِكُفْرِي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ...

الشعراء (٢٦)

١٢٨	١٩٣ الى ١٩٥	نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * ... * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ
-----	-------------	---

النمل (٢٧)

١٥١، ١٤٩	٦	وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ
٢٠٤	٥٩	ءَلَلَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ
٢٣٨	٦٢	أَمَّنْ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ
٢٥٥	٦٢	أَمَّنْ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ...

قصص (٢٨)

٢٥٩	٨٨	وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ...
-----	----	--

العنكبوت (٢٩)

٣٢٩، ١٢٥	٤٩	بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
٢٥٦	٦٥	فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...

الروم (٣٠)

٨٨	٧	يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...
١٥٢	٣٠، ٣١	فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

لقمان (٣١)

وإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنَّا مُصْتَكْبِرِينَ ... ٧ ١٠٧

السجدة (٣٢)

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا ... ١٥ ١٠٥

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ ... ١٦ ٢٦١، ١٠٥

الأحزاب (٣٣)

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ... ٣٣ ٢٩٥، ٢٩٣ ت

سبا (٣٤)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ٢٨ ٢١

فاطر (٣٥)

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ١٠ ١٣٦

الزهر (٣٩)

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ٨ و ٩ ٢٤٣

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ٩ ٢٤٥

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا ... ٢٣ ٢٠٠، ١٠٤

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ... ٢٧ ١٥٩

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٧ ١٥٩

وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... ٣٨ ٢٤٠

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ... مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٢٤٢ ٥٠ و ٤٩

مخافه (٤٠)

أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ٦٠ ٢٣٨، ٢٣٩ ت، ٢٤٦،
٢٤٦ ت، ٢٧٣
وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.... ٦٠ ٢٦٧، ٢٦٩

فُطِّلْتُمْ (٤١)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ ٢٦ ١٠٧
وَإِنَّهُ لِيَكْتُمُ عَزِيزٌ ٤١ ٩٣، ٥٣
لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ... ٤٢ ٩٣، ٥٣
مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ... ٤٣ ٥٥، ٥٣
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَفَالُوهَا... ٤٤ ٥٣
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فُدُّوا دُعَاءَ عَرِيضٍ ٥١ ٣١٥

الشورى (٤٢)

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ ٢٥ ٢٧٣
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ... ٣٠ ٧٩
إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ٥٣ ٣٢١

المزخره (٤٣)

حَمَّ * ... * وَإِنَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلٌّ حَكِيمٌ ١ الى ٤ ١٢٤
إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ ٢٠

٢٠	٤	وَإِنَّهُ فِي أُمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ
٣٢٤	٧١	وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ

ح خ ان (٤٤)

١٩	٣	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ
٦٢	٢٠	وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ
٣٣٠	٣٩	مَا خَلَقْنَاهُمْ مَّا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
٣٣٠	٤٢	هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

الجاثية (٤٥)

٣٢٢	١٥	مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ ...
-----	----	--

محمد (٤٧)

١٠٦	٢٠	وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ ...
١٦٧، ١٦٥	٢٤	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

ق (٥٠)

٢١٧	١٦	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُرَّ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ ...
-----	----	--

التاريات (٥١)

٣٥٢	١٨	وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِرَبِّكُمُوسِعًا
٢٧٧	٢٤ الى ٣٠	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَلِيفٌ ... إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ
٣٣٠	٥٦	وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

النَّجْمِ (٥٣)

٧٣ ٣ الى ٥ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا ...

القَمَرِ (٥٤)

١٦٧ ٤٠،٣٢،١٧،٢٢ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

الرَّحْمَنِ (٥٥)

١٣١ ٧ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
١٣ فَبِأَيِّ آءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

الْوَاقِعَةِ (٥٦)

٢٠٤ ٥٩ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ
٢٠٥ ٦٤ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
٢٠٥ ٧٢ أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ
٥٨ ٧٨ الى ٧٥ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ ...
١٢٣ ٧٥ الى ٨٠ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
٢١٧ ٨٥ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

الحَدِيدِ (٥٧)

٢١٦ ٤ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
٤٠ ١٦ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ...
٧٩ ٢٢ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي ...

مجادلة (٥٨)

٢١٦	٧	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...
١٣٦	١١	يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
٣٢٧	١٩	أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ
٣٢٦	٢٢	رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...

الصَّفْحَةُ (٦١)

٩٢	٨	يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...
----	---	--

الجمعة (٦٢)

٣٦	٢	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ...
٣٦	٣	وَالْآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

الطلاق (٦٥)

٢٧٤	٢ و ٣	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...
٤٠٣، ٣٤٥	٣	وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ

الملك (٦٧)

٢٠٤	٣٠	فَمَنْ يَأْتِكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ
-----	----	-----------------------------------

الحاقة (٦٩)

٣٢٤	١٩ الى ٢٤	فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
٣٢٥	٢٥ الى ٢٩	وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ... هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ

٣٢٦	٣٠ الى ٣٤	خُدُوهُ فَعْلُوهُ ... وَلَا تَحْضُ عَلَيَّ طَعَامَ الْمَسْكِينِ
٩٠	٣٨ الى ٤٨	فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * ... * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

الجن (٧٢)

١١٣	١٥	وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا
-----	----	--

المزمل (٧٣)

١٦٨	١ الى ٤	يَتَأْتِيَهَا الْمَزْمَلُ * ... * أَوْزِدْ عَلَيَّ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا
١٦٨	٤	وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا
١٨١	٢٠	إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلثِي اللَّيْلِ ...
١٨٢	٢٠	فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ
١٨٢	٢٠	فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ
١٨٢	٢٠	إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ

القيامة (٧٥)

٢٠٤	٤٠	الْبَاسَ ذَٰلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ تُخَيَّ الْمَوْتَى
-----	----	--

الإنسان (٧٦)

٩٤	٥	إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
١٤٠	٨	وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
٩٤	٢٢	إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
٢٠	٢٣	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا
١٩٣، ١٩١	٢٣ و ٢٤	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ...

الانشقاق (٨٤)

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمُلِّقِيهِ ٦ ٣٢١، ٣١٩

الطَّارِقِ (٨٦)

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَمَا هُوَ بِالْهَزَلِ ١٣ و ١٤ ٨٦

التَّيِّبِ (٩٥)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ٥ ١٣٦

قَدَرِ (٩٧)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ١ ٢٠

الزَّلْزَلَةِ (٩٩)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ... ٧ و ٨ ١٧١، ١٧٢ ت

الإِخْلَاصِ (١١٣)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ١ ١٧٣، ١٧٣ ت، ٢٠٥ ت

فهرست روایات

- ۲۲ أَيْهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ ...
- ۵۷ آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ ...
- ۳۱ أَدْهْنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَحَاسِنِي
- ۱۷۰ أُبْنِيَّ إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظٌ ...
- ۳۹۹ أْتَبَاكِي فِي الدُّعَاءِ وَ لَيْسَ لِي بُكَاءٌ؟ ...
- ۱۷۳ أْتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ! ...
- ۲۴۶ أَفْتَرَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَمْ خَلَفَ وَعْدَهُ؟ ...
- ۲۸۰ أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يَسْتَنْ فِيهِ ...
- ۲۲۱ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ يُدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ ...
- ۳۸۹ أَلَا أَعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ؟ ...
- ۱۸۷ ت ابشر عمار! تقتلك الفئة الباغية
- ۱۸۷ أُبَشِّرُ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَانَتِهِ
- ۱۸۹ أُتْبِيَّ عَمَارُ يَوْمَئِذٍ بَلْبَنٍ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ ...
- ۲۱۹ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ ...
- ۴۰۹ احْفَظْ آدَابَ الدُّعَاءِ وَ انظُرْ مَنْ تَدْعُو وَ كَيْفَ تَدْعُو وَ لِمَاذَا تَدْعُو! ...

- ٣٩٥ إذا أَحَبَّ اللهُ عَبْدًا نَصَبَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً مِنَ الْحُزَنِ ...
- ٢٧٣ إِذَا أَدْنَى اللهُ لِعَبْدٍ فِي الدُّعَاءِ فَتَحَ لَهُ بَابَ الْإِجَابَةِ بِالرَّحْمَةِ ...
- ٤١١ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ إِلَّا أَعْطَاهُ ...
- ٢٣٩ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ ...
- ٤٠٣ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فليُيَاسِئْ ...
- ٤٠٦ إِذَا أَرَدْتَ حَاجَةً فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ ...
- ٣٩٥ إِذَا أَقْشَعَرَ جِلْدُكَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاكَ ...
- ٤٢ إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فَبِمَاذَا يُبْتَلَى هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟!
- ٤٠٧ إِذَا حَضَرَتْ لَكَ حَاجَةٌ مُهِمَّةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصُمْ ثَلَاثَةَ ...
- ٣٩١ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَعِمْ فَإِنَّهُ أَوْجِبَ لِلدُّعَاءِ
- ٣٨٩ إِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ
- ٣٧٣ إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ وَ ظَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ
- ٣٧٢ إِذَا دَعَوْتَ فَظَنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ
- ٣٨٨ إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ، فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرِقُّ حَتَّى يَخْلُصَ
- ٣٨١ إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ حَاجَةً فَأَبْدُوا بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ ...
- ٣٧٨ إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمْ الْحَاجَةَ فَلْيُثْنِ عَلَيَّ رَبِّي وَ لِيَمْدَحْهُ ...
- ٣٥٥ إِذَا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: هَلْ مِنْ ...
- ٣٨٢ ت إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ ...
- ٤٠٦ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَتَوَضَّأْ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَحْمَدِ اللَّهَ ...
- ٢٠٤ إِذَا مَرَّ «يَتَأَيُّمُ النَّاسُ»، «يَتَأَيُّمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا» قَالَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا! ...
- ١٦٩ إِذَا مَرَّتْ بَايَةٌ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْتَلِ اللَّهَ تَعَالَى الْجَنَّةَ ...
- ٣٦٨ أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْخُلُودِ ...
- ٣٦٣ الْاسْتِكَانَةَ فِي الدُّعَاءِ أَنْ يَضَعَ يَدَيْهِ عَلَيَّ مِنْكِبِهِ

- ٤٠٢ أَسْرِعُ الدُّعَاءِ نَجَاحًا لِإِجَابَةِ دُعَاءِ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ ...
- ٢٢٥ أَسْهَرَ [أَصْحَرَ] بِي مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِي لَيْلَةٍ
- ٣٥٨ اظْلُبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيَّاحِ ...
- ٥٧ اَعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هَدَى النَّهَارَ ...
- ٣٥٨ اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ...
- ٢٧٣ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ
- ١٩٨ أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ
- ١٧١ أَقْرَأْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأْ وَ عَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ ...
- ١٧٢ أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِّ الْعَرَبِيِّ وَأَصْوَاتِهَا ...
- ١٧٧ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: لَا! ...
- ١٧٧ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ قَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ!
- ٣٥٩ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ؛ فَأَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ الدُّعَاءِ
- ٢٩٢ إِلَهِي [و سَيِّدِي] أَطْعَمَكَ بِمَشِيَّتِكَ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ بِإِظْهَارِ حُجَّتِكَ إِلَّا ...
- ٢٢٤ إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي ...
- ٢٩٧ إِلَهِي بَعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ وَ عَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّي مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتِي ...
- ٣٤٧ إِلَهِي رِضَى بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ
- ٣٤٤ ت إِلَهِي عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ، فَفِيرُكَ بِفِنَائِكَ؛ ثَلَاثًا
- ٣٤٣ إِلَهِي عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ
- ٢٢٦ إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ ...
- ٣٤٤ ت إِلَهِي لَكَ يَرْهَبُ الْمُتْرَهَّبُونَ، وَ إِلَيْكَ أَخْلَصَ الْمُبْتَهَلُونَ
- ٢١٨ إِلَهِي مَا أَقْرَبَكَ مِنِّي، وَ مَا أَبْعَدَنِي عَنْكَ! وَ مَا أَرَأَيْكَ بِي! فَمَا الَّذِي يَحْجِبُنِي عَنْكَ
- ٣٠٠ إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ ...
- ٣٤٢ إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا ...

- ٣٩٧ إلهي! ما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك؟ ...
- ٢٠١ أما الليل فصافون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن يرتلون تريباً ...
- ٣٠٥ أما إن حزننا على قتله على قدر سرورهم به، لا بل يزيد أضعافاً
- ١٨٣ أمر الناس بالقراءة في الصلاة لئلا يكون القرآن مهجوراً مضيعاً ...
- ٣١٣ إن ابني سافر عني و قد طالت غيبته و قد اشتد شوقي إليه ...
- ٣٦٠ إن أحدكم إذا مرض دعا الطبيب و أعطاه ...
- ١٩٤ إن أحق الناس بالتخشع في السر و العلانية لحامل القرآن ...
- ٣٣٩ إن استغاث بأحد منكم لينصره فقد أذنت له في ذلك ...
- ٣١٥ إن أشد الناس بلاء النبيون ثم الوصيون ...
- ١٧٦ أن البيت إذا كان فيه المرء المسلم يتلو القرآن يتراءه ...
- ٣٠ أن الحسين بن علي بن أبي طالب دخل على الحسن ...
- ٢٢١ إن الدعاء أنفذ من السنن
- ٣٩٠ إن الدعاء في الرخاء يستخرج الحوائج في البلاء
- ٢٥٨ إن الدعاء في الرخاء يستخرج الحوائج في البلاء
- ٣١٠ إن الدعاء و البلاء ليترافقان إلى يوم القيامة
- ٣١٠ إن الدعاء يرُدُّ القضاء و قد نزل من السماء و قد أبرم إبراماً
- ٢٧٩ إن الدعاء يرُدُّ القضاء، ينقضه كما ينقض السلك و قد أبرم إبراماً
- ٢٧٩ إن الدعاء يرُدُّ ما قد قدر و ما لم يقدر ...
- ١٣١ إن الصراط أمير المؤمنين عليه السلام
- ١٤٢ إن الصورة الإنسانية هي الطريق المستقيم إلى كل خير ...
- ٣٧٦ إن العبد إذا عجل فقام لحاجته يقول الله تبارك و تعالی ...
- ٢٦٢ إن العبد ليدعو، فيقول الله [عز وجل] للملكين ...
- ٥٦ إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه

- ١٩٤ إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ ...
- ٦٧ إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ ...
- ٦٨ إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى لَمْ يَدْعَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ ...
- ١٥٨ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَانَبِيَّ بَعْدَهُ ...
- ٣٥٣ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُنَادِيَ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ ...
- ٣٩١ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ ...
- ١٢٦ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ ...
- ٢٧٣ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي الْعَبْدَ حَتَّى يَسْمَعَ دُعَاءَهُ وَ تَضَرُّعَهُ
- ٣٥٦ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ ...
- ٣٧٤ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِهَ الْحَاحِ النَّاسَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ
- ٣٧٣ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهِرِ قَلْبٍ سَاهٍ ...
- ٣٩٥ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهِرِ قَلْبٍ قَاسٍ
- ٢٨١ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُدْفَعُ بِالْأَمْرِ الَّذِي عَلِمَهُ ...
- ٣٣٨ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شَغَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ ...
- ١١٦ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جِهَادَ الْمُفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَى جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ ...
- ٤١١ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ الدُّعَاءَ مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ!
- ٣٧٥ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّائِلَ اللَّحُوحَ
- ٣٧٥ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ ...
- ٣٢٨ ت إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً
- ٣٩٧ أَنَّ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ عَقَبَةٌ لَا يَجُوزُهَا إِلَّا الْبَكَاءُ ...
- ٣٤٠ إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَدْرَكَهُ فِي الْهَوَاءِ فَامْتَحَنَهُ بِقَوْلِهِ: هَلْ لَكَ ...
- ٢٢٨ إِنَّ حَدِيثَ أَهْلِ الْبَيْتِ صَعَبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ ...
- ٣٩٩ إِنَّ خِفَتَ أَمْرًا يَكُونُ أَوْ حَاجَةً تُرِيدُهَا فَايْدَأُ بِاللَّهِ فَمَجِّدُهُ ...

- ٣٨١ إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
- ٢٠٢ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ [الصُّبْحِ] فَنَظَرَ ...
- ١١٥ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَهَدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ ...
- ٢١٥ أَنْ سَأَلْنَا سَلَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أ قَرِيبٌ رُبُّنَا فَنُنَاجِيهِ ...
- ٣٨٧ أَنْ عَابِدًا عَبْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ عَامًا صَائِمًا ...
- ٢٤٨ أَنْ عَدَىَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَى مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ...
- ١٢٦ أَنْ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...
- ١٨٧ ت انَّ عَمَّارًا تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ
- ١٨٦ ت إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقَّ مَعَهُ يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ
- ٣٥٦ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً لَا يُرَاقِبُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ ...
- ٣٥٥ إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ سَاعَةً مَا يُوَافِقُ فِيهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ...
- ٣٧٧ إِنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ الْمِدْحَةَ ...
- ٩٩ ت إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ ...
- ١٩٩ إِنَّ قَوْمًا إِذَا ذَكَرُوا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ ...
- ٣٠٠ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ ...
- ١٢٤ إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ ...
- ٢٢٩ أَنْ كُلَّمَا رُوِيْتُمْ فِي فَضْلِنَا فَهُوَ دُونَ دَرَجَتِنَا ...
- ٤٠٠ إِنَّ لَمْ يَجِئَكَ [يَجِبُكَ] الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ ...
- ٤٠٠ أَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِرَجُلٍ وَ هُوَ يَبْكِي ...
- ٩٩ ت أَنَا أُقَاتِلُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ عَلَى يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ
- ٩٩ ت أَنَا أُقَاتِلُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ عَلَى يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ
- ١١٢ ت أَنَا أُقَاتِلُ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَ عَلَى يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ
- ١٢٩ أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلَى الْهَادِي مِنَ بَعْدِي ...

- ٩٩ ت أنا صاحبُ التَّنْزِيلِ و أنتَ صاحبُ التَّأْوِيلِ
- ١١٢ أنا قَاتَلْتُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ و أنتَ يَا عَلِيُّ تَقَاتَلْتَهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ
- ٢٣٨ إِنَّا نَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ...
- ٩٨ ت أنا و علي من شجرة واحدة و الناس من أشجار شتى
- ٩٨ أنا و عليُّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ و سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى
- ٣٤٥ أنتَ الَّذِي أَشْرَقَتِ الْأَنْوَارُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ ...
- ٧٦ أنتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ...
- ٣٦٦ انظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي، رُوحُهُ عِنْدِي و جَسَدُهُ سَاجِدٌ لِي ...
- ٢٣١ إِنَّكَ تُوخِذُ بَعْدِي فَتُصَلِّبُ و تُطَعِنُ بِحَرْبَةٍ ...
- ٣١٦ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ
- ٣٧٨ إِنَّمَا هِيَ الْمِدْحَةُ ثُمَّ الثَّنَاءُ ثُمَّ الْإِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ ...
- ١٣٥ إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ تَوْزَنَ الْحَسَنَاتِ و السَّيِّئَاتِ ...
- ١٣٥ أَنَّهُ سُئِلَ أَوْ لَيْسَ تَوْزَنَ الْأَعْمَالُ؟ قَالَ: لَا ...
- ١٣٧ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، قَالَ ...
- ١٣٢ إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ و الْأَوْصِيَاءُ
- ٢٦٥ إِنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ كَيْفَ حَالُكَ؟ فَقَالَ: ...
- ٣٠٢ أَنَّهُ كَانَ لِي رَبِّيبًا و [كَانَ لِيَنِيَّ أَخًا] و كُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعَدُّهُ وَكَدًّا
- ٢٦٣ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: تَفُوحُ رَوَائِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ قَرْنٍ ...
- ٩٧ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ و عِتْرَتِي؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ
- ٩٧ ت إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ و أَهْلَ بَيْتِي و أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا ...
- ٩٧ ت إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمَ مِنَ الْآخَرِ ...
- ٢٦٦ إِنِّي لِأَنْشِقُ رُوحَ الرَّحْمَانِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ
- ٣٢٨ إِنِّي مُسْتَخْلِفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ و عِتْرَتِي

- ٣٨٦ أَوْحَى [اللَّهُ تَعَالَى] إِلَى أَنْ يَا أَخَا الْمُرْسَلِينَ وَيَا أَخَا الْمُنْذِرِينَ ...
- ٤٠٢ أَوْشَكَ دَعْوَةَ وَأَسْرَعَ إِجَابَةَ دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ
- ٣٣٠ أَوْلِيَانِي تَحْتَ قَبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي
- ١٩٠ أَيَا مَوْتٍ كَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنَّا ...
- ٣٨١ إِتَاكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدَكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا ...
- ٣٦٨ إِتَاكُمْ وَالسَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ ...
- ١٨٥ أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضُوا عَلَى الْحَقِّ ...
- ٣٣١ أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَحُلُو مِنْ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ ...
- ١٨٧ ت بؤس ابن سميّة تقتلك الفئة الباغية
- ١٥٩ بِمَا صَارَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ ...
- ١٧٦ الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ ...
- ٢٢٨ بَيْنَمَا أَنَا فِي السُّوقِ إِذْ أَتَانِي أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ ...
- ١٦٨ بَيْنَهُ تَبَيَّنًا وَلَا تَهْدَهُ هَذَا الشَّعْرُ وَلَا تَنْشُرُهُ نَشْرَ ...
- ٢٦٤ تَسْأَلُ عَنْ رَجُلٍ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِثْلُكَ. قَالَ: فَلِمَ؟ ...
- ٣٠٢ تُسَمِّيهِ مُحَمَّدًا يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى غَيْظًا عَلَى الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
- ٣٥٩ تَصَدَّقْ فِي يَوْمِكَ عَلَى سِتِّينَ مِسْكِينًا عَلَى كُلِّ مِسْكِينٍ ...
- ٩٩ ت تُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ
- ١٨٧ ت تقتلك الفئة الباغية
- ٩٦ تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ
- ٥٠ ثُمَّ أَنْزَلَ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ ...
- ٢٩٦ الْجَاهِلُ إِذَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَنْتَظِرُ الْوَحْيَ
- ٣٠١ حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ
- ٤٠٧ حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ ...

- ٣٤٤ ت الحمدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْقُلُوبِ بِالْعِزَّةِ، وَ احْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ بِالْعِزَّةِ
- ٢٢٤ الحمدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَ لَا لِعِطَائِهِ مَانِعٌ ...
- ٢٨ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي بَعْضِ عُمَرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ ...
- ٤٢ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَعَابَ عَنَّا طَوِيلًا ...
- ١٨٨ خَرَجَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ...
- ٩٨ ت خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ...
- ٩٨ ت خَلَقْتُمْ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى
- ١٩٨ خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ
- ٣٩٢ الدَّاعِي وَ الْمُؤْمِنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ
- ١٣٠ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالطَّهْوَرِ ...
- ٤٠٢ دُعَاءُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ يُدْرِ الْأَرْزَاقَ وَ يَدْفَعُ الْمَكْرُوهَ
- ٢٢١ الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تَكَثَّرَ قَرَعَ الْبَابَ يُفْتَحُ لَكَ
- ٢٢٠ الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
- ٢٩١، ٢٦١ الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ
- ٢٢٠ الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ ...
- ٢٨٠ الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا. فَأَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ ...
- ٢٨٠ الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ وَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ٣٦٥ دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً
- ٣٦٥ دَعْوَةٌ تُخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا
- ١٧٩ ذَكَرْتُ الصَّوْتِ عِنْدَهُ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ...
- ٢٢٢ رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ بِالْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرْ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ ...
- ٣٧٥ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً فَأَلْحَ فِي الدُّعَاءِ ...
- ٣٨٥ رَدُّ دَانِقٍ حَرَامٍ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ حِجَّةً مَبْرُورَةً

- ١٢٨ سَأَلَهُ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...
 ٣٧٧ ت سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ
- ١٣٨ السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ
- ١٣١ السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ...
- ٣٦٢ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَرَّ بِي رَجُلٌ ...
- ١٤٣ الصَّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ ...
- ٤٩ طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ
- ٣٨٤ طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ
- ٣٠٠ الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ ...
- ٣٨٧ الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ؛ وَ قِيلَ عَلَى الْمَاءِ
- ٣٤٣ ت عَبْدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ ...
- ٣٤٤ ت عِبِيدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَفِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ
- ٣٦٢ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ: أَمَا التَّعَوُّذُ فَتَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِبَاطِنِ كَفِّكَ ...
- ٢٨٠ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ! فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلْبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ ...
- ٢٦٠ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ، فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ بِمِثْلِهِ ...
- ٢٢١ عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ! فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ
- ١٨٦ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ ...
- ١٨٦ ت عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ
- ٣١٣ عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ
- ٢٠٤ فَإِذَا قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا
- ١١٣ فَأَمَّا الطَّائِفَةُ النَّائِكَةُ فَهُمْ أَصْحَابُ الْجَمَلِ، وَ أَمَّا الطَّائِفَةُ الْقَاسِطَةُ ...
- ١٩٠ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ طَافَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقَتْلِ ...
- ٣٨٤ فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَ عَلَى الْإِجَابَةِ، فَلَا تَحْتَجِبْ عَنِّي دَعْوَةً إِلَّا دَعْوَةً أَكِلِ الْحَرَامِ

- ٢٩٨ فَوَاللهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَالِهِ الْعَجَلَانَ [الْعَجَالَ] وَ دَعَوْتُمْ ...
- ٢٠١ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ ...
- ٣٥٤ فِي السُّدُسِ الْأَوَّلِ مِنَ النِّصْفِ الثَّانِي
- ٣٥٢ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ لِبَنِيهِ: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾، قَالَ: أَخْرَاهَا إِلَى ...
- ٣٦١ الْقِيَامِ كَيْفَكَ ذُلًّا بَيْنَ يَدَيَّ كَفَعَلَ الْعَبْدِ الْمُسْتَصْرِخِ إِلَى سَيِّدِهِ ...
- ٢٦١ قَالَ لِي: يَا مُيَسِّرُ! ادْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ ...
- ٢٤٨ قَالَ: صِفْ لِي عَلِيًّا! فَقَالَ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِينِي ...
- ٣٧٤ قَالَ: لَا وَاللهِ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ!
- ٢٠٩ قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، هَدَّ ذَلِكَ حُسَيْنًا وَ قَالَ عِنْدَ ذَلِكَ ...
- ١١٥ قَدِمَ عَلَيْنَا أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ الْعِرَاقِيَّ فَأَهْدَتْ لَهُ الْأَزْدُ ...
- ١٧٨ الْقُرْآنُ عَهْدُ اللهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ...
- ٥٦ الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ تَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى ...
- ١٧٤ قُرَاءَةُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً ...
- ٣٨٦ قُلْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بِيُوتِي إِلَّا بِأَبْصَارٍ خَاشِعَةٍ ...
- ٣٠٤ قِيلَ لِعَلِيِّ: [عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَقَدْ جَزَعْتَ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ جَزَعًا ...
- ٣٩٣ كَانَ أَبِي [عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ ...
- ٢٥٩ كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ ...
- ٣٩٠ كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ ...
- ١٠٩ كَانَ رَسُولُ اللهِ أَفْضَلَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، قَدْ عَلِمَ جَمِيعَ ...
- ١٦٩ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقَطُّعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً ...
- ١٧٨ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ ...
- ٣٩٠ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ الْبَلَاءُ ...
- ٤١٠ كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ أَعْظَمُ، فَفَرِّغْ قَلْبَكَ ...

- ٣٩٨ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثٌ عُيُونٌ ...
- ٣١٦ كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفِدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ ...
- ١١٤ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَانْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ ...
- ٢٣٣ كَيْفَ بَكَ إِذَا رَأَيْتَنِي مَصْلُوبًا تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرَهُمْ خَشَبَةً ...
- ٢١٨ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ ...
- ٣٨٩ لَا تَدْعُنِي إِلَّا مُتَضَرِّعًا إِلَيَّ وَ هَمَّكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَإِنَّكَ ...
- ٣٧٥ لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنِّي لَا أَمَلُّ مِنَ الْإِجَابَةِ
- ١٨٠ لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ وَ لَا فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ
- ٢٢٨ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ ...
- ٣٨٢ لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
- ٣٧٦ لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَ رَجَاءٍ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ...
- ٣٨٨ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ] دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ
- ٣٧٣ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ ...
- ١٦٠ ت لَأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ...
- ٤١١ لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ مَرَّةً فَاسْتَجَابَ لِي وَ نَسِيتُ الْحَاجَةَ ...
- ١٧٨ لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ
- ٢٠٩ اللَّهُ دَرَكٌ يَا حَبِيبَ
- ٣٤١ ت لَمَّا أَجْلَسَ إِبْرَاهِيمَ فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَرْمُوا بِهِ ...
- ٢٧٤ لَمَّا اسْتَسْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَقَى النَّاسُ ...
- ٣٤٧ لَمَّا أَصْبَحَتِ الْخَيْلُ، الْحُسَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ...
- ٣٠ لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...
- ١٥٦ لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيَاكَ الْقَوْمُ ...
- ٣٨٧ لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأوتَارِ وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِيَا ...

- ١٩٩ لَوْ قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَيَّ مِيتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ، مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا
- ٢٧١ لَوْ كَانَتْ [عَدَلْتُ] الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِقَدْرِ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ ...
- ٥٨ لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ ...
- ٣٥٧ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَشْهُدٌ لَا يَرْجُو مَنْ فَاتَتْهُ فِيهِ رَحْمَتُكَ ...
- ٢٢٩ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ...
- ٤٠١ لَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لِغَائِبٍ
- ١٧٥ مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ
- ٣٦١ مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ ...
- ٣٩٣ مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ قَطُّ عَلَيَّ أَمْرٌ وَاحِدٍ فَدَعَوْا [اللَّهُ] إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنِّ إِجَابَةً
- ٢٨٧ مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَكَ؟! قَالَ: يَا بِنِيَّةٍ! يَأْتِي قَوْمٌ بَعْدَنَا بِصَائِرِهِمْ ...
- ٢٤٥ مَا بَالُنَا نَدْعُو اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَنَا؟ فَقَالَ ...
- ١٧٨ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ
- ٣٧٧ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَفْتِحُ بِالدُّعَاءِ إِلَّا اسْتَفْتَحَهُ
- ١٩٩ مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ عَلَيَّ وَجَعْتُ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ
- ٢٧٣ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَيَّ الْعَبْدِ بَابَ الدُّعَاءِ وَيَغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الإِجَابَةِ ...
- ٢٣٨ مَا لَنَا نَدْعُوهُ وَ لَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ ...
- ١٥٣ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ...
- ٦٨ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ ...
- ٧١ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ ...
- ٢٨٢ مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَيَّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُلْهِمُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الدُّعَاءَ إِلَّا ...
- ٣٩٣ مَا مِنْ رَهْطٍ أَرْبَعِينَ رَجُلًا اجْتَمَعُوا فَدَعَوْا اللَّهَ ...
- ١٩٣ مَا مِنْ شَفِيعٍ أَفْضَلَ مِنْزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ ...
- ٣٩٨ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعَ ...

- ٣٩٨ ما مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بِاِكْيَٰةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ ...
- ٤٠٢ ما مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ ...
- ٤٠٤ ما مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِى دُونَ خَلْقِى إِلَّا ضَمَنْتُ ...
- ٢٢١ ما مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ
- ٢٦٢ ما مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ ...
- ١٢٥ ما يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدْعِيَ أَنْ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ ...
- ١٩٨ ما يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمْ الْمَشْغُولَ فِي سَوْقِهِ ...
- ٣٠٣ مُحَمَّدٌ ابْنِى مِنْ صُلْبِ أَبِي بَكْرٍ
- ٤٠٠ مَرَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ ...
- ٢٠٦ مَرَّ مِيثَمُ التَّمَارِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاسْتَقْبَلَهُ حَبِيبٌ بِنَ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ ...
- ٣٨٤ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ كَسْبَهُ
- ٣٨٨ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ مَنْزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ ...
- ٢٥٨ مَنْ تَخَوَّفَ [مِنْ] بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُّعَاءِ ...
- ٣٩٠ مَنْ تَخَوَّفَ مِنْ بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ...
- ٢٥٨ مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ ...
- ٣٩٠ مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ
- ٤٠٦ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا ...
- ٢٢٣ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ ...
- ٣٨٢ مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَفَرَفَ الدُّعَاءُ ...
- ٣٦٧ مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْجِرْمَانَ
- ٣٨٥ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ كَسْبَهُ ...
- ٤١١ مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ
- ١٥٨ مَنْ فَهِمَ الْقُرْآنَ، فَسَرَّ جَمَلَ الْعِلْمِ

- ٤٠١ مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ
- ٥٨ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ ...
- ١٨٠ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ ...
- ١٩٩ مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ ...
- ٣٥٤ مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَطْلُبْهَا فِي الْعِشَاءِ [الْآخِرَةَ] فَإِنَّهَا ...
- ٣٨٢ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ...
- ٧٦ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ ...
- ١٩٦ النَّاسُ أَرْبَعَةٌ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَ مَا هُمْ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ أُوتِيَ الْإِيمَانَ ...
- ٣٣٠ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
- ١٢٥ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ
- ١٣١ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ
- ١٣٢ نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقَاسِطُ
- ١٢٧ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا: ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا ...
- ١٢٧ ت نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ [فِي] عَدُوِّنَا ...
- ١٧٥ نَوَّرُوا بَيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا ...
- ٣٥٧ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ
- ٣٢٨ وَ أَصَحُّ خَبَرٍ مَا عُرِفَ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ
- ١٣٩ وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَى حَسَاكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ ...
- ١٣٩ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَتِ الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا ...
- ١٨٨ وَ اللَّهُ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يُبْلِغُونَا سَعَفَاتِ هَجْرٍ لَعَلِمْنَا أَنَا عَلَى حَقٍّ ...
- ٣٩٢ وَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا دَعَوْتُ لِنَفْسِي الْيَوْمَ بِدَعْوَةٍ ...
- ٣٩٩ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَلْتَتَّبَاكَ
- ٩٨ وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَالصَّنَوِ مِنَ الصَّنَوِ ...

- ١٧١ و رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا تَعَلَّمَ مِنَ النَّبِيِّ الْقُرْآنَ؛ فَلَمَّا انْتَهَى ...
- ٢٣٣ وَ صَلَّى [تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرَهُمْ خَشْبَةً وَ أَقْرَبَهُمْ إِلَى الْمَطْهَرَةِ] فَرَأَيْتُ ...
- ٣١٦ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي ...
- ٣٥٤ وَ فِيهِ سَاعَةٌ مُبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ
- ٢٠٨ وَ كَانَ حَبِيبٌ (رِه) مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...
- ٣٦١ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا ابْتَهَلَ ...
- ٩٥ وَ كَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ ...
- ٣٥٦ وَ كَانَتْ فَاظِمَةً عَلَيْهَا السَّلَامُ تُرَاعِي ذَلِكَ الْوَقْتَ وَ تَأْمُرُ ...
- ٣٣٥ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا ...
- ٣٦٩ وَ لَا يُنْجِنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ!
- ١٤٠ ت وَ لِأَلْفَيْتُمْ أَنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَطْفَةِ عَنزٍ!
- ٤٠٠ وَ لَيْسَ الْخَوْفُ مِنْ بَكِي وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ ...
- ٢٨٢ وَ مِنْ أَصْفِيَاءِ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ ...
- ١٨١ وَ مَنْ قَرَأَ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ فَخَمْسٌ وَ عِشْرُونَ حَسَنَةً ...
- ٣٩٦ وَ نَاجِنِي حَيْثُ تُنَاجِنِي بِخَشْيَةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجَلَّ ...
- ٧٩ وَا حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مِنِّي ...
- ١٣٨ ت وَ اللَّهِ لِأَنَّ ابْنَ ابْنِ عَلِيٍّ حَسَكَ السَّعْدَانَ مَسْهَدًا
- ١٤٠ ت وَ اللَّهِ لِدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ
- ٣٧٤ وَ اللَّهِ وَ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ!
- ١٨٦ وَ يَحْ عَمَّارُ! تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ
- ٣٦٣ هَكَذَا الرَّغْبَةُ، وَ أَبْرَزَ بَطْنَ رَاحَتِيهِ إِلَى السَّمَاءِ ...
- ٢٨١ هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصْرِهِ؟ ...
- ١٥٨ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَيْءٌ ...

- ٣٤٤ ت هُوَ الْإِلَهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الدَّائِمُ الْقَدِيمُ الْقَادِرُ الْحَكِيمُ
- ١٦٩ هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ
- ١٣١، ١٣١ ت هُوَ صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
- ١٣٠ هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ، عَزَّوَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ
- ١٢٨ هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
- ١٢٩ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا ...
- ٣٦٥ يَا أَبَادِرُّ! إِنَّ الصَّلَاةَ النَّافِلَةَ تَفْضُلُ فِي السَّرِّ عَلَى الْعَلَانِيَةِ ...
- ٢٥٢ يَا أَبِي آدَمَ وَ يَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ يَا أَبِي إِسْمَاعِيلَ ...
- ٢٨٦ يَا أَبَتَهُ هَلْ تَجِدُ أَلَمًا لِمَا أَصَابَكَ؟ فَقَالَ: لَا يَا بِنْتِي ...
- ٢٠٨ يَا أَخِي! لَيْسَ هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحِكٍ! قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ ...
- ٢٩٥ يَا إِلَهِي! لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي ...
- ٦١ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! وَ كُلُّهُمْ يَسْمَعُونَ؛ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي ...
- ٣٥٢ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ ...
- ٢٤٩ يَا دُنْيَا! إِلَى تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَى أَقْبَلْتِ؟ ...
- ٢٨٢ يَا رَبُّ! أَ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ ...
- ٤٢ يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ!
- ٢٩٢ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ غَارَتِ النُّجُومُ ...
- ٣٦٧ يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَ لَا يَحِلُّ
- ٩٩ يَا عَلِيُّ! أَنَا قَاتَلْتُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتَ تَقَاتِلْتَهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ
- ٣٧٠ يَا عَيْسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي ...
- ٤٠٤ يَا عَيْسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُعِيشٌ
- ٤٠٤ يَا عَيْسَى! سَلْنِي وَ لَا تَسْأَلْ غَيْرِي، فَيَحْسُنَ مِنْكَ الدُّعَاءُ ...
- ٣٨٥ يَا عَيْسَى! قُلْ لِيظْلَمَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ: غَسَلْتُمْ وُجُوهَكُمْ وَ دَنَسْتُمْ قُلُوبَكُمْ ...

- ٣٩٦ يا عيسى! هب لي من عينيك الدموع ...
- ٤٠١ يا موسى ادعني على لسان لم تعصني به! ...
- ٣٩٥ يا موسى لا تطول في الدنيا املك فيقسو قلبك ...
- ٣٩١ يا موسى! اني لست بغافل عن خلقي ولكن احب ان يسمع ملائكتي ...
- ٣٦٩ يا موسى! كن اذا دعوتني خائفا مشفقا وجلا ...
- ٢٥٢ يا ولدي قتلوك! اتراهم ما عرفوك ...
- ٥٩ يجيء القرآن يوم القيامة في احسن منظور إليه ...
- ١٤٣ يرد الناس النار ثم يصدرون باعمالهم ...
- ٣٥٩ يستجاب الدعاء في اربعة مواطن: في الوتر، و بعد الفجر ...
- ٩٩ ت يُقاتل بعدي على التأويل كما قاتلت على التنزيل
- ٦١ ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن ...

فهرست اشعار

۳۱	أُ أَذْهَنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَحَاسِنِي
۳۳۸	أُ أَذْكَرُ حَاجَتِي أَمْ قَدْ كَفَانِي
۱۷۰	أُ بُنِيَّ إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظُ
۲۹۳	أُ تُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ المُنَى
۲۹۳	أَتَيْتُ بِأَعْمَالِ قَبَاحِ رَدِيَّةِ
۲۹۲	أَدْعُوكَ رَبِّي حَزِينًا دَائِمًا قَلْبًا
۳۳۸	إِذَا أَتَنَى عَلَيْكَ المَرَّةُ يَوْمًا
۱۹۰	أَرَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أَحَبَّهُمْ
۱۷۰	أَقْرَأْ كِتَابَ اللهِ جُهْدَكَ وَ اتْلُهُ
۲۹۲	أَلَا أَيُّهَا المَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ
۲۹۳	أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي
۱۹۰	أَلَا أَيُّهَا المَوْتُ الَّذِي لَيْسَ تَارِكِي
۱۴۵	إِنَّ تَرَأْتِ أَرْضَ الغَرِيِّينَ فَاخْلَعِ
۲۹۲	إِنَّ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرَفٍ
۱۴۵	أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ البَّرَايَا

- ١٤٥ أَنْتَ قُرْءَانُهُ الْقَدِيمُ وَأَوْصَا
 ٣٠٦ إِنَّمَا أَنْقَذَنِي مِنْكَ الَّذِي
 ١٧٠ إِنِّي أَبِوءُ بِعَثْرَتِي وَخَطِيئَتِي هَرَبًا
 ١٤٥ أَيُّ قُدْسٍ إِلَيْهِ طَبَعَكَ يَنْمِي
 ١٩٠ أَيَا مَوْتٍ كَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنَوَةً
 ١٤٤ أَيُّهَا الرَّائِبُ الْمُجِدُّ رُويِدًا
 ١٧٠ بِتَفَكُّرٍ وَتَخَشُّعٍ وَتَقَرُّبٍ
 ٣١ بُكَائِي طَوِيلٌ وَالدُّمُوعُ غَزِيرَةٌ
 ١٤٦ حُزْتُ مَلِكًا مِنَ الْمَعَالِي مُحِيطَةً
 ١٤٥ حَسْبُكَ اللَّهُ فِي مَنَائِرِ شَتَّى
 ١٤٣ ت سَمَاءُ جَبَّارِ السَّمَاءِ
 ١٧٠ فَاسْئَلُ إِلَهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا
 ١٤٥ فَتَوَاضَعَ فَتَمَّ دَارَةَ قُدْسٍ
 ٨٠ فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلِهَا
 ١٤٣ فَخَالَفُوا مَا سَمِعُوا
 ٢٩٣ فَزَادِي قَلِيلٌ لَا أَرَاهُ مُبْلَغِي
 ١٤٣ ت فَقَالَ فِي الذِّكْرِ وَمَا
 ٣١ فَلَا زِلْتُ أَبْكِي مَا تَعَنَّتَ حَمَامَةً
 ٣١ فَلَيْسَ حَرِيْبًا مَنْ أُصِيبَ بِمَالِهِ
 ٢٢٦ فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
 ٨٠ قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا
 ١٤٥ قَدْ تَرَاضَعْتُمَا بِتُدَىٰ وَصَالٍ
 ٢٩٢ قَدْ نَامَ وَقَدْ كَفَّ حَوْلَ الْبَيْتِ وَانْتَبَهُوا

١٤٥	قُلْ لَهُ وَالدُّمُوعُ سَفْحٌ عَقِيقٍ
١٤٦	كَيْفَ تَخْشَى الْعَصَاةُ بِلَوَى الْمَعَاصِي
٨٠	لَسْتُ مِنْ خَنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمُ
٨٠	لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا
١٤٥	لَكَ ذَاتٌ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْلَا
١٤٦	لَكَ فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَالْمَعَالِي
١٤٦	لَكَ كَفٌّ مِنْ أَبْحُرِ اللَّهِ تَجْرِي
١٤٥	لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللَّطْفِ صِيغَتْ
٧٨	لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ
٨٠	لَوْ رَأَوْهُ فَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا
٨٠	لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا
١٤٥	لَيْتَ عَيْنًا بَعِيرٍ رَوْضِكَ تَرَعَى
٧٨	نَعَبَ الْعُرَابُ فَقُلْتُ صَحُّ أَوْ لَا تَصْحُ
٢٢٦	نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ
١٧٠	وَاجْهَدْ لَعَلَّكَ أَنْ تَحِلَّ بِأَرْضِهَا
١٤٥	وَإِذَا شِمْتَ قُبَّةَ الْعَالَمِ الْأَعْلَى
٣٠٦	وَإِذَا صَحَّ وَلائِي فِيكُمْ
١٧٠	وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِي ذِكْرِهَا
١٧٠	وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ مَخْشِيَّةٍ
١٧٠	وَاعْبُدْ إِلَهَكَ ذَا الْمَعَارِجِ مُخْلِصًا
١٧٠	وَ تَنَالَ عَيْشًا لَا انْقِطَاعَ لَوْقَتِهِ
٢٢٦	وَ فِي الصِّدْرِ لُبَانَاتُ
٨٠	وَ قَتَلْنَا الْقَرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ

۸۰	و كَذَاكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ
۱۴۳ ت	هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوا
۱۴۶	هِيَ قُطْبُ الْمُكَوَّنَاتِ وَ لَوْلَا
۳۰۶	يَا أَبَانَا قَدْ وَجَدْنَا مَا صَلَّحَ
۱۴۶	يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى ذُنُوبٍ
۳۰۶	يَا بَنِي الزَّهْرَاءُ أَنْتُمْ عَدَّتِي
۱۴۵	يَا عَلِيُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُكَ لَا
۲۵۱ ت	يَا قَتَى لَا تَدْعِرِي مِّن زَجْرِي
۲۹۲	يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ
۱۷۰	يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بَعْدَ لِهِ
۱۴۵	يَا بَنَ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَنْتَ يَدُ اللَّهِ

* * *

۳۰۱	تا یکسر موی از تو هستی باقیست
۲۰۴	جمله را چون روز رستاخیز من
۲۴۸	دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام
۳۳۷	قوم دیگر می‌شناسم ز اولیاء
۳۰۱	کار پاکان را قیاس از خود مگیر
۲۰۳	گفت پیغمبر صباحی زید را
۲۰۳	گفت عبداً مومنأً باز اوش گفت
۳۰۱	گفتی بت پندار شکستم رستم
۲۰۴	هین بگویم یا فروبندم نفس

فهرست اعلام

الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

١٥٤، ١٥٦ ت، ١٥٨، ١٥٨ ت، ١٥٩ ت، ١٦٠،	حضرت محمد، احمد، رسول، ختمى
١٦٠ ت، ١٦١، ١٦١ ت، ١٦٣، ١٦٣ ت، ١٦٤،	مرتبت، رسول اكرم، رسول خدا، رسول
١٦٩، ١٦٩ ت، ١٧١، ١٧٢، ١٧٢ ت،	الله، النبى، پیامبر اكرم، پیغمبر، المصطفى،
١٧٥، ١٧٥ ت، ١٧٧، ١٧٧ ت، ١٧٩، ١٧٩ ت،	خاتم النبیین، محمد بن عبدالله صلى الله
١٨٢ ت، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧ ت،	عليه و آله و سلم: ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٣ ت،
١٨٨، ١٨٨ ت، ١٨٩، ١٨٩ ت، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٤ ت،	٣٠، ٣٠ ت، ٣٥، ٣٦، ٤٢، ٤٣، ٤٣ ت، ٤٩،
١٩٥ ت، ١٩٨، ١٩٩، ١٩٩ ت، ٢٠٠، ٢٠٠ ت،	٤٩ ت، ٥٦، ٥٦ ت، ٦١، ٦٢، ٦٣ ت، ٦٤،
٢٠٢، ٢٠٢ ت، ٢٠٣، ٢٠٣ ت، ٢٠٨، ٢٠٨ ت،	٦٧، ٦٧ ت، ٧١ ت، ٧٢ ت، ٧٣ ت، ٧٤،
٢١٥، ٢١٥ ت، ٢٢٠، ٢٢٠ ت، ٢٢١، ٢٢١ ت،	٧٥، ٧٨، ٨٠ ت، ٨١، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩٠
٢٢٢، ٢٢٢ ت، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧ ت، ٢٢٩،	ت، ٩٣، ٩٥، ٩٥ ت، ٩٦، ٩٧، ٩٧ ت، ٩٨،
٢٣٠ ت، ٢٣١، ٢٣١ ت، ٢٣٢، ٢٣٢ ت، ٢٤٤،	٩٨ ت، ٩٩، ٩٩ ت، ١٠٠، ١٠٦ ت، ١٠٨،
٢٤٥، ٢٤٥ ت، ٢٤٦، ٢٤٦ ت، ٢٤٧،	ت، ١٠٩، ١١٠ ت، ١١١، ١١٢، ١١٢ ت،
٢٥٢، ٢٥٢ ت، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٢ ت، ٢٦٣،	١١٣، ١١٤، ١١٤ ت، ١١٥، ١١٥ ت، ١١٦،
٢٦٤، ٢٦٤ ت، ٢٦٥، ٢٦٥ ت، ٢٦٦، ٢٦٦ ت،	١١٦ ت، ١١٧، ١١٧ ت، ١١٨ ت، ١٢٤،
٢٧٣، ٢٧٣ ت، ٢٧٤، ٢٧٤ ت، ٢٨٠، ٢٨٠ ت، ٢٩١،	١٢٥ ت، ١٢٦، ١٢٦ ت، ١٢٧ ت، ١٢٨ ت،
٢٩٢، ٢٩٢ ت، ٣١٣، ٣١٣ ت، ٣١٤، ٣١٥،	١٢٩، ١٢٩ ت، ١٣٠، ١٣٠ ت، ١٣١، ١٣٢،
٣٢٧، ٣٢٧ ت، ٣٢٨، ٣٢٨ ت، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١ ت،	ت، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٣، ١٤٣،
٣٣٢، ٣٣٢ ت، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٣ ت، ٣٥٤،	ت، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٦ ت، ١٤٧ ت، ١٥١،

٢٨٦، ٢٨٦ ت، ٢٨٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٢٩٩ ت،
٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٣ ت، ٣٠٤،
٣٠٤ ت، ٣٠٥، ٣٠٥ ت، ٣٠٦، ٣٠٦ ت،
٣١٧ ت، ٣٢٧، ٣٢٨ ت، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٣١
ت، ٣٣٢، ٣٣٢ ت، ٣٣٥، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٦٧،
٣٦٨ ت، ٣٧٣، ٣٧٣ ت، ٣٧٨ ت، ٣٨٦،
٣٨٨، ٣٩٤، ٣٩٧، ٣٩٧ ت

حضرت فاطمه، زهراء سلام الله عليها:

٨٠ ت، ٩٤، ٣٠٦، ٣٠٦ ت، ٣٥٦ ت، ٣٩٤
امام حسن مجتبی، الحسن بن علی، حسن،
مجتبی علیه السلام: ٢٧، ٢٨، ٢٨ ت، ٢٩،
٢٩ ت، ٣٠، ٣٠ ت، ٣١، ٣١ ت، ٤٢، ٤٢،
٨١، ٩٨ ت، ١٣٩، ٢١٥، ٢١٥ ت، ٢٤٧

امام حسین، سید الشهداء، الحسین،
حسین بن علی بن أبی طالب، أباعبدالله،
أباعبدالله الحسین، ابن فاطمة الزهراء، ابن
سيدة النساء، ابن بنت المصطفى عليه
السلام: ٣٠، ٣٠ ت، ٣١، ٣١ ت، ٤٣،
٤٣ ت، ٤٤ ت، ٤٤، ٦١، ٦٢، ٦٣ ت، ٦٤ ت،
٧٨، ٧٩، ٧٩ ت، ٨٠ ت، ٨١، ٨١ ت، ٩٨
ت، ١٢٤، ١٢٤ ت، ١٧٠، ٢٠٧، ٢٠٧ ت،
٢٠٨، ٢٠٨ ت، ٢٠٩ ت، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٤،
٢٣٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٢ ت، ٣٠٢، ٣٤٥،
٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٧ ت، ٣٥٧

علی بن الحسین، زین العابدین، امام
سجاد، سید العابدین علیه السلام: ٣٠،
٥٧، ٥٧ ت، ٥٨، ٥٨ ت، ٧٩، ١٧٩، ١٧٩
ت، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٥ ت، ٢٩٧، ٣١٠، ٣١٠

٣٦٠، ٣٦٠ ت، ٣٦١، ٣٦١ ت، ٣٦٥، ٣٦٦ ت،
٣٦٨ ت، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٥ ت، ٣٧٧ ت،
٣٧٩، ٣٨١، ٣٨١ ت، ٣٨٢، ٣٨٢ ت، ٣٨٤،
٣٨٦، ٣٨٦ ت، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩١، ٣٩١ ت،
٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٧ ت، ٣٩٩، ٤٠٠،
٤٠٠ ت، ٤٠١، ٤٠١ ت، ٤٠٢، ٤٠٢ ت، ٤٠٤،
٤٠٦، ٤١٠، ٤١٠ ت، ٤١١

أمیر المؤمنین، علی مرتضی، علی بن

أبی طالب، علی، أبو تراب، أبی الحسن،
مولی الموالی، مولای متقیان، علیه السلام:

٤٩، ٥٠، ٥٧، ٥٧ ت، ٧٤، ٧٥، ٧٥ ت، ٧٦،
٧٦ ت، ٧٧، ٨٠، ٨٠ ت، ٩٣، ٩٤، ٩٦، ٩٨،
٩٨ ت، ٩٩، ٩٩ ت، ١٠٠، ١١٢، ١١٢ ت،
١١٣ ت، ١١٤، ١١٤ ت، ١١٥، ١١٥ ت،
١١٦، ١١٦ ت، ١١٧ ت، ١٢٥ ت، ١٢٧،
١٢٧ ت، ١٢٩، ١٢٩ ت، ١٣٠، ١٣٠ ت،
١٣١، ١٣١ ت، ١٣٢، ١٣٢ ت، ١٣٥، ١٣٨،
١٤٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧ ت، ١٥٨، ١٥٨ ت،
١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦١ ت، ١٦٢ ت، ١٦٣،
١٦٣ ت، ١٦٨، ١٦٩، ١٦٩ ت، ١٧٦، ١٧٦
ت، ١٨٠، ١٨١، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٧ ت،
١٨٨، ١٨٩ ت، ١٩٠، ١٩٠ ت، ٢٠١، ٢٠٦،
٢٠٦ ت، ٢٠٧ ت، ٢١٩، ٢١٩ ت، ٢٢٠،
٢٢٠ ت، ٢٢١، ٢٢١ ت، ٢٢٥، ٢٢٦ ت،
٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠ ت، ٢٣١، ٢٣١ ت، ٢٣٢،
٢٣٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٤٩ ت، ٢٥٠ ت،
٢٥١، ٢٥١ ت، ٢٦٣، ٢٦٤ ت، ٢٦٥، ٢٦٦،
٢٦٦ ت، ٢٧٣، ٢٧٤ ت، ٢٨٣، ٢٨٣ ت

٣٥٩، ٣٥٩ ت، ٣٦٠، ٣٦٠ ت، ٣٦١، ٣٦٢،
 ٣٦٢ ت، ٣٦٣، ٣٦٣ ت، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٣ ت،
 ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٨ ت،
 ٣٧٩ ت، ٣٨١، ٣٨١ ت، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٨،
 ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٣ ت،
 ٣٩٥، ٣٩٨، ٣٩٨ ت، ٣٩٩، ٣٩٩ ت، ٤٠١،
 ٤٠١ ت، ٤٠٢، ٤٠٢ ت، ٤٠٣، ٤٠٤ ت،
 ٤٠٦، ٤٠٦ ت، ٤٠٧، ٤٠٧ ت، ٤٠٩، ٤١٠
 ت، ٤١١، ٤١١ ت

امام موسى بن جعفر، أبي الحسن موسى
 بن جعفر، كاظم، عليه السلام: ١٧٣، ١٧٣
 ت، ١٧٤ ت، ١٧٩، ١٧٩ ت، ٢٠٤، ٢٢٢،
 ٢٢٣ ت، ٢٧٩ ت، ٢٨٠، ٢٨٠ ت، ٢٨٢،
 ٢٨٢ ت، ٣٩٢، ٤٠٣

امام رضا، أبو الحسن الرضا: عليه السلام:
 ١٣١، ١٨٣، ١٨٣ ت، ١٨٣، ٢٢١، ٢٢١ ت، ٣١٠،
 ٣٥٢، ٣٥٣ ت، ٣٦٥

امام هادي، أبي الحسن الثالث علي بن
 محمد الهادي عليه السلام: ٣٢٨، ٣٢٨ ت
 امام زمان، قائم آل محمد، قائم آل محمد
 حجة بن الحسن المهدي ارواحنا فداه:
 ١٢٥ ت، ١٩٩، ١٩٩ ت، ٣٣١

حضرت آدم بوالبشر عليه السلام: ٢٥٢،
 ٢٥٢ ت
 حضرت ابراهيم، ابراهيم خليل الله: ٢٥٢،
 ٢٥٢ ت، ٢٧٥، ٢٧٥ ت، ٢٧٦، ٢٧٦ ت،
 ٢٧٧ ت، ٢٧٨، ٢٩١، ٣٣٩، ٣٤١ ت

٣٤٤ ت، ٣٤٢، ٣٤٢ ت، ٣٤٣، ٣٤٣ ت، ٣٤٤
 ت، ٣٤٦، ٣٤٧ ت، ٣٧٣ ت، ٣٩٠، ٣٩٠
 ت، ٤٠٠، ٤٠٠ ت

امام باقر، أبا جعفر، محمد باقر، باقر
 العلوم محمد بن علي بن الحسين
 أبو جعفر عليه السلام: ٣٠، ٣٠ ت، ٥٩، ٦٨،
 ٩٥، ١٠٩، ١١٠ ت، ١١١، ١٢٥، ١٢٨، ١٢٩،
 ١٥٣، ١٥٤ ت، ١٥٥، ١٥٦ ت، ١٦٣، ١٦٤
 ت، ١٧٤، ١٧٤ ت، ١٧٩، ١٧٩ ت، ١٨٠،
 ١٩٩، ٢٨٠، ٢٨٠ ت، ٢٨٢، ٢٨٢ ت، ٣١٦،
 ٣١٦ ت، ٣٧٤، ٣٧٤ ت، ٤٠١، ٤٠٨

امام صادق، جعفر صادق، أبي عبدالله،
 أبا عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه
 السلام: ٢٢، ٢٨، ٢٩، ٤٠، ٤١، ٤١ ت، ٥٦،

٥٦ ت، ٥٧، ٥٨، ٥٨ ت، ٦٠، ٦٧، ٦٨، ٦٨
 ت، ١٢٥، ١٢٨، ١٢٨ ت، ١٣٠، ١٣١، ١٣١
 ت، ١٣٢، ١٣٢ ت، ١٣٥، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٢
 ت، ١٤٣، ١٤٣ ت، ١٥٨، ١٥٨ ت، ١٥٩،
 ١٦٨، ١٦٩، ١٦٩ ت، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٦ ت،
 ١٧٧، ١٧٧ ت، ١٧٨، ١٧٨ ت، ١٩٤، ١٩٦،
 ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٢ ت، ٢٠٤، ٢١٩،
 ٢٢٠، ٢٢٠ ت، ٢٢١، ٢٢١ ت، ٢٢٣، ٢٢٣

ت، ٢٣٨، ٢٣٨ ت، ٢٣٩، ٢٣٩ ت، ٢٤٦،
 ٢٤٦ ت، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦١ ت،
 ٢٦٢، ٢٧٤، ٢٧٤ ت، ٢٨٠، ٢٨٠ ت، ٢٨١،
 ٢٨١ ت، ٣٠٠، ٣١٣، ٣١٣ ت، ٣١٧،
 ٣٣٨، ٣٣٨ ت، ٣٤١ ت، ٣٥٢، ٣٥٢
 ت، ٣٥٣، ٣٥٣ ت، ٣٥٥، ٣٥٥ ت، ٣٥٨،

۳۸۶، ۳۸۶ ت، ۳۸۹، ۳۸۹ ت، ۳۹۶، ۳۹۶ ت،
 ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۴ ت
 حضرت کرویل: ۲۷۶ ت
 حضرت لوط: ۲۷۷ ت
 حضرت مریم، مریم عذراء: ۲۷۸، ۲۷۸ ت
 حضرت موسی، موسی بن عمران: ۷۶،
 ۷۶ ت، ۱۵۵، ۱۵۵ ت، ۲۲۹، ۲۳۰ ت،
 ۲۵۲، ۲۵۲ ت، ۲۸۲، ۲۸۲ ت، ۳۶۱، ۳۶۱
 ت، ۳۶۹، ۳۷۰ ت، ۳۷۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۶
 ت، ۳۹۷، ۳۹۷ ت، ۳۹۸ ت، ۴۰۰، ۴۰۱،
 ۴۰۱ ت
 حضرت میکائیل: ۲۷۶
 حضرت هاجر: ۲۷۸
 حضرت هارون: ۷۶، ۷۶ ت
 حضرت یحیی: ۲۶۱ ت، ۲۷۸، ۲۷۹ ت
 حضرت یعقوب: ۲۷۵، ۲۷۵ ت، ۲۷۶، ۲۷۶
 ت، ۲۷۸، ۳۵۲، ۳۵۲ ت

حضرت اسحاق: ۲۷۵، ۲۷۵ ت، ۲۷۶، ۲۷۶
 ت، ۲۷۷ ت، ۲۷۸، ۲۷۸ ت
 حضرت اسرافیل: ۲۷۶ ت
 حضرت اسماعیل: ۲۵۲، ۲۵۲ ت، ۲۷۸،
 ۲۷۸ ت
 حضرت جبرائیل: ۱۹، ۲۷۶ ت، ۳۴۰،
 ۳۴۰ ت، ۳۴۱ ت
 حضرت جعفر الطیار: ۶۱، ۶۳ ت، ۳۰۲
 حضرت حمزة سید الشهداء: ۶۱، ۶۳
 حضرت حنه: ۲۷۸ ت
 حضرت خضر: ۲۲۹، ۲۳۰ ت
 حضرت زکریا: ۲۷۸، ۲۷۸ ت، ۲۷۹، ۲۷۹
 ت
 حضرت زینب: ۷۹، ۸۰
 حضرت ساره: ۲۷۵، ۲۷۶ ت، ۲۷۷ ت،
 حضرت عیسی بن مریم، عیسی بن البکر
 البتول، مسیح بن مریم: ۲۵۲، ۲۵۲ ت، ۲۷۹
 ت، ۳۲۸ ت، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۵ ت،

(ب) سائر إعلام

١، ٤

- أبا اليقطان: ١٨٧، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩ ت
 أبا سعيد الخدرى: ٦٢، ٦٤، ١١٤، ١١٥
 ت، ١٢٧، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٦٢، ٢٦٢ ت
 أبا محمد: ١٢٩، ١٢٩، ٢٢٢، ٢٢٢ ت،
 ٢٢٣، ٢٢٣، ٢٢٣، ٢٢٣ ت، ٣٩٢
 أباضيان: ٢٩ ت
 الأباضية: ٢٩ ت
 أبان بن تغلب: ١٩٦
 إبراهيم بن أبى البلاد: ٢٢٣، ٢٢٣ ت
 إبراهيم بن أبى محمود: ٣٥٢، ٣٥٣ ت
 إبراهيم بن أدهم: ٢٤٥، ٢٤٥ ت
 إبراهيم بن الحكم بن ظهير: ١٢٩
 إبراهيم بن الهجرى: ١١٥، ١١٥ ت
 ابراهيم بن شعيب: ٢٢٣، ٢٢٣، ٣٩٢ ت،
 ٤٠٣
 ابن أبى الحديد: ١١٣، ١١٣، ١١٤،
 ١١٤، ١١٥، ١١٥، ١١٦، ١١٧ ت،
 ٢٤٨ ت، ٣٠٢، ٣٠٣ ت
 إبن أبى عمير: ٣٣٨
 ابن التيهان: ١٨٥، ١٨٥ ت
 ابن بكير: ٣٧٧
 ابن جرى السكسكى: ١٨٩
 ابن ديزيل، إبراهيم بن ديزيل الهمدانى:
 ١١٤، ١١٥، ١١٥ ت
 ابن سعد: ١٩٠ ت
- ابن سمية: ١٨٧ ت
 ابن شريفة الواسطى: ٢٣٠ ت
 ابن شهر آشوب: ٣١، ٣١، ١٤٣، ٢٤٨ ت
 ابن عباس: ٩٨ ت، ١١٠، ١١١، ١٢٧ ت،
 ١٢٩، ١٤٠، ٢٢٨، ٣٠٤، ٣٠٥، ٢٣٢، ٢٣٣،
 ٢٣٣ ت، ٢٤٨ ت
 ابن عبد البر: ٢٤٨ ت
 ابن فضيل: ١١٥، ١١٥ ت
 ابن قذاح: ١٧٦، ٢١٩، ٢٢٠، ٣٩١، ٣٧٣،
 ٣٧٥
 ابن كثير دمشقى: ١٨٧ ت
 ابن مسعود: ١٧١، ١٧٢ ت
 أبو أيوب الأنصارى: ١١٥، ١١٥، ١١٦ ت،
 ١٢٧ ت
 أبو برزه سلمى: ٨١
 أبو بصير: ١٦٩، ١٦٩، ١٧٧، ١٧٧ ت،
 ٣٣٨، ٣٥٣، ٣٦٢، ٣٧٦، ٣٩٩، ٣٩٩ ت
 أبو حامد: ٣٥٩
 أبو عاديه: ١٨٩
 أبو محمد حسن بن محمد: ٣٤٤ ت
 أبو الأسود دئلى: ٣٦٥
 أبو الأعور سلمى: ٣٠٤
 ابوالمكارم حمزة بن على بن زهرة
 علوى: ٢٢٦ ت
 أبوبكر: ٧٥، ٩٩، ١١٤، ١١٥، ١٢٧ ت

أسماء بنت عميس، أسماء: ٣٠٢، ٣٠٦ ت
 إسماعيل بن جابر: ١٥٨، ١٥٨ ت
 إسماعيل بن همّام: ٣٦٥
 أصبغ بن نباته: ١٢٧، ١٢٧ ت، ٢٣٠ ت،
 ٢٦٦
 اصمعي: ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٣ ت، ٢٩٥ ت
 أفندي (ميرزا عبدالله اصفهاني): ٣٤٤ ت
 أمّ سلمة، ام المؤمنين: ٤٣، ٤٣ ت، ١٢٦،
 ١٢٧ ت، ١٦٩، ١٦٩ ت، ١٨٧ ت، ٢٣٢
 امية بن أبي الصلت: ٣٣٨، ٣٣٩ ت
 اميني (علامه اميني): ٩٩ ت
 انس بن مالك: ٤٢، ٤٢، ٦٤ ت، ٢٢٢،
 ٢٢٢ ت، ٢٦٢، ٢٦٢ ت
 اويس قرن، اويس قرني، اويس، هرم بن
 حيان: ٢٦٣، ٢٦٣ ت، ٢٦٤، ٢٦٤ ت، ٢٦٥،
 ٢٦٥ ت، ٢٦٦، ٣٠١، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١ ت
 ب، ب، ب
 بسطام الزيّات: ٣١٠
 بشر: ٢٢٤
 بشير: ٢٢٤
 بهائي ← عاملي
 بيهقي البيهقي (ابراهيم بن محمد): ٢٤٧
 ت، ٢٤٨، ٢٤٨ ت، ٢٤٩ ت
 تبريزي (الميرزا جواد آقا): ٢٩٣ ت، ٢٩٦
 ت، ٢٩٨ ت
 الترمذي: ٩٧ ت
 تلعبري (أبي محمد هارون بن موسى):

ت، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٣ ت، ٣٠٦ ت
 أبو خالد: ٣٩٣
 أبو سعيد بجلي: ٢٢١
 أبو سفیان: ٧٤، ٧٥، ٨١ ت، ٩٣، ٩٦
 أبو طالب المكي: ٣٨١، ٣٨١ ت
 أبو ليلى: ١٢٧ ت
 أبو مخنف: ٢٠٩، ٢٥١
 أبو مسلم: ١١١
 أبو نعيم حافظ: ٢٩٩ ت
 أبي أراكة: ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٤ ت، ٢٨٥ ت
 أبي اسامه: ٢٩
 أبي البختری: ١٨٩، ١٨٩ ت
 أبي الصبّاح: ٣٧٤
 أبي اليسر: ١٨٧
 أبي بردة الأسلمي: ١٢٩
 أبي جعفر محمد بن بابويه: ٢٢٦ ت
 أبي حمزه ثمالی: ٢٨٢، ٣٩٩، ٣٩٩ ت
 أبي صادق: ١١٥، ١١٥ ت
 أبي صالح: ٢٤٨ ت
 أبي علي الخزاز: ٤٠٧، ٤٠٧ ت
 أبي قتادة: ١٨٧ ت
 أبي هريرة: ٤٢، ١٨٧ ت
 أبي ولاد: ٢٨٠، ٢٨٢
 أبي ذر غفاري: ٣٦٥، ٣٦٦ ت، ٣٨٩
 احمد بن حنبل: ٩٧ ت، ١٦٠ ت
 ازري: ١٤٤
 اسحاق بن عمّار: ٢٠٢، ٢٨١، ٣٧٥

حکم بن جبير: ١٢٩
 حلی (ابن فهد): ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٩٩
 حمّاد بن عثمان: ٢٧٩
 حمزه (ابن ميثم): ٢٣٣
 حمیری (اسماعيل): ٢٩، ١٤٣ ت
 خزيمه ذوالشهادتين: ١٨٥، ١٨٥ ت،
 الخوارزمي (موفق بن احمد): ٩٩ ت،
 ٢٠٩ ت
 ط ، ظ ، ر ، ز
 دريد: ٦٢، ٦٤ ت
 ديلمی: ٢٤٨ ت، ٢٧٣ ت، ٢٧٤ ت، ٣٩٦ ت
 الذهبي: ٩٩ ت
 ذو الشهادتين ← خزيمه
 ربيع: ١١١
 رشيد الهجري: ٢٠٦، ٢٠٧ ت، ٢٨٣، ٢٨٤،
 ٢٨٤ ت، ٢٨٥، ٢٨٥ ت، ٢٨٦، ٢٨٦ ت،
 ٢٨٧، ٢٨٧ ت
 رضی (سيد رضی): ٣٠٣
 زبير: ٢٨، ٢٨ ت، ١١٢
 زرارۃ: ٢٨٠، ٢٨٠ ت
 زهري: ٥٧، ٣٤٣ ت
 زياد بن ابيه، زياد أبو عبيدالله: ٢٨٣، ٢٨٤،
 ٢٨٥ ت، ٢٨٦
 زيد بن أرقم: ٦٢، ٦٤ ت، ٩٧ ت
 زيد بن ثابت: ٩٧ ت
 زيد: ٢٠٣
 س ، ش ، ص ، ض ، ط

٣١٧ ت
 ج ، ح ، خ
 جابر بن عبد الله انصاري: ٥٩، ٦٢، ٦٤ ت
 جبائي: ١١٢
 جعفر بن الحسين: ٣٣١ ت
 حاتم: ٢٤٧
 حارث بن مغيرة: ٣٨١، ٤٠٦
 الحاكم أبو القاسم الحسكاني: ٩٩ ت، ١٢٩
 حبيب بن مظاهر أسدي، حبيب بن مظهر
 الأسدی: ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٧ ت، ٢٠٨، ٢٠٨
 ت، ٢٠٩، ٢٠٩ ت، ٢٨٣
 حجاج بن يوسف ثقفی: ٩٨
 حجار بن أبحر: ٦٢، ٦٤ ت
 حجر بن عدی: ٢٥١ ت
 حدّاد (سيد هاشم): ٣٤١ ت
 حذيفه: ٣٩، ١٨٧ ت
 حرّاني (حسن بن علي بن شعبه): ١٨٠
 حريز: ١٧٨، ١٧٨ ت
 حسن ابن الانباري: ٩٧ ت
 حسن بن صالح: ٤٠٦
 حسن بن علي بيهقي: ٢٢٦ ت
 حسن: ١١٢
 حسين بن علوان: ٣١٦، ٤٠٤
 حسيني طهراني (علامة آية الله سيد
 محمد حسين): ٢٢٨ ت
 حفص، حفص بن غياث: ١٧٣، ١٧٣ ت،
 ١٧٤ ت، ٢٠٤، ٤٠٣

- سپهر (میرزا محمد تقی): ٣٠٢
 سعد الخیر: ٩٥
 سعدی (شیخ مصلح الدین): ٣٤١، ٣٤٠
 سعید بن یسار: ٣٦٣، ٣٩٩، ٣٩٩ ت
 سفیان بن عیینہ: ٥٧
 سکونی: ٢٢٠، ٣٩٢
 سلطان آبادی (مولی فتحعلی): ٢٦
 سلمان (سلمان فارسی): ٣٣١ ت
 سلمة بن الأكوع: ٣٧٧، ٣٧٧ ت
 سلمة بن شبيب: ٣٤٤ ت
 سليم بن قيس هلالی: ٧٧ ت
 سليمان بن داود المنقري: ١٧٣، ١٧٣ ت
 سليمان بن عمرو: ٣٧٣
 سماعة بن مهران: ٥٦
 سهل بن سعد الساعدي: ٦٢، ٦٤ ت
 سهل بن سعد: ١٦٠ ت
 سيد بن طاووس، علي بن طاووس: ٤١
 ت، ٢١٨، ٢٢٤، ٣٣٧، ٣٤٥، ٣٥٧، ٣٥٧ ت
 سيد فخار بن معد موسوي: ٢٢٥، ٢٢٦ ت
 سيف بن عميرة: ٣٨٩
 سيف تمار: ٢٦٠
 شيبث بن ربعي: ٦٢، ٦٤ ت
 شهيد ثاني: ٤١ ت
 شيطان: ١٤٢، ٢٤٥، ٢٤٥ ت
 صالح بن ميثم: ٢٣٠ ت
 الصدوق، صدوق (محمد بن علي بن
- الحسين ابن بابويه القمي): ٣٠، ١٣٥
 ١٦١ ت، ٢٥١، ٣٥٦
 ضرار بن ضمرة الضبابي: ٢٤٨ ت
 طارف: ٢٤٩ ت
 طاووس يمانی: ٣٤٣، ٣٤٣، ٣٤٤ ت
 طباطبائي (سيد محسن حكيم): ٢٦
 طباطبائي (علامه سيد محمد حسين):
 ١٢٧ ت
 طبرسي: ١٦٩، ٣٨٩ ت
 طرفه: ٢٤٩ ت
 طرمّاح بن حكيم: ٢٥١ ت
 طرمّاح بن عدی: ٢٥١، ٢٥١ ت
 طريف: ٢٤٩ ت
 طلحه: ١١٢
 طوسي (شيخ طوسي): ١٢٦، ٢٧١، ٣٢٨ ت،
 ٣٦٦، ٤٠٧ ت
 الخ، الخ
 عائشه: ٣٠، ٣٠ ت، ٤٢، ١١٢، ١٢٧ ت،
 ٣٤٣ ت
 عاملي (آية الله سيد محسن): ٣٤٣ ت،
 ٣٤٤ ت
 عاملي (شيخ بهاء الدين): ٢٩٧، ٣٤٤ ت
 عباد بن بشر: ١٨٥
 عبد الرحمن بن مسيب: ٣٠٥، ٣٠٥ ت
 عبد العظيم بن عبد الله الحسنی: ٣٥٢
 عبد الله بن جندب: ٢٢٢، ٢٢٢، ٢٢٣ ت،
 ٢٢٣ ت، ٣٩١، ٣٩٢، ٤٠٣

عبد الله بن سنان: ١٧٢، ١٧٨، ١٧٨ ت،	٢٨٠، ٤٠٢، ٤٠٢ ت
عبدالأعلى: ٣٩٣	عبدالرّحمن بن أبي بكر: ١٣٨
عبدالرّحمن بن عوف: ١٣٨	عبدالله بن اسماعيل: ٢٤٨ ت
عبدالله بن جذعان: ٣٣٨، ٣٣٩ ت	عبدالله بن سلام: ٧٥
عبدالله بن سليمان: ١٦٨، ١٦٩ ت، ١٨٠	عبدالله بن عباس، ابن عباس: ٧٦، ٧٧
عبدالله بن محبوب: ٢٨٠	عبدالله بن محمد التيمي: ٣٤٤ ت
عبدالله بن مسعود: ١٤٣، ١٤٣ ت	عبدالله: ٣٠٢
عبيدالله، عبيدالله بن زياد، ابن زياد: ٢٥٢،	٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٥ ت، ٢٨٦، ٢٨٦ ت، ٢٨٧،
٢٣٣، ٢٣٤	عثمان بن حنيف (عثمان): ٩٦، ١٤٠، ١٨٧،
٢٥١، ٣٠٤	عدى بن حاتم طائي: ٢٤٧، ٢٤٧ ت، ٢٤٨،
٢٤٨ ت، ٢٤٩ ت، ٢٥٠ ت، ٢٥١، ٢٥١ ت	عروة بن زبير: ١١٢
عطار: ٢٦٥	عقبة بن سمعان: ٦٢
عقيل: ١٣٨، ١٣٩	علي بن ابراهيم: ١٧٣ ت، ٢٢٢، ٢٢٢ ت،
٣٣٨	
علي بن أسباط: ٣٨٤	
علي بن اسماعيل الميثمي: ١٧٨، ١٧٨ ت	
علي بن الحكم: ٢٨٣	
علي بن حمزة: ١٧٧، ١٧٧ ت	
علي بن عقبة: ٣٩٣	
علي بن مهزيار: ٤٠٨	
علي بن ميثم: ٢٢٥، ٢٢٦ ت	
عمار بن ياسر: ١٨٥، ١٨٥ ت، ١٨٦، ١٨٦ ت،	
١٨٧، ١٨٧ ت، ١٨٨، ١٨٨ ت، ١٨٩، ١٨٩ ت،	
١٩٠، ١٩٠ ت	
عمر بن اذينة: ٣٥٥، ٣٥٥ ت	
عمر بن حنظلة، ابن حنظلة: ١٢٨، ١٢٨ ت،	
١٢٩ ت	
عمر بن سعد: ٦٢، ٦٤ ت	
عمر بن عبدالعزيز: ٧٧، ٣٠٣	
عمر، عمر بن خطاب: ٧٥، ٩٦، ٩٩ ت، ١١٤،	
١١٥ ت، ٢٦٤، ٢٦٤ ت، ٢٦٥، ٢٦٥ ت	
عمرو بن الحمق الخزاعي عربي: ٢٨٣	
عمرو بن حريث: ٢٠٧، ٢٣٢، ٢٣٢ ت	
عمرو بن قيس: ٦٨، ٦٨ ت	
عمرو عاص، عبدالله عمرو بن العاص،	
عمرو بن عاص: ١٣٨، ١٨٧ ت، ١٨٩،	
٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٥ ت	
عنيسة: ٢٥٨	
عون بن محمد كندی: ٢٢٦ ت	
عوّث: ٣٠٢	
عياشي (محمد بن مسعود): ٢٢، ١٢٨ ت،	

- ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦ ت
عيس بن قاسم: ٣٧٨
غالب اسدي: ٢٢٤
غزالي: ١٨١، ١٩٨، ٢٦١ ت، ٢٩١ ت،
٢٩٣ ت، ٣٥١، ٣٥٦، ٣٦٨
غزنوي (سلطان محمود): ٣٩٤
هـ ، ق ، ك ، ح
فراء، فراء (أبو عبدالله): ١١٢، ٣٩١
فراء بن ابراهيم: ٢٣٠ ت
فضل بن شاذان: ١٨٣، ٢٤٧
فضة: ٩٤
فضيل بن زبير: ٢٠٦، ٢٠٧ ت
فضيل بن عياض: ٣٩، ٤٠، ٤١ ت
الفضيل بن يسار: ١٥٣، ١٥٤ ت، ١٩٨،
٤٠١
فيض كاشاني، قاساني (ملاً محسن): ٦٨،
٢٠٦، ٢٠٦ ت، ٢٩٣ ت، ٣٤٤ ت، ٣٥١، ٣٨٧
قاسم بن محمد: ١٧٣ ت
قرن بن رمان بن ناجية بن مراد اجداده:
٢٦٣ ت
قزويني (ملاً تقى صوفى زيابادي): ٣٤٤ ت
قمي (محدث قمي): ١٨٥، ٢٠٦، ٢٣٨
قندوزي حنفي (شيخ سليمان): ٧٧ ت
قنوا: ٢٨٦، ٢٨٧
قيس بن الأشعث: ٦٢، ٦٤ ت
قيس بن سعد بن عبادة: ٧٤، ٧٥
كاشي (ملاً فتح الله): ٥١ ت
- كسائي: ١١٢
الكشي: ٢٠٦، ٢٠٧ ت، ٢٠٨، ٢٠٨ ت،
٢٣٣ ت، ٢٨٣
كعب الأحبار: ٤٢
كفعمي: ٤١ ت، ٢٢٤ ت
كلباسي (حاج محمد رضا): ٣٨٢ ت
كليبي (محمد بن يعقوب): ٢٢، ٣٠، ٥٥،
٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ١٢٥، ١٦٤ ت، ١٦٩
ت، ١٧٣ ت، ١٧٩ ت، ٢٢٢، ٢٤٦، ٢٥٨،
٢٦٠، ٣٣٨، ٣٣٨ ت، ٣٥٨، ٣٦٢، ٤٠٧
كناسي: ٢٨
گرگاني (عبدالعظيم): ٣٤١ ت
ل ، م
ليث بن أبي سليم: ١٧٥
مالك: ١١٢
مجلسي، علامه مجلسي: ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨،
٢٢٩، ٢٣١ ت، ٢٤٧
محدث قمي: ٧٧ ت
محمد أبو الفضل ابراهيم: ٢٤٧ ت
محمد بن أبي بكر، ابوالقاسم، محمد: ٢٨٣،
٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٢ ت، ٣٠٣، ٣٠٣ ت، ٣٠٤،
٣٠٤ ت، ٣٠٥، ٣٠٥ ت، ٣٠٦، ٣٠٦ ت
محمد بن السائب: ٢٤٨ ت
محمد بن جعفر الزبير: ١١١
محمد بن حنيفة: ٢٢٨
محمد بن سهيل: ٤٠٧
محمد بن عبدالله: ١٧٧

٢٢٦، ٢٢٦ ت، ٢٢٧ ت، ٢٢٨، ٢٣٠ ت،
 ٢٣١، ٢٣١ ت، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٣ ت، ٢٣٤،
 ٢٣٤ ت، ٢٨٣
 ميسر بن عبد العزيز: ٢٦١، ٢٦١ ت
 ن ، ه ، و ، ي
 نائيني (محمد حسين): ٢٦
 النعماني: ١٥٨
 نوري: ٤٠
 نوف البكالي: ٣١٧ ت
 نوفلي (عبدالله بن فضل): ١٩٩
 النوفلي (علي بن محمد): ١٧٩، ١٧٩ ت
 هارون بن خارجه: ٢٥٨، ٣٩٠
 هشام بن الحكم: ٢٧٤
 هشام بن سالم: ٢٥٨، ٢٨١، ٢٨١ ت، ٣٣٨،
 ٤٠١، ٣٨٢
 هشام: ٣٩
 الهيثمي: ٩٩ ت
 واقدي: ١٨٥ ت
 وليد بن عقبة، الوليد بن عقبة الهجري:
 ٣٠٣، ٣٧٤
 وهب بن صفى البصرى: ١١٢ ت
 يحيى بن سليمان: ١١٤، ١١٥، ١١٥ ت
 يزيد بن الحارث: ٦٢، ٦٤ ت
 يزيد بن حصان الهمداني، سيد القراء:
 ٢٠٨، ٢٠٨ ت
 يزيد: ٧٤، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨١ ت
 يحيى: ٣٠٢

محمد بن مسلم: ٣٠، ١٢٩، ٢٥٩، ٣٥٢،
 ٣٦٢، ٣٧٧
 محمد بن يحيى صولى: ٢٢٦ ت
 محمد عبده: ٥٠ ت، ٥١ ت، ٢٠١ ت
 محمد: ٣٠٢
 محيي الدين عربى: ٢٤٨ ت
 مدائني: ٣٠٤
 مرحوم علامه حـ حسينى طهراني
 معاوية: ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٩٧، ١٠٠، ١١٢،
 ١١٣ ت، ١١٤ ت، ١١٥، ١١٦ ت، ١٣٨،
 ١٨٥ ت، ١٨٨ ت، ١٨٩، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩،
 ٢٤٩ ت، ٢٥٠ ت، ٢٥١، ٢٥١ ت، ٣٠٣،
 ٣٠٥، ٣٠٤
 معاوية بن خديج: ٣٠٤
 معاوية بن عمارة:
 معاوية بن عمارة: ٥٨، ١٩٩، ٣٧٨
 معلى بن خنيس: ٦٨، ٧١
 المفضل بن عمر، المفضل: ١٥٩، ١٦٠،
 ١٦١، ١٦١ ت، ١٦٢ ت، ١٦٣ ت
 مفيد (شيخ مفيد): ١٤٠ ت، ٢٨٣، ٢٨٦
 ت، ٣٣١ ت، ٣٤٤ ت
 مقتدر العباسي: ٢٤٨
 المقداد، مقداد، مقداد بن أسود: ٢٢، ٢٣
 ت
 ملا محمد بلخي، محمد رومى بلخي:
 ٢٠٣، ٣٣٧
 ميثم بن يحيى مولى: ٢٨٣
 ميثم تمار: ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٧ ت، ٢٢٥،

فهرست كتب

الله شناسی: ۲۱۸	آ، ل
بج، دت	اثبات الهداة: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
بحار الأنوار: ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۷۴	إثبات الوصية: ۲۹
۷۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷	احتجاج: ۱۳۵، ۳۲۸
۱۲۴، ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰	إحياء العلوم: ۱۹۴، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۷
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸	الاختصاص: ۴۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۴	۳۳۱
۲۶۵، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۵۷	إرشاد القلوب ديلمي: ۲۴۸، ۲۷۳، ۲۷۴
البداية و النهاية: ۱۸۷	۳۱۳، ۳۹۶
بشارة المصطفى: ۲۲۹	إرشاد المفيد، الإرشاد: ۴۳، ۶۱، ۳۴۴، ۳۴۷
بصائر الدرجات: ۲۸	استيعاب: ۲۴۸
بلد الامين: ۲۲۴	اسرار الصلوة: ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷
تاريخ طبري: ۲۰۹	الاصابة: ۱۸۷
تحف العقول: ۱۸۰	أعلام الدين: ۲۶۵
تذكرة الأولياء: ۲۶۵، ۳۰۱، ۳۳۰	أعيان الشيعة: ۱۴۳
تذكرة الخواص: ۳۴۳	إقبال الأعمال: ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۴۵
تفسير صافي: ۲۳، ۶۷، ۶۸، ۱۲۵، ۱۲۶	امالي (للصدوق): ۳۰، ۲۴۸
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸	امالي (للطوسي): ۱۲۶، ۲۷۱، ۳۶۶
۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۱۸، ۲۳۹	الامامة و السياسة: ۱۸۷

- ٢٤٦، ٢٦٢
تفسير عياشي: ٢٢، ٢٣، ١٢٨، ١٢٩، ١٥٣، ١٥٦
تفسير فرات: ٢٣٠
تفسير قمى: ١٣١، ١٤٣
تفسير مجمع البيان: ١١٠، ١١١، ١٢٩، ١٤٣، ١٦٩، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٤٥، ٢٦٢، ٣٤٠
تفسير نعماني: ١٥٨
تفسير الميزان: ٣٠١، ٣٢٨
تفسير روح البيان: ٣٣٩، ٣٤٠
التنزيل على نهج البلاغة: ٢٤٨
تهذيب الأحكام، تهذيب: ٣٦٠، ٤٠٦، ٤٠٧
التوحيد (للصدوق): ١٣٥
تورات: ٢٢٩، ٣٣٠، ٢٨٢، ٣٩١
ج ، ح ، خ ، د ، ر
جامع الأخبار: ١٢٤، ٣١٥، ٣١٦
حديث الشيعية: ٣٤٥
حقائق الأصول: ٢٦، ٢٧
حلية الأولياء: ٢٤٨، ٢٩٩
حيوة الحيوان: ٣٠٤
خاتمة المستدرک: ٤١
الخراج: ٢٩
الدرالمشور: ٩٧
ديوان امير المؤمنين عليه السلام: ١٧٠
ديوان سيد الحميري: ٢٩، ١٤٣
ديوان شرح قصيدة ازريته، ازريته: ١٤٤، ١٤٦
رجال كشي: ١٨٩، ٢٠٧
روح مجرد: ٣٤٤
روضة الأحباب: ٣٠٢
الرياض النضرة: ٢٤٧
س ، ش ، ص ، ط
سفينة البحار، سفينة: ٢٩، ٣٩، ٤٠، ١٢٦، ١٧٢، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٤٧، ٢٥١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٦، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٢٨
سليم بن قيس: ٧٤
سنن الترمذی: ١٨٧
شرح دعای کمیل للکلباسی: ٣٨٢
شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد): ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٧، ٣٠٣
شواهد التنزيل: ١٢٩
شيعه در اسلام: ١٢٦
صحيح بخارى: ١٨٦
صحيفة الرضا عليه السلام: ٤٠٥
صحيفة ثالثة: ٣٤٤
صحيفة خامسة سجادية: ٣٤٣، ٣٤٤
صحيفة سجادية: ٣٤٤، ٣٦٩
الصحيفة السجادية الكاملة: ٢٩٦
الصواعق المحرقة: ٢٤٨
طبقات ابن سعد: ١٩٠
لج ، لخ ، له ، ق ، ك ، ك
العتيق الغروي: ٣١٧
عدة الداعي: ٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦١، ٣٦٣

- ٣٥٧: مفاتيح الجنان: ٣٨٨، ٣٨٧، ٣٨٤، ٣٨١، ٣٧٥، ٣٦٧، ٣٦٥، ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٤
- ٣٣٧: مثنوى معنوى: ١٦١، ١٥٩، ١٥٩، ١٥٩
- ٣٣٠، ٢٢٩: اللبيات: ٣٠٠
- لواعج الاشجان: ٧٩
- مجمع البحرين: ١٨٨، ٤٢
- المحاسن و المساوى: ٢٤٧، ٢٤٨
- محاضرات: ٢٤٨
- المحجة البيضاء: ٥٦، ٦١، ١٧١، ١٧٥، ١٨١، ١٩٤، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٦١، ٢٩١، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٦، ٣٦٩، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨١، ٣٨٧، ٣٩١، ٣٩٦، ٤٠٤
- مزار كبير: ٢٢٥، ٢٢٦
- مستدرك سفينة البحار: ٢٣٣
- مستدرك، مستدرك الوسائل: ٤٠، ٤١، ٣١٧، ٣٦٦، ٣٩٦
- مسند، مسند احمد: ٩٧، ١٨٦
- المشكاة: ١٨٧
- مصباح الزائر: ٢٢٤، ٣٥٧
- مصباح الانظار: ٢٩٣
- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة: ٤٠، ٤١، ٤٠٩، ٤١١
- مصباح الفلاح: ٣٠٠
- مطالب السئول: ٢٤٨، ٣٤٣
- معانى الاخبار: ١٣٠، ١٣٢، ١٣٧، ٣٥٦
- مغازى (للقادى): ١٨٥
- مكارم الأخلاق: ٣٨٩
- من لا يحضره الفقيه: ١٨٣، ٢٧١، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٥٢، ٣٥٣، ٤٠٥، ٤٠٨
- ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٧٥، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٤
- علل الشرايع: ١٥٩، ١٦١
- عوالى اللئالى: ٣٠٠
- غاية المرام: ٩٧، ٩٩، ١٢٧، ٢٤٨
- الغدیر: ٧٤، ٩٩
- الفصول المهمة فى معرفة الائمة: ٣٤٣
- فلاح السائل: ٣٣٨، ٣٥١
- القاموس: ٢٦٣
- الكافى: ٢٢، ٢٣، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٧، ٦٨، ٩٥، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٢، ١٣٧، ١٦٤، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٤٦، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٣٠٠، ٣١٠، ٣١٦، ٣١٧، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٧٨، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧
- كشف الغمة: ٣٤٣
- كفاية الاصول: ٢٧
- كلمات الامام الحسين عليه السلام: ٢٠٩
- الكنى و الالقاب: ١٨٦
- گلستان: ٣٤١
- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى: ٢٠٩

نهج البلاغة: ٤٩، ٥٠، ٥١، ٩٨، ١٣٨، ١٣٩،
 ١٤٠، ١٨٥، ٢٠١، ٢٤٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٣،
 ٣٨٢، ٣٣٥، ٣٠٥
 نور ملكوت قرآن: ٣٩
 وسائل الشيعة: ٣٥٧
 ينابيع المودة: ٧٧، ٩٨، ١١٢، ١٢٧، ١٦٠،
 ٢٤٨، ١٨٧

مناقب ابن شهر آشوب: ٣١
 مجموع الدعوات: ٣١٧
 منتهى الآمال: ٧٧، ١٤٠، ١٨٥، ١٨٦، ٢٠٩،
 ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٥١، ٢٦٤، ٢٨٣، ٣٠٢، ٣٤٥
 مفتاح الفلاح: ٢٩٧
 مودة القريبى: ٩٨
 ن ، و ، هـ
 ناسخ التواريخ: ٦١، ٦٣، ٨٠، ٢٥٢، ٢٦٤،
 ٣٠٢، ٢٦٦

فهرست اماکن و قبائل

بنی اسرائیل: ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۸۶ ت، ۳۸۵	ایبورد: ۴۰
بنی أسد: ۲۳۱	احد: ۷۴، ۸۰
بنی امیّه: ۴۲، ۶۴، ۷۷، ۹۶، ۹۷، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۰۳	أرض الغریین، سرزمین غری: ۱۴۵، ۱۴۶
بنی عبّاس: ۹۶	ازد: ۱۱۵
بنی کنده: ۲۵۱	اسلامبول: ۹۸، ۱۱۲
بهشت: ۳۸	اصحاب جمل: ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۰
بیت الله الحرام: ۲۹۲، ۲۹۳	اصحاب معاویه: ۱۱۴
بیت المقدس: ۲۷۸	آل ابی سفیان: ۷۷
بیداء: ۳۰۲	آل ابی معیط: ۷۷
الجنّة: ۶۱	آل محمّد صلی الله علیه و آله: ۱۲۶
جهنّم: ۳۸، ۲۹۷	انصار: ۷۴، ۷۵، ۱۸۴
حبشی: ۲۹۳، ۲۹۵	اهل العراق: ۶۱
حجر اسماعیل: ۳۴۳، ۳۴۴	اهل سنّت: ۱۱۳
حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین: ۳۵۷	اهواز: ۳۲۸
الخرزج، خزرج: ۸۰	بدر: ۷۴، ۸۰
خندف: ۸۰	بصره: ۱۴۰، ۳۰۴، ۳۰۵
خوارج: ۲۹، ۱۱۳	بنی أحمد: ۸۰
	بنی أسد: ۲۰۶، ۲۰۷

قريش: ٧٥، ٩٢، ٩٣، ٢٧٠، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣٠٣	دار الرزق: ٢٠٦، ٢٠٧
قسيسين: ١٠٤	دار عمرو بن حريث: ٢٠٧
قصر جيرون: ٧٨	ذات الرقاع: ١٨٥
قوم لوط: ٢٧٦	ربذه: ١٤٠
كربلاء: ٤٣، ٤٤، ٨٠، ٢٥١، ٣٣٢	ربيعة: ٢٦٣، ٢٦٤، ٣٣٠
كعبه: ٢٩٢، ٢٩٤	رهبان: ١٠٤
كليسا: ١٧٦	روضة خضراء: ٣٤١
كنيسه: ١٧٦	زمزم: ٨٠، ٧٩، ٤١
كوفه: ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢٦، ٣٠٥، ٣٢٩، ٣٣٠	سرخس: ٤٠
مارقين: ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٧	شام: ٧٨، ٢٤٧، ٢٧٥، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٠٣
مجوس: ٧٧	٣٠٥
مدينه: ٧٦، ٧٧، ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٦٤	شط كوفه: ٣٣٠
مسجد الحرام: ٤١، ٣٥٦	صفا: ٧٩، ٨٠
مسجد جعفي: ٢٢٦، ٢٢٧	صفين: ١٠٠، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١٨٨، ٢٤٧
مسجد رسول الله، مسجد بيغمبر، مسجد النبي: ١٨٦، ١٨٧، ٣٥٧	٢٤٨، ٢٤٩، ٢٦٤، ٢٦٦، ٣٠٣، ٣٢٩
مسجد قائم: ٤١٢	طف: ٤٣
مسجد كوفه: ١٠٠، ١٣٩، ٣٥٧	طي: ٢٤٧
مسيحيان: ١٠٤، ١٧٦	عبدقيس: ٣٤٤
مشعر: ٢٢٢، ٢٢٣	عذراء دمشق: ٢٥١
مصر: ٢٤٧، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦	العراق، عراق: ٤٣، ٤٤، ١١٥
مضر: ٢٦٣، ٢٦٤، ٣٣٠	عرش: ٣٩٢
مكه: ٢٩، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٨٠، ٩٣، ١٠٨، ١٤٠، ٢٣٢، ٢٩٣	عرفات: ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٣٩١، ٣٩٢
منى: ٨٠	٤٠٣
مهاجرين: ١٨٤	غدير خم: ٢٢٩، ٢٣٠
	فلسطين: ٢٧٥
	قاسطين: ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٧
	قرن: ٢٦٣، ٢٦٤

هاشم: ٨٠	موقف: ٢٢٣، ٢٢٢
يهود، يهوديان: ١٧٦، ١٧٥، ٧٧	ناكثين: ١١٧، ١١٦، ١١٣، ١١٢
يمن: ٣٢٩، ٢٦٦، ٢٥١	نصاري، نصراني: ٢٤٧، ١٧٥، ٧٧
	نهروان: ٢٤٧، ١١٣، ١١٢، ١٠٠

فهرست منابع و مصادر

- ١- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
- ٢- نهج البلاغة: التحقيق الامام الشيخ محمد عبده، الناشر دار المعرفة - بيروت، ٤ ج.
- ٣- الصحيفه السجادية الكاملة: الامام زين العابدين عليه السلام، الناشر: جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١ ج.
- * * *
- ٤- اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات: للمحدث الاكبر محمد بن الحسن الحرّ العاملي.
- ٥- الاختصاص: الشيخ المفيد، التحقيق: على اكبر غفاري، الناشر: جامعة المدرسين في الحوزة العلمية، ١ ج.
- ٦- إرشاد القلوب: شيخ أبي محمد الحسن بن محمد الديلمي، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت - الطبعة الرابعة، ١٣٩٨ هـ. ق، ٢ ج.
- ٧- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: الشيخ المفيد أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الثانية، رجب ١٤١٦، ٢ ج.
- ٨- الازرية في مدح النبي و الوصي و الآل: الشيخ كاظم الازري، الناشر: دار الاضواء - بيروت، الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـ. ق.
- ٩- استيعاب: لابي عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر القرطبي.
- ١٠- اسرار الصلاة: للحاج الميرزا جواد آقا التبريزي.

- ١١- أعيان الشيعة: السيد محسن امين.
- ١٢- اقبال الاعمال: السيد رضى الدين على بن موسى جعفر بن طاووس، التحقيق: جواد القيومى الاصفهانى، الناشر: مكتب الاعلام الاسلامى، الطبعة الاولى ١٤١٥ هـ. ق، ٣ ج.
- ١٣- الأمالى: (أمالى الشيخ الصدوق): أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بابويه القمى، انتشارات كتابخانه اسلاميه، طبع چهارم، ١٣٦٢ هـ. ش، ١ ج.
- ١٤- الأمالى: محمد بن الحسن الطوسى، التحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه - مؤسسة البعثة، الناشر: دار الثقافة - قم، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ. ق، ١ ج.
- ١٥- الامامة و السياسة: ابن قتيبه الدينورى.
- ١٦- بحار الأنوار: علامه شيخ محمد باقر مجلسى، طبع دارالكتب الاسلاميه (مرتضى آخوندى) طهران ١١٠ ج و طبع الوفاء بيروت.
- ١٧- البداية و النهاية: للحافظ أبى الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقى، حققه و دقق اصوله و علق حواشيه على شيرى، دار احياء التراث العربى بيروت - لبنان.
- ١٨- بشارة المصطفى: محمد بن على الطبرى.
- ١٩- بصائر الدرجات الكبرى: محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تحقيق: ميرزا محسن كوچه باغى، الناشر: مؤسسة الاعلمى - طهران، الطبعة ١٤٠٤ هـ. ق، ١ ج.
- ٢٠- بلد الأمين: تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد بن صالح العاملى الكفعمى.
- ٢١- تاريخ طبرى: لابی جعفر محمد بن جرير الطبرى.
- ٢٢- تحف العقول: ابن شعبه الحرانى.
- ٢٣- تذكرة الاولياء: شيخ فريد الدين عطار نيشابورى.
- ٢٤- تفسير الدر المنثور: الشيخ جلال الدين عبد الرحمن السيوطى.
- ٢٥- تفسير الصافى: المولى محسن الفيض، تحقيق: الشيخ حسين الاعلمى، الناشر: مكتبة الصدر - تهران، الطبعة الثانية ١٤١٦ هـ. ق، ٥ ج.
- تفسير الميزان الميزان فى تفسير القرآن
- ٢٦- تفسير روح البيان: الشيخ اسماعيل البروسوى.

- ٢٧- تفسير مجمع البيان (مجمع البيان في تفسير القرآن): الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق لجنة من العلماء و المحققين الاخصائيين، الناشر: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة الاولى ١٤١٥ هـ. ق، ١٠ ج.
- ٢٨- التفسير العياشي: النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى، تحقيق، الحاج السيد هاشم الرسولى المحلاتى، الناشر: المكتبة العلمية - طهران، ٢ ج.
- ٢٩- تفسير القمى: ابي الحسن على بن ابراهيم القمى، المصحح: السيد طيب الجزائرى، الناشر: مؤسسة دار الكتب - قم، الطبعة الثالثة ١٤٠٤، ٢ ج.
- ٣٠- تفسير فرات كوفى: ابي القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفى، تحقيق: محمد الكاظم، ناشر: التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، البع الاولى ١٤١٠ هـ. ق، ج ١.
- ٣١- تهذيب الأحكام: أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، التحقيق: السيد حسن الخرسان، تصحيح الشيخ محمد الآخوندى، ١٠ ج، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الرابعة، ١٣٦٥ هـ. ش.
- ٣٢- جامع الأخبار: المؤلف من علماء القرن السابع، مقدمة و تصحيح الشيخ حسن المصطفوى، مركز نشر الكتاب، طهران. ١٣٨٢ هـ. ق.
- ٣٣- حقائق الاصول و هى تعليقة على كفاية الاصول: سيد محسن الطباطبائى الحكيم، المطبعة مؤسسة آل البيت للطباعة و النشر، ٢ ج.
- ٣٤- حلية الاولياء و طبقات الاصفياء: ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصبهاني، دار النشر دار الكتب العربى بيروت، الطبعة الرابعة ١٤٠٥.
- ٣٥- خاتمه مستدرک الوسائل: الميرزا الشيخ حسين النورى الطبرسى.
- ٣٦- ديوان امير المؤمنين عليه السلام.
- ٣٧- ديوان سيد حميرى
- ٣٨- روح مجرد: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات علامه طباطبائى، مشهد مقدس، طبع هفتم، ١٤٢٣ هـ. ق.
- ٣٩- سفينة البحار: شيخ عباس قمى.
- ٤٠- سليم بن قيس الهلالي: ابو صادق سليم بن قيس الهلالي العامرى الكوفى، تحقيق:

- الشيخ محمد باقر الانصارى الزنجانى الخوئىنى، ١ ج.
- ٤١- شرح نهج البلاغة: ابن أبى الحديد، التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الناشر: دار الاحياء الكتب العربية، ٢٠ ج.
- ٤٢- شيعه در اسلام: علامه سيد محمد حسين طباطبائى.
- ٤٣- صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل البخارى، الناشر: دار الفكر - بيروت، ٨ ج.
- ٤٤- عدة الداعى و نجاح الساعى: احمد بن فهد حلى، تحقيق: احمد الموحدى القمى، الناشر: مكتبة الوجدانى - قم، ١ ج.
- ٤٥- علل الشرايع: أبى جعفر الصدوق محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى، الناشر المكتبة الحدرية، ١٣٨٦ هـ. ق، ٢ ج.
- ٤٦- عوالى اللالى: ابن ابى جمهور احسائى، انتشارات سيد الشهداء - قم طبع ١٤٠٥ هـ. ق، ٤ ج.
- ٤٧- غاية المرام: السيد هاشم البحرانى.
- ٤٨- الغدير: الشيخ عبد الحسين الامينى، الناشر: دار الكتب العربى - بيروت، الطبعة الرابعة ١٣٩٧ هـ. ق، ١٢ ج.
- ٤٩- فلاح السائل: رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس.
- ٥٠- الكافى: أبى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، صححه و علّق عليه على اكبر الغفارى، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٧ هـ. ش، ٨ ج.
- ٥١- الكنى و الالقاب: الشيخ عباس القمى، ٣ ج.
- ٥٢- گلستان سعدى
- ٥٣- الله شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات علامه طباطبائى، طبع اول، جمادى الثانية ١٤١٧ هجرى قمرى، مشهد مقدس، ٣ ج.
- ٥٤- لواعج الاشجان فى مقتل الحسين: السيد محسن الامين العاملى، الناشر المكتبة بصيرتى، ١ ج.
- ٥٥- مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين رومى.

- ٥٦- مجمع البحرين: الشيخ فخر الدين الطريحي.
- ٥٧- المحاسن و المساوي: احمد بن محمد بن خالد البرقي، التحقيق: السيد جلال الدين الحسيني، الناشر: دار الكتب الاسلاميه، ٢ ج.
- ٥٨- محاضرات: محيي الدين عربي، طبع قديم.
- ٥٩- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء: مولا محسن الفيض الكاشاني، تصحيح: علي اكبر غفاري، الناشر: دفتر انتشارات اسلامي، الطبعة الثالثة ١٤١٥ هـ. ق، ٨ ج.
- ٦٠- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: الحاج ميرزا حسين النوري الطبري، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، طبع اول، ١٤٠٨ هـ. ق، ١٨ ج.
- ٦١- مستدرک سفينة البحار: شيخ على النمازي الشاهرودي، تحقيق: الشيخ حسن بن علي النمازي، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامي بجامعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة ١٤١٩ هـ. ق، ١٠ ج.
- ٦٢- مسند احمد: احمد بن حنبل، الناشر: دار صادر - بيروت، ج ٦.
- ٦٣- مصباح الانظار: للفيض القاساني.
- ٦٤- مصباح الزائر: سيد بن طاووس.
- ٦٥- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة: المنسوب إلى الامام جعفر الصادق عليه السلام، ناشر: مؤسسة الاعلمي - بيروت، الطبعة الاولى ١٤٠٠ هـ. ق، ١ ج.
- ٦٦- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة: المنسوب إلى الامام جعفر الصادق عليه السلام، ترجمه و شرح حسن مصطفوي، انتشارات قلم، چاپ اول ١٣٦٤ هـ. ش، ١ ج.
- ٦٧- مصباح الفلاح و مفتاح النجاح: آية الله آخوند ملا محمد جواد صافي گلپايگاني، طبع سنگي و طبع حروفی.
- ٦٨- مطالب السؤول في مناقب الرسول: محمد بن طلحه شافعي.
- ٦٩- المغازی: محمد بن عمر بن واقد.
- ٧٠- مفاتيح الجنان: الشيخ عباس القمي.
- ٧١- مفتاح الفلاح: الشيخ محمد بن الحسين بن عبد الصمد العاملي المعروف بالشيخ بهائي، الناشر، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات - بيروت، ج ١.

- ٧٢- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي.
- ٧٣- مكارم الاخلاق: الطبرسي، ناشر: منشورات الشريف الرضي، الطبعة السادسة ١٣٩٢ هـ. ق، ١ ج.
- ٧٤- من لا يحضره الفقيه: شيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، تحقيق: علي ابر غفاري، ناشر: جامعة المدرسين، الطبعة الثانية ١٤٠٤ هـ. ق، ٤ ج.
- ٧٥- من لا يحضره الفقيه: شيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، منشورات جامعة المدرسين في الحوزة العلميّة في قم المقدّسة، الطبعة الثالثة، ١٤١٣ هـ. ق.
- ٧٦- مناقب آل ابي طالب: ابن شهر آشوب، التحقيق: لجنة من اساتذة النجف الاشرف المطبعة: محمد كاظم الحيدري، ١٣٧٦ هـ. ق، ٣ ج.
- ٧٧- منتهى الآمال: الشيخ عباس القمي.
- ٧٨- موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام: تحقيق: معهد تحقيقات باقر العلوم عليه السلام منظمة الاعلام الاسلامي، ناشر: دار المعروف - قم، الطبعة الثالثة ١٤١٦، ١ ج.
- ٧٩- الميزان في تفسير القرآن: العلامة السيد محمد حسين الطباطبائي، الناشر مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ٢٠ ج.
- ٨٠- ناسخ التواريخ: ميرزا محمد تقى سپهر، ناشر كتابخانه اسلاميه، طبع سوم ١٣٦٨، ٤ ج.
- ٨١- نور ملكوت قرآن: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ناشر: علامه طباطبائي، طبع اول ١٤١٦ هـ. ق، ٤ ج.
- ٨٢- وسائل الشيعة: الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، التحقيق: الشيخ عبد الرحيم الرياني الشيرازي، ناشر: دار احياء التراث العربي - بيروت، ٢٠ ج.
- ٨٣- ينابيع المودة لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق: سيد علي جمال اشرف الحسيني، الناشر: دار الاسوه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ. ق، ٣ ج.
- ٨٤- ينابيع المودة: سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، طبع اسلامبول.